

تاریخ یهودیان

نویسنده: کرمی بی بی

چاپ اول

فصلنامه فرهنگی و ادبی



کتابخانه مرکزی

تاریخ یهود ایران

و قسمتهائی از تواریخ بعضی از مللی که وابسته بتاریخ یهود میباشد

جلد دوم

کتاب سوم و چهارم

از ابتدای تسلط سلوکیدها در ایران تا انقراض سلسله شاهنشاهان
اشکانی و تسلط اعراب الی مقدمه حمله مغول

مشمول بر ۱۹ گراور

تألیف دکتر حبیب لوی

چاپ اول

حق طبع و ترجمه برای مؤلف محفوظ است

کتاب فروشی بروخیم

سال: ۵۷۲۰ شمسی ۱۳۳۹ میلادی ۱۹۶۰

بقیه فهرست کتب واسنادی که برای نوشتن جلد دوم
وسوم تاریخ یهود ایران از بعضی قسمتهای آنها استفاده شد
و در منابع فهرست جلد اول ذکرى از آنها نشده بود .

- ۶۳ - تاریخ ایران تألیف دکتر عبدالله رازی
- ۶۴ - تاریخ آل مظفر تألیف محمود کتبی
- ۶۵ - مجمع التواریخ تألیف میرزا محمد خلیل مرعشی
- ۶۶ - تاریخ مقدس تألیف دانیل روپس
- ۶۷ - سیاحتنامه سر آنتونی شرلی تألیف ژرژ ملنوارینگ
- ۶۸ - کتب زندگانی شاه عباس اول تألیف آقای
نصراله فلسفی
- ۶۹ - کتب سیاحتنامه شاردن ترجمه محمد عباس
- ۷۰ - سفرنامه شوالیه شاردن ترجمه حسین عریضی
- ۷۱ - ایران نوشته لرد کرزن
- ۷۲ - از پرویز تا چنگیز تألیف آقای حسن تقی زاده
- ۷۳ - از پاریس تا بمبای از طریق ایران
نوشته اوگوست لاکوان دوویل مورن
- ۷۴ - ایران غیر متحرک نوشته لوئی شارل واتلان
- ۷۵ - تاریخ ایران تألیف کنت گوینو
ترجمه ابوتراب خواجه نوریان
- ۷۶ - مذهب و فلسفه در آسیای مرکزی نوشته کنت گوبینو
- ۷۷ - حاجی بابای اصفهانی

- ۷۸ - نهضت صیونیسیم تألیف اسرائیل کوهن
- ۷۹ - دولت یهود تألیف دکتر تهودور هرترل
- ۸۰ - صیونیسیم تألیف دکتر شلمو زماک
- ۸۱ - صیونیسیم سیاسی ومؤسس آن - تألیف باروخ
- ۸۲ - اوتو امانسیاسیون تألیف لئون پینسکر
- ۸۳ - فرهنگ جهانی تاریخ وجغرافیا تألیف م. ن. بویه
- ۸۴ - قسمتی از یادداشتهای آقای شلمو کهن صدق
- ۸۵ - فلاویوس ژوزف
- ۸۶ - یهودیان کردستان تألیف دکتر آبراور
- ۸۷ - راههای گردو خاکی تألیف دکتر آبراور
- ۸۸ - بزرگان یهود تألیف آفویر شطین
- ۸۹ - سیاحتنامه بابل تألیف داود سلیمان ساسون
- ۹۰ - مقالات پروفیسور ع. ص. ملمد دانشمند ایرانی در اسرائیل راجع به یهودیان ایران
- ۹۱ - مقالات متعدد حنینا میزاحی دانشمند ایرانی در اسرائیل
- ۹۲ - خلاصه مقالاتی از بعضی مجلات یهودی و غیر یهودی
- ۹۳ - تاریخ اصفهان وری بقلم حاج میرزا حسن خان شیخ جابری انصاری
- ۹۴ - البرت کونفینو فعالیت الیانس اسرائیلیت از ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۰ در ایران

متمنی است قبل از قرائت کتاب غلط ها را اصلاح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲	۵	یوست	یوسف
۱۲	۷	دیگر را	دیگر
۲۶	۸	روبط	روابط
۳۲	۱	سا کنند	ساکن بودند
۳۲	۲	ممکن است	ممکن بود
۳۷	۹	دالت	دولت
۴۹	۲۳	فسمتی	فسمی
۵۴	۲۲	آنها کرد	آنها کردند
۶۰	۱۴	قبیل	قتل
۶۶	۶	بنسبت	نسبت
۶۶	۱۸	قرزندان	فرزند
۷۱	۹	بر یهود	یهود
۸۵	۱۱	آرلوس	آرکئوس
۸۵	۱۸	و اردن	آوردن
۸۵	۲۳	حتی	و حتی
۹۴	۶	گشتند	کردند
۹۵	زیرنویس	طرفداران	کینه ورزان
۱۰۶	۱۸	جوهر	اقتباس از
۱۱۱	۱	و صلیب	و صلیب کشیدن
۱۲۱	۴	نا ظلم	تا ظالم
۱۲۴	۱۶	صفلی	طفلی
۱۲۸	۱۱	مذهبی	مذهبی خود

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴۰	۳	مخالفین	و مخالفین
۱۴۰	۷	جنك	جنك ،
۱۴۰	۱۰	مراعات ضعیف	مراعات بعضی نکات
۱۵۰	۳	از گذشتگی	از خود گذشتگی
۱۶۲	۱۶	فرزند	و فرزند
۱۶۵	۱۱	بلاش	بلاش
۱۶۵	۲۲	وسادا	و ماسادا
۱۶۶	۹	عید مسیح	عید یسح
۱۷۰	۲۲	وحدانیت	و وحدانیت
۱۸۳	۱۱	کرده	گذارده
۱۸۵	۱۰	پیروی	پیروی
۱۸۹	۷	نزدیک	نزد
۱۸۷	۱	واقعه فرا	واقعه را فرا
۱۸۷	۱۹	خطر بزرگی	بزرگی خطر
۱۸۷		سطر آخر کسراست اضافه شود	دولت یهود باردیگرو وجود خارجی پیدا نمود
۱۸۸		سطر اول کسراست اضافه شود	آدرین بسیار نگران بود که مبادا این انقلاب و استقلال طلبی
۱۸۹		دو سطر از اول حذف شود	
۱۹۶	۳	میگردد	میگردند
۱۹۷	۲۱	سلوکید	سلوکیه
۲۰۰	۲۱	عبود	عبور
۲۰۲	۱۹	تثبیت	تثبیت
۲۰۴	۲۲	بآزادی	بآرزوی
۲۰۵	۲	وادیا	و ادیابن

صفحه	صطر	غلط	صحیح
۲۲۶	۱۰	بودد	بود
۲۲۶	۲۲	بسیار بود	بسیار دوستانه بود
۲۲۷	۱۷	مشار الیها متوجه گردید و	(حذف شود)
۲۳۰	۳	اشره	اشاره
۲۴۵	سطر آخر زیر نویس	صفحه	صفحه ۵۱ همین کتاب
۲۵۳	۳	روم	روم گردید
۲۶۱	سطر دوم زیر نویس	(باید	وجود دارد که
۲۶۷	سطر سوم زیر نویس	شاه میشوند	شناخته میشوند
۲۶۷	» »	میدارد	میدارند
۲۶۸	۲۳	هخامنشی	ساسانی
۲۷۰	۴	عده ای از	از عده ای
۲۷۲	۸ زیر نویس	بوالی	حوالی
۲۷۸	۱۵	آن	آنها
۲۷۹	۱	فیروزه	فیروز
۲۸۵	۳	بود	بودند
۲۸۵	۹	اضافه	اضافه شود
۳۱۳	۲	برویه	برویر
۳۱۴	۱۵		(حذف شود)
۳۱۶	۲۰	بمنظور	بمنظور تأمین
۳۱۷	۷	ندانست	نداشت
۳۳۱	۱۷	کوچک	کوچکی
۳۳۷	سطر آخر زیر نویس	خزر	شده
۳۴۵	۶	انتحلال	انحلال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۴۹	۷	گردیدند	زیاد گردیدند
۳۵۳	۱	مهدی خلیفه	مهدی خلیفه :
۳۵۴	۸	موث	مؤثر
۳۶۴	۱۹	دبوئر	دبونر
۳۶۹	۱۲	بالیه	بالله
۳۷۰	۳	بود	بودند
۳۸۱	۱۳	۷ هزار	۷۱ هزار
۳۸۵	۱۱	بایمانده	باقی نمانده
۳۸۷	۳	الطالع	الطائع
۳۸۷	۱۱	التنوخی	التنوخی
۳۹۳	۲	اعضاء	امضاء
۳۹۶	۱۳	نتوانست	توانست
۳۹۶	۲۳	و توانست	توانست
۳۹۷	۱	(۹۰۰ تا ۹۶۰ میلادی)	(۹۰۰ تا ۹۶۰ میلادی)
۳۹۷	۱	داشت .	داشت (
۳۹۷	۲	بود .	بود و
۳۹۹	۱۳	صفحه	صفحه ۳۸۷
۴۰۰	۱۲	معروفی	معرفی
۴۰۲	سطر اول زیرنویس	البتّه	البتّه این
۴۰۳	۱۹	شخص	شخصی
۴۰۵	۱۱	در مصر قبل از ۱۰۲۰م فوت کرد	(در مصر قبل از ۱۰۲۰ میلادی فوت کرد)
۴۰۵	۱۸	دارد	دارد ،
۴۰۵	۱۸	شیعیان در ایران در مدت	ایرانیان آن عصر
۴۰۵	۲۲	و طبقه	طبقه
۴۰۶	۴	ملقب	و ملقب

فهرست گزاورهای کتابهای سوم و چهارم از جلد دوم

صفحه	شرح	شماره ردیف	از کجا اقتباس شده
۷	یتولمه دوم	۱	تاریخ دانیل رویس صفحه ۳۹۱
۱۱	انتیوخوس سوم	۲	هستوارسنت دانیل رویس صفحه ۳۹۵
۲۲	کاهن بزرگ	۳	» » » ۴۲۶
۵۷	یمپه	۴	» » » ۴۱۲
۸۲	معبد دوم تکمیل شده توسط هرود قبل از خرابی	۵	دانیل رویس » ۴۳۱
۱۲۸	عین گدی محل اقامت حسیدیم ها	۶	دانیل رویس ۴۳۴
۱۳۴	فرون	۷	ایران باستان جلد سوم صفحه ۲۴۳۲
۱۴۷	وسپاسیان	۸	ایران باستان جلد سوم » ۲۴۵۵
۱۵۴	تیتوس	۹	» » » ۲۴۶۱
۱۵۸	سرباز و سردار رومی عهد امپراطوری	۱۰	تاریخ رم البر ماله جلد ۲ » ۵۷
۱۶۱	منورا از روی طاق نصرت تیتوس در روم	۱۱	دانیل رویس » ۴۴۵

فهرست گزاورهای کتابهای سوم و چهارم از جلد دوم

صفحه	نـ	شماره ردیف	از کجا اقتباس شده
۱۶۳	(کلزیه) خرابه های روم قدیم	۱۲	البیرماله جلد دوم صفحه ۲۹۴
۱۶۳	د د د	۱۳	عکس
۲۱۳	اردشیر اول	۱۴	ایران در زمان ساسانیان
۲۵۷	سکه یزد کرد اول	۱۵	۲۹۳ د د د
۲۶۷	دوم	۱۶	۳۰۶ د د د
۲۸۴	خسرو اول	۱۷	۴۲۳ د د د
۲۹۴	دوم	۱۸	۴۶۷ د د د
۳۱۳	یزد کرد سوم	۱۹	۵۲۳ د د د

فهرست مندرجات کتاب سوم از جلد دوم

فصل اول: دنباله فتوحات اسکندر کبیر و نظریه یهودیان راجع	به یونانیها	از صفحه ۱۸ الی صفحه ۳۴
فصل دوم: وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و قسمتهائی	از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود میباشد در عصر سلوکوس	اول ۳۱۲ تا ۲۸۱ ق. م .
فصل سوم: وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و قسمتهائی	از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود میباشد در عصر انتیوخوس	اول ۲۸۱ تا ۲۶۲ ق. م .
فصل چهارم: وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و قسمتهائی	از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود میباشد در عصر انتیوخوس	دوم ۲۶۲ تا ۲۴۶ ق. م .
فصل پنجم: وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و قسمتهائی	از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود میباشد در عصر سلوکوس	دوم و سوم ۲۴۶ تا ۲۲۳ ق. م .
فصل ششم: وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و قسمتهائی	از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود میباشد در عصر انتیوخوس	سوم و اشک سوم و چهارم ۲۲۳ تا ۱۸۱ ق. م .
فصل هفتم: وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و قسمتهائی	از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود میباشد در	عصر اشک پنجم و سلوکوس چهارم ۱۸۱ تا ۱۷۵ ق. م .
فصل هشتم: وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و قسمتهائی	از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود میباشد در عصر اشک ششم	و انتیوخوس اپیفان ۱۷۴ تا ۱۳۶ ق. م .
فصل نهم: وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و قسمتهائی	از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود میباشد در عصر اشک هفتم	و اشک هشتم ۱۳۶ تا ۱۲۴ ق. م .
فصل دهم: وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و قسمتهائی	از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود میباشد در عصر اشک نهم	۱۲۴ تا ۷۶ ق. م .

فصل یازدهم : احزاب در میان یهودیان در عصر سلطنت هیرکان

واریستوبول از صفحه ۴۴ الی صفحه ۴۸

فصل دوازدهم : وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و

قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود میباشد در

عصر اشك دهم ۷۶ تا ۶۷ ق . م . ۴۹ » ۵۳

فصل سیزدهم : وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و

قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود میباشد در

عصر اشك یازدهم ۶۷ تا ۶۰ ق . م . ۵۳ » ۵۹

فصل چهاردهم : وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و

قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود میباشد در

عصر اشك دوازدهم ۶۰ تا ۵۶ ق . م . ۵۹ » ۶۰

فصل پانزدهم : وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و

قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود میباشد در

عصر اشك پانزدهم ۵۶ تا ۳۷ ق . م . از صفحه ۶۱ الی صفحه ۷۳

فصل شانزدهم : وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران

و قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود میباشد

در عصر اشك چهاردهم ۳۷ تا ۲۲ ق . م . ۷۳ » ۹۱

فصل هفدهم : وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و

قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود میباشد در

عصر اشك پانزدهم ۲ ق . م . تا ۴ میلادی ۹۱ » ۹۴

فصل هیجدهم : وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران

و قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود میباشد

در عصر اشك شانزدهم و هفدهم ۴ تا ۱۷ میلادی ۹۴ » ۹۷

فصل نوزدهم : وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و

قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود میباشد در

عصر اشك هیجدهم ۱۷ تا ۴۲ میلادی ۹۷ » ۱۲۲

فصل بیستم : وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و

قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود میباشد در

در عصر اشك نوزدهم ۴۲ تا ۴۶ ق . م . ۱۲۲ » ۱۲۶

فصل بیست و یکم : وقایع تاریخی مربوط به یهودیان

ایران و قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود

میباشد در عصر اشك بیستم ۴۲ تا ۵۱ میلادی از صفحه ۱۲۶ الی صفحه ۱۳۳

فصل بیست و دوم : وقایع تاریخی مربوط به یهودیان

ایران و قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود

میباشد در عصر اشك بیست و یکم و اشك بیست و دوم یا بلاش اول

که مادرش یونانی بود ۵۱ تا ۷۸ م . ۱۳۳ » ۱۶۷

فصل بیست و سوم : وقایع تاریخی مربوط به یهودیان

ایران و قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود

میباشد در عصر اشك بیست و سوم ۷۸ تا ۱۰۸ م . ۱۶۷ » ۱۷۷

فصل بیست و چهارم : وقایع تاریخی مربوط به یهودیان

ایران و قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود

میباشد در عصر اشك بیست و چهارم ۱۰۸ تا ۱۳۰ م . ۱۷۷ » ۱۸۵

فصل بیست و پنجم : وقایع تاریخی مربوط به یهودیان

ایران و قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود

میباشد در عصر اشك بیست و پنجم ۱۳۰ تا ۱۴۹ م . ۱۸۵ » ۱۹۴

فصل بیست و ششم : وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران

و قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود می باشد

در عصر اشك بیست و ششم یا بلاش سوم از سال ۱۴۹ تا ۱۹۱ م . ۱۹۵ » ۲۰۱

فصل بیست و هفتم : وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران

و قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود می باشد

در عصر اشك بیست و هفتم (بلاش چهارم) ۱۱۹ تا ۲۰۸ م . ۲۰۱ » ۲۰۵

فصل بیست و هشتم : وقایع تاریخی مربوط به یهودیان

ایران و قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته بتاریخ یهود

می باشد در عصر اشك بیست و هشتم یا بلاش پنجم و اشك بیست و

نهم یا اردوان پنجم ۲۰۸ تا ۲۲۶ م . ۲۰۵ » ۲۰۹

فصل بیست و نهم از کتاب سوم : اشکانیان و ملت

یهود ۲۰۹ » ۲۱۱

فهرست مندرجات کتاب چهارم از جلد دوم

- فصل اول از کتاب چهارم :** وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته به - تاریخ یهود میباشد در عصر اردشیر بابکان از ۲۲۶ تا ۲۴۰ میلادی
از صفحه ۲۱۴ الی صفحه ۲۲۴
- فصل دوم** وقایع تاریخی مربوط به - یهودیان ایران و قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته به - تاریخ یهود میباشد در عصر شاپور اول ۲۴۰ تا ۲۷۱ م .
۲۲۴ » ۲۲۸
- فصل سوم :** وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته به تاریخ یهود میباشد در عصر هرمز اول و بهرام اول و دوم و سوم و نرسی و هرمزد دوم از ۲۷۱ تا ۳۰۹ م .
۲۲۹ » ۲۳۴
- فصل چهارم :** وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته به تاریخ یهود میباشد در عصر شاپور دوم کبیر از ۳۰۹ تا ۳۷۹ م .
۲۳۵ » ۲۵۴
- فصل پنجم :** وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته به تاریخ یهود میباشد در عصر اردشیر دوم و شاپور سوم و بهرام چهارم از ۳۷۹ تا ۳۹۹ م .
۲۵۴ » ۲۵۶
- فصل ششم :** وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته به تاریخ یهود میباشد در عصر یزدگرد اول از ۳۳۹ تا ۴۲۱ م .
۲۵۷ » ۲۶۴
- فصل هفتم :** وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته به تاریخ یهود میباشد در عصر بهرام گور از ۴۲۱ تا ۴۴۰ م .
۲۶۴ » ۲۶۷
- فصل هشتم :** وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته به تاریخ یهود میباشد در عصر یزدگرد دوم از ۴۴۰ تا ۴۵۷ م .
۲۶۷ » ۲۶۹
- فصل نهم :** وقایع تاریخی مربوط به یهودیان ایران و قسمتهائی از تواریخ بعضی ملل که وابسته به تاریخ یهود میباشد در عصر فیروز از ۴۵۷ تا ۴۸۳ م .
۲۶۹ » ۲۷۶

فصل دهم : وقایع و اتفاقات مربوط به یهود ایران و آنچه

وابسته بدان بوده در عصر ولکاش یا بلانی ۴۸۳ تا ۴۸۷ م . از صفحه ۲۷۶ الی صفحه ۲۷۸

فصل یازدهم : وقایع و اتفاقات مربوط به یهود ایران و

آنچه وابسته بدان بوده در عصر قباد ۴۸۷ تا ۵۳۱ م . ۲۷۹ * ۲۸۳

فصل دوازدهم : وقایع و اتفاقات مربوط به یهود ایران و

آنچه وابسته بدان بوده در عصر انوشیروان عادل ۵۲۳ تا ۵۷۹ م . ۲۸۴ * ۲۹۰

فصل سیزدهم : وقایع و اتفاقات مربوط به یهود ایران و

آنچه وابسته بدان بوده در عصر هرمز ۵۷۹ تا ۵۸۹ م . ۲۹۰ * ۲۹۳

فصل چهاردهم : وقایع و اتفاقات مربوط به یهود ایران و

آنچه وابسته بدان بوده در عصر بهرام چوبین و خسرو پرویز ۵۸۹ تا ۶۲۸ تا ۶۲۸ * ۲۹۹

فصل پانزدهم : وقایع و اتفاقات مربوط به یهود ایران و

آنچه وابسته بدان بوده در عصر شیرویه وده پادشاه دیگر ۶۲۸ تا ۶۳۴ * ۲۹۹

فصل شانزدهم : وقایع و اتفاقات مربوط به یهودیان ایران

و آنچه وابسته بدان بوده هنگام بعثت هنگام حضرت محمد (ص) ۶۳۴ تا ۶۳۲ م . از صفحه ۳۰۱ الی صفحه ۳۱۲

فصل هفدهم : وقایع و اتفاقات مربوط به یهود ایران و

آنچه وابسته بدان بوده در عصر یزدگرد سوم و ابوبکر و عمر و عثمان ۶۳۴ تا ۶۵۶ * ۳۱۳

فصل هیجدهم : وقایع و اتفاقات مربوط به یهود ایران و

آنچه وابسته بدان بوده در عصر حضرت علی (ع) و حضرت حسن و معاویه ۶۵۶ تا ۶۸۰ م . ۳۱۷ * ۳۲۲

فصل نوزدهم : اوضاع یهودیان در حجاز از ۶۰۱ تا ۶۸۰

۳۲۷ * ۳۲۷

فصل بیستم : ایران و مذهب اسلام

۳۲۹ * ۳۳۰

فصل بیست و یکم : وقایع و اتفاقات مربوط به یهود ایران

و آنچه وابسته بدان بوده در عصر یزید اول تا عمر دوم ۶۸۰ تا ۷۲۰ م . ۳۳۴

فصل بیست و دوم : وقایع و اتفاقات مربوط به یهودایران
و آنچه وابسته بدان بوده در عصر یزید دوم تا استقرار ابولعباس

۷۲۰ تا ۷۵۰ از صفحه ۳۳۵ الی صفحه ۳۴۱

فصل بیست و دوم : وقایع و اتفاقات مربوط به یهود ایران
و آنچه وابسته بدان بوده در عصر ابولعباس تا هادی ۷۵۰

۷۸۶ تا ۳۴۲ » ۳۴۵

فصل بیست و سوم : خزرها

۳۵۱ » ۳۴۵

در عصر منصور خلیفه ۳۵۴ » ۳۵۱

فصل بیست و چهارم : وقایع و اتفاقات مربوط به یهود
ایران و آنچه وابسته بدان بوده در عصر هارون الرشید و امین و
مأمون ۷۸۶ تا ۸۳۲ .

۳۶۲ » ۳۵۵

در عصر معتصم ۳۶۵ » ۳۶۲

فصل بیست و پنجم : وقایع و اتفاقات مربوط به یهود ایران
و آنچه وابسته بدان بوده در عصر متوکل و منتصر و مستعین و

طاهریان ۸۴۷ تا ۸۶۶ ۳۶۶ » ۳۷۰

فهرست امرا و ملوک و مهمترین سلسله‌هائی که در زمان مأمون

الی معتصم در ایران حکمفرمائی کردند ۳۷۶ » ۳۷۱

فصل بیست و ششم : وقایع و اتفاقات مربوط به یهود ایران

و آنچه وابسته بدان بوده در عصر معتز بالله تا مقتدر ۸۶۶ تا ۹۳۲ ۳۷۷ » ۳۸۴

فصل بیست و هفتم : وقایع و اتفاقات مربوط به یهود ایران

و آنچه وابسته بدان بوده در عصر قاهر تا طائع ۹۳۲ تا ۹۹۱ ۳۸۵ » ۳۹۸

فصل بیست و هشتم : وقایع و اتفاقات مربوط به یهود ایران

و آنچه وابسته بدان بوده در عصر طائع تا مقتدر یا عصر غزنویان و

سلجوقیان ۹۷۴ تا ۱۰۹۴ ۳۹۹ » ۴۱۲

جلد دوم

تقدیم به اولادان آینده اسرائیل که ناملایمات
پراکندگی را ندیده‌اند.

دکتر حبیب لوی

خداوند ملت یهود را چنان تنبیه کرد که پدر فرزند خود را مجازات مینماید .

همان قسم که متجاوز نسبت به اولاد مغضوب ، مورد نفرت و حمله پدر واقع میگردد ، همانطور نیز ظلم کنندگان نسبت به فرزندان اسرائیل مورد خشم و نفرت خداوند واقع گردیدند .
تاریخ گواه این مدعا میباشد :

سرگذشت و عاقبت مصر فرعونى ، آشور ، کلدیه ، رم سزاری ، اسپانیا ، تسارهای روسیه ، آلمان هیتلری و بالاخره عده ای از سلاطین متجاوز غرب و شرق نمونه بارزی بر صدق گفتار فوق میباشد.

دکتر حبیب لوی

ب

تاریخ یهود ذره‌بینی است که با مطالعه دقیق آن :

طرفداران یهود را مستفیض و متأثر، عوام متجاوز را مردد، فضایل مخالف را شرمنده، سیاستمداران سنگدل را عارف به اشتباه، یهودی منززل و سرگردان را راسخ و عضو مفید ملت خود می‌سازد که نتیجه آن، نظم اجتماع و برخوردار گردیدن کشور و جامعه یهود، از افراد صالح، صحیح‌العمل با پرنسیپ و مفید می‌باشد.

دکتر حبیب‌لوی

ج قرنها طول دارد

تا آنچه را که افراد بشر برای خود میخواهد برای دیگران نیز آرزو نماید . هنوز گذشت قرون بسیاری باید تا بشریت به پایه حقیقی انسانیت بتمام معنی برسد و دارای تمدن اخلاقی واقعی گردد. تا جنگها موقوف شود ، خود پسندیها و تجاوزات نسبت به حقوق ضعفا از بین برود ، تساوی حقوق و آزادی کامل عمومی به کلیه افراد بشر اعطاء شود ، امنیت و زندگی و بهداشت همگانی تأمین گردد ، موهومات و انتشارات کذب و خرافات از این جهان رخت بربندند ، برنامه زبان و تربیت یکسانی برای کلیه ملل وضع گردد ، حقوق و آزادی سیاسی و اجتماعی و مذهبی و کار برای عموم افراد بشر بدون تبعیض و فرق نژاد و ملیت و رنگ و مذهب و عقیده تأمین گردد ، بازیها و بست و بندهای سیاسی خاتمه یابد ، آزارها و فشارها و تجاوزات نژادی ، سیاسی ، مذهبی و رنگی مرتفع و بالاخره تمدن و فرهنگ عالی اخلاقی واحد سرتاسر جهان بشریت را فراگیرد .

مادامیکه این برنامه و آرزوها عملی نشود و بشریت بدرجه عالی و حقیقی تمدن معنوی نرسد همچنان حس بدبینی و نفرت و انتشارات دروغین نسبت به یهود در ذهن اکثریت افراد بشر که بغلط به ارث رسیده باقی ، تجاوزات فردی و دسته بندیهای اجتماعی و ملی بر علیه اولادان اسرائیل ادامه خواهد داشت

این خوی بتجاوز افراد یا اقوام و ملل نسبت به یهود ، آنانرا به تجاوزات گوناگون دیگر نیز عادت داده و در نتیجه ناراحتی های اجتماعی و عقب افتادگی های ملل و افراد متجاوز از قافله تمدن معنوی ادامه خواهد یافت .

چه یهود و چه سایر ملل اگر عمیقانه به این نکته مهم توجه

نمایند بخوبی پی خواهند برد که :

رستگاری یهود در رستگاری بشریت و رستگاری بشریت در رستگاری یهود میباشد . باوجود بعد مسافت برای رسیدن بمرمزل مقصود ، و وجود قرن‌ها فاصله برای نیل به این آرزوها ، همانقسم که یهودیت در قرون تاریک عهد عتیق و وسطی امیدهای خود را از دست نداد ، در این عصر طلایی صنعتی نیز که بشریت به ترقیات شگرف و قابل توجه‌ای نائل گردیده و آفتات درخشان علم و دانش با جلوه‌گریهای خود بر تیره‌گیهای جهل و نادانی نویدهایی میدهد ، بیش از پیش امیدوار میباشد و با وجود اشکالات بیشمار و گوناگون یقین دارد که طبق پیش بینی پیشوایان روحانی خود روزی فرا خواهد رسید که گرگ و میش با صلح و صفا در کنار یکدیگر در نهایت آرامش زندگانی نمایند و اولادان آدم به این حقیقت ساده بقول شاعر شیرین سخن ایرانی پی‌برند که :

بنی آدم اعضاء یکدیگرند	که در آفرینش زیك گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

فحش و ناسزا ، تجاوز و آزار و اذیت ، توهین و استهزا ، محدودیت و فشار ، انتشارات دروغ و اتهامات ناروا ، هو و جنجال بالاخره قتل و غارت ، حربه شکست خوردگان و دشمنان منطق و استدلال هستند .

تأمین آزادی یهود در جوامع بشری و احراز مقام شایسته و متقابل برای اولادان اسرائیل در بین ملل جهان و خاتمه انتشارات دروغین و نفرت بر علیه این ملت نمونه بارز پیشرفت تمدن و اخلاق عالم انسانیت میباشد .

ولو عملی شدن این آرزوها بطول انجامد ، چقدر زیبا و دلربا است که در انتظار آن باشیم .

دکتر حبیب‌لوی

مقدمه جلد دوم کتاب تاریخ یهود ایران

در مقدمه جلد اول گفته شد که اطلاع از تاریخ یهود ایران بدون استحضار از تاریخ قبلی ملت یهود میسر نیست و حتی بدون آگاهی از تاریخ مختصر ملل مصر و آشور و کلد و آشنائی به معتقدات آنها، میسر نیست که بعلل و موجبات مخالفت‌های آنها نسبت به بنی اسرائیل و انگیزه اسارت این قوم پی ببریم .

اگر در جلد دوم و سوم این کتاب ، بذکر واقعات مربوط به ملل مختلفه مانند پادشاهان ایران و یونان و روم و غیره و حتی راجع به شرح مختصر واقعات راجع به یهودیان مقیم در بعضی از کشورهای اروپائی و بویژه یهودیه مبادرت می‌ورزیم ، نایستی این مشروح‌ات را خارج از برنامه این کتاب دانست . گرچه بظاهر چنین است ، اما در باطن پیوستگی کامل با یکدیگر دارند ، زیرا وقوع بعضی از حوادث برای یهودیان در ایران ، مربوط به جریان‌اتیکه برای این ملت در خارج اتفاق افتاده است میباشد .

بنا بر این لازم است ولو باختصار هم که باشد از کلیه جریان‌ات روز چه در خارج از ایران و چه در داخل کشور آنچه که با واقعات روز ، یا مربوط به حوادث بعدی که تماس بایهودیت داشته، استحضار حاصل نمائیم تا بعلل و موجبات بروز آن حوادث پی برده و به شرح وقایع بطور خشك و بی روح نپرداخته باشیم .

اکثر ملل بویژه ملل شرق و حتی عده کثیری یهودیان ، از ریشه مخالفت‌ها کینه‌ها و نفرت‌های بعضی از افراد ملل، نسبت به بنی اسرائیل بی اطلاع میباشند .

یا موقعیکه صحبت از اختلافات داخلی و حزبی یهودیان در عصر خرابی خانه دوم میشود تصور میکنند که تنها قوم اسرائیل دچار این مصیبت گردیده است .

سرچشمه و ریشه این کینه توزیها نسبت به یهود ، برای اکثریت افراد بشر در تاریکی پنهان است و از خدماتیکه بزرگان این قوم به دانش و اخلاق و فضیلت و بهداشت بشری کرده اند اطلاعی ندارند . هنوز اکثریت مسلمانان ، خصوصاً در ایران که جان و هستی خود را در راه وحدانیت و پیشوایان مقدس اسلام که آنها نیز هستی و جان خود را در راه خدای یکتا نثار کردند ، متأسفانه نمیدانند که یهودیان تا چه اندازه در راه خدا و وحدانیت فداکاری کرده و در نتیجه همین ایمان ، آزادی و سعادت خود را از دست داده و دچار انواع مصیبت و مذلت شده و در جهان عصر جهل و تاریکی در بدر و بی خانمان گشتند .

هنوز بسیاری از هم میهنان نمیدانند که علاقه قوم بنی اسرائیل نسبت به ایران تا چه پایه بوده و میباشد و یا آنکه احساسات ضد یهودی در ایران از عصر حسن صباح به بعد تقویت یافته و چه دستهای خارجی در زمان صفویه و به چه منظوری کوشش در تشدید آن نموده اند (یعنی در زمانی که ایرانیان صد درصد شیعه و پیرو امیرالمؤمنین (ع) شدند که خواهیم دید این بزرگوار تا چه اندازه نسبت به یهودیان مهربان و محبت روا میفرمودند) .

هنوز شاید بعضی از پیشوایان ملت ایران در تحت تأثیر عواملی مایل نباشند به اهمیت و ارزش واقعی حسن روابط ایران و عالم یهود ، چه از نقطه نظر اقتصادی یا سیاسی اعتراف نمایند و یا نظری به نتایج حاصله از این حسن روابط در گذشته بنمایند .

امید است که کتاب تاریخ یهود ایران بتواند جریانات تاریک گذشته و عوامل مختلفه را که در زمان سابق بمنظور منافع خود ،

موجب تیرگی بین یهود و ملت ایران که دوست دیرین و باستانی وی بود فراهم ساختند ، روشن و معرفی نماید ، تا خواننده بتواند از علل و موجبات هرواقعه‌ای استحضار نموده و باکسب اطلاع ، از عقل سلیم و قضاوت بیطرفانه خود ، افکار خویش را اصلاح نماید . خداکند که مشروح‌ات‌کتاب تاریخ یهود ایران‌کمکی در روشنی ضمیر خوانندگان محترم نموده ؛ سودمند و مؤثر واقع گردد .

اگر چنین شود خدمتی نسبی به نزدیکی بشریت و تخفیفی در قبول انتشارات دروغین و کمکی در اتحاد و اتفاق برادران و گام‌دیگری به‌طریق جدید و درعین حال باستانی در تقویت منافع اقتصادی و سیاسی کشور ایران برداشته شده است .

دکتر حبیب‌لوی

کتاب سوم تاریخ یهود ایران

فصل اول

در فصول هفدهم و هیجدهم کتاب دوم
از جلد اول اطلاع حاصل نمودیم که اسکندر
در بهار سال ۳۳۴ ق.م. بمنظور کشورگشائی و
خصوصاً تصرف ایران برای انتقام جوئی از
حمله داریوش کبیر و خشایارشا ، از یونان خارج و بطرف هلس پونت
(داردانل) حرکت نمود و تا سال ۳۳۳ تمام آسیای صغیر و سوریه
را بتصرف در آورد .

در سال ۳۳۲ فنیقیه را فتح نمود و شهر صور را خراب و قتل عام
کرد و سپس به طرف اورشلیم و مصر سرازیر شد .
در بهار ۳۳۱ باردگر بطرف سامره و فنیقیه تاخت و در پائیز
همان سال از دجله گذشت و در گوگمل سپاه داریوش سوم را شکست
داد و بعد وارد بابل پایتخت دوم ایران گشت .

در سال ۳۳۰ شوش و استخر و اکباتان را منصرف و برای تعقیب
داریوش از ری گذشت و در راه مشهد فعلی نعش داریوش را که
قبل از ورود او کشته شده بود یافت .

پس از تسخیر قسمت عظیمی از آسیا در سال ۳۲۳ ، هنگام
مراجعت در بابل فوت نمود .

مورخین نوشته اند که اسکندر مانند کلیه پادشاهان بزرگ و

فهمیده جهان نسبت به ملت و مذهب یهود رفتاری جوانمردانه داشت و در تمام هفت سال سلطنت خود در ایران و قبل از آن در آسیای صغیر و مصر ، موجب ناراحتی یهودیان نگردید اما باید اضافه کرد، که باین عمل ، اسکندر دو منظور دیگر را در نظر گرفته بود:

اول آنکه از علاقه یهودیان به ایران آگاه بود و نمیخواست که پس از دور شدن از اورشلیم و توجه بطرف ایران ولو بطور موقت هم که باشد ناراحتی هائی در پشت جبهه ارتش خود فراهم سازد و در ثانی بهمان قسم که پیش بینی کرده بود از فعالیت و استعداد یهود برای بسط و توسعه بازرگانی و آبادانی شهر اسکندریه استفاده نمود و حدود یکصد هزار از آنان را به استقرار در این شهر تشویق کرد.

با وجود کلیه تشویقات اسکندر، در حالیکه ایرانیان در اثر تسلط یونانیها بر کشور خود و خرابی پایتخت و ویرانی قصور مجلل سلطنتی عزادار بودند ، ملت یهود نیز در تمام ایران و آسیای صغیر و مصر مغموم و محزون بودند ، زیرا با وجود کلیه تشویقات اسکندر نمیتوانستند تحمل بار گران شکست ایران، ملت نجیب و دوست محب خود را بنماید چونکه از زمان اعلامیه کوروش کبیر ۵۳۸ ق. م. تا آن عصر (۳۳۰ ق. م.) مدت ۲۰۸ سال میگذشت و رابطه و محبت نسبت به ملت و کشور ایران، نه فقط يك امر عادی و بدان بشدت علاقمند شده بودند ، بلکه دعا نسبت به شاهنشاه و ملت و کشور ایران بصورت یکی از وظایف دینی و مذهبی در آمده بود که هنوز هم بعد از ۲۵ قرن ادامه دارد. از طرف دیگر برای یهودیان مسلم بود که کلیه تشویقات اسکندر موقتی و بی دوام است زیرا آنچه که موجب نزدیکی ملت ایران و یهود گشته بود اساس و شالوده مستحکمی داشت و صرف نظر از کمکهای عملی گذشته کورش و داریوش کبیر و اردشیر دوم ، حسن روابط

ایران و یهود بر پایه مشترك بودن منافع سیاسی و نظامی بر اساس موقعیت جغرافیائی طرفین و بالاخره نزدیک بودن نسبی مذهب آنها و خصوصاً هم آهنگی دستورات اخلاقی دین آنها بود.

اما روابط با یونانیها زودگذر و موقتی و براساس مستحکمی استوار نبود، زیرا نه از نقطه نظر موقعیت جغرافیائی، منافع مشترك سیاسی و نظامی داشتند و نه از لحاظ مذهبی، بلکه برعکس از جهات مذهبی، با اصرام پرستی یونانیها، در زمره دشمن متقابل قرار داشتند. بنابراین انتظار تصادم دورویا نزدیک، بین یهود و یونان میرفت و برای عقلای قوم یهود، رویه اسکندر نسبت بآن ملت غیر از يك خدعه سیاسی و نیرنگ مفهوم دیگری نداشت.

در این زمان یونانیها بر ایرانیکه از هند تا مدیترانه وسعت داشت یعنی ممالکی که جزو ایران عهد هخامنشی بود حکومت داشتند. شرح سرگذشت یهودیان مقیم این ممالک که شاید بنظر خارج از دستور این کتاب آید با سرگذشت ایرانیان، کم و بیش مشترك بوده است و از همین نقطه نظر می باشد که بحث راجع بآن برای ما اجباری است و بدین وسیله حتی بسیاری از زوایای تاریک تاریخ ایران را روشن میسازد.

وضع یهودیان مقیم یهودیه در عصر اسکندر، رضایت بخش بود اما بعدها که سلاطین پتولمه (یکی از افسران اسکندر که بعد از فوت او بر مصر و یهودیه سلطنت کرد) تغییر یافت.

پس از فوت اسکندر بر سر تقسیم میراث امپراطوری او بین فرماندهان سپاه اختلاف بزرگی پدیدار گشت و تا سال ۳۰۱ ق. م. زد و خورد و کشمکش بین آنها ادامه داشت، اما از سال ۳۱۲ ق. م. سلوکوس یکی از فرماندهان اسکندر تقریباً بر کلیه آسیای صغیر و ایران تسلط یافت.

فصل دوم

عصر سلوکوس نیکاتور

این سردار یونانی ایران را در دست گرفت و ۳۱۳ تا ۲۸۱ ق.م. متصرفات خود را تا پنجاب رسانید، سلوکوس نسبت به یهودیان ایران با مهربانی رفتار کرد و در سال ۳۱۱ ق.م. پس از ورود به بابل که سلطنت وی قطعی گردید طبق قراردادی که بایهودیان منعقد ساخت، بناشد که آنان مبدء تاریخ خود را از آن سال شروع نمایند و یهودیان، خصوصاً یهودیان ایران همواره نسبت به تعهدی که نموده بودند وفادار ماندند و تا این عصر هم طبق همان قرارداد در اسناد رسمی مبدء سال را از سال ۳۱۱ ق.م. شروع مینمایند که موسوم به سال شطاروت میباشد و حتی تا قرن گذشته تواریخی که بر سنگهای مزار گیلعادا و غیره حجاری میشد بر اساس سنوات شطاروت بود. سلوکوس شهر انطاکیه را در سال ۳۰۰ ق.م. در ساحل مدیترانه در شمال سوریه بنامود و عده کثیری از یهودیان ایران و بابل^۲ را اجباراً بدان شهر گسیل داشت تا آبادانی و بازرگانی انطاکیه توسعه یابد. آزاد منشی و رویه سلوکوس مانند اسکندر نبود و برای یونانی ها يك برتری خاصی را قائل بود و از طرف دیگر رویه و معتقدات یونانیها را بانر می بتدریج انتشار میداد و همین موضوع زمینه را برای بروز حوادث ناگوار آماده میکرد.

(۱) نزدیک دماوند

(۲) خرابهای بابل در نزدیکی بغداد میباشد، از عصر کورش به بعد تا عصر صفویه بین النهرین اکثراً یکی از استانهای ایران محسوب میگردد و یهودیان آنجا ایرانی محسوب میگردیدند، پس از تصرف بین النهرین از طرف اعراب، بتدریج زبان آنها عربی شد و با این ترتیب بنظر میرسد که منشاء جداگانه دارند در صورتیکه هنوز هم بسیاری از رسومات و عادات و حتی طرز غذا پختن آنها مشابه میباشد.

سلوکوس پس از چندین مصاف با سرداران دیگر اسکندر ، در سال ۲۸۱ ق.م. هنگامیکه تخت سلطنت را به پسر خود انیتوخوس (سوتر) واگذار کرد ، برای استراحت از راه داردانل عازم یونان گردید و هنگام کهولت و پیری در یکی از معابد قدیمی بدست بطليموس گرائونوس کشته شد .

فصل سوم

عصر انیتوخوس اول (سوتر)

این پادشاه تمام دوره حیات سلطنتی ۲۸۱ تا ۲۶۲ ق.م. خود را ، بمنظور استحکام مبانی تاج و تخت خویش ، در جنگ گذرانید . گاهی با گالیهای وحشی و زمانی با خانواده بطليموس که در مصر سلطنت داشتند بنبرد پرداخت . در اثر اختلافات بین خانواده سلطنتی پتولمه در مصر و خانواده سلوکیدها در ایران و سوریه ، معاشرت و رفت و آمدهاییکه معمولاً بین یهودیان ایران با یهودیه انجام میگرفت ، متوقف گشته بود .

سابقاً مردان بزرگ و ورزیده در سیاست ، برای اداره امور کشور یهودیه ، از ایران متوجه اورشلیم میگشتند زیرا قبل از تسلط اسکندر بر ایران ، یهودیه برای ایران صورت يك دولت مشترك - المنافع را داشت و جامعه یهود ایران برای ایرانیان معزز و برای دولت آن، عضوی مفید چه از نقطه نظر سیاسی و چه اقتصادی بودند .

اما در این عصر که یهودیه در تحت نفوذ و جزو متصرفات پتولمه مصر ، و ایران متعلق به سلوکیدها شده بود رابطه بین یهودیان ایران و یهودیه تقریباً قطع و رفت و آمدها متوقف گشته بود .

در همین زمان قحط الرجال است که خداوند مردی شریف و

بزرگه شمعون اول ابن حونیو را که از سال ۳۰۰ ق.م. به پیشوائی کهنات انتخاب شده بود ، لیاقت اداره امور کشور یهودیه را به او ارزانی داشت .

شمعون که معروف به (هصدیق) عادل بود ، موفق گردید که دیوارها و استحکامات اورشلیم را که شهری مظنون به طرفداری از ایدان بود و پتولمه اول آنرا خراب کرده بود، با اجازه سلطان مصر بازسازی و ب پایتخت را تأمین نماید .

ترجمه کتب تورات را به زبان یونانی به این عصر نسبت میدهند (عهد بطلیموس دوم فیلادلف) .

شمعون اول (عادل) در ۲۷۰ ق.م. فوت کرد و پسرش حونیو دوم بجای پدر بسمت سلطنت کهنات منصوب گردید .

در اثر رویه تبلیغات شدید خاندان سلطنتی پتولمه مصر برای یونانی نمودن سایر ملل ، یهودیان نسبت به آنها تنفر شدیدتری داشتند تا خانواده سلوکوس زیرا خانواده اخیر اولاً در این راه کمتر تعصب بخرج میداد و از طرف دیگر چون سلوکوسها بر ایران سلطنت داشتند یهودیان ایران و یهودیه مایل بودند که کشورشان بتصرف سلاطین ایران درآید تا از طرفی از تعقیب پتولمه رهائی یابند و از طرف دیگر رابطه آزاد بین ایران و یهودیه از نو مفتوح گردد. و در این راه آرام نسی نشستند و اکثر جنگهای سلوکیدهها با خانواده پتولمه بمنظور بتصرف در آوردن یهودیه بود و در اثر همین تمایل بود که حونیو دوم کاهن بزرگ یهودیه ، برای عدم پرداخت مالیات به پتولمه سوم سلطان یونانی مصر خود را آماده میساخت .

فصل چهارم

قیام ارشک در سال ۴۵۰ ق.م.

انتیوخوس دوم بجای پدر بر تخت سلطنت
جلوس نمود . اهالی شهر میلت در آسیای
صغیر به مشارالیه لقب تئوس یعنی خدا را باو
دادند و او نیز این لقب را پذیرفت .

عصر آنتیوخوس دوم

تنویس

۳۶۳ تا ۳۴۶ ق.م.



پتوآمۀ دوم

پادشاهان هخامنشی خود را آقای شاهان یا شاه شاهان یا شاد ، گ ملقب میساختند و اسکندر کبیر پسر خدا ، عنوان خدا برای انتیوخوس دوم موجب انزجار و تنفر شدید یهودیان ایران و یهودیه و آسیای صغیر را فراهم ساخت و یهودیان که تا این تاریخ سلطنت خانواده سلوکیدها را بر سلطنت خانواده پتولمه ترجیح میدادند در اثر این رویه شروع به اصلاح روابط خود با پادشاه مصر نمودند و روابط آنها با پادشاهان سلوکید تیره گشت .

اگر استقرار حکومت سلوکیدها در ایران برای یهودیان که ملتی علاقمند به ایران بودند غیر قابل تحمل بود ، برای خود ملت ایران دردناک و توهین آمیز بود و قطعاً بزرگان و ملیون کشور در راه چاره و فکر و اندیشه بودند. خوشبختانه در سال ۲۵۶ ق. م. حکمران یونانی باخترا با سغد و مرو قیام نمود و دم از استقلال زد و همین اختلاف زمینه قیام ایرانیانرا بر علیه سلوکیدها آسانتر ساخت ، پس در سال ۲۵۰ ق. م. ارشک نامی درایالت (پارت) خراسان نیز قیام نمود.^۱

انتیوخوس مردی عیاش بود و بالاخره توسط زن اول خود موسوم به لاآدیس که او را طلاق داده بود مسموم گشت .

ارشک اول در سال ۲۴۷ ق. م. در یکی از جنگها کشته شد .

بعضی مورخین یونانی اشکانیان را از نژاد سکائی دانسته اند اما مرحوم پیرنیا در جلد سوم ایران باستان صفحه ۲۱۹۴ زبان آنها را پهلوی و اشکانیان را کاملاً ایرانی میداند .

فصل پنجم

عصر سلوکوس دوم (کالینوکوس) ۲۴۶ تا ۲۲۶ ق.م.

و سلوکوس سوم (سوتر) ۲۲۶ تا ۲۲۳ ق.م.

و اشك دوم یا تیرداد اول برادر ارشك ۲۴۷ تا ۲۱۴ ق.م.

چون انتیوخوس دوم ملقب به خدامسموم وفوت کرد و سلوکوس دوم اولاد زن اول بتخت سلطنت رسید ، نگرانی یهودیان ایران و یهودیه کاهش یافت و متمایل شدند که روابط خود را با حکومتی که بر ایران سلطنت دارد دوستانه نموده و باب مراودات مفتوح شود بنابراین حونیو دوم کاهن بزرگ یهود ، روابط خود را از یکطرف با سلوکوس دوم نزدیک و دوستانه نمود و از طرف دیگر از پرداخت مالیات به دربار پتولمه سوم (بطلیموس اورگت) پادشاه مصر خود داری کرد .

در این هنگام جنگهایی بین سلوکوس و پادشاه مصر در گرفت که منجر به شکست سلوکوس گردید در نتیجه حونیو کاهن بزرگ اورشلیم و ملت یهودا تحت تهدید شدید پتولمه قرار گرفتند و این پادشاه به ممالك شرقی سلوکید تجاوز کرد و تا بابل تاخت و ضمناً خبرهای خوش از موفقیتهای اشك دوم یا تیرداد اول میرسید ، لذا اصلاح روابط یهود با پتولمه قطعی بنظر میرسید و یوسف ابن طوییا نوه دختری شمعون عادل ، خود را واسطه بین دربار مصر و ملت یهودا قرار داد و تیرگی روابط را اصلاح و از طرف ملت و پادشاه مصر به پیشوائی پذیرفته شد (۲۳۰ ق.م) و مشارالیه با قطع رابطه با سلوکوس دوم قلمی در تقویت اشك دوم بر میداشت .

در این هنگام کشور بزرگ سلوکید متلاشی شد و اشك دوم که

در واقع سر سلسله حقیقی اشکانیان محسوب میگردد و از ۲۴۷ ق.م. جانشین برادر ردیده بود سکه بنام خود ضرب و ضربتی بزرگ بخاندان سلوکیدها وارد و نام ایران را بار دگر پس از ۸۴ سال احیا نمود . اشك دوم ایالت گرگانرا نیز بتصرف درآورد . سلوکوس دوم اثر افتادن ازاسب در سال ۲۲۳ فوت کرد و سلوکوس سوم (سوتر) بجای پدر بتخت سلطنت نشست . سوتر کوشی فراوان ولی بدون موفقیت برای استرداد آسیای صغیر و سایر متصرفات سلوکیدها نمود و بالاخره در اثر دسیسه دو نفر یونانی کشته شد .

فصل ششم

عصر انتیوخوس سوم (کبیر) ۲۲۳ تا ۱۸۷ ق.م.

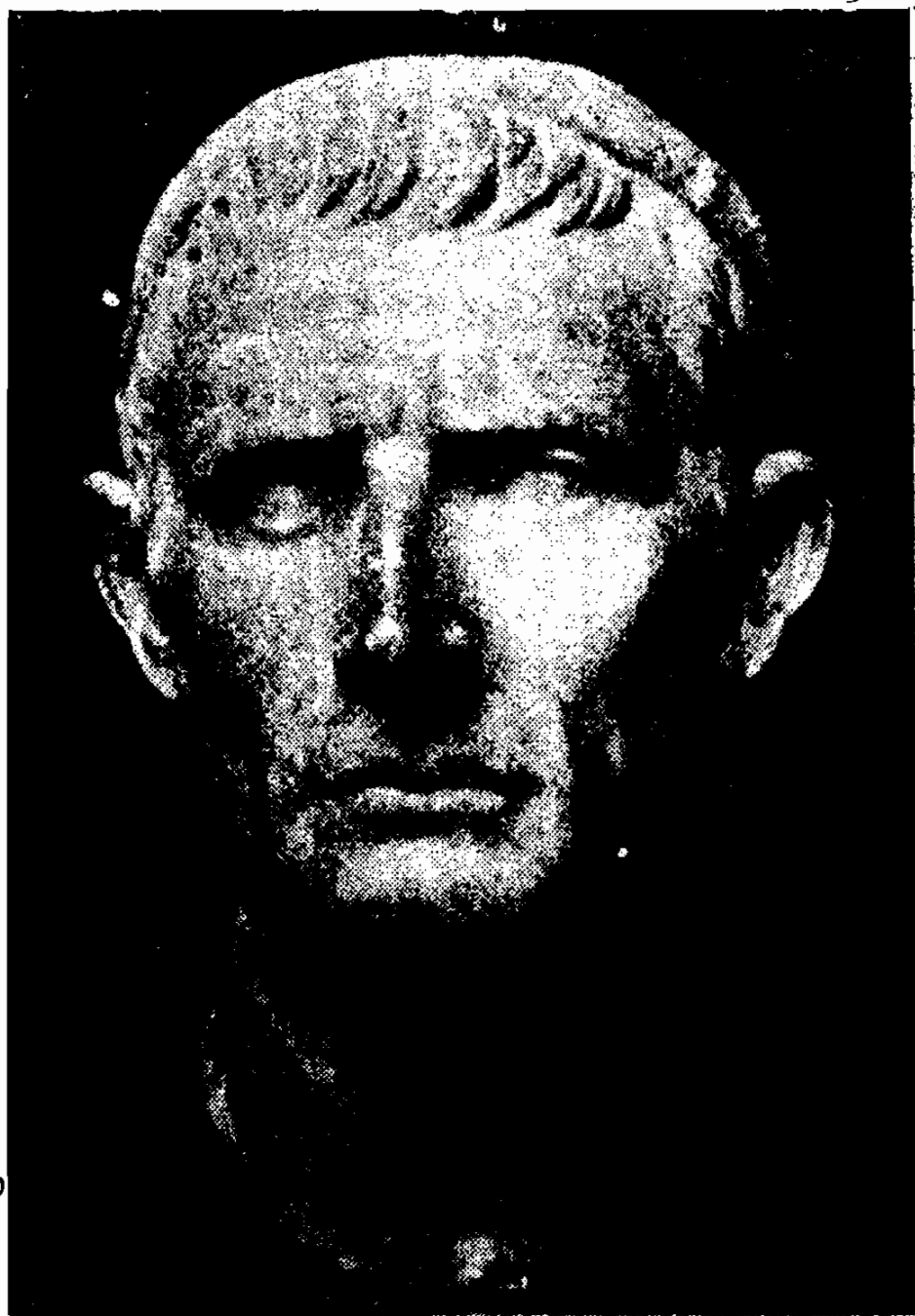
واشك سوم یا اردوان اول ۲۱۴ تا ۱۹۶ ق.م.

و فرزندش اشك چهارم یا فری یاپت ۱۹۶ تا ۱۸۱ ق.م.

انتیوخوس سوم بعد از برادر بسلطنت رسید ، در مصر هم سال بعد ۲۲۲ ق.م. پتولمه یا بطليموس چهارم ملقب به فیلوپاتور بجای پتولمه اورگت جلوس نمود . در این عصر است که واقعات در شرف تکوین بود :

دعوات جوان اشکانی که ابتدا در خراسان تشکیل شده بود بتدریج قدرت مییافت و بدون تردید یهودیان ایران که در آن عصر دارای رشد سیاسی و حسن روابط با ملت ایران بودند و بمقتضیات منافع سیاسی مشترکی که از بیش از سه قرن قبل با یکدیگر داشتند ، بمنظور تحکیم موقعیت کشور یهودا و حکومت خاندان کهانت روابط حسنه ای با سلسله اشکانیان برقرار نمودند . حسن نظر کلیه سلاطین

اشکانی نسبت به ملت و مذهب یهود و قیامیکه ، طولی نکشید که
 یهودیه بر علیه یونانیها نمود بخوبی مؤید این گفتار است .
 متأسفانه در این عصر موقتاً يك اختلاف داخلی در بین یهودیان
 یهودیه پدیدار گشت که ممکن است دستهایی برای عقیم کردن نقشه‌ها -



انتیوخوس سوم

تیکه در شرف اجرا بود در کار بوده است . یوسف طوییا که تا سال ۲۰۸ ق.م. در قید حیات بود ، کاملاً روابط خود را با سلوکیده‌ها یعنی دشمنان اشکانیان قطع و بطليموس چهارم ریاست او را تأیید کرد . در ۲۱۰ ق.م. پسری برای پادشاه مصر (پتولمه یا بطليموس پنجم) متولد گردید و چون یوست طوییا پیر شده بود هدایائی را توسط اولاد کوچک خود هیرکان که خسورترین فرزند او بود روانه اسکندریه نمود و بدین ترتیب حسادت برادران دیگر را برانگیخته گردید و مقدمه اختلاف شدیدی بین خاندان طوییا فراهم و رشته آن تا میان ملت نیز کشیده شد .

از طرفی هیرکان خود را به دربار مصر نزدیک میکرد و از طرف دیگر سایر برادران ، تا بدین وسیله موقعیت خود را برای ریاست بر یهودا مستحکم سازند .

نتیجه این معاشرتها و نزدیکی با دربار یونانیها در مصر (که ضمناً علاقمند به یونانی نمودن شرق بود) ، آلوده شدن در عادات و رسوم یونانی و بالاخره توجه به عیاشی های درباری آنها شد .

دو دستگی برادران طوییا شدت یافت، از طرف دیگر طرفداران خانواده کهنات یعنی فرزندان حونیو دوم (با فوت یوسف طوییا در سال ۲۰۸ ق.م.) که توده ملت بدانها علاقه مند بود (زیرا طرفدار حفظ مقررات مذهبی و آداب ملی بودند) بر فعالیت خود میافزودند خصوصاً آنکه شمعون دوم فرزند حونیو کاهن وارث حقیقی کهنات و ریاست بود. بنابراین توده ملت روز بروز عدم رضایت خود را نسبت به فرزندان طوییا آشکارتر میکرد و در واقع ملت به سه دسته تقسیم گردیده بود طرفداران هیرکان که از حمایت بطلمیوس چهارم برخوردار بود ، طرفداران سایر برادران هیرکان و طرفداران خانواده کهنات ، در این هنگام که احتمال زدو خورد بین طرفداران هیرکان و طرفداران

برادرانش میرفت ، شمعون دوم فرزند حونیوکاهن به طرفداری برادران دگر هیرکان در آمد و در این ضمن بطلیموس چهارم فوت نمود و چون با این پیش آمد کشور مصر ضعیف گردید، لذا طرفداران برادران هیرکان جمعیتی بطرفداری پادشاه سلوکید انتیوخوس سوم (کبیر) تشکیل دادند و انتیوخوس متوجه اورشلیم گردید و دروازه‌های این شهر را برای او گشودند (۲۰۲ ق.م). انتیوخوس سوم بامهربانی نسبت به یهودیان رفتار کرد و دستور داد که کلیه مقررات مذهبی و ملی یهود مراعات بشود و مردان غیر موحد داخل خانه خدا نگردند. و بدین ترتیب بطور موقت یهودیه بتصرف سلوکید درآمد^۱.

در این ضمن اخبار موحشی از توسعه شورش ایران رسید ، پس انتیوخوس بالشکر / ۱۲۰۰۰۰ نفری خود متوجه اردوان اول یا اشك سوم که تا حدود ایران فعلی بطرف مغرب پیشرفته بود گردید .

انتیوخوس بمنظور بدست آوردن ثروت و غنائم مجبور شد به معابد مختلفی دستبرد بزند از آن جمله معبد آناهیتا را در ماد غارت کرد . اردوان رویه جنگ و گریز را پیش گرفت و انتیوخوس تا گرگان پیش رفت کرد و بالاخره کار او با اردوان به صلح و اتحاد انجامید . سلطنت اردوان اشك سوم از ۲۱۴ تا ۱۹۶ ق.م. بوده و اشك چهارم موسوم به فری پایت از سال ۱۹۶ تا ۱۸۱ ق.م. بجای پدر نشست .

انتیوخوس سوم پس از صلح با اردوان متوجه افغانستان و پنجاب گردید و از آنجا با مقدار زیادی فیلهای جنگی که بعداً توسط فرزند کوچک او در جنگهای با یهودیه بکار رفت مراجعت نمود . در این عصر پهلوان تازه یا عقاب درندهای خود نمائی میکرد

(۱) گرائتر مورخ یهود تألیف کتاب سرود سرودهای حضرت سلیمان پادشاه بنی اسرائیل را به یکی از شعرای این عصر نسبت میدهد .

و متوجه اطراف مدیترانه تا ایران میگشت . ملت رومن که بتازگی فاتح کارتاژ و شکست دهنده انیبال بود در جستجوی فتوحات تازه‌ای با عبارت دیگر متسایل به چپاول و قتل و غارت جدیدی میشد . در ۱۹۰ ق.م. در ماگنزی قوای انتیوخوس را شکست داد و متصرفات یونانرا در آسیای صغیر بدست آورد .

رومیها که بطرفداری پادشاه مصر قیام کرده بودند ، با تصرف یهودیه بدست سلوکیده‌ها مخالفت داشتند اما انتیوخوس علاقه بخصوص برای حفظ آن داشت . انتیوخوس ، هنگامیکه برای دست برد متوجه معبد عیلام بود ، در سال ۱۸۷ ق.م. درگذشت .
یشوع سیراح ابن العازار شاعر یهود در این عصر زندگانی مینمود .

فصل هفتم

عصر اشك پنجم یا فرهاد اول ۱۸۱ تا ۱۷۴ ق.م.

وسلوکوس چهارم ۱۸۷ تا ۱۷۵ ق.م.

آمادگی ایران و یهودیه برای برانداختن قدرت خارجیها .

ایران باستان میگوید که :

«فرهاد اول بعد از پدر بتخت نشست و پارت در زمان او بحرکت آمد» فرهاد اول در ابتدا متوجه مردم مادگشت و سپس متوجه ری گردید . (ماد محل سکنی اسباط ده گانه اسرائیل بود) . جنبش و بحرکت آمدن پادشاه اشکانی نوید بزرگی برای یهودیان ایران و یهودیه بود و در همین ایام جریان دگری در یهودیه رخ داد که کار انقلاب بر علیه سلاطین سلوکیده‌ها را نزدیک مینمود . بطوریکه در فصل قبل دانستیم در اثر اختلاف بین هیرکان فرزند کوچک یوسف طوییا با سایر برادران ، دو دستگی بین ملت

یهود یهودیه ایجادگشته بود و از همین جا موضوع طرفداران تمدن یونان و طرفداران تمدن یهود سرچشمه گرفت . طرفداران یونانیت یا «هلنیسم» بیشتر مردمان ثروتمند کشور بودند و مخالفین خود را کهنه پرست مینامیدند ، دسته مخالفین آنها که اتحادیه مومنین بودند ، موسوم به حسیدیم گشتند که بعدها فرقه بزرگ مذهبی شده و اشخاصیکه معروفیت بین المللی یافتند در بین این دسته بودند . اختلاف شدت یافت بطوری که ، مانند آن بود که این دودسته از یک ملت نمیشدند . حونیوس سوم پسر شمعون دوم که ریاست کشور با او بود بر دسته مؤمنین ریاست داشت . و روسای طرفداران تمدن یونانی ، عبارت بودند از شمعون که خود را منلئوس مینامید و حونیو ملقب به لیزیماک و فرزندان طوییا .

حونیو کاهن بزرگ ، شمعون یا منلئوس را که در معبد اورشلیم هم مقامی داشت ، با فرزند طوییا ، بمنظور جلوگیری دسائس ، از اورشلیم خارج نمود و آنها بوسیله فرمانده کل قوای سلوکوس چهارم در سوریه ، به اطلاع پادشاه رساندند که ثروت و طلای زیادی که حق سلطان میباشد در خانه خدا در اورشلیم موجود است و از این رو سلوکوس ، فرمان غارت معبد اورشلیم را صادر نمود . مأمورین در وحله اول در اثر استقامت حونیو و ملت ، موفق ورود به معبد نگردیدند و دست خالی به انطاکیه پایتخت سلوکوس مراجعت نمودند . این جسارت مأمورین سلوکوس ، یهودیانرا فوق العاده بهیجان در آورد . در حالیکه یهودیان ایران از پیشرفتهای اشک پنجم خوشوقت و خوشبین بوده و کوشش مینمودند که از هر فرصتی برای جلب نظر پادشاه ، در آمادگی یهودیه بطرفداری دربار و ملت ایران استفاده نمایند و ملیون یهود را در یهودیه تشویق به استقامت در مقابل پادشاه سلوکی کرده آنها را امیدوار به فتوحات بزرگتر و قریب الوقوع

شاهنشاه اشکانی مینمودند ، در سال ۱۷۵ ق.م. سلوکوس چهارم و سال بعد ۱۷۴ ق.م. اشك پنجم فوت نمودند .

فصل هشتم

ششم اشك ششم یا مهرداد اول برادر اشك پنجم ۱۷۴ تا ۱۳۶ ق . م .
معاصر

انتیوخوس اپیفان (۱۷۵ تا ۱۶۲ ق.م.)، دمترویوس پسر سلوکوس چهارم (سوتر) و اسکندر فرزند انتیوخوس اپیفان (۱۶۲ تا ۱۵۰ ق.م.) دمترویوس دوم نیکاتور پسر سوتر (۱۵۰ تا ۱۴۰ ق.م.) . همان قسم که در گذشته دست‌روزرگار ، برای ملت یهود در مقابل فرعون مصر، حضرت موسی را و در مقابل ملل کنعان دشمن یهود، یوشع را و در مقابل ملل قوی پنجه آرام، مواب، آدوم و عمالقی ها حضرت داود را و در مقابل آشور خونخوار دشمن اسباط بنی اسرائیل ، سلطان مادرا و در مقابل فرزند بخت‌النصر و بابل قوی و با قدرت ، کورش کبیر را بوجود آورد. در مقابل انتیوخوس اپیفان سبك مغز از یکطرف، مهرداد اشك ششم اولین پادشاه بزرگ اشکانیان را معاصر کرد و از طرف دیگر متتیا مکابی کاهن یهودی را آماده ساخت .^۱

اشك پنجم که پادشاهی ایدآلیست و وطن پرست بود به اهمیت موقع پی برده و بخوبی فهمیده بود که برادر وی اشك ششم یا مهرداد اول همان شخصی است که میتواند کشور ایرانرا از شر یونانیها نجات

(۱) این وضع در تمام قرون بعدی حیات ملی یهود در ممالك پراکندگی ادامه داشته است و همواره در مقابل دشمنان سرسخت و بی رحم نسبت به یهود، مردانی بزرگ با دشمنان بنی اسرائیل بمبارزه پرداخته اند .

دهد ، بنابراین برادر را بجای خود انتخاب نمود . اشك ششم بر تخت سلطنت جلوس کرد و بسرعت خود را آماده تسخیر حدود تاریخی ایران مینمود که البته یهودیان ایران و یهودیه از این پیش آمد مسرور بودند و حال ملاحظه نمائیم چه جریاناتی در یهودیه گذشت که موجب انقلابی کبیر بر علیه سلاطین یونانی گشته و این انقلاب وزدو خورد در حدود ۵۰ سال ادامه داشت و باعث سرگرمی پادشاهان سلوکید رادر کنار مدیترانه فراهم ساخته و کمک بزرگی در پیشرفت پادشاهان اشکانی و توسعه حدود اشکانیان و تجدید تاریخ افتخارات ملت ایرانی، دوست باستانی ملت یهود گشت .

انتیوخوس اپیفان مدت ۱۲ سال در گروگان رومیها بود که پدرش مجبوراً او را در اختیار آنها گذارده بود . این پادشاه هرچه در استعداد ذاتی کسر داشت ، سنگدلی و بیرحمی را از رومیها فرا گرفته و مردی بود که بشریت برای وی ارزش و مفهومی نداشت و از ظلم و ستم به ضعف لذت میبرد . انتیوخوس موفق شد که رومیها را راضی کرده گروگان دیگری بجای خود گذارد و رومیها بمنظور ایجاد اختلاف بین سلوکیدها او را آزاد ساختند . این دیو بدسیرت از هرچه مقدس و جنبه اخلاقی داشت متنفر بود .

قطعاً اختلافات داخلی یهودیه که خود عاری از مداخله بیگانگان نبود در جلب نظر انتیوخوس کمک شایانی نموده است .

طرفداران تمدن یونانیت به انتیوخوس اطلاع دادند که هیرکان فرزند یوسف طویا ساکن قلعه نزدیک هیسبون مالیات از اعراب نباطی به منفعت سلطان مصر میگیرد و مشارالیه از ترس سلطان خودکشی کرد .

حونیو بمنظور روشن نمودن دسایس منلئوس ، یوشع برادر

خود را عازم انطاکیه نمود و شخص اخیر که میتوانست جای گیر
 همه نیو گردد بتحریرك طرفداران یونانیت خود را موسوم به ژازون که
 نام یونانی است نمود و نزد انتیوخوس رفته با وعده تقدیم مبلغ
 زیادی مقام کهنات بزرگتر را درخواست کرد. سلطان محتاج، و پول
 پرست هم موافقت کرد. (۱۷۴ ق.م. مقارن با سالی که اشك ششم بر
 تخت سلطنت جلوس نمود.)

ژازون نیز تقاضا کرد یهودیانی که برویه یونانیون موافقت نموده
 و مانند آنها در بازیها و ورزشها لخت شوند، بدانها امتیاز همشهری
 گری داده شود. طرفداران یونانیت را در یهودیه تقویت نمودند و
 در کنار معبد اورشلیم محل بازیها را برپا کردند و برای قربانی نمودن
 جهت هراکلس پول جمع آوری نموده و عملیاتی که مردم را به اصنام
 پرستی یونانیها نزدیک مینمود در شرف تکوین بود و همین وضعیت
 موجب شد که حتی عده کثیری از یهودیانی که طرفدار تمدن یونانی
 بودند مخالف شوند. طرفداران یونانیت از محافظه کاری ژازون
 راضی نبوده انتظار عزل وی را داشتند. اونیاس ملقب به منئوس
 برادر شمعون که در فصل قبل ذکرش گذشت و از طرف ژازون مأمور
 تقدیم مالیات سالیانه به انتیوخوس بود، و عده پرداخت مبلغ
 بیشتری را، در مقابل تصویب مقام ریاست کشور یهودیه به سلطان
 نمود و مورد قبول واقع گردید.

منئوس با عده ای سربازان یونانی بریاست سوسترات بطرف
 اورشلیم حرکت نمود و در ورود بشهر، ژازون فرار کرد. اهالی
 شهر نسبت به انتخاب منئوس برای ریاست کشور عصبانی شدند
 زیرا این مقام را منحصر به طایفه کاهنان میدانستند.
 منئوس که نتوانسته بود از عهده انجام وعده خود به انتیوخوس

برآید - به انطاکیه احضار شد و بمنظور نجات خود مقداری از ظروف طلای معبد اورشلیم را فروخت و برادر خویش لیزیماک را بجای خویش منصوب و عازم پایتخت انتیوخوس گردید . حونیو سوم کاهن بزرگ که در انطاکیه تحت نظر بود از شنیدن فروش ظروف خانه خدا ناراحت شده ، خیانت منلئوس را فاش کرد لذا شخص اخیر بدستیاری اندرونیک افسر سلطان موجبات مرگ حونیو را در ۱۷۱ ق.م. فراهم ساخت .

منلئوس برادر خود را مأمور ساخت تا باردگر مقداری از ظروف معبد را برای تقدیم به انتیوخوس و تشویق سلطان ارسال دارد . بمحضیکه ساکنین اورشلیم و اطراف از این جریان باخبر شدند ، حتی ساکنین اطراف شهر برای مجازات مسببین رو بشهر نهادند اما لیزیماک طرفداران خود را مسلح کرده بمقاومت پرداخت و عده ای از شورشیان در این زدوخوردها کشته شدند و این خود مقدمه هملی انقلابات و جنگهای بعدی یهودیان با انتیوخوس اپیفان بود .

شکایت ملت در نزد سلطان از منلئوس بی اثر ماند . سال بعد در ۱۷۰ ق.م. انتیوخوس با ارتش بزرگی از راه یهودیه عازم مصر گردید و بعد شایع شد که کشته شده است .

ژازون کاهن که فراری بود به اورشلیم حمله نمود و شهر را در تصرف آورد . انتیوخوس که در سال ۱۶۹ ق.م. با غنیمت بسیاری از مصر مراجعت میکرد از واقعه اخیر باخبر شده نسبت به یهودیان عصبانی گردید لذا شروع به قتل و غارت در اورشلیم نموده داخل معبد شد و تمام اثاثیه گرانها و طلاهای آنرا بیغما برد .

انتیوخوس اخبار دروغینی بر علیه یهودیان منتشر ساخت از جمله پرستیدن خر و خوردن يك يونانی را در هر سال و نفرت نسبت

به سایر ملل را^۱، باین رویه و رفتار انتیوخوس، قطعاً بذر انقلاب بخوبی افشانده شده بود و این تجاوزات ممکن نبود که بدون عکس العمل بماند.

در سال ۱۶۸ ق.م. باردگر بدون برخورد به موانعی تا اسکندریه تاخت. دربار مصر متوسل به روم شده و نمایندگان رم با دادن شرب الاجلی انتیوخوس را مجبور به مراجعت نمودند.

پادشاه یونانی در مراجعت از مصر و عبور از یهودیه خواست بوسیله کشتار و اذیت یهودیان، قهر و غضب خود را تسکین دهد. یکی از افسران او موسوم به اپولینوس، در روز شنبه که یهودیان دست به جنگ نمیزدند شروع به کشتار و خرابی خانه ها و حصار شهر نموده و در حدود چهل هزار نفر را قتل عام کرد تا بدین وسیله عدم قدرت خدای موحد یهودیانرا ثابت کند. افسر یونانی حکمی صادر کرد که یهودیان از آن پس حق اجرای مقررات تورات حضرت موسی را ندارد و بایستی جهت اصنام یونانی خوك قربانی نمایند. خطنه او تعطیل و تقدس روز شنبه و مصرف گوشت های پاك را ممنوع ساخت و برای متخلفین حکم اعدام مقرر داشت.

در معبد اورشلیم خوك قربانی نمود و خون آنرا بر قربانگاه پاشید و با گوشت آن تورات را آلوده ساخت و مجسمه ژوپتیر را در معبد یهود مستقر داشت.

در شهرهای خارج از یهودیه که در تصرف انتیوخوس بود در

(۱) انتشارات کذب را قرنهایست که دشمنان یهود، در هر قرن و عصری، تحت الفاظ و صورتهای مختلفه بر علیه این ملت ادامه داده اند. اصنام پرستان، یهودیان موحد را الاغ پرست خواندند و خونخواران، یهودی را که حتی خون گوسفند و گاو و مرغ را نجس و تا بوسیله نمك آنرا خارج نسازد آن گوشتها را استعمال میکنند خونخوارش معرفی کردند و چه نسبتهایی که در اثر حسادت ها و بااطلاع نبودن از مذهب یهودیان بوی نسبت ندادند و تمام اینها برای آنکه ضعیف و بدون حامی بوده است.

صدد تغییر مذهب یهودیان، بطور اجبار برآمد. در مقابل این عملیات خارج از انسانیت، یهودیان از فدا نمودن جان دریغ نداشتند، یکه و تنها در آن عصر یکه غیر از یهودی ملت دیگری در جهان موحد نبود ولو بقیمت جان دست از ایمان خود بر نمیداشتند.

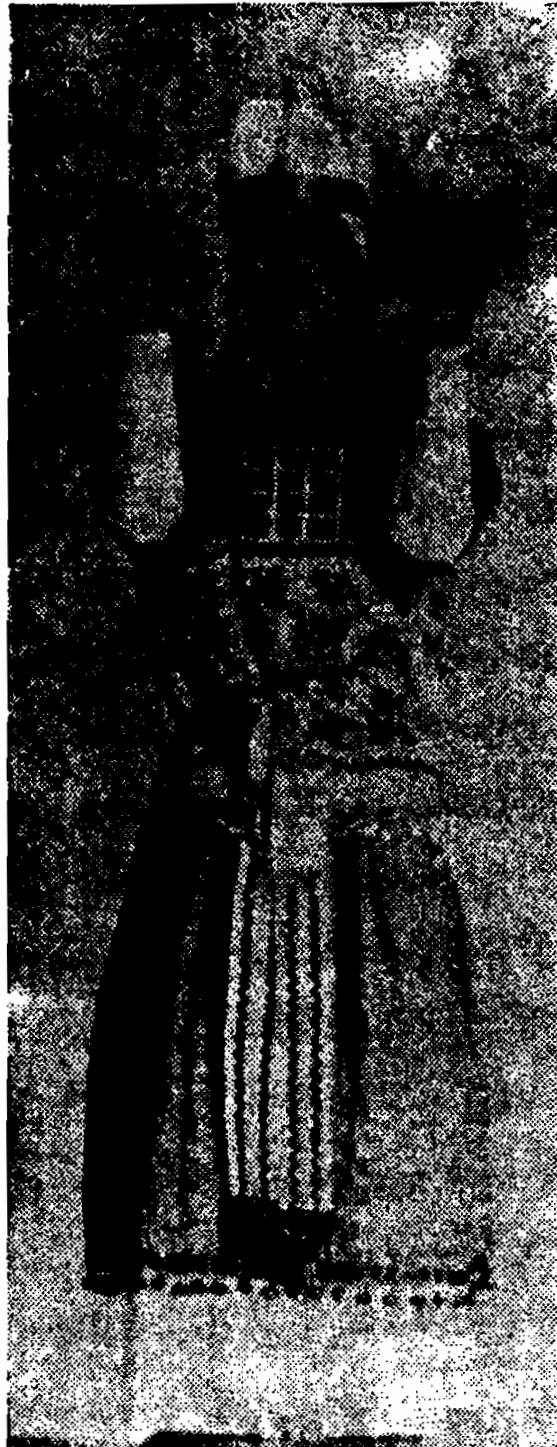
در تاریخ یهود شرح فداکاری يك مادر یهودی با هفت پسر خود برای حفظ مقررات مذهبی بطور مفصل نوشته شده است و یکی از تابلوهای مؤثر و برجسته این عصر میباشد.

فدائیان یهودی در این راه بسیار بودند. مردم را میخواستند دسته دسته برای شرکت در جشنها خدای شراب یا دگر خدایان ببرند ولی آنها بطرف کوهها و غارها فرار میکردند تا خود را آلوده به چنین جشنهایی ننمایند. در نتیجه عدم موفقیت، غضب یونانیها روز بروز شدیدتر میگشت و در نتیجه کنیسهها را خراب کرده توراتها را از بین بردند. ترس و وحشت ملت رو بزوال بود، فرقه حسیدیم که مردمانی درویش مسلک و صلح دوست بودند از زوایای کشور روی بشهر آورده و روحیه مردم را برای استقبال از مرگ آماده میساختند و بایانات خود آنها را تشویق میکردند.

فیلیپ افسر اتیوخوس در روز شنبه ای هزاران نفر را که در پناهگاهی مخفی بودند در مقابل یا مرگ یا اطاعت از او امر او تهدید نمود و آنها مرگ را پذیرفتند. اطلاع از این واقعه موجب هیجان تازه ای گشت. هنگامیکه ضعف و بدبختی یهودیان به منتهای شدت رسید و مردم از ظهور بلای آسمانی بر سر دشمن یا ظهور پیغمبری که آنها را تسلی و تقویت نماید مأیوس شدند و یونانیها لغزش آنها را قطعی دانستند، افق نجات ظاهر گردید:

متتیا فرزند یوحنا و نوه شیمعون حثمونائی کاهن که اهل اورشلیم بود، برای اجتناب از مشاهده فجایع یونانیها بدهکده

موداعین در ۵ کیلومتری شمال اورشلیم پناه برده بود .
 مشارالیه دارای پنج پسر بود که هر يك ميتوانستند در شجاعت
 و محاسن نسبت به ملت و مذهب سرمشق قرار گیرند. نام پسران متتیا



کاهن بزرگ

بترتیب بدین قرار بود :

یوحنا ملقب به گادی ، شیمعون ملقب به تارزی ، یهودا ملقب به مکابی ، العازار ملقب به شوران و یهوناتان ملقب به شافوس .
این خانواده هشمونائی به این نتیجه رسیده بودند که زندگانی دیگر برای آنها ارزشی ندارد و از همین نقطه نظر تصمیم گرفتند که بیش از این روزگار را به آه و ناله برگزار نمایند بلکه برای نجات ملت و وحدانیت به عمل و فعالیت پردازند . در این هنگام آپلس وارد دهکده آنها شد و با تهدید و فشار میخواست ساکنین آنجا را مجبور به بت پرستی نماید و خواست که منتتیا کاهن را بعنوان بزرگ آن محل پیش قدم در این عمل سازد. منتتیا که مخصوصاً با پسران خود حضور یافته بود جوابش به پیشنهاد آپلس بسیار روشن بود: «چنانچه کلیه ملت آماده ترك معتقدات اجدادی خود گردند ، من و پسران و برادرانم ، نسبت به مذهب حضرت موسی وفادار خواهیم ماند» .
در آن موقع یکی از ساکنین آن محل نزدیک شد تا بافتخار ژوپتیر قربانی نماید ، با مشاهده این منظره ، کاهن پیر بیش از این طاقت نیاورد ، بطرف او حمله نموده و وی را از پای درآورد .
پسران کاهن که مسلح بودند بطرف آپلس و سربازانش حمله کرده آنها را کشته و قربانگاه ژوپتیر را خراب نمودند . این واقعه اولین علامت نهضت انقلاب بود. بعد از این واقعه منتتیا فریادزد:

«هرکس تورات و عهد خداوند را دوست دارد با من بیاید» .

ساکنین موداعین و دهات اطراف به ندای منتتیا جواب مثبت داده و بطرف کوه های افرائیم حرکت نمودند . بازماندگان فرقه حسیدیم و مردمانیکه در اطراف ، از فشار پادشاه سلوکید بتنگ آمده بودند نیز در اطراف منتتیا گرد آمدند. کاهن شیر دل آنها را متوجه مأموریت بزرگی که در پیش دارند نمود و بسرعت بجمع آوری

اسلحه پرداخت، متتیا که میدانست دسته حسیدیم در روزهای شنبه جنگ را ممنوع میدانند، فتوی داد که دفاع در روز شنبه در مقابل دشمن بت پرست واجب میباشد. (۱۶۷ ق.م.). بدین ترتیب متتیا شروع به جنگ و گریز و غافل گیر کردن دشمن نمود، گاهی بدین و زمانی بدان شهر حمله برد، بت ها و قربانگاههای آنها را خراب و با بدست آوردن اسلحه جدید متوجه کوهستان میگردید. در ابتدا دسته های کوچکی مأمور تعقیب متتیا میشدند ولی هر مرتبه آنها را شکست داده بطرف نقطه دیگری بحرکت میآمد.

کاهن مقدس پایان دوره حیات خود را نزدیک میدید، بنابراین وصیت کرد که شمعون پسرش عضو مشاور و یهودا جواتر مأمور اجرا و فرمانده گردد و قبل از فوت نطق مهیجی برای ادامه مبارزه در راه خدا نمود.

انتخاب یهودا به فرماندهی، موجب موفقیت بود زیرا از عهده یوآب و حضرت داود، چنین مرد لایق و شجاعی در بین ملت یهود مشاهده نشده بود. وی مانند شیر ژبانی بود که تحریک شده باشد و اتکای او نه به شمشیر بلکه برایمان به خدا بود.

پس از آنکه فدائیان اطراف یهودا زیاد شدند، مستقیماً وارد نبرد با فرمانده قوای یونان گشت و در اولین جنگ فرمانده قوای انتیوخوس موسوم به Apollonius اپولونیوس واکثر سربازان او را نابود ساخت و بقیه فرار نمودند (۱۶۶ ق.م.). شمشیر اپولونیوس که بدست یهودا افتاد تا خاتمه حیات آنرا بکار برد.

بار دیگر هرون فرمانده دیگر را که با قوای زیادتری متوجه او شده بودند شکست داد و تازه انتیوخوس میفهمید که قضاوت او نسبت به ملت یهود کاملاً اشتباه بوده و موضوع جدی میباشد. پس فکر تغییر دادن مذهب یهودیان، یا بفکر او اصلاح نمودن این قوم و

متوجه ساختن آنان بطرف تمدن یونانی را از سر بردار کرده و تصمیم گرفت که یهودیان را نابود سازد .

اکنون طرفداران یونانیت فکر میکردند که انقلابیون چگونه خواهند توانست در مقابل انتیوخوس که ملل اطراف را بر علیه یهود تجهیز نموده و فیلهای جنگی خود را بطرف کشور آنان گسیل داشته مقاومت نمایند .

لیزیاس Lysias که یکی از شاهزادگان سلوکید بود با تهیه وسائل جنگ برای مدت یکسال مأمور اجرای نقشه انتیوخوس گشت . برنامه بیرحمانه پادشاه سلوکید موجب گشت که از طرفی در داخل کشور قوای انقلابیون تقویت یابد و از طرف دیگر یهودیان ممالک مختلفه که در زیروغ یونانیها بودند، از خبر قیام یهودیه و فتوحات یهودای مکابی بااطلاع گردند ، تا آنها نیز بنوبه خود برای آزادی خویش اقدام نمایند .

ارتش چهل هزار نفری لیزیاس با حمله شش هزار فدائیان یهودا مکابی ، شکست خوردند و اسلحه و ثروت زیادی بدست انقلابیون افتاد (۱۶۶ ق.م.) موضوع اختلاف داخلی یهودیه با برنامه جدید انتیوخوس منتفی شده بود بطوریکه طرفداران یونانیت هم بکمک ارتش یهودا شتافته بودند .

در سال بعد (۱۶۵) باردیگر لیزیاس با احتیاط کامل و ارتش مقتدرتری متوجه یهودیه گشت و بار دگر شکست یافت و در این سال تقریباً کلیه حدود کشور و اورشلیم (در ۳ کسلو نوامبر ۱۶۵ ق.م.) بدست ملیون افتاد و بلافاصله اصنام یونانیها را نابود و شروع به تعمیر خانه خدا نمودند و در ۲۵ کسلو خانه برای انجام مراسم مذهبی آماده بود و پس از ۳ سال و نیم توانستند بشکرانه خداوند بپردازند و مدت ۸ روز چراغانی نموده و مقرر شد هر ساله بهمین

مدت این جشن در ۲۵ کسلو برقرار گردد و مدت ۲۱ قرن است که هنوز ادامه دارد .

فتح یهودا مکابی سر مشقی برای آرساس ساتراپ کشور پارت و ارساکیاس پادشاه ارمنستان شده ، خود را مستقل دانستند و ساکنین آرادوس و سایر شهرها فنیقی از پرداخت مالیات به انتیوخوس خودداری کردند .

خبر فتح یهودای مکابی که در سال ۱۶۵ ق.م. انجام شد در بهار ۱۶۴ ق.م. به یهودیان ایران رسید . روبرط یهودیان از ابتدای استقرار سلسله اشکانیان با سلاطین ایران بسیار صمیمی بود خصوصاً آنکه بار دیگر بثبوت رسید که منافع دو ملت مشترك میباشد . در این موقع اشك ششم با کمال شجاعت فتوحات خود را بطرف خوزستان و ماد شروع نمود ، اما بابل در تصرف سلوکیدها بود .

ایران باستان در کتاب چهارم صفحه ۲۲۲۷ چنین مینویسد:
«در باب تاریخ این فتوحات (اشك ششم مهرداد) نمیتوان محققاً چیزی گفت ، ولی نظر بوقایع میتوان حدس زد ، که جنگهای مهرداد برای بدست آوردن ماد و خوزستان و پارس و بابل بین ۱۶۴ و ۱۴۰ ق.م. روی داده» و این مصادف با زمانی است که مکابی ها یونانیها را در یهودیه شکست داده اند .

در این موقع انتیوخوس تشخیص داد که اگر یهودیانرا بحال خود نگذارد و ارتش خویش را برای جلوگیری فتوحات اشك ششم بکار نبرد هستی خود او و سوریه در خطر است زیرا مهرداد تا رود فرات پیش رفته بود .

وقتی یهودای مکابی ملاحظه کرد که ارتش انتیوخوس متوجه ایران شده است ، فرصت مناسبی یافت که همسایگان دوست یونانیها را که همواره او را تقویت مینمودند و با یهودیان دشمنی داشتند و

موجب زحمت ساکنین یهودا را فراهم میساختند بجای خود نشاند .
 فلسطینیان را در جنوب ، نباطیان عرب را که تاحبرون تاخته بودند
 و آدومیها را که تافیلادلف یعنی عمان پایتخت فعلی اردن پیش رفته
 بودند مغلوب ساخت . برادر او شمعون بریاست لشکر دیگری از
 یهودیان ، بسوی عکا و فنیقیه که با کمال شقاوت عده ای از یهودیان را
 بقتل رسانده بودند حمله برده آنها را تأذیب نمود و بعد قلاع
 مستحکمه در اطراف اردن را که محل پناه گاه دشمن بود از بیخ خراب
 کرده و بدین وسیله اتکای پادشاهان سلوکید را از بین برد و دوستان
 آنان را از قدرت مساعدت ساقط ساخت .

انتیوخوس اول متوجه ارمنستان شده ارتاکسیاس را مغلوب و
 بعد در حمله ای که به ارتش اشك ششم نمود شکست خورد اما بار دیگر
 به تهیه قشون پرداخت تا به شوش حمله برد و ثروتی بدست آورد ،
 در همین سفر جنگی است که فوت نمود . انتیوخوس اپیفان قبل از
 فوت ، فیلیپ را نایب السلطنه فرزند جوان خود موسوم به انتیوخوس
 پنجم نمود در حالیکه قبل از مسافرت اخیر اختیار دربار و کشور خویش
 را بدست لیزیاس داده بود و همین عمل موجب اختلافاتی در خانواده
 سلوکید گردید .

الکساندر که طفلی ۹ ساله بود بنام انتیوخوس پنجم بسر پرستی
 لیزیاس بر تخت سلطنت نشست و لیزیاس اجازه مداخله در امور
 پادشاه را به فیلیپ نداد .

تصور میرفت که مهرداد و یهودای مکابی هریک فرصتی برای
 اصلاح وضع کشور خود یافته باشند ولی یونانیون که تنها اتکای
 آنان قلعہ عکا بود و منلئوس بر آنها ریاست داشت بوسائلی توانست
 که لیزیاس را مطلع سازند که سقوط عکا آخرین امید سلوکید را از
 بین خواهد برد . پس لیزیاس با پادشاه جوان و ارتشی که عبارت از

یکصد هزار نفر با عده کثیری از فیلهای جنگی بود متوجه یهودیه گردیدند. العازار برادر یهودا موقع حمله بر فیلی که تصور میکرد پادشاه بر آن سوار است، کشته شد. در این سال ۱۶۲ ق.م. که مصادف با سال (شمیطا)^۱ و محصول کمیاب بود، دشمن موفق به پیشرفتهائی گردید و یهودا پناه به اورشلیم برد و تصور شکست وی میرفت، اما واقعه‌ای غیرمنتظره رخ داد که موجب نجات یهودیه گردید.

فیلیپ انطاکیه را بتصرف درآورده بود و چون این خبر به لیزیاس رسید، بلافاصله داخل عقد قرار داد صلح با یهودا شده و با آزادی انجام مراسم مذهبی یهود موافقت و حمایت خود را از طرف داران یونانیون قطع کرده و به مأمورین خود حکم قتل منئوس را داده و بلادرنک بطرف انطاکیه حرکت در آمد.

یهودا مکابی بمقام کاهن بزرگ خانه خدا تعیین شده بود و چنین بنظر میرسید که صلح دائم بین خانواده سلوکیدها و یهودیه برقرار شده و امید میرفت که سربازان بتوانند به امور فلاحتی خود باز گردند. در این هنگام دمتریوس پسر سلوکوس چهارم که در رم گروگان بود در تریپولی واقع در فنیقیه (سوریه فعلی) پیاده شد^۲ و لشکریان یونانی و مقدونی مقدمش را پذیرفتند. وی از اختلافات بین فیلیپ و لیزیاس استفاده نموده هردو را برکنار کرده بر تخت سلطنت جلوس نمود. دشمنان کشور یهودیه و یونانیون از این تغییر استفاده کرده بریاست یاقیم نامی نزد دمتریوس رفته بعناوین مختلفه او را برای جنگ جدید و تغییر یهودای مکابی از مقام کهنانت بزرگ آماده ساختند. دمتریوس که مایل بود قدرت خود را بهموظنان

(۱) طبق قانون مذهب یهود هر هفت سال يك مرتبه، زمین را آسایش داده زراعت نمیکردند.

(۲) تحریکات رم در آسیا شروع میشد.

خویش نشان دهد سرعت یکی از ژنرالهای خونخوار خود راموسوم به باکیدس با ارتش تازه نفس و ورزیده‌ای مأمور اورشلیم نمود . چون یهودا از قدرت دشمن با خبر شد و ملاحظه کرد نمیتواند در مقابل آن پایداری نماید با فدائیان متوجه کوهستان گردید.

باکیدس و یاقیم مدعی بودند که مأمور تهیه آسایش و راحتی اهالی کشور بوده و ملت در انجام وظایف مذهبی خود آزاد است و بمحضیکه یاقیم ، که خود کاهن بود بمقام کهانت بزرگ رسید موافقت کرد که ۶۰ نفر از فرقه حسیدیم را که عموی او هم جزو آنها بود بقتل برسانند .

مردم و عده‌ای از طرفداران یاقیم بار دگر متوجه مکایها شدند و بار دگر انقلاب تجدید گشت. طولی نکشید که بحکم باکیدس، عده‌ای از طرفداران سابق یاقیم را کشتند (۱۶۱ ق.م.).

بار دگر از هر طرف کشور ، عناصر ناراضی بطرف یهودا رو آوردند و طرفداران یهودا مکابی در هر گوشه و کنار ، عرصه را بر یونانیها تنگ نمودند و چون یاقیم خود را در مخاطره دید بطرف انطاکیه حرکت کرده و دمتریوس را آماده جنگ جدیدی با یهودیان نمود .

دمتریوس، ژنرال خود موسوم به نیکانور را مأمور یهودیه نمود و مشارالیه در نظر داشت با حيله‌ای دوستانه موجب گرفتاری یهودا را فراهم سازد ولی موفق نگردید .

بالاخره در سامره (کنار سلمه) جنگی رخ داد و به شکست نیکانور خاتمه یافت . شخص اخیر که از این پیش آمد بسیار ناراحت شده بود متوجه اورشلیم شده ملت را تهدید کرد که اگر یهودا مکابی را به او تحویل ندهند ، معبد را آتش خواهد زد و برای اطمینان خود یکی از بزرگان قوم موسوم به رازیس Razis را بعنوان گروگان مطالبه

نمود اما مشارالیه قبل از آنکه بدست نیکانور افتد خودکشی کرد . پس نیکانور بار دیگر با لشگریان خود متوجه یهودا مکابی گردید و در بت هورون Bethoron جنگی بزرگ دست داد و در اولین برخورد نیکانور کشته شد و سربازان یونانی روبهزیمت نهادند و در عقب نشینی خود حتی یکنفر از آنها جان سالم بدر نبردند . ۱۳ آدار ۱۶۱ ق.م. ، بنام روز نیکانور معروف و تا سالیان دراز این روز را یهودیان جشن میگرفتند .

یهودا بار دیگر به پایتخت مراجعت و یاقیم فرار نمود . یونانیون که از عدم موفقیت خود مأیوس گردیده بودند متوجه دولت رم که قدرت او روز بروز بیشتر گردیده و معروفیت یافته بود شدند و دونفر موسوم به اوپلموس Euplemus و Jason را بدان سمت مأموریت دادند .

در این ضمن باردیگر دمتریوس تحت فرماندهی باکیدس ارتش مهم دیگری را متوجه یهودیه و اورشلیم ساخت مشارالیه با رویه جدیدی در نهایت وحشی گیری به محض ورود شروع به قتل و غارت طبقه ضعفا و افراد بدون دفاع نموده خود را به پشت شهر اورشلیم رساند . در این دفعه بیش از ۳ هزار نفر در اطراف یهودا باقی نماندند ، پس شهر را ترك و متوجه جنوب نزدك اله آزا Eleasa گردید . باکیدس با ۲۰ هزار پیاده نظام و دوهزار سواره بطرف یهودا شتافت . وحشت ، فدائیان یهودا را فراگرفت و بیش از ۸۰۰ نفر در اطراف او باقی نماندند با همین عده کم جناح راست باکیدس را شکست داده و تا آشدود آنها را عقب راند ، ولی عده فدائیان یهودا که در عقب مانده بودند نتوانستند در مقابل حمله جناح چپ سربازان یونانی استقامت نمایند و تا یهودا مراجعت نمود ، آنها خورد شده بودند . جنگ باز از صبح تا غروب ادامه یافت و تا کلیه مردان یهودا و

خودش شهید نگردیدند کارزار خاتمه نیافت تنها موفقیتی که برای برادر یهودا حاصل گردید آن بود که نعش یهودا را از میدان جنگ نجات دهد . (نیسان ۱۶۰ ق.م.). یاقیم باردگر وارد پایتخت گردید و ریاست خود را بر ملت تحمیل نمود . چنین بنظر میرسید که کفر بر وحدانیت فاتح گردیده ولی این فداکاریهای ملت ، و این خون ریختن شهدا بی حاصل نبود دیگر دشمنان یهود با مشاهده جوانان او ، خنده تمسخر آمیز نمیکردند و او را مضحکه، بی اطلاعی و حماقت خود قرار نمیدادند . دیگر مذهب و ایمان یهودیت مورد تجاوز قرار نمیگرفت . آنها بخوبی ثابت کرده بودند که ملت خدا هستند و دشمنان وی میفهمیدند که ارزش اخلاقی یهود بسی بزرگ و مستحکم است که این همه پیروانش بدان وابسته و علاقمندند .

هنگامیکه ملت یهودا از شهید شدن فرزند رشید خود یهودای مکابی باخبر شده همه عزادار گردیدند. آیا او نبود که این همه افتخارات را برای ملت خویش آماده ساخت ؟ و عملیات وی نبود که موجب ظهور این همه شعرا و نویسندگان گشته بود .

بعد از یهودا يك برودت و رکودی در میان جنبش ملی ظاهر گردید ، زیرا هیچ ملتی نمیتواند همواره در حال جنگ و زیر اسلحه بسر برد و مردم مورد حملات پی در پی دشمن بسیار قوی تر از خود واقع گردد. در این زمان هفت سال از قیام متتیا کاهن میگذشت و آن عواملیکه موجب نهضت مکابیها شده بود دیگر وجود نداشت . یهودیه آزادی مذهبی و پرستش خدای یکتا را بدست آورده بود ، دمتریوس و ژنرالهای او دیگر میدانستند که تغییر دادن مذهب یهودیان بطور اجبار امری محال و غیر ممکن میباشد و انهدام قوم یهود غیر از فکری احمقانه چیز دیگری نیست زیرا یهودیان ساکن یهودیه تنها نبودند ، آنها در ممالک مشرق آن عصر که عبارت از ایران و

بابل الی باختر باشد حتی در رم و قلب کشور یونان ساکنند و ادامه مخالفت با آنها ممکن است اشکالات گوناگون و بزرگتری را برای آنها تولید نماید. وقتی دمتریوس فهمید که اکثر یهودیان مقیم یهودیه و خارج علاقمند به خانواده هشمونائیم^۱ هستند و از طرف دیگر پیشرفتهای مهرداد در ایران مخاطرات بزرگی برای او ایجاد میکند و بایستی ارتش خود را متوجه کشور اشکانیان سازد و از طرف دیگر مورد تهدید دولت قوی پنجه رم واقع گردیده است لذا صلاح خود را بر صلح با یوناتان برادر یهودا مکابی دانست.

در این موقع یوناتان در شرق الاردن میزیست و چون خبردار شد که یاقیم در اورشلیم فوت نموده است و باگیدس هم در شرف جمع آوری ارتش خود برای حرکت بطرف سوریه شمالی شده بار دگر علم طغیان را بر افراشته و با جنگ گریز تلفات زیادی به قشون یونان وارد ساخت و همین عمل، کار تقاضای صلح دمتریوس را فوری تر ساخت و در نتیجه، جنگ متار که شد و تا سال ۱۵۲ ق.م. این متار که ادامه داشت.

دمتریوس عازم بابل گردید و در این شهر ملقب به سوتر یعنی «ناجی» گردید.

مردمان بابل نسبت به سلطان و تمدن یونان علاقمند بودند و رویه بت پرستی یونانی، به معتقدات آنها نزدیکتر بود تا به مذهب ایرانیان. ضمناً دمتریوس کوشش بیشماری بکار برد تا دولت رم مقام وی را برسمیت شناسد. طولی نکشید که اسکندر نامی که دعوی فرزندی انتیوخوس چهارم اپیفان را مینمود، بکمک مصر و حمایت رم بجنگ دمتریوس شتافت و دمتریوس که خود را در خطر میدید دست بدامن یوناتان زده، وی را متحد خود خطاب و هرگونه

(۱) نام خانوادگی یهودا مکابی و برادرانش میباشد.

و وعده‌ای را به او میداد تا بکمکش شتابد . الکساندر هم که احتیاج به مساعدت یوناتان داشت ، با ارسال هدایا و تاج طلا و تفویض مقام کهانت بزرگ و مقام سلطنت ، برای جلب یوناتان کوشش مینمود . یوناتان بطرفداری الکساندر قیام کرد زیرا به ضعف اخلاقی و وعده‌های کذب و خالی از حقیقت دمتریوس آشنا بود . در دوجنگی که بین دمتریوس و الکساندر بالاس اتفاق افتاد ، دمتریوس کشته شد (۱۵۰ ق.م.) و الکساندر تا سال ۱۴۶ ق.م. سلطنت نمود و در این فاصله یهودیان یهودیه بترقیات بزرگی نائل گردیدند و یهودیان اطراف هم در امنیت و آسایش کامل بسر بردند .

دمتریوس دوم معروف به نیکاتور پسر دمتریوس اول که جوانی چهارده ساله و خود را وارث حقیقی سلوکیدها میدانست وارد میدان سیاست گردید زیرا مصر و رم حمایت خود را از الکساندر قطع نمودند .

یوناتان در اختلاف دو سلطان طرف الکساندر را گرفت . دمتریوس دوم تصمیم داشت که با یوناتان درافتد اما بالاخره تصمیم گرفت که با وی اتفاق نماید و امتیازات فراوانی بدین منظور بدو داد . دیری نپائید که ساکنین انطاکیه بر علیه دمتریوس دوم قیام کردند و چون حقوق سربازان خود را نپرداخته بود ، از کمک به سلطان خودداری کردند ناچار متوسل به یوناتان شده و سربازان او را بکمک خواست و سربازهای یوناتان برای فرو نشاندن آتش شورش قسمتی از شهر انطاکیه را آتش زدند و از آنها خواستند که از پادشاه خود معذرت بطلبند .

پس از رفع خطر ، دمتریوس دوم رفتار خود را با یوناتان نامناسب و دشمنانه کرد ، لذا یوناتان وی را ترک کرده روانه اورشلیم گردید . در این موقع یکی از ژنرالهای دمتریوس موسوم به دیودوت تریفون

Diodote Trypshor بر علیه سلطان توطئه ای ترتیب داده ناچار دمتریوس فرار کرد و تریفون انتیوخوس ششم را بر تخت سلطنت نشاند. (۱۴۰ ق.م.) با آنکه کار مراغه بین دمتریوس دوم و تریفون به نتیجه قطعی نرسیده بود، تصفیه کار این اختلاف را به زن خود کلئوپاترا واگذار و با تهیه قشونی عازم جنگ با اشک ششم گردید و با تهیه لشگری از عیلامی ها و بابلیها و باختریها جنگ با اشکانیان را شروع و بعد از دو جنگ که اولی فاتح و بعد شکست خورده اسیر شد.

یوناتان به پادشاه جدید انتیوخوس ششم، مساعدت کرد و این سلطان عنوان شاهزادگی را به یوناتان داد. یوناتان در سنوات اخیر کلیه ایالات کشور را متصرف و نفوذ یونانیون را از بین برد، ایمان به وحدانیت و انجام مراسم مذهبی یهود به وضع اولیه برگشت و چهل هزار ارتش مسلح تحت فرمان یوناتان بود و وسعت کشور تا شهر دمشق رسید.

ژنرال دیودوت تریفون که انتیوخوس را بر سریر سلطنت نشانده بود آرزوی پادشاهی داشت و یوناتانرا مانع بزرگی برای انجام آرزوهای خود میدانست.

تریفون میدانست که داخل جنگ منظم شدن بایوناتان، بر صرفه او تمام نخواهد شد، پس راه مکر و حيله را در پیش گرفت. موقعیکه یوناتان اطلاع حاصل کرد که تریفون با ارتش خود وارد شهر بت شان در یهودیه گردیده است، با ۴ هزار سرباز بمقابله شتافت، اما تریفون با تقدیم هدایا و اظهار محبت بطوری جلب اعتماد یوناتان را کرد که وی عده کثیری از سربازان خود را مرخص نمود. تریفون، یوناتانرا دعوت به واگذاری شهر عکا کرد، و از سه هزار سرباز باقی مانده یوناتان دو هزار دیگر را مرخص و به ایالت گالیل روانه داشت و با هزار سرباز با تریفون روانه عکا شد. با ورود به شهر طبق نقشه

قبلی تریفون موفق شد که هزار نفر اسکورت یوناتان را بقتل رسانده و خودش را توقیف نماید و سپس ارتش یهود را که در دشت یرزعل و گالیل بودند مورد حمله قرارداد، اما تریفون مجبور به عقب نشینی گردید. خبر توقیف یوناتان نزدیک بود موجب یأس ساکنین اورشلیم را فراهم سازد که برادر وی شمعون هشمونائی با ایراد يك نطق آتشین سست دلانرا تقویت نموده و بلافاصله رشته امور را در دست گرفته و احتیاطات لازمه را در اورشلیم و بندر یافا بعمل آورد. تریفون خواست قبل از آنکه یهودیان فرصتی یابند کار آنها را یکسره سازد، در حالیکه یوناتان هم با او بود متوجه پایتخت گردید و وقتی فهمید که شمعون برای جنگ آماده است از طریق مذاکرات در آمد و شرایطش بدین قرار بود:

پرداخت یکصد طالان نقد، پرداخت مالیات سالیانه و گروگان گذاردن دو پسر یوناتان بمنظور تأمین صلح برای رفع خطر مرگ از برادر. شمعون پیشنهاد تریفونرا پذیرفت، اما تریفون بعهده خود وفا نکرد و یوناتانرا بقتل رساند.

قتل برادر برای شمعون بسیار گران و ناگوار آمد. راه ایران به یهودیه باتصرف شهر بابل از طرف انتیوخوس ششم مسدود شده بود و تجاوز وی حتی بداخله ایران موجب محاصره یهودیه از هر سو از طرف یونانیها گردیده و امیدی برای شمعون نمیگذاشت که باین زودیاها کمکی ازدولت دوست خود ایران برسد و بر علیه دشمن مشترك تافتح قطعی، هر دو ملت جنگ را ادامه دهند.

در این عصر وضع یهودیان شرق بدین قرار بود. با اینکه در ایران عده کثیری یهودی وجود داشته و مورد توجه دربار اشکانی بودند در اثر آنکه تجاوز یونانیها بداخل کشور رسیده بود اقدامات مؤثری برای کمک به یهودیه عملی نبود. اما در قلب ایران و بابل

مطالعه قوانین مذهبی یهود توسعه یافته و همگی آرزومند بودند که مهرداد زودتر موفق بتصرف بابل گردد. یهودیان در افغانستان و ایران و مصر دارای ثروت و نفوذ فراوانی بودند که در راه موفقیت خاندان اشکانی همواره بکار برده آرزوی سعادت و بزرگی کشور ایران را مینمودند.

در یهودیه، اگر هنگام قتل یهودای مکابی در اثر بیداری شهادت ملی، جوانان در راه آزادی و حفظ شرافت قومی خود آماده هرگونه فداکاری بودند، در هنگام کشته شدن یونانان، ملتی متشکل و با قدرت نسبی کاملاً به ارزش استقلال پی برده بودند.

در سوریه و آسیای صغیر عده یهودیان به کثرت ایران نبود و آنها مجبور بودند که به تجاوزات یونانیها که در آن نواحی حکومت داشتند، تن در دهند. در کشور مصر و لیبی و خصوصاً در اسکندریه عده یهودیان رو بتزاید و قسمت عظیمی از این شهر را ساکن بودند، بازرگانی و کشتی رانی بین اسکندریه و رم در دست آنها بود و در رشته های دیگر، صنایع بنائی و مهندسی تخصص داشتند، فن جنگ و سیاست را از یونانیها فرا گرفته بودند، در ادبیات و زبان یونانی بطوری متخصص شده بودند که کتاب هومرا مانند ادبیات زبان عبری میفهمیدند. با اینکه شاخه ای از یونانیها در این کشور حکومت داشتند، در امور مذهبی آزادی کامل داشته و بترقیاتی نائل شده بودند، خصوصاً بعد از پناه بردن حونیو چهارم پسر حونیو سوم بمصر زیرا مشارالیه هنگام حمله انتیوخوس چهارم به یهودیه، چون از بدست آوردن حق ارث خود مأیوس شد، در آن کشور ساکن گردیده و به ریاست جامعه یهود مصر انتخاب شد. مشارالیه به اتکای آیه ۱۲ فصل ۱۹ اشعیا که:

«روزی خواهد رسید که قربانگاه و معبدی در خالک مصر وجود

خواهد یافت» بامساعدت بطليموس فيلومتور، درشمال منفیس در خاك گوشن معبدی برای یهودیان ساخت (۱۵۴ تا ۱۵۲ ق.م.) ترجمه یونانی کتب تورات در عصر همین بطليموس فيلومتور که از دوستان بزرگ یهود بود، بعمل آمد.

نظر باینکه شمعون از طرف مشرق (ایران) مایوس بود و موقعیت ممتاز یهودیان مصر که با رومیها (حامی کشور مصر) روابط بازرگانی داشته و از قدرتشان با خبر بودند، و چون تجاوزاتیراکه از سالیان دراز و هر روز به يك بهانه ای از طرف پادشاهان سلوکید نسبت به یهودیه بعمل میآید، موجب گشت که اجباراً متوجه دالت روم گشته و با آن روابط حسنه ایجاد نماید. شمعون توانست بر قدرت خود بیفزاید و قلعه مستحکمی را در اورشلیم که سالیان دراز در دست یونانیون بود بتصرف درآورد (۱۴۱ ق.م.) برای نخستین بار سکه بنام اودر خانواده هشمونائی ضرب گردید و از طرف ملت به «شاهزاده کشور یهودا» ملقب شد.^۲ و شمعون تعهدی راجع به وفاداری و صمیمیت خود نسبت به استقلال و آزادی یهودیه امضا نمود.

چندی نگذشت که انتیوخوس سیدیتس، Sidites به بهانه آنکه، شمعون از حدود قرارداد خود تجاوز کرده و شهرهای دیگری را بتصرف درآورده، خسارتی از او مطالبه نمود و در هنگامیکه ژنرال تریفونرا در شهر دورا Dora در سال ۱۳۹ ق.م. در محاصره داشت، یکی از فرماندهان خود موسوم به (کنده بائی یوس) Kendébaius را با ارتش پیاده و سواره نظام مامور جنگ با شمعون کرد. شمعون فرماندهی ۲۰ هزار از سپاهیان خود را به پسر خویش موسوم به

(۱) و این یکی از اشتباهات بزرگ شمعون بود که خرابیها و بدبختیهای آتی را فراهم ساخت.

(۲) بنا به معتقدات ملی - عنوان سلطان منحصر به خانواده حضرت داود بود.

ژان یوناناتان واگذار کرد و در نتیجه جنگی که در نزدیکی حبرون واقع گردید ، باردگر ارتش سلوکیدها شکست خورده رو بهزیمت نهادند (۱۳۶ ق.م.) این فتح به شمعون پیر ، نوید میداد که فرزند او میتواند قدرت و استقلال یهودیه را در مقابل یونانیها حفظ و حراست نماید . جنگ داخلی بین خاندان سلوکید ، لیزياس با فیلیپ ، لیزياس بادمتریوس ، دمتریوس بالکساندر ، الکساندر با لاس بادمتریوس دوم ، دمتریوس و تریفون ، و بالاخره بین کلیه سلاطین سلوکید و خاندان هشمونائیم دریهودیه ، چنان دولت سلوکید رامشغول و بسوی ضعف و ناتوانی سوق داد که دیگر برای سلوکیدها ممکن نبود متوجه قلب ایران شوند . و همین وضعیت موجب گشت که خاندان تازه نفس اشکانی بسرعت جلورفته و اندک زمانی باقی بود که سلسله سلوکیدها بکلی از بین رفته آزادی کامل یهودیه تأمین و ایران بمقام شامخ و شایسته خود برسد . در سال ۱۳۶ ق.م. اشك ششم وفات نمود ، در حالیکه دوسال از عمر شمعون بزرگ و پیشوای یهودا بیشتر باقی نمانده بود .

مهرداد اول یا اشك ششم ۳۸ سال بر ایران سلطنت کرد و وسعت کشور را از شمال به انتهای گرگان و ماد بزرگ و خراسان و از مشرق به افغانستان و پنجاب و سیستان و در جنوب تا خوزستان و از مغرب به بابل که آرزوی یهودیان بود رسانید . مهرداد اول ، اولین پادشاه اشکانی بود که مانند هخامنشیها لقب شاهنشاهی را اختیار نمود . پادشاهی بود شجاع و عاقل و عادل و موقع شناس و خوش خلق و جنگی یعنی همان صفاتی که پادشاهان بزرگ دارند در او جمع بود.

فصل نهم

عصر اشك هفتم یا
فرهاد دوم ۱۳۶ تا
۱۴۷ ق.م. و اشك
هشتم یا اردوان دوم
۱۴۷ تا ۱۴۴ ق.م.

ژنرال تریفون رقیب بزرگ انتیوخوس
هفتم ، در اثر متفرق شدن طرفدارانش ،
خودکشی کرد . جلوس به تخت سلطنت دگر
برای انتیوخوس هفتم مانعی نداشت و برادر
او انتیوخوس ششم با جمع آوری سپاه بزرگی
از سوریه و بابل متوجه جنگ با ایران گشته بود.

این پادشاه که عده خدمتکاران قشونش بیش از ۸۰ هزار نفر
بودند در سه جنگ اولیکه با اشك هفتم نمود ، فاتح شد . اشك
هفتم بمنظور ایجاد تفاه بین سلوکیدها ، اسیر خود دمتریوس را
تقویت نموده روانه مقابله با انتیوخوس ششم گردید بالاخره انتیوخوس
ششم شکست خورده و کشته شد و دمتریوس سرعت خود را بسوریه
رساند تا باردگر گرفتار فرهاد نگرده .

هنگامیکه این واقعات در حدود ایران جریان داشت، انتیوخوس
هفتم سیدس Sidès چون اطمینان داشت که بوسیله جنگ موفق به
نابودی قدرت خانواده هشمونائی نمیگردد ، لذا مانند مستعمره چی
های قرن اخیر ، که با رویه تحریک آمیز و ایجاد تفاه در داخله
کشورهای شرق موفق به پیشرفت و عملی نمودن مقاصد خود میشدند،
متوسل گشت و توانست که داماد شمعون را که شخص احمق و جاه
طلب بود آلت دست خود سازد. بطلیموس حبوب که دختر شمعون را
بزنی داشت و حاکم شهر اریحا و ساکن قلعه دوک Dok بود
در ضمن یکی از مسافرتها ، چون شمعون با دو فرزند کوچکش یهودا
و متتیا وارد آن قلعه و مهمان داماد خود گردید و هنگامیکه در
سر سفره فامیلی بودند ، بطلیموس و نوکرانش به آنها حمله نموده

و شمعون را بقتل رساندند (۱۳۵ ق.م.) قاتل بلافاصله مراتب را با اطلاع پادشاه سوریه رساند و از وی استمداد طلبید و عده‌ای را مأمور قتل یوحنا موسوم به هیرکان فرزند بزرگ شمعون که در کازارا Gazara بود نمود و عده دیگری را مأمور تسخیر اورشلیم کرد، ولی تمام اقدامات اخیر او بدون نتیجه ماند زیرا هیرکان بموقع با خبر گردیده، خود را با اورشلیم رسانده بر مسند پدر نشست. بدین ترتیب پسران متتیا هریک در مقابل بدست آوردن استقلال کشور و آزادی مذهب و ملت و حفظ وحدانیت، فدا شدند.

هیرکان عازم قلعه دوک شد تا شوهر خواهر خود را مجازات نماید، ولی بطلیموس مادر و دو برادران او را از بالای قلعه تهدید به قتل مینمود و ناچار هیرکان دست از تصرف کشیده مراجعت کرد و بطلیموس هم بعد از این واقعه مادر و برادران هیرکان را کشته بطرف رابات عمون (عمان پایتخت شرق الاردن فعلی) فرار و دیگر از او خبری نشد.

باردگر در پائیز ۱۳۵ ق.م. انتیوخوس سیدیتس با لشکرهای فراوان، عازم اورشلیم گردید تا جبران شکستهای گذشته خود را بنماید. محاصره شهر بطول انجامید و بالاخره متارکه جنگ و مذاکرات صلح آغاز گردید و در نتیجه مقرر شد، بابت شهرهاییکه متعلق بسوریه بوده و هیرکان آنها را بتصرف درآورده بود، سالیانه مبلغی به خزانه انتیوخوس پردازد. برای باردوم از طرف دربار یهودیه هیرکان پیشنهاد عقد اتحاد با دولت رم کرد و موافقت آن دولت جلب شد. در سال ۱۳۳ ق.م. حکمی از طرف رم به انتیوخوس صادر گردید که در امور یهودیه مداخله ننماید و حق اعزام ارتشهای خود را نیز بدان صوب ندارد. در نتیجه انتیوخوس رویه خود را تغییر داده در صدد ایجاد حسن روابط با هیرکان برآمد خصوصاً آنکه خیال جنگ با فرهاد

دوم را هم داشت . انتیوخوس برای تقویت ارتش خود از تمام مللیکه تحت نفوذ او بودند کمک نظامی خواست و از قرار معلوم عده از سربازان یهودی را نیز با خود حرکت داد .

یهودیان که سالیان درازی بود دچار انواع مصائب از طرف یونانیها بودند و ایرانرا مانند وطن خود دوست و گرامی میداشتند ، چون هنگام جنگ فرا رسید بیهانه عید سایبان از جنگ با ایرانیان خودداری نمودند ، (۱۲۹ ق.م.) ، انتیوخوس هفتم در این جنگ کشته شد و با این پیش آمد سوریه ضعیف گردید و در حقیقت خطر بزرگ دشمن مشترك ایران و یهود مرتفع میگردد و هر دو کشور میتوانند براحتی درصدد اصلاحات داخلی کشورهای خود برآیند ، اما متأسفانه در این زمان ، ملت وحشی سکاها متوجه حدود ایران شدند و فرهاد بطرف شمال کشور حرکت نمود و دو سال پس از کشته شدن انتیوخوس ، فرهاد نیز در میدان جنگ بقتل رسید و بجای این پادشاه اشك هشتم یا اردوان دوم به تخت سلطنت ایران جلوس نمود . سکاها پس از چپاول ایالت (پارت) خراسان مراجعت نموده بودند و اردوان ارتش خود را متوجه طخاریها نمود ، و در جنگی که با آنها نمود درگذشت ، خوشبختانه بجای اردوان شخصی بمقام شاهنشاهی ایران رسید که یکی از پادشاهان بزرگ و باتدبیر ایران محسوب میگردد .

فصل دهم

عصر اشك نهم یا
مهرداد-دوم-بزرگ
۱۲۴ تا ۷۶ ق.م.

در هین سال ۱۲۴ ق.م. که مهرداد دوم
بر تخت سلطنت ایران جلوس، و نویدروز گاران
در خشنده‌ای را برای ملت ایران میداد، اعضاء
شورای عالی یهود در اورشلیم، ترتیب انجام
سالیانه جشن هنوکا^۱ را برای یهودیان مقیم خارج از یهودیه میدادند.
باکشته شدن انتیوخوس هفتم، در واقع به حکومت سلوکیدها
خاتمه داده شده بود و دیگر اسمی از آنها در تاریخ نیست.

الکساندر زینا نامی هم که غیر قانونی بجای انتیوخوس،
سلطنت سوریه را غضب نموده بود در سال ۱۲۳ ق.م. فوت کرد.
دست روزگار تصادف عجیبی را در یک عصر و یک موقع ظاهر ساخته
بود، دو کشور دوست، ایران و یهودیه، هر دو دارای پادشاهی
بزرگ شده و در ضمن در یک موقع از شر دشمنان مشترک نجات
یافته بودند، بنابراین در حالیکه هیرکان برای توسعه کشور خود تا
حدود تاریخی عهد حضرت داود بجنبش درآمد، مهرداد دوم هم
برای وسعت کشور ایران تا حدود عصر هخامنشی بحرکت درآمد و
قبل از هر چیز به جنگ با سکاها شتافته و موفقیت بزرگی در این
راه نصیب او گردید.

این وضعیت، و اقدام زمامداران دو کشور را نبایستی امری
تصادفی فرض نمود. هیرکان که تا آن موقع در حال دفاع نسبت
بسوریه دشمن متجاوز^۲ خود و ایران بود، بحالت حمله درآمد.

(۱) به صفحه ۲۵ مراجعه شود

(۲) یونانیها که مرکز حکومتشان در سوریه بود حتی نسبت به یهودیان
بلا دفاع شهرها سوریه خصوصاً انطاکیه تجاوز مینمودند. فلاویوس ژوزف
کتاب ۱۲ بند ۱۱۹

سابقاً یهودیه از سه طرف تحت فشار بود ، جنوب از طرف ادومیهها ، در شرق توسط سامریها ، در شمال و شمال شرق و سواحل دریای مدیترانه از طرف یونانیها . هیرکان تصمیم گرفت که با مخلوط نمودن این ملل بین قوم یهود رفع خطر را بنماید ، برای اجرای این منظور احتیاج به ارتشی مزدور داشت و گفته شده است ، از ثروتی که در مقبره حضرت داود وجود داشت برای این منظور استفاده کرده . هیرکان ، اول متوجه سامریها شد و معبد آنان را که رقیب معبد اورشلیم بود خراب کرده ، سپس بطرف ادومیهها بحرکت آمد دوشهر آنها ، ادورا و ماریسا را محاصره و ترك كشور یا قبول وحدانیت را بدانها پیشنهاد نمود و آنان قبول وحدانیت را پذیرفتند ، بنابراین بت خانه های آنانرا ویران کرد . و این اولین و آخرین مرتبه ای بود که از طرف یکی از زمامداران یهود ، بطور اجبار ، بملت مغلوبی پیشنهاد تغییر مذهب داده میشد و همین عمل سبب دخول افراد دشمن در داخل خانواده یهود که بعداً خواهیم دید چگونه موجب ویرانی یهودیه را فراهم ساختند گردید . رود اردن و سواحل دریای مدیترانه و راهیکه کاروانها را بمصر و سوریه میبرد ، تماماً تحت تسلط یهودیه درآمد در حالیکه یهودیان مصر در انتها قدرت خود و یهودیان ایران در حداکثر سعادت ، و در نزد هموطنان خویش و دربار اشکانی عزیز و محترم میزیستند . هیرکان پس از ۲۹ سال ریاست بر کشور یهودا و رفع خطر کلیه متجاوزین در سال ۱۰۶ ق.م. که مصادف با هیجدهمین سال سلطنت مهرداد دوم بود درگذشت . هیرکان دارای ۵ پسر بود : اریستوبول ، انتی گون ، الکساندر ، ابشالون و پسر دیگری . وضع هیرکان هنگام فوت بی شباهت بهنگام وفات حضرت سلیمان و اختلافیکه بعد از فوت او آغاز گردید نبود . مهرداد بزرگ هم بعد از موفقیت های مهم در شرق متوجه ارمنستان شد و مانند هیرکان با دربار رم روابط

دوستانه ایجاد کرد و بعداً هم این روابط دوستانه ایران و یهودیه با دولت رم ، هر دو به اختلاف و جنگهای خونین منتهی میگردد .
مهرداد پس از ۴۸ سال سلطنت درگذشت .

فصل یازدهم

احزاب در میان یهودیان

واقعات سیاسی و نظامی - و موفقیت‌هاییکه در عصر هیرکان و قبل از او رخ داد - اثر خود را در روحیه ملت یهود باقی گذارد و در نتیجه يك نهضت عمیق فکری در میان جامعه نمودار گشت. شکستها و فتوحات و تماسیکه باملل دوست و دشمن حاصل شده بود و سادگی زندگی در اثر شکستها و یار تقای سطح زندگانی در نتیجه فتوحات، موجب ایجاد افکار گوناگون جدیدی گردیده بود .

با آن همه انقلابات و تماسها - جامعه یهود یهودیه - دگر میتواندست ترقیات یا تمدن خارجی را که به ملیت و مذهب اولطمه‌ای وارد نسازد بپذیرد . اگر سابقاً مخالفین یونانیت با هر چه که آثار یونانی داشت مخالف بودند ، در آن زمان بسیاری از آنان عقیده مند گردیدند که ممکن است بسیاری از افکار و صنایع یونانی را که مخالفتی با افکار ملی و مذهبی نداشته باشد بپذیرند .

هشمنائی‌ها - بسیاری از فنون جنگی و قلعه‌سازی و مهندسی ساختمان بنا و قصور را آموخته بودند . در اورشلیم قصر زیبایی بر- اساس استیل یونانی ساخته و هیرکان در قصبه موداعین مقبره‌ای از سنگ مرمر زیبا برای فامیل خود بنا کرده بود.

زبان آرامی که مانند همسایگان جای گیر زبان ملی شده بود - تبدیل به زبان عبری در کلیه کشور گردید. طبقه سیاستمداران و

منورین به زبان یونانی آشنائی کامل داشتند ولی پیشرفت در زمینه مذهب و وسعتش بیشتر بود. احساسات مذهبی در هر رشته امور کشوری دخالت و نفوذ داشت و تجربیاتی که در زمینه امور اجتماعی بدست آمده بود، موجب بروز اختلافات عقیدتی میگردد.

عده ای از فرقه حسیدیم، خود را از امور اجتماعی برکنار نموده، منزوی شده و مشغول عبادت و مطالعات مذهبی بودند. عده دیگری از آنها که اکثریت داشتند ترجیح میدادند که در امور، اجتماعی و ملی مداخله داشته باشند و این دسته را پیروشیم یا مفسرین مینامیدند. پیروشیم ها روح ملت بودند و انجام هر قسم مراسم ملی را با امور وظایف مذهبی که در قلب خود داشتند وفق میدادند.

آن طبقه ای که در رأس امور نظامی و سیاسی قرار داشت و اشراف کشور را تشکیل میدادند، عقیده مند بودند که بعضی از منافع موقتی کشور، نمیتواند همواره با امور مذهبی وفق دهد به این معنی که منافع ملی کشور را بر منافع و مقررات مذهبی مقدم میداشتند بدون آنکه با مذهب و اصول آن مخالفتی داشته باشند. آنها معتقد بودند که عمل کور کورانه انجام مراسم مذهبی نمیتواند استقلال کشور را حفظ نماید و میگفتند که کلیه افراد کشور بایستی قوه جسمانی و نفوذ اخلاقی خود را برای تأمین استقلال بکار برند. آنها بدون آنکه منکر روح باشند به پاداش بعد از مرگ ایمان نداشتند و غیر از مقررات تورات، خود را موظف به انجام وظایف دیگری بطور قطعی نمیدانستند و حاضر نبودند مانند فرقه پیروشیم بتفسیر تورات پردازند. با این ترتیب حزب سوم بنام صادوقیم ایجاد گردید. امور کشور توسط دو حزب پیروشیم و صادوقیم اداره میگشت. این نهضت ها در زمان هیرکان شروع گردیده بود و پیروشیم ها اکثریت ملت را تشکیل میدادند.

صادوقیم‌ها به پیروشیم‌ها میگفتند ، که اگر بخواهیم در امور سیاسی منافع کشور را حفظ نمایم در کلیه موارد ممکن نیست که طبق مقررات مذهبی رفتار کرد. و پیروشیم‌ها جواب میدادند ، سرنوشت کشور بدست خداوند است و حسیدیم‌ها حتی از پیروشیم‌ها شدیدتر و مؤمن‌تر بودند و مخصوصاً، اجرای عدالت خداوند را ، در زندگانی آخرت قرار میدادند و اضافه مینمودند که، بسیاری از عادلان زندگانی سختی را در این جهان میگذرانند در حالیکه ظالمان در رفاه میباشند . آنها گوشه‌گیر و از اجتماع دوری میجستند و برای اجرای مراسم طهارت و انجام غسل روزانه ، اکثر در کنار رود اردن بسر میبردند و معتقد بودند که از معاشرت با زنان ، که موجب آلودگی آنان میگردد دوری نموده، و چون مرده نجس میباشد و در جنگ بامرده تماس حاصل میگردد از این جهت از نبرد نفرت داشتند. آنها به مادیات علاقه‌ای نداشتند و ضرب‌المثلی داشتند که:

(مال من و مال تو مال خودت میباشد) .

هر روز صبح ولو لزومی پیدا نمیکرد احتیاطاً غسل میکردند و از همین نقطه نظر لقب غسل کننده یافته بودند.

حسیدیم‌ها معتقد بودند که با مراعات این مقررات ، ظهور مسیح ناجی یهود را نزدیک خواهند نمود. آنها به ارواح خبیثه معتقد بودند و تصور میکردند که بوسیله دعا میتوانند امراض را دفع و معالجه نمایند . اختلاف بین آنها و پیروشیم آشتی ناپذیر بود، زیرا برای پیروشیم ، عمل ازدواج يك وظیفه مقدس بود و اضافه میکردند که خداوند انسان را در انجام عملیات خود مختار کرده و وجود او را مسئول آن نموده است . حسیدیم‌ها در سیاست کشور هیچ‌گونه نفوذی نداشتند .

در زمان هیرکان، بین پیروشیم‌ها و صادوقیم‌ها ، هنوز جدائی

پدیدار نگردیده بود. هردو دسته را هیرکان برای پیشرفت امور کشور بکار میبرد. صادوقیم ها را برای افسری ارتش و اداره امور سیاسی و پیروشیم ها را برای قانون گذاری و مامورین دولت. خود هیرکان پیرو اصول پیروشیم بود اما هیرکان که غیر از دارا بودن مقام کهانت بزرگ، رئیس کشور بود، نمیتوانست روابط خود را با صادوقیم قطع نماید اما در آخرین زمان دوره حیات، طرف صادوقیم را گرفت و در اثر توهینی که از طرف یکی از رؤسای پیروشیم به وی شد، بجای مامورین دولتی که معمولاً از پیروشیم بودند از فرقه صادوقیم گذاشت و با همین عمل تخم نفاق را کاشت و توده ملت را بر علیه خانواده هشمونائیم تحریک نمود.



هنگام مرگ، هیرکان قدرت را بدست زن خود داد و وصیت کرد که یهودا ملقب به اریستوبول جانشین او گردد. در آن زمان در یهودیه، مانند یونان مرسوم نبود که زن بمقام سلطنت برسد. اریستوبول بدون خونریزی، قدرت را از دست مادر خود خارج کرد و خود را کاهن بزرگ و سلطان کشور خطاب نمود. تخم نفاق را که هیرکان کاشته بود ثمره خود را بیار میآورد. اریستوبول نه فقط مادر خود را از ریاست کشور خلع نمود بلکه مشارالیه را با سه برادر دیگر بزنندان افکند و فقط انتیگون برادر خود را که با او همفکر و صمیمی بود همراه خویش ساخت.

اریستوبول با صادوقیم مساعد و بایونانیون علاقمند بود. مادرش در اثر پیری در زنندان درگذشت و برادرش انتیگون که با وی مساعد و مورد علاقه او بود، توسط مخالفین بقتل رسید و این قتل را بخود

اریستوبول نسبت دادند . اریستوبول پس از چندین جنگ و فتح بر همسایگان، مریض و پس از یکسال سلطنت در سال (۱۰۶ ق.م.) درگذشت. پس از درگذشت دو برادر، سلطنت به یوناتان ملقب به (الکساندر یانه) میرسید که او را از حبس خارج نموده جای گزین برادر کردند. یوناتان در ابتدا برای جلب ملت کوشش مینمود و زن وی سالومه الکساندرا، نسبت به حزب پیروشیم که بر آنها ریاست داشت علاقمند بود. یوناتان استعداد نظامی فامیل خود و قدرت موقع شناسی آنها را نداشت و نزدیک بود در چندین جنگ، ملت و کشور را بطرف نابودی سوق دهد و فقط اقبال با او یاری کرد. یوناتان جنگهای بزرگی با لاتهوروس Lathuros پسر کلئوپاتر ملکه مصر که طرفدار یهودیان بود و میخواست مادر خود را از سلطنت خلع کند نمود.

در عهد این سلطان کشور یهودیه توسعه یافت و اختلاف پیروشیم و صادوقیم شدت نمود و موجب نفاق و حتی کشتار داخلی گردید و نتیجه آن ضعف قوای یوناتان شد. در آخرین روزهای حیات به- ملت سفارش نمود که با پیروشیم ها سازگار بوده و مشاورین خود را از آنها انتخاب کند . سلطنت یوناتان ۲۷ سال دوام کرد و تا سال (۷۹ ق.م.) در حیات بود. هنگام فوت یوناتان ، سه سال از عمر مهرداد دوم باقی بود.

فصل دوازدهم

عصر اشك دهم
سینتروک
۷۶ تا ۶۷ ق.م.

در این زمان سلوکیداها بکلی قدرت را در ممالک شرق نزدیک از دست داده بودند ، دولت (پارت) اشکانیان، باسلطنت مهرداد دوم، حدود کشور را توسعه داده بود و تیگران پادشاه بزرگ ارمنستان بطوری قدرت فوق العاده یافته بود ، که مهرداد در جنگهایی خود با این پادشاه کامیاب نگردید .

دولت روم پس از چندین مداخلات سیاسی، قدم به آسیا می گذاشت. دولت پنت ، خود را برای جنگ با رومیها آماده می ساخت و دولت یهود در حالیکه حدود خود را توسعه میداد ، میرفت که دچار اختلافات داخلی گردد . وقایع عصر اشك دهم ، چندان روشن نیست؛ مشارالیه در زمان پیری بسن ۸۰ سالگی بتخت سلطنت جلوس نموده است و اشکانیان هم دچار نفاق داخلی شده بودند و در نتیجه تیگران پادشاه ارمنستان چند ایالت را از آنها گرفته بود و جنگ دولت پنت با رومیها شروع گردیده بود . گرفتاری پنت، پیری وضعف اشك دهم فرصتی به تگيران داد که تا کیلیکیه و فنیقیه و سرحدات یهودا بتازد و شرح تماس آن با یهودا و یهودیان ایران بموقع خود بیاید .

اشك دهم، پس از ده سال سلطنت در سال ۶۷ ق.م. فوت نمود . در یهودیه پس از فوت یوناتان (الکساندریانه) ، ملکه سالومه الکساندرا بر سریر سلطنت جلوس نمود ، مشارالیها زنی پاکدامن ، مهربان و مؤمنه بود . وی توانست که باختلافات داخلی (موقتاً) خاتمه دهد و مخصوصاً طرف پیروشیم ها را که اکثریت ملت را تشکیل میدادند گرفت بدون آنکه موجب زحمت صادوقیم ها را فراهم سازد. رفتار سیاسی اش قسمتی بود که همسایگان جرئت جنگ و ستیز را با او

نداشتند . در مدت ۹ سال سلطنتش حتی آسمان هم با وی مساعد بود و محصول فراوان در کشور بعمل آمد . سکه بنام خود ضرب کرد . پسر بزرگ خویش را که مردی ضعیف النفس بود بسمت کاهن بزرگ تعیین نمود . بكمك شمعون ابن شتاح Schetach و یهودا ابن تبائی که از اسکندریه احضارشان نموده بود، اصلاحاتی در تشکیلات کشور و قوانین مملکت نمود . فرهنگ در زمان مشارالیه توسعه یافت مقررات سختی برای طلاق دادن و مهریه در این عصر وضع گردید و به اعیاد مذهبی و ملی درخشندگی خاصی داد . مالیات مختصری که عبارت از نیم مثقال نقره در سال برای هر فرد یهودی بود ، در این عصر مقرر شد و یهودیان خارج هم در پرداخت آن شرکت میکردند . گفته اند که این مالیات مذهبی از کشورها یا ایالات بابل و ماد در ایران، بیشتر از هر جای دیگر میرسیده است و همین میرساند که جمعیت یهود ایران از هر کشور دیگری زیاده تر بوده است و ثروت آنها خیلی مهم بوده زیرا در عوض نیم مثقال نقره ، نیم مثقال طلا میدادند و حتی هدایای جداگانه ای ، برای معبد خدا ارسال میدادند ، در نتیجه معبد اورشلیم ، معروفترین و ثروتمندترین معبد جهان گردید^۱ .

صادوقیم ها که از طرز قضاوت پیروشیم ها ناراضی بودند و به همین علت بطرفداری دومین فرزند الکساندرا موسوم به اریستوبول برخاسته و با تهدید ، از ملکه تقاضای امتیازاتی نمودند که در نتیجه حکومت چند ناحیه بدانها واگذار شد .

در این موقع تیگران که خود را وارث سلوکیده ها میدانست تاسوریه رسیده و در آنجا حکومت میکرد^۲ . باینکه برای احتراز از جنگ ، الکساندرا هدایائی جهت تیگران ارسال داشت مع الوصف پادشاه

(۱) همین جریان یکی از موجبات جلب غارتگران رومی گردید .

(۲) تیگران مدت ۱۴ سال تا ۶۹ میلادی در سوریه سلطنت کرد

ارمنستان متوجه عکا شده و آنرا محاصره نمود . موسی خورن ، مورخ ارمنی ، در صفحه ۱۸۳ . (ترجمه فرانسه چاپ ۱۸۴۱ در ونیز) مینویسد : «تیگران بمنظور انتقام گرفتن از کلثوپاتر ملکه مصر ، راجع بتوهینیکه پسر ملکه دنیس Denis، به پسر او آرشادس نموده بود ، در فلسطین عده زیادی از یهودیانرا ، از شهر پتولمائید^۱ محبوس کرده بود. الکساندرا ملکه یهودی بادادن گنج ها توانست تیگران را روانه نماید مخصوصاً آنکه شنیده بود که سارقی بنام وایگون Vaigoun مشغول خراب کردن ارمنستان شده است» و در صفحه ۱۸۵ مینویسد : «گیگران (مقصود تیگران است) ، اسرای یهودی را در آرماویر Armavir و شهر وارنکس Vartkés در کنار رود قزاق و در اوقارچ که محل تولد دیگران بود استقرار داد .»

این شهر بایستی اولی و سومی در ارمنستان و دومی در قفقاز، که در آن عصر بتصرف ارمنستان بوده باشند^۲. خلاصه آنکه پیشرفت رومیها بطرف قلب ارمنستان، موجب شد که تیکران بسرعت از یهودیه دور شود (۶۹ ق.م).

در حالیکه یهودیه از این خطر رهائی میافت ، يك خطر داخلی ، کشور و ملت را تهدید میکرد . الکساندرا سخت مریض بود و اریستوبول پسر وی بسرعت خود را به حاکم صادوقی دژ گاباتا در ایالت شمالی گالیل رسانده و در مدت ۱۵ روز ، ۲۱ شهر مستحکم که تمام اهالی آنها از طرفداران صادوقیمها بودند ، بدست او درآمد و با مساعدت همسایگان اطراف کشور ، قوای مهمی را آماده ساخت . ملکه مریض در حالیکه در دوره حیات خود روزگاران خوشی طی

(۱) عکا در یهودیه را - شهر پتولمائید میگفتند .

(۲) عده اسرار قطعاً بسیار بوده ، و در عصر شاپور دوم ساسانی عده کثیری از آنها منتقل به داخله ای ان شدند .

کرده بود ، اینک در بستر مرگ بدبختی آتیه ملت را پیش بینی میکرد. وی پس از ۹ سال سلطنت در سن ۷۳ سالگی فوت نمود (۷۰ ق.م.).

ملل سابق جهان ، خصوصاً شرق ، هر يك پس از يك دوره ترقی و موفقیت ، بالاخره در اثر اختلافات خانوادگی سلاطین ، از دوره عظمت بطرف بردگی و پراکندگی سوق داده میشدند . اکثر آنها چون درین فاتحین تحلیل میرفتند ، دیگر تاریخ بخصوصی از خود باقی نمیگذاشتند تا دوره مذلت و بردگی آنها ضبط گردد . سلسله هخامنشی در اثر اختلافات خانوادگی رو به ضعف نهاده و جای خود را به اسکندر و سلوکیدها داد . سلوکیدها نیز بر اثر اختلاف خانوادگی ، قدرت و سلطنت خود را از دست داده مضمحل گردیدند . بعداً سلسله اشکانیان و ساسانیان نیز در اثر اختلافات خانواده‌های سلطنتی از بین رفتند . در هر عصر و زمان و در هر مکان ضعف سلسله‌ها و ملل مختلف ، بر همین پایه قرار داشته است . در آن عصر هم ، با عمل اریستوبول مقدمه انقراض خانواده هشمونائیم و پراکندگی دو هزار ساله یهود فراهم میگردد .

دست تقدیر شروع اختلاف برادران هشمونائیم را مصادف با زمان دخالت دست آهنین پنجه روم در شرق نموده بود و پس از فوت ملکه الکساندرا ، ملت یهود در یهودیه ، به دو دسته تقسیم گردیدند .

الکساندرا قبل از فوت ، تاج سلطنت را به هیرکان دوم داده بود . هیرکان شخص نیک نفس و متناسب با آن روزگار آشفته و پر آشوب نبود . برعکس اریستوبول مردی جسور و برای رسیدن به مقاصد خود از مرگ هر اسی بدل راه نمیداد بمحض اینکه هیرکان دوم به تخت سلطنت جلوس نمود ، اریستوبول با قوای خود متوجه

پایتخت گردید و از طرف دیگر هیرکان با دسته طرفداران خویش و نظامیان، در اریحا به جنگ پرداخته و در نتیجه شکست، به اورشلیم فرار نمود، اریستوبول پایتخت را نیز متصرف و طبق قراردادی، بناشد که اریستوبول سلطان کشور و هیرکان بسمت کاهن بزرگ معین گردد. انتیپاتر که سابقاً ادومی و بوسیله هیرکان اول بمذهب وحدانیت یهود درآمده بود و مأمور حکومت ادوم بود، توانست جلب اعتماد هیرکان دوم را بنماید و بمنظور انتقام و ایجا دنفاق، مکرر او را تحریک میکرد که با واگذاری سلطنت به برادرش دچار توهین و غضب بزرگی شده و بهتر است که یکی از ملل خارجی را به حمایت خود بخواهد. شبانه هیرکان با انتیپاتر از اورشلیم فرار نموده و با جلب حمایت آرتاس حاکم ایالت پترا عربستان شمالی، با ۵۰ هزار قشون موجب شکست اریستوبول را فراهم ساختند (۶۶ ق.م.) در این هنگام یکسال از سلطنت اشک یازدهم میگذشت.

فصل سیزدهم

فرهاد سوم پسر اشک دهم موقعی بر سریر
عصر اشک یازدهم یا
سلطنت جلوس نمود که پومپه سردار رومی
فرهاد سوم
مأمور آسیا گردیده بود. در سال ۶۶ ق.م.
۶۷ تا ۶۰ ق.م.
همان موقعی که اریستوبول شکست خورده به

اورشلیم فرار کرد، از یکطرف پومپه و از طرف دیگر مهرداد ششم پادشاه پنت در آسیای صغیر، در صدد جلب پادشاه اشکانی برآمدند. فرهاد سوم طرف روم را گرفت زیرا پومپه وعده داده بود که ولایاتیرا که تیگران از او گرفته به فرهاد برگرداند. در این موقع پسر تیگران هم بر پدر یاغی شده به فرهاد پناه برده بود و فرهاد از این موقعیت

استفاده نموده دختر خود را به آن پسر داد و با قشونی آراسته او را
 مأمور جنگ با پدر کرد در ابتدا فتح با پسر بود ولی در دفعه دوم
 شکست خورده از خجالت ، نزد فرهاد برنگشت بلکه به پومپه پناه
 برد و بعد مهرداد ششم هم که از پومپه شکست خورده بود بطرف
 قفقاز فرار نمود. پادشاهان کوچک ماد که دست نشانده اشکانیان بودند
 بنوبت خود ، از در دوستی با پومپه در آمدند و گفتند در صورت
 کمک ، بر علیه پادشاه اشکانی قیام خواهند کرد^۱ . بر اثر پناهندگی
 تیگران به پومپه ، پسر وی مغضوب پومپه گشت و فرهاد داماد خود
 را از پومپه خواست و او از فرستادنش امتناع کرد . در نتیجه روابط
 فیما بین پادشاه اشکانی و پومپه نماینده روم کاملاً تیره گردید . یکی
 از لشکرهاى اشکانی که بریاست پسر دیگر تیگران که او نیز داماد
 فرهاد بود، با قشون تیگران در ارمنستان که تحت حمایت پومپه بود بجنگ
 پرداخت و موجب آزرده گی رومیها فراهم گردید ولی پومپه جنگ با
 پارت را در آن موقع صلاح نمیدانست و بطرف سوریه متوجه گشت .
 در بهار سال ۶۵ آرتاس Arétas اورشلیم را محاصره کرد و شهر
 نسبتاً دچار قحطی گردید . در همین موقع است که (حیوان آهنین
 دندان ، و فولادین پنجه و سنگ قلب ، که خود را برای درندگی و
 لگدمال نمودن بسیاری از ملل آماده کرده بود) ، متوجه دشتهای
 یهودیه گردید . روم کشور های آسیای صغیر را یکی پس از دیگری
 بزانو درآورده ، هستی آنها را به باد غارت گرفته و جمعیت مخالفین
 خود را قتل عام و نابود میکرد ، و سرگذشت یهودیه هم میرفت که
 نظیر آنها گرد اسکوروس Scourus ، یکی از فرماندهان پومپه بسوریه
 رفته بود تا ثروت و شرافت برای ارباب خود تحصیل نماید ، ولی
 ملاحظه کرد که آخرین رمق این کشور مکیده شده بنابراین متوجه

یهودیه گردید . هیرکان دوم و برادرش اریستوبول ، به این بدبختی بزرگ ، خیر مقدم گفتند و هر دو برادر هدایائی بحضورش ارسال داشتند و هدایای اریستوبول قابل تر بود . صلاح روم بر این بود که قوای آرتاس Arétas پادشاه نباطی بیشتر توسعه نیابد بنابراین به او خبر دادند که فوراً دست از محاصره اورشلیم بکشد و در غیر این صورت مورد انزجار و تنفر روم قرار خواهد گرفت ، پس مشارالیه مجبور مراجعت به کشورش گردید و اریستوبول او را تعقیب و شکست داد (۶۵ ق.م.) . سرگرمی پومپه در آسیای صغیر با مهرداد پادشاه پنت کاملاً به اتمام نرسیده بود و اریستوبول خیال میکرد که سلطان فاتح یهودیه میباشد و بهمین جهت توجهی به رضایت همسایگان خود نداشت . این تصورات مدت دو سال بیشتر دوام نیافت (تا ۶۳ ق.م.) و در این فاصله انتیپاتر موفق شده بود جلب اعتماد اسکوروس Scourus سردار پومپه را که درسوریه بود بنماید و به او ثابت کرد که با درهم افتادن این دو برادر و با فتح پومپه ، يك کشور دیگری بر امپراطوری رم اضافه میشود . با وجودیکه هدیه اریستوبول عبارت از لباس زربافت بود که با طلا ساخته شده و ۵۰۰ تالان ارزش داشت و الکساندرا آنرا برای خانه خدا ساخته بود و پومپه هم آنرا ارسال به روم داشت تا در معبد ژوپتیر قرار گیرد ، مع هذا باز هم پومپه طرف اریستوبول را نگرفت . به ایلچیان هر دو برادر گفته بود که بایستی در دمشق به حضور او حاضر شوند تا شخصاً قضاوت نماید و معلوم دارد سلطنت یهودیه حق کداميك است . پس آنها و دسته ای هم از ملت که عزل هر دو را خواستار بودند ، حاضر شدند . پومپه برای هیچ يك از ۳ طرف حقی قائل نگردید زیرا بطور ساده مایل بود که یهودیه را يك ایالت دست نشانده و یایك مستعمره روم نماید . پومپه باطناً طرفدار هیرکان ضعیف النفس

بود ولی بظاهر وعده‌های زیادی به اریستوبول میداد . اریستوبول متوجه موضوع گردیده سرعت خود را آماده دفاع کشور مینمود و مشارالیه از طرف رومیها ، یاغی خوانده شد . پومپه نیز سرعت برای سرکوبی اریستوبول حرکت نموده ، وی را شکست داد و اریستوبول به اورشلیم عقب‌نشینی کرد . موقعیکه پومپه وارد اریحا گردید خبر خودکشی مهرداد پادشاه پنت به او رسید و باین خبر مسرت آمیز ، مایل شد که پادشاه ضعیف‌تری را در زیر پنجه خود خورد نماید تا اینکه به روم مراجعت نموده از نتیجه فتوحات خود مباحثات نماید . اریستوبول هم از ترس ، ترك منازعه را نموده نزد پومپه رفت و با گابینیوس Gabinius نماینده پومپه مأمور تحویل دادن پایتخت و گرفتن خسارات گردید . اما ملیون وطن پرست ، دروازه‌ها را بسته از ورود آنها بشهر جلوگیری نمودند و با این ترتیب بعد از ۳ سال ، باردگر اورشلیم مورد محاصره قرار گرفت و پومپه باقشونش متوجه این شهر شد و حزب صلح که جدیداً تشکیل گردیده بود ، اورشلیم را در اختیار وی قرارداد ، اما وطن پرستان متوجه قلاع و استحکامات معبد گشته ، بحالت دفاع درآمدند .

آنها توانستند مدت زیادی استقامت نمایند تا بالاخره بوسیله منجنیق‌های مخصوص دريك روز شنبه سال ۶۳ ق.م. یکی از برجها خراب و لشگریان پومپه وارد معبد شده و در آن روز ، ۱۲ هزار از یهودیان برای حفظ شرافت ملی خود و وحدانیت کشته شدند . پومپه کشور را محدود ، انتیپاترا را حاکم کشور ، و یهودیه را خراجگذار نمود و در سال ۶۱ ق.م. هنگامیکه پادشاهان و شاهزادگان شرقی و ممالك مفتوحه را برای رژه به رم برده بود اریستوبول و پسرش انتیگون و دو دخترانش و عموی او ابسالون وعده‌کثیری از اسرای یهود که بعداً با پول هم مذهبان ، خریداری و از غلامی آزاد

گردیدند همراه داشت . از آن تاریخ است که روم دارای جامعه‌ای یهودی گردید و از همان موقع میباید که بوسیله همان یهودیان رم، پایگاه مبلغین مسیحیت ، و اضمحلال کنندگان ، آدم‌کشان رومی شد . در آن سال ، روم در وجد و شادی فتح بر یهودا میزیست و از پیروزی خود میبالید و خبر نداشت که در آتیه مردانی مانند شاول



بمبه

(۱) البته قبل از این تاریخ عده کثیری از یهودیان که از مصر و سایر کشورها به روم مهاجرت نموده بودند در این شهر مقیم بودند ولی آنها برای کارهای تجارتی در آنجا اقامت داشته اسیر نبوده و نسبت به روم کینه‌ای نداشتند ولی در این موقع طبقه منوره یهودا و پیشوایان مذهبی و سیاست مداران یهود جزو اسرا بودند که بعدها اولادان ایشان عامل مهمی در پیشرفت مسیحیت گردیدند.

دوترش و پیشوایان دسته‌ای از حسدیم یهود که بنام مسیحیون خوانده میشدند چگونه عقاب درنده روم را سرنگون خواهند نمود ملت یهود عزادار بود و کینه رومی‌ها در رگ و پوست او ریشه دوانده بود و ملت ایران و پادشاهان اشکانی هم بطوریکه در ابتدای این فصل گفته شد در ردیف مقدم مخالفین روم قرار داشتند و روابط اشك یازدهم باروم کاملاً تیره شده بود. روابط یهودیان ایران و بابل با یهودیه جاری و منظم بود و بطوریکه ملاحظه شد سالی نیم مثقال نقره یا طلا مالیات مذهبی خود را برای خانه خدا در اورشلیم میفرستادند بنابراین، یهودیان ایران بطور منظم با یهودیه رابطه داشته و از اوضاع و احوال و سرگذشت برادران خود با اطلاع بودند. تاریخ کاملاً نشان میدهد که پادشاهان اشکانی حسن نظر کاملی نسبت به یهودیان داشتند و این موضوع میرساند که این سلسله بخوبی تشخیص داده بود که منافع مشترکی بین ایران و یهودیه وجود دارد و قطعاً یهودیان را در پایداری مقابل روم تشویق و ترغیب مینمودند زیرا ملاحظه میکنیم برخلاف رویه سیاسی و عقلانی که بابت با دشمن چیره ساخت و منتظر ضعف وی نشست، یهودیان یهودیه در مدت سالیان دراز بامنتهای کوشش و فداکاری بر علیه کشور مقتدر روم مبارزه را ادامه داده‌اند، تا حدودیکه به انهدام و خرابی کشور آنها منتهی گردید. ضمناً مشاهده میشود که مخالفتها و جنگهای اشکانیان مصادف با جریانات بین یهودیه و روم میباشد. از طرف دیگر حص وطن و مذهب پرستی یهودیان بسیار قوی و تمدن اخلاقی آنها مافوق یونان و روم بود و از این جهت ممکن نبود که بتوانند تحمل حکومت ملتی که اخلاقاً پائین‌تر از آنها بود بنمایند. بنابراین ادامه تصادم قطعی و بدون شك وجود عده کثیری از یهودیان در کشور ایران و روابط حسنه آنها با دربار و وعده‌ها و امیدواریهای

مداخله ارتش قوی پارت برای سرکوبی روم، نیز عامل مؤثری در استقامت و پایداری یهودیان در مقابل لژیونهای رومی بوده است. بعد از اسارت اریستوبول و فرزندان وی و ورود رومیان به اورشلیم، گرچه هیرکان اسماً بر یهودیه حکومت داشت ولی کلیه اختیارات در یدانتیپاتر بود و مشارالیه با ثروت یهودیان موجب جلب رضایت رومیان و ادامه حکومت خود را فراهم نمود. بطوریکه گفته شد، چنین بنظر میرسد که فرهاد سوم یهودیان را امیدوار به مساعدت و تشویق در استقامت مقابل دولت روم نموده باشد ولی عمر او کفاف نکرد که بعهد خود وفا کند و موقتاً وعده دولت اشکانی بعهدہ تعویق افتاد در حالیکه شاهزادگان و وطن پرستان یهود که بدون درنگ انقلابات و جنگهای خود را بر علیه دولت روم شروع کرده بودند، دیگر برای آنها عقب نشینی امکان نداشت.

در همین سال (۶۰ ق.م.) است که دو پسران فرهاد یعنی مهرداد وارد، همدست شده پدر را مسموم کردند. فرهاد اولین پادشاه ایرانی بود که در عهد او اختلاف با روم شدت یافت و مقدمه جنگهای بعدی فراهم گردید.

فصل چهاردهم

مهرداد سوم پس از کشته شدن پدر بر تخت سلطنت جلوس نمود و هنگامیکه روانه جنگ با ارمنستان گردید، در غیبت او برادرش ارد خود را سلطان خواند و

عصر اشکدواز دهم یا

مهرداد سوم

از ۶۰ تا ۵۶ ق.م.

بمحض مراجعت مهرداد، ارد فرار نموده و این انگیزه چندین جنگ بین دو برادر گردید. سفاکیهای مهرداد موجب شد که بزرگان کشور

بر او شوریدند و ارد پسر کوچک وی را به پادشاهی ایران منصوب داشتند در این موقع که دوستان ایرانی یهود مشغول زدو خورد داخلی و تفاق بودند اسکوروس Scourus سردار رومی بارتش خود، یهودیه را ترك نموده متوجه آرتاس Aretas پادشاه نباتیان (اعراب) گردید در این اثنا الکساندر دوم، پسر بزرگ اریستوبول که از روم فرار کرده بود وارد یهودیه گردید و وطن پرستانرا جمع نموده با تشکیل يك لشکر ده هزار پیاده و ۱۵۰۰ سواره شهر اورشلیم را متصرف و در نتیجه هیرکان و اتتیا تر از شهر فرار نمودند .

الکساندر دوم چندین شهر را مستحکم ساخت تا بتواند در مقابل هجوم دشمن مقاومت و پایداری نمایند (۵۸ و ۵۹ ق.م.) و سکه بنام خود ضرب نمود ولی این سلطنت بادوام نبود زیرا اولوس گابینیوس Aulus Gabinius حاکم جدید سوریه از طرف روم ، که درنده ترین مأمورین رومی بود به اقتدار الکساندر خاتمه داد و در اثر التماس الکساندر مادرش، از قبیل اوصرف نظر و آزاد گردید (۵۷ ق.م.) . برای تضعیف کشور ، گابینیوس مملکت را به ۵ قسمت منقسم و برای هر قسمت يك شورائی بنام سنهدرین تعیین نمود و بر رأس هریک از سنهدرین ها طرفداران روم را مأمور کرد ، اما بمحض آنکه گابینیوس از یهودیه دور شد، تقسیم کشور هم از بین رفت . بعد از فوت شیمعون بن ساطح دونفر از شاگردان او شمعیا و ابطالئون بجای وی بریاست سنهدرین انتخاب شدند و در حالیکه اقتدار کشور بدست رومیها بود ، این دونفر متوجه تفسیر کتب تورات بیش از سابق شدند و مردم را تشویق برای تعلیم قوانین مذهبی مینمودند . قدرت پیروشیم ها در زمان آنها زیاد گردید .

فصل یازدهم

شروع انقلاب و مقاومت ملی در یهودیه بر علیه روم آغاز اولین جنگ
در حران بین روم و ایران

عصر اشك سیزدهم
ارد اول
۵۶ تا ۳۷ ق.م.
از این تاریخ به بعد ، تاریخ یهود پراز
حوادث و انقلابات و جنگ با روم خونخوار و
قتل و غارت و تجاوز به معبد اورشلیم میباشد.
اریستوبول موفق شده بود با پسر خود

انتیگون Antigon از روم فرار نموده وارد یهودیه گردد . تنفر یهودیان
از رومیها بقدری شدید بود که بلافاصله در اطراف اریستوبول که سابقاً
منفور اکثریت ملت بود اجتماع کرده و داوطلبان برای جنگ ،
بقدری زیاد بودند که اسلحه کافی یافت نمیشد . سرعت يك لشگر
۸۰۰۰ نفری تشکیل داد و اسکندریون را مستحکم ساخت ولی در
ورود بجنگ با رومیها عجله نمود و قسمت اعظم لشگریان او در میدان
نبرد جان سپردند . بالاخره رومیان قلعه ماشروس Macherous را که
اریستوبول بدان پناه برده بود محاصره ، وی را توقیف و باردیگر
تبعید به روم نمودند .

قیام دیگری توسط الکساندر ، که گابینیوس اجازه آزادی وی
را از سناروم گرفته بود بعمل آمد . الکساندر ۳۰ هزار مردان جنگی
آماده کرده و هرکجا با رومیان برخورد کرد آنها را قتل عام نمود .
گابینیوس قشون کافی برای مبارزه با الکساندر نداشت لذا به حيله
دستوری انتیپاتر متوسل شد تا عده سربازان الکساندر را کم کند .
فرمانده یهودیان با عده باقی مانده طرفداران خود در کنارکوه تابور ،
داخل جنگی با گابینیوس گردید و دچار شکست شد . (۵۵ ق.م.)
در حالیکه این جریان در یهودیه میگذشت ، قبل از این تاریخ

جریان دیگری در روم گذشته بود که مصادف با این سال ۵۵ ق.م. میبود. در آن ایام سه نفر از سرداران بزرگ روم ترقی کرده ۳ فرماندار روم گردیده بودند، پومپه، پولیوس سزار و سومی مارکوس کراسوس. این ۳ نفر با اینکه عهد و پیمان بسته بودند که باهم زمامداری کنند ولی در باطن رقیب یکدیگر بودند و هر يك از آنها میخواست دو رقیب دیگر را از میان برداشته تنها زمامدار روم باشد. پولیوس قیصر در این وقت، کشور گولوآها یعنی فرانسه امروزی را فتح کرده بود. پومپه حکمرانی آسیانیا را با سمت سرداری از سنا گرفته بود و کراسوس بحکمرانی و سرداری سوریه تعیین گردیده بود. بمحض ورود به سوریه در صدد تهیه ورود به اورشلیم و تصرف ثروت خانه خدا برآمد. بدو دعوی ۲۰۰۰ تالانیکه پومپه از گرفتن آن صرف نظر نموده بود کرد. العازار خزانه دار معبد تیری از طلا را که از انظار مخفی بود در اختیار وی گذشت و کراسوس قول داده بود که به بقیه ثروت معبدکاری نداشته باشد. اما قول و قسم برای يك رومی آنهم نسبت به یهود، اهمیتی نداشت. پس آن تیر طلا بعلاوه دوهزار تالان و حتی ظروف طلای خانه خدا را که ۸۰۰۰ تالان قیمت داشتند تصاحب نمود (۵۴ ق.م.). کراسوس با این ثروت دزدیده شده در صدد تهیه جنگ با پادشاه اشکانی ارد برآمد و بالاخره در سال ۵۳ ق.م. از فرمانده قشون ایران موسوم به سورنا، در حران شکست خورده، خود و فرزندش با وقاحت و بدبختی تمام کشته شدند و از یکصد هزار ارتش وی بیش از ده هزار باقی نماندند (۵۳ ق.م.).

وقتی یهودیان ملاحظه کردند که بالاخره دولت دوست آنها، سردار معروف رومی را کشته و ارتش صدهزار نفری روم را نابود و تا انطاکیه تاخته است، بیش از هر موقع بهیجان آمده در صدد انتقام و اضمحلال حکومت روم در یهودیه برآمدند. متأسفانه هیچ يك از

شاهزادگان یهود حضور نداشتند و هیرکان دوم در مقابل انتیپاتر خارجی ، قدرتی نداشت . پیتھولوس Pitholaüs یکی از یهودیان ، ارتش معتبری تهیه دید تا با کاسیوس بنبرد پردازد ، رومیان که با شکست خود از اشکانی‌ها فوق‌العاده عصبانی بودند تمام قوای خود را متوجه لشگریان یهود نموده ، پیتھولوس Pitholaüs را در نزدیکی دریاچه طبریه محاصره و بر حسب تأکید انتیپاتر وی را مقتول و ۳۰ هزار از اسرای یهود را به بردگی فروختند (۵۲ ق.م). اریستوبول که در روم بود و از جریان شکست صد هزار سپاهیان کراسوس و هیجان ملت آگاه گردیده بود ، امید برگشت برمسند نیاکان و ازین بردن انتیپاتر ادومی خائن ، باردیگر در قلب او رخنه کرد . در این موقع ژول سزار یکی از بزرگترین مردانیکه روم پرورانده بود روابط خود را به پومپه قطع نمود و برای اینکه نفوذ شخص اخیر را از سوریه و یهودیه قطع کند با اریستوبول سازش کرده و دولژیون از سربازان رومی را در اختیار وی گذارد. ولی طرفداران پومپه بوسیله ای اریستوبول را مقتول ساختند . دوستانش نعش وی را در غسل محفوظ داشتند تا از روم حمل اورشلیم نموده در مقبره پادشاهان دفنش نمایند .

در همین ایام طبق حکم پومپه ، بوسیله سیپیون ، سر از تن الکساندر فرزند اریستوبول را قطع نمودند . زن اریستوبول و فرزندش انتی‌گون فرار نموده نزد پتولمه (بطلموس) که پسرش فیلیپیون دختر اریستوبول را بزنی داشت پناه بردند .

بعد از فتح سردار اشکانی موسوم به سورنا بر رومیان ، و مراجعت او به ایران ، مورد حسادت ارد واقع گردیده و او را بقتل رسانید . این عمل ضایعه بزرگی برای ایران بود . در سال ۵۱ ق.م. ارد پسر خود پاکر را که در صغر سن بود بسر داری سپاه معین

کرده و سردار دیگری سالخورده و مجرب ، موسوم به اوساک را معاون پاکر قرار داد . لشکر پارت (ایران) از فرات گذشته و چون گالیوس حاکم سوریه و یهودیه دید نمیتواند با پارتیها روبرو شود بدفاع شهر پرداخت و پارتیها صفحات سوریه را بتصرف درآوردند . رومیها در این ایام در اثر اختلاف پومپه و ژولسزار قشون زیادی در آسیا نداشتند زیرا پومپه و سزار میخواستند افواج رومی را نزدیک خودشان نگاه دارند . سی سرون ، در اثر پیشرفت ارتش ایران ، به کاپادوکیه عقب نشینی کرد و پارتیها که در فن محاصره تخصص نداشتند ، در عوض آنکه قشون رومی را بدشتها بکشاند بمحاصره شهرها پرداختند و در نتیجه ، رومیها پارتیها را بکمین گاهی کشاندند و اساک سردار پارتی کشته شد و در نتیجه قوای پارت موقتاً عقب نشینی کرد که تا بهار حملات خود را تجدید نماید .

بی بولوس والی جدید روم که دشمن را قوی میدید ، متوسل به حيله شده بین قشون ایران ایجاد تفاق نمود (همان عملیرا که مکرر نسبت به یهود انجام داده بودند) . بی بولوس روابطی با اورنودا پانت یکی از نجبای پارت ایجاد کرد و بوسیله وی به پاکر فرزند پادشاه پارت رساند که در صلاح او نیست که با رومیها بجنگد ولیاقت وی بیش از پدرش میباشد و بهتر است این ارتش را برای بدست آوردن مقام سلطنت بکار برد . در اثر تردید پاکر جنگ به دراز کشید و ضمناً این خبر به ارد رسید پس پسر و لشکریانش را احضار نمود و آنها مراجعت نمودند و حمله پارتی ها به سوریه بدون نتیجه ماند و این جریانات تأثیر بسیار بدی برای کشور یهود داشت (۵۰ ق.م) . ارد که میتواند بعد از این واقعات از اختلاف پومپه و ژولیوس سزار بهسولت استفاده کند غفلت نمود و خود را بفتح حران قانع کرده لشکریانش به آن طرف فرات مراجعت کردند .

مادامیکه پومپه قوی و در حیات بود انتیپاتر نسبت به او باوفا ماند و موقعیکه در سال ۴۸ ق.م. پومپه در جنگ فارسال مغلوب سزار گردید و به مصر پناه برده و در آنجا توسط وزیران سلطان مقتول گردید ، انتیپاتر بلافاصله بطرف ژول سزار متوجه گردید و با طرفداران پومپه مخالفت نمود .

موقعیت ژول سزار در مصر با کمی قشون ، و بی خبری از رم سخت و دشوار بود . انتیپاتر موفق شد که برای کمک به این سردار رومی جلب مساعدت نظامی یهودیان مصر و یهودیه را بنماید و برای پیشرفت منظور خود جلب توجه کاهن بزرگ موسوم به هیرکان را نموده بود . ممکن نبود که این کمکها از طرف ژول سزار بدون تلافی بماند ، لذا مقرر داشت که انتیپاتر و فامیل او بطور یکنفر هموطن شناخته شود و حقوق مربوطه را برای او قائل گردید . بعلاوه آنها را از مالیات معاف و وی را رسماً بسمت حاکم یهودیه منصوب کرد . از این پس انتیپاتر دیگر بظاهر تحت فرمان هیرکان نبود ، بلکه باید گفت که هیرکان تحت حمایت انتیپاتر قرار داشت . تمام کوششهای انتی گون پسر اریستوبول نزد ژول سزار و یاد آوریهای او راجع به پدر و برادرش که در راه فداکاری برای سزار مقتول شده بودند اثری در او ننمود . ژول سزار به اراده و ارادت انتیپاتر بیشتر علاقمند بود تا نسبت به حق قانونی انتیگون . ژول سزار مقام کهنانت هیرکان را تأیید و وعده مساعدت برای بنای دیوارهای اورشلیم و استرداد ایالاتیکه از یهودیه منتزع شده بود داد . از مالیاتهای سنگینی که بر اثر اقامت ارتش روم بر یهودیه تحمیل گردیده بود ، آنها را معاف نمود . مع الوصف صاحبان زمین مجبور بودند هر دو سال يك مرتبه ربع محصول خود را به قشون روم تسلیم نمایند . روی

هم رفته در اثر مساعدتهائیکه یهودیان اسکندریه به ژول سزار نموده بودند، وی نسبت به آنها مساعد بود و حتی نسبت به یهودیان آسیا صغیر که اهالی یونانی دربنای کنیسه‌های جدید مخالفت مینمودند مساعدت کرد و نسبت به یهودیان مقیم کشور روم هم کمک‌هائی نمود که از خاطر آنها محو نمیگردید (۴۷ تا ۴۴ ق.م.). اگر مساعدتهای ژول سزار بنسبت به یهودیان خارج ازیهودیه مؤثر واقع گردید، دریهودیان یهودیه، ممکن نبود مؤثر واقع شود، زیرا انتیپاتر خارجی ادومی، از طرف او مأمور حکومت بر آنان بود. انتیپاتر که نظریه ملت را نسبت بخود خوب میدانست، همواره مردم را تهدید به مجازات ازطرف خود و هیرکان و سزار مینمود و به آنهایکه تسلیم اراده او میشدند وعده‌های زیادی میداد. يك دسته از نظامیان اریستوبول تحت سرکردگی حزقیا که هنگام شکست به کوه‌های گالیل پناه برده بودند و گاهگاهی موجب ناراحتی رومیها رافراهم میساختند، منتظر فرصت بودند تا انقلابی بر علیه رومیان ایجاد نمایند. رومیان آنها را راهزن، و یهودیان ایشان را فدائیان ملی خطاب میکردند. وقتی انتیپاتر حکومت ولایات را به فرزندان خود سپرد و یهودیان دیدند که هوی درازدیاد نفوذ فامیل خود میکوشد، برعدم رضایت آنها افزوده گردید. فرزندان او که از زن عرب موسوم به کیپروس و موسوم به فزائل Phasael بود، بسمت ریاست شهربانی اورشلیم تعیین گردید و پسردوم هرود که بیش از ۲۵ سال نداشت بحکومت گالیل منصوب گشت. هرود اهریمن ملت یهود، ادومی وخارج از ملت بود، مثل آنکه مأموریت داشت که اسرائیل را دست بسته تسلیم دشمن نماید. بمحضیکه در بین ملت خودنمائی کرد سایه وحشت ناک خود را بروی آن جمعیت گسترانید. هرود مانند پدر خویش شروع بتملق پست از رومیها وجریحه‌دار کردن احساسات ملی یهودیان نمود. برای

جلب رضایت رومیان و تأمین مصالح فامیل خود ، اولین اقدامش مبارزه با حزقیاء و دسته فدائیان ملی بود ، که وی را بدست آورده با سایر رفقای او بدون محاکمه بقتل رساند (۴۷ ، ۴۶ ق.م.) سزار محبت زیادی نسبت به این عمل هرود نمود .

ملیون با چشم خود ملاحظه میکردند که از انتیپاتر خائن ، افعی زهرآگینی سربر آورده است. هیرکان بنوبه خود در اثر گریه مادران مقتول ، که مجازات هرود را طلب مینمودند ، متأثر بود و بالاخره اجازه داد که محاکمه وی شروع گردد . هرود در روز معین حاضر گردید و با خود نامه ای از سکستوس سزار آورد که هیرکان مسئول جان هرود است و وی در مقابل هیئت قضات ، بالباس رزم خود مسلح و حاضر گردید و این هیئت موجب ترس آنان شد . اما شمیعا یکی از قضات روبه همکاران خود کرده گفت :

« آیا مقصر برای کشتن ما در اینجا آمده ، تا در صورتیکه وی را مسئول خوانیم اقدام کند ؟ و من آنقدر که شما و پادشاه را مسئول میدانم وی را مسئول نمیدانم برای اینکه تحمل چنین توهینی را نسبت بعدالت میکنید . بدانید آن شخصیکه اکنون شما را بوحشت انداخته هیرکان و شما را تسلیم میرغضب خواهد کرد » .

همین بیانات جسورانه ، قضات را بیدار نمود و هیرکان چون از رأی دادگاه میترسید تقاضای تجدید جلسه کرد . در این بین هرود به دمشق فرار کرد و سکستوس سزار از او پذیرائی نموده ویرا بسمت حاکم کشور برقرارش ساخت و او تصمیم گرفت که از هیرکان و قضات انتقام بکشد .

هنگامیکه سزار کلیه دشمنان داخلی خود را قطع و قمع کرده و در بهار سال (۴۴ ق.م.) تمام نقشه و سپاهیان لازمه را برای جنگ با ایران آماده ساخته و حتی بحرکت درآمده بود ، خنجر آزادیخواهان

روم بحالت این دیکتاتور خاتمه داد. بعد از کشته شدن ژول سزار هرج و مرج در روم رخ داد، دسته‌ای سلطنت طلب و دسته دیگر جمهوری خواهان به بیجان هم افتادند.

در پائیز همین سال (۴۴ ق. م.) کاسیوس لوثرینوس Cassius Longinus جمهوری طلب، به سوریه آمده بود تا بجمع آوردن پول مبادرت کند. از یهودیان، باعجله هفت تالان بالا مطالبه نمود و اهالی چهار شهر جنوبی یهودیه، گوفنا - اموس - لیدا و تهمنا را بر دگی فروخت زیرا نتوانسته بودند سرعت پول بوی پردازند.

هیرکان عاجز، اینک خطر فامیل اتتپاتر را حس میکرد و در جستجوی اتکائی از خارج بود و نمیدانست که بزودی هرود با قدرت رومیها پادشاه یهودیه خواهد گشت.

برای اینکه خطر هرود را مرتفع سازد نوه خود مریم را که در زیبائی شهره آفاق بود نامزد هرود نمود. اقبال با هرود یاری میکرد جمهوری خواهان رم شکست خورده بودند. (۴۲ ق. م.) اکتاویوس انتیونیوس و لپید Lepide زمامدار دولت روم گردیدند اکتاویوس و انتیونیوس باهم بد بودند اکتاویوس در روم بود و انتیونیوس در مصر به عیش و عشرت مشغول.

هرود که برای مخالفین این دوفتر، علاقه نشان داده بود، از این پیش آمد ناراحت گردید خصوصاً آنکه بزرگان یهود نزد انتیونیوس رفته از رفتار این فامیل ادومی شکایت کرده بودند. هرود با دست پر و با تقدیم احترامات فائقه نزد آنتوان رفت و توانست توجه او را جلب نماید و بالاخره انتیونیوس فزائل و هرود دو برادر را به حکومت یهودیه تعیین نمود.

این واقعه یأس آور، موجب گردید که یکی از افراد فامیل

اریستوبول خود را به (پارت) ایران رسانیده^۱ از اتحاد هرود و برادرش با رومیها و خطریکه این اتحاد برای هردو کشور متصور است بیاناتی نمود و ضمناً راجع باینکه ، دفع برادران ادومی چه منافعی برای ایران دارد تذکراتی داد .

لایینیوس رومی جمهوری خواه ، که به دربار ارد پناه برده بود با پاگر ولیعهد ، مامور حمله بسوریه و یهودیه گردیدند . پارتیها برصنحاتیکه بین فرات وانطاکیه بود استیلا یافتند وانطاکیه پایتخت سوریه را تسخیر نمودند . سپس قشون (پارت) ایران بدو قسمت شد یکی را پاگر برای تسخیر بقیه سوریه و فلسطین رهبری کرد و دیگری را لایینیوس بطرف آسیای صغیر بحرکت درآورد و هر دو بهره‌مند شدند . (۴۰ ق.م.)

داوطلبان یهود ازهرسو بطرف ارتش پاگر(ایران) رومیآوردند و آنها حاضر بودند درکلیه جنگهائیکه برعلیه روم میشود شجاعانه باکمال صداقت خدمت وفداکاری کنند . اهالی یهودیه باردیگریاد ایام هخامنشی‌ها و داریوش کبیر افتاده بودند .

بالا خره پیش قراولان ارتش ایران که از یهودیان تشکیل گردیده بود وارد اورشلیم گردید . تاریخ ضبط نموده ، که تعداد لشکریان (پارت)، ایران درحمله دوم خود بسوریه و یهودیه ، بیش از موقع جنگ حران بود^۲ .

شکی نیست که ازیهودیان پارس و ماد و بابل داوطلبان زیادی درارتش ایران خدمت میکردند بمحض آنکه ارتش پارت به اورشلیم نزدیک شد توده یهود، بنفع پارت و ملت قیام نموده وقصر هشمونائیم ها را محاصره کردند تا آنکه انتیگون فرزند اریستوبول را برسریر

(۱) گراتیز صفحه ۲۱۵

(۲) ایران باستان صفحه ۲۳۴۲

سلطنت رسانند. فزائل خودکشی کرد و هیرکان را به زندان انداخته و بر گوشه‌های او را بریدند تا دیگر نتواند بمقام کهنات برسد. هرود بدون فوت وقت بامریم و فامیل خود بطرف قلعه ماسادا فرار نمود و انتیگون بسمت سلطان کشور یهود تعیین گردید. (۴۰ ق.م.) . ایرانیها هیرکان را به بابل منتقل نمودند ، و انتیگون بنام هیرن متتیا ، سکه ضرب نمود و بعد از ۳۰ سال جنگ و انقلاب امید میرفت که یهودیه روی آسایش را به بیند .

پس از این واقعات دیری نگذشت که درمیزان قدرت جنگی، که رومیها سنگینی کرد . در زمستان (۳۹ ق.م.) اتونیوس نایب خود را که پوبلیوس و تیدیوس نام داشت ، بطرف مشرق فرستاد تا بالابینیوس فرمانده قشون ایران بجنگد. ناگهان با آسیا ی صغیر حمله برد و چون عده کافی نداشت ، از پا کر استمداد طلبید ، اما دیری نپایید که لابیونیوس دستگیر و کشته شد .

چون ایرانیها وضع را چنین دیدند فقط امنیت یهودیه را بدست انتیگون سپرده و قشون خود را متوجه آسیا صغیر نمودند و در آنجا هم پا کر ناگزیر به عقب نشینی ، تا آن طرف فرات گردید. در این هنگام که انتیگون بر پادشاهی یهودیه منصوب و قشون ایران عقب نشینی نموده بود، انتیگون میتواند با اتونیوس ازدرد دوستی درآید و موقعیت خود را بر علیه هرود مستحکم سازد ولی انتیگون و یهودیان که از قرون متمادی محبت ایرانیان را در دل داشتند حاضر به چنین عملی نبودند .

در داخل کشور، هر چند وضعیت، از هر حیث به منفعت انتیگون آماده بود، ولی این پادشاه استعداد و لیاقت اجداد اولیه خود، هشمونائیم را نداشت و در تمام مدت حکومت سه ساله خود، نتوانست کارهای

برجسته‌ای را انجام دهد و یکی از اشتباهات دیگر او، مخالفت با اکثریت ملت، یعنی پیروشی‌ها و طرفداری از صادق‌ها بود. پاگر بار دگر کوشش کرد که از فرات گذشته ارتش ایران را بسوریه و یهودیه رساند ولی اقبال با او یاری نکرد و دریک جنگی که پس از عبور از فرات بارومی‌ها نمود، در اثر موقعیت بدی که سپاه اوداشتند کشته شد و لشکریان او فرار نموده متفرق شدند.

قدری قبل از این تاریخ، هرود از راه بیابان، خود را بمصر رسانید و به حضور کلئوپاترا رسید و ملکه فرماندهی ارتش خود را به او پیشنهاد نمود، اما هرود آرزوی سلطنت بریهود را بر سر داشت لذا از آنجا روانه روم گردید و موقعی بدان شهر رسید که اکتاو و انتوان صلح کرده بودند. هرود توانست آنتوان را قانع کند که میتواند خدمات برجسته‌ای به او و روم بنماید و بر علیه ایران دوست اتیگون و یهودیان، قیام نماید.

بنابراین، حکم سناحاکسی از سلطنت بریهودیه، برای هرود و اینکه اتیگون دشمن روم میباشد صادر گردید، و این دفعه دوم بود که روم، سلطنت یک غیر یهودی را بریهودیه تحمیل میکرد. درست در همان ایامیکه پاگر کشته شد و ارتش ایران در کنار فرات شکست خورده متواری و هرود وارد عکا بندر شمالی یهودیه گردید (۳۹ ق.م.).

دوستان او با دادن پول وی را یاری کردند و چون در ابتدا فاقد قشون بود، مدتی پیشرفت حاصل نمود تا بالاخره آنتوان یکی از ژنرال‌های خود را، موسوم به سوسیوس Sosius با دولژیون بکمک هرود فرستاد.

هرود بایک بی‌دادگری سبعانه‌ای در حالیکه مست انتقام بود، شهر اطراف اریحا و جمعیت آنها را با آتش سوزاند و در بهار سال

۳۷ ق.م. متوجه اورشلیم گردیده آنرا محاصره نمود. عروسی هرود بامریم نامزدش در همین ایام است.

بسحضیکه سوسیوس بارتش کمکی خود وارد یهودیه گردید هرود به محاصره کنندگان رومی که عده آنها به یکصد هزار رسیده بود پیوست. محاصره شده گان در اورشلیم باشجاعت میجنگیدند و رومیها بانه ابرهای خود دیوار شهر را خراب میکردند تا داخل شوند ای بازهم ، درمقابل خود، دیوار تازه ای که بنا شده بود، میدیدند. بطوریکه در مدت ۲ ماه هنوز پیشرفتی حاصل ننموده بودند .

شمعی و ابتالیون طرفدار تسلیم شدن به هرود بودند و در اثر این اختلاف نظر، در داخل شهر، رومیها موفق شدند از سمت شمال شرقی وارد پایتخت گردند .

انتیگون و سربازان او پناه به تپه های معبد بردند و مدت ۱۵ روز رومیها مشغول خراب کردن دیواره های معبد شدند تا بالاخره مدافعین شکست خورده و رومیها بدون هیچگونه ترحمی شروع به کشتار نمودند .

بطور اتفاق، شکست یهودیان ، باردیگر بعد از ۲۷ سال ، در همان روز و ماه سیوان واقع گردید (ق.م.) .

هرود از چپاول معبد جلوگیری نمود، انتیگونرا توقیف و نزد انتیونیوس فرستاد و طبق تقاضای هرود او را بسختی کشتند . انتیگون، آخرین هشت نفر از فرمانروایان خانواده هثمونائی بود که بیش از یک قرن بر یهودیه حکومت داشتند . در ابتدا کشور خود را نجات داده و در انتها موجب خرابی آن گردیدند.

در این موقع ارود که از قتل پاکر پسرش بسیار ناراحت بود از سلطنت کناره گیری نموده و پسر ارشدش فرهاد را بجای خود منصوب

ساخت فرهاد یکی از برادران راکه رقیب خود میدانست کشت و چون مورد ملامت و سرزنش پدر واقع گردید ، پدر رانیز کشت . (۳۷ ق.م.) .

در واقع ارود بسزای اعمال خود رسید و با او همان کردند که با پدر و برادر و سورتا فرمانده قوای خود کرد .

فصل شانزدهم

فرهاد پس از کشتن برادر و پدرش ،
عصر اشك چهاردهم یا
برادرهای دیگر را مقتول و به این خونریزها
فرهاد چهارم
اکتفا نکرده بقتل بزرگان پارت پرداخت وعده
۳۷ تا ۲ ق.م.
زیادی از آنها را کشت . بدیهی است که این
ترور و وحشت موجب پراکندگی و از هم گسیختن رشته امور کشور
گردید .

عده ای هم بطرف آنتوان پناه بردند از جمله شخصی بنام
موندزس که از نجبای درجه اول پارت بشمار میرفت و این شخص
در جنگهای پاکر در سوریه اشتھاری یافته بود، وی به انتونیوس
پیشنهاد نمود که مردم از فرهاد ناراضی هستند و با آسانی میتوان در
ایران انقلابی بر پا کرده و اگر رومیها از او تقویت نمایند بیارت
حمله برده تاج و تخت ایران را تصاحب و نسبت به رومیها وفادار
خواهد بود .

انتونیوس این پیشنهاد را پذیرفت و سه شهر را برای پایگاه به
موندزس داد و انتونیوس در صدد تهیه جنگ با ایران برآمد و با
آرتاواسد پادشاه ارمنستان، داخل مذاکره شد که در جنگ شرکت
نماید و پادشاه ارمنستان هم پذیرفت .

فرمان از این جریانات نگران شده برای موندزس پیام داد که گذشته‌ها را فراموش کند و به ایران برگردد و موندزس موافقت ایونیوس را جلب نمود که به ایران برگشته و بدین وسیله بدون جنگ روانی با برقرار سازد ولی در باطن اتیونیوس تدارك جنگ مسلحانه پیش وسیله ، در روم تأمین شرافتی برای خود کرده و موقعیت خود را ، خصوصاً در مقابل رقیبش اکتاویوس مستحکم سازد .

بنابراین عشونی عبارت از شصت هزار پیاده و ده هزار سوار نظام و سی هزار سواران سبك اسلحه تهیه نمود و برای اینکه زمستان رانزد معشوق خود کلئوپاتر در مصر باشد ، با عجله روانه میدان جنگ و بطرف آذربایجان ایران بحرکت درآمد (۳۶ ق.م. .). در آنجا جنگ بطول انجامید و بتدریج زمستان سر رسید عده زیادی از نظامیان رومی تلف شدند و بالاخره در اثر سرما و قحطی عقب‌نشینی نموده بسرعت متوجه سوریه گردید که خود را زودتر به کلئوپاتر برساند و همین سرعت برگشت ، تلفات دیگری به قشون وی وارد ساخت و بالاخره کلئوپاتر در نزدیک بیروت فعلی ، به پیشواز دلبر خود آمد .

در حالیکه اتیونیوس سرگرم قشونکشی و عقب‌نشینی از ایران بود و اشکانیان از یهودیه و سوریه رانده شده و در معرض خطر رومیها بودند و امید کمکی برای وطن پرستان وجود نداشت ، یهودیان ایران و بابل هم مغموم و محزون و در خطر خرابیهای حاصله از تماس بین روم و ایران بودند ، هرود تخت و تاج خود را بر روی خرابیهای اورشلیم و نعش فدائیان یهود برقرار کرده بود. هرود چون میدید که ملت یهود نظر مساعدی به او ندارد و نسبت به اشکانیان علاقمند و از روم متنفر است ، لذا روابط خود را با روم مستحکم تر ساخت

تا با قدرت آنها بتواند مقام خویش را بین یهودیان حفظ نماید.
طرفداران انتیگون را بطرز دسته جمعی میکشت و برای انتقام
و تلافی، اعضاء سنهدرین را که در ۱۲ سال قبل تصمیم به محکومیت
او داشتند، ازین میبرد، به استثنای شمعی و ابطالیون که از مخالفین
انتیگون بودند.

دارائی محکومین و دشمنان خود را تصاحب مینمود. شخصی
موسوم به عنانل که با فامیل کهنه بزرگ، ارتباطی نداشت ولی از
احفاد هارون بود، بمقام کهنات بزرگش رسانید.

ایرانیان، که هیرکان را به بابل برده بودند آزاد کرده و چون
هرود، یهودیان ایران را مخالف خود میدانست، از ترس آنکه مبادا
بطرفداری هیرکان قیام و درآتیه شخص اخیر موجب زحمت گردد،
برای او پیغام فرستاد که به اورشلیم مراجعت کند تا حکومت را
با او تقسیم نماید.

یهودیان بابل از خطریکه متوجه هیرکان بود، آگاهش ساختند،
اما وی بطرف سرنوشت خود رهسپار گردید، و چون وارد اورشلیم
شد تحت نظر هرود قرار گرفت (۳۶ ق.م.).

اریستوبول نوه هیرکان، جوانی زیبا و مورد علاقه ملت بود
و چون هرود از او خائف بود، در ابتدا نخواست که وی به مقام
کهنات برسد ولی در اثر اقدامات مادرش الکساندرا، اتئونیس سزار
اریستوبول را به مصر احضار نمود و هرود بمنظور آنکه اریستوبول
به مصر نرود، در سال ۳۵ ق.م. وی را بسمت کاهن بزرگ تعیین کرده
و عنانل را مستعفی ساخت.

الکساندرا که کوشش میکرد خود و پسرش را به مصر رسانده
تا موافقت اتئونیس را برای سلطنت اریستوبول جلب نماید موفق
نگردیده و قضیه فاش شد.

هرود به طریقی به حیل‌های شده اریستوبول را دعوت به اریحا کرده و موقع آیینی امر به خفه کردن برادرزن خود نمود و بدین ترتیب در سال ۳۵ ق.م اریستوبول کشته شد .

سابل باره گر بست کاهن بزرگ تعیین گردید. پس از قتل هرود با مادرش الکساندرا نزد کلئوپاترا ملکه مصر و مستوفی اتینونیوس رفته نسبت‌هایی به هرود داد و برضد او اقداماتی مینمود و کلئوپاترا هم نزد اتینونیوس از هرود بدگوئی بسیاری کرد و اتینونیوس وی را احضار تا دفاع هرود را بشنود . هرود با تقدیم هدایا و بیانات مؤثر خود توانست جلب توجه اتینونیوس را بنماید. بنابراین قتل‌های هرود مورد عفو قرار گرفت (۳۴ ق.م). ضمناً اتینونیوس ایالت اریحا را، از یهودیه جدا و به معشوقه خویش بخشید. هرود قبل از مسافرت اخیر خود ، مریم را که زنی بسیار زیبا بود با مادرش الکساندرا را به یوسف شوهر خواهر خود، (سالومه) سپرده بود تا اگر مورد عفو اتینونیوس قرار نگیرد هر دوی آنها را بکشد زیرا نمیتوانست تحمل نماید که بعد از خودش ، مریم بتصرف دیگری درآید و الکساندرا از قتل هرود شاد گردد . یوسف جریان را به اطلاع مریم رساند و چون در پایتخت بغلط منتشر شده بود که هرود مورد غضب اتینونیوس واقع شده ، مریم در صدد جلب حمایت روم برآمد .

سلومه که از شوهر و زن برادر خود مریم نفرت داشت جریان اطلاع یافتن مریم را به برادر رسانده و اضافه کرد که مریم در صدد قتل هرود است .

در نتیجه ، هرود یوسف را کشت و الکساندرا به زندان فرستاد (۳۴ ق.م)

چون عشق هرود به مریم شدید بود از قتل وی خودداری کرد .

پادشاه ماد که دست نشانده فرهاد بود چون سهم کافی از غنائم رومیهای شکست خورده نبرده بود ، دست بشکایت زد و چون بعد ، از کرده خود نادم و پشیمان و انتظار میرفت مورد غضب واقع گردد ، رسولی به اسکندریه نزد اتونیوس فرستاد و به او وعده همه گونه همراهی را داد. سردار رومی که مایل به انتقام ، خصوصاً از پادشاه ارمنستان بود ، بالاخره در همین سال ۳۴ ق.م. به ارمنستان تاخته آرتاوادس را گرفتار و بعد به مصر مراجعت نمود .

اتونیوس باردیگر در سال ۳۳ ق.م. بدان حدود تاخته برود ارس رسید ولی چون از وضع روم و اکتاویوس نگران بود پادشاه اشکانی را بحال خود گذارده با قشون خویش متوجه روم گردید . فرهاد از این دوری استفاده نمود پادشاه ماد را مقهور و محبوس ، ارمنستان را متصرف و هرکجا ساخلوئی از رومیان در آن نواحی بود ، از ید قدرت آنها خارج ساخته اسیرشان کرد . پس از این فتوحات ، طبع شقاوت فرهاد رو بفزونی نهاد و در نتیجه در سال ۳۳ ق.م. نجبای پارت تحت قیادت تیرداد شورش کردند . فرهاد بطرف آسیا وسطی نزد سکاها فرار نمود و پس از سه سال با سپاهی که از آن طوایف تدارك دیده بود ، مراجعت کرد . تیرداد که شکست خورده بود پسر فرهاد را برداشته و نزد او کتاو که در سوریه بود پناه برد .

در سال ۳۳ ق.م. ، یکی از خواهران هیرکان پادشاه اخیر یهودیه ، برای انتقام برادر و ملت خود ، قشونی فراهم کرده دژ هیرکانیون را بتصرف درآورد . هنوز از این واقعه چندی نگذشته بود که بتحریک کلثوپا ترکه هم بایهودیان و هم با هرود دشمنی داشت ، اعراب به مخالفت هرود قیام نمودند . هرود میرفت از این غائله نجات یابد ، که واقعه مهمی که روم و شرق را تکان داد وقوع یافت .

او کتاویوس، انتونیوس و لپید که مخالف یکدیگر بودند و هر یک میخواستند امپراطوری متعلقه روم، را بتهائی بدست آورند، بجان دیگری افتاد و بالاخره در پائیز ۳۱ ق.م.، جنگ بین اکتیوم Actium؛ انتونیوس و اکتاو شروع گردید و جنگ بین شرق و غرب بشکست انتونیوس خاتمه یافت.

این واقعه ضربه بزرگی برای هرود بود و پیشبینی آینده تاریکی را برای خود مینمود. بمنظور احتیاط، هیرکان مرد هشتاد ساله را بقتل رسانید و مریم زن خود با الکساندرا مادرزن خویش را در دژ uroug سپرد تا اگر از ملاقات سزار برنگردد آنها را بکشند. قبل از حرکت، هیلل که یکی از یهودیان بابل ایران آن زمان بود به سمت ریاست سنهدرین انتخاب شد و هرود بنا بر مقتضیات روز مجبور شد که مخالفتی ننماید.

گفتارهای هیلل بزرگ که تا امروز باقی مانده است.

هیلل متولد ۷۵ ق.م.، تا ۵ بعد از میلاد در حیات بود و مادرش از طایفه حضرت داود میباشد. هیلل مردی بی بضاعت و برادرش شبناکه تاجر ثروتمندی بود مخارج وی را متحمل میگردد. هیلل یکی از متسمعین جدی و منظم شمعی و ابطالیون بود که گفته های آنها را توانست با صحت کاملی نقل و ضبط نماید. هیلل مردی بسیار با محبت و آرام و هیچ گاه بقهر و غضب نمیرفت. علاقه و محبتی مخصوص به بشریت و انسانیت و اعتماد کاملی به پروردگار داشت لذا از هیچ چیز ترس و بیمی بخود راه نمیداد «هرچه بخود نمیپسندی بدیگران میپسند» از فرمایشات او است. وی میگفت معنی حقیقی تورات همین است و بس و بقیه تعبیر این جمله میباشد. او میگفت «اگر بخودم نباشم پس کیست بمن» و

اگر بخودم نباشم چه نتیجه‌ای حاصل میشود) او میفرمود (بشر را دوست بدار و این راهی است که تورا بتورات نزدیک میکند) و اضافه میکرد (آنهائیکه کوشش میکنند نام خود را بزرگ سازند کوچک مینمایند) (آنهائیکه وقت خود را بتحصیل و مطالعه نمیدارند لیاقت حیات ندارد) هیلل در نظر نسل‌های آتی ایده‌آل بشر کامل و مترقی گشت.

هیلل مقام یهود و مذهب او را بزرگ نمود و احادیث یهود را Tradition Oral ثروت مند کرد و قوانین دگر را تحت نظم درآورد. هیلل توانست اختلافات پیروشیم و صادوقیم آن عصر را، متوقف سازد و دستورات اخلاقی یهودیت را وسعت دهد.

برای جلب اعتماد او کتاو که تنها فرمانفرمای روم شده بود، هرود بطرف جزیره رودوس حرکت نمود و در نزد اکتاو بسیار ساده و بدون آرایش و تاج حضور پیدا نمود و با بیان مؤثر خود، اعتراف به دوستی با انتونیوس را نموده و گفت از این تاریخ تحت فرمان برداری و دوستی و اختیار اکتاویوس قرار خواهد گرفت. اکتاویوس وی را مورد عفو قرار داده و به او اجازه داد که تاج بر سر گذارده روانه کشورش شود (۳۰ ق.م.). از همان موقع مانند ۱۲ سال گذشته، که نسبت به انتونیوس وفادار بود نسبت به اکتاویوس وفادار ماند. وقتی هرود شنید که کلئوپاترا نتوانسته اکتاویوس را مانند انتونیوس مجذوب سازد و در نتیجه خودکشی کرده است خوشحال شد. همین قسم یهودیان اسکندریه از اینکه دشمنی که میخواست آنها را منهدم سازد نابود گردید غرق شادی و مسرت شدند.

فرهاد که از مشرق برگشته بود و تیرداد را شکست داده و از شورش داخلی میترسید، در صدد صلح با روم بود. هرود به منتها قدرت خود رسیده بود، وراثت تاج و تخت یهودیه یعنی

حرفه هشمونائیم دیگر وجود نداشتند ، و قدرت استقامت ملت موقتاً خورد گردیده بود .

بیکر از ایران خبرهای خوشی که حاکی از مساعدت سلاطین اشکانی به یهود باشد نمیرسید و قطعاً یهودیان ایران ، بردباری و سکوت را برای کشور و ملت یهود در این عصر واجب میشمردند . لذا سکوت کاملی در یهودیه استقرار یافته بود خصوصاً آنکه اکتاویوس ، رومس در آن زمان ، به یهودیان چه از جنبه مذهبی و چه اجتماعی مساعدتهای شایانی میکرد .

اکتاویوس چهارصد نفر گارد سلطنتی گولوآی کلئوپاترا را به هرود واگذار کرد و تمام ایالات و شهرهاییکه از یهودیه منترع شده بود برگرداند و از این تاریخ هرود در معبدیکه به افتخار سزارهای رومی بنا کرده بود قربانی تقدیم نمود و اکتاو و ملکه اش هم ظروفی از طلا به این معبد فرستادند .

هرود که به انتها قدرت رسید در این زمان دچار بدبختی بزرگی گشت ، بطوریکه تمام دوره حیاتش را بتلخ کامی گذرانید .

مریم که باردیگر ، از دستورات هرود هنگام مسافرت ، آگاهی حاصل نموده بود که در صورت عدم مراجعت هرود ، وی و مادرش را مقتول سازند ، دیگر نمیتوانست کینه خود را به شوهر درنده اش مخفی سازد . در نتیجه هرود دچار ناراحتی عجیبی شد ، از طرفی عشق او به مریم بجنون میرسید و از طرف دیگر از کینه مریم نسبت به خود و مقامش با اطلاع بود . برای هرود بسیار مشکل بود که امر بقتل مریم بدهد ، در محاکمه ای که به تحریک شلومیت خواهرش تشکیل شد معلوم گردید که سوام Soem که از بهترین دوستانش بود ، دستور هنگام مسافرت را ، برای مریم فاش کرده و این قضیه حس حسادت او را تحریک کرد و بلافاصله حکم اعدام سوام صادر گردید و مریم

هم تسلیم دادگاهی که هرود انتخاب نموده بود گردید و دادگاه مریم را محکوم نمود که خیال مسموم کردن هرود را داشته و برای خوش آمد پادشاه حکم اعدام مریم را صادر کرد. مریم با آرامش و وقار، آن قسمی که شایسته مقام هشمونائیم بود بطرف قتل گاه خود رهسپار گردید. (۲۹ ق.م.).

قتل مریم عطش خوی کشتار هرود را خاموش نکرد بلکه شدیدتر نمود. عشق مریم، جنون وی را تشدید کرد و صحتش را رو بزوال میبرد.

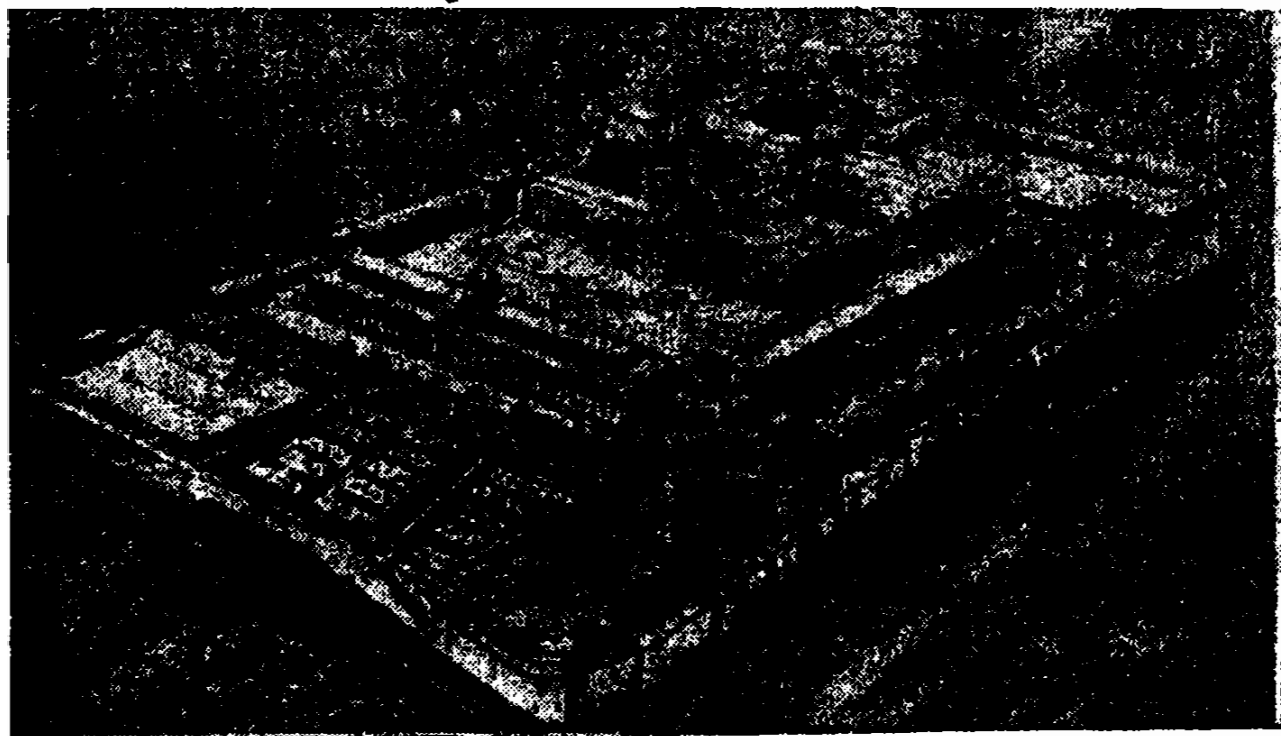
الکساندرا مادر مریم، میخواست از این وضع هرود استفاده نماید یعنی اورشلیم را بتصرف درآورده و او را از سلطنت خلع نماید. وجود این خطر بزرگ، هرود را از خواب غفلت بیدار کرده الکساندرا را دستگیر و مقتولش ساخت. (۲۹ ق.م.) و با این ترتیب آخرین بانوی وارث تاج و تخت هشمونائیم از بین رفت.

بقیه عمر هرود، پشیمانی از قتل مریم یا تمجید از او گوشت سزار یا ساختمان و دسیسه‌هایی که گاه بگاه بر علیه‌اش تجدید میشد و یا قتل مخالفین خود گشت. هرود مانند یونانیها تماشا خانه و آمفی تاتر بزرگی در اورشلیم ساخت. کشتی‌گیری و بازیهای پهلوانی و مبارزه با حیوانات را که تفریح وحشیانه سزارهای رم بود معمول داشت. علامت عقاب رم را بر تماشاخانه نصب و موجب انزجار مردم را فراهم ساخت. در سامره یهودیه که مورد تنفر یهودیان بود، ساختمان عظیمی نمود و حتی خواست که پایتخت را بدانجا منتقل سازد و نام این شهر را بافتخار او گوشت، سباست Sébaste بگذارد. شهر سزاره را در سال ۳۳ تا ۱۲ ق.م. ایجاد نمود و آنجا بعداً محل اقامت رومیها گردید.

مالیات سنگینی براهالی کشور تحمیل وقبور سلاطین یهودا را بمنظور بدست آوردن ثروت باز کرد .

بعد از عنانل ، یشوعه نامی راکاهن بزرگ کرده ، سپس در اثر عشقیکه به مریم ، دختر شخصی بنام شمعون پیدا کرد وی را بمقام کهانت بزرگ رسانید (۲۴ ق.م.) . چون از تنفر ملت نسبت بخود با خبر بود ، در سال ۲۰ ق.م. ، مقرر داشت که تمام ملت ، قسم وفاداری نسبت به او یاد نمایند اما طرفداران شمای از انجام این عمل خودداری کردند . عده کثیری جاسوس برای تفتیش عقاید افراد ملت نسبت بخود تعیین کرد و موجب ترور جمعیت را ، فراهم ساخت .

بمنظور تحبیب از مردم بنای معبد را توسعه داد ، ده هزار نفر متخصص شروع بکار کردند (۱۹ ق.م.) یکسال ونیم برای انجام بنای داخلی و هشت سال برای ستونها و دیوارهای معبد مشغول بودند و این بنا یکی از آثار برجسته جهان گردید .



معبد دوم تکمیل شده توسط هرود قبل از خرابی

روز جشن و افتتاح آن ، سال بیستم ورود هرود باورشلیم تعیین گردید .

در دوره آخر زندگانی ، در سن ۶۰ سالگی ، اختلال حواسش شدت یافت و تمام اطرافیان خود را دشمن تصور مینمود . از مریم دو پسر و دودختر داشت . الکساندر و اریستوبول که در اثر کشتن مادرشان به پدر علاقه‌ای نداشتند ، آنها را روانه دربار روم نمود تا علاقه نسبت به رومیان پیدا نمایند . برای الکساندر گلافیرا Glaphyra دختر پادشاه کپادوس و برای اریستوبول برنیس Berenice دختر سالومه خواهر خود را بزنی گرفت . کینه سالومه نسبت به مریم بقدری شدید بود که هرود را مجبور ساخت ، تا پسر زن اول خود ، موسوم به انتیپاتر که از دوطرف از خون ادومی بود ولیعهد قرار دهد ، اما ملت علاقمند به الکساندر و اریستوبول که از مادر خون هثمونائی داشتند بود .

بعداً سالومه نسبت داد ، که دو پسران مریم برای انتقام مادر ، در نظر دارند که پدر را بکشند و چون انتیپاتر نیز پدر را تحریک مینمود ، لذا محکمه‌ای تشکیل شد و طبق تمایل هرود ، دو پسران او را محکوم و در شهر سامره ، محل عروسی خویش با مریم ، سر بریدند . (۷ق.م.) انتیپاتر فرزند و ولیعهد هرود ، پس از کشته شدن دوتن برادران خود ، باز هم پیر اعتماد نداشت و میترسید که تغییری در تصمیم پدر راجع به ولایت عهد نمودن وی بدهد .

بنابراین هنگامیکه در رم بود با فروراس Pheroras نامی که در یهودیه مقیم بود هم دست گشت تا پدر را مسموم سازد . قضیه مکشوف گردید و هرود بدون آنکه معلوم دارد که از جریان آگاه است ، پسر را از رم احضار و موجب محاکمه وی را فراهم ساخت و او را محکوم بمرگ و اجرای حکم محکمه را از او گوشت تقاضا نمود . و برای

دفعه سوم مجبور شد ولیعهد خود را تغییر دهد . وار کلاوس فرزند دیگر را که از مادر غیر یهودی بود بجانشینی خود تعیین کرد .

چون موافقت او گوست برای کشتن انتیپاتر رسید ، هرود بیش از این طاقت نیاورده خودکشی کرد اما قبل از آنکه جان دهد حکم اعدام پسرش را علی ساخت و ۵ روز بعد جان سپرد .

طرفداران هرود او را کبیر خطاب میکردند و ملت یهود وی را غلام خاندان هشمونائیم میگفت . هرود در سال ۴ ق.م. در سن ۶۹ سالگی و پس از ۳۷ سال سلطنت فوت نمود . در اثر افکار پریشانش عده کثیری از جمعیت پیروشیم هارا بقتل رسانده بود زیرا آنها جوانان خود را بر علیه این پادشاه خارجی ادومی تحریک میکردند . بعضی از مورخین انتشار کتاب جامعه، قوهلت رابه این زمان نسبت داده اند. هنگام فوت هرود، بظاهر کشور یهودیه بزرگ بود، زیرا هرود بوسیله سازش با رم توانسته بود شهرها و ایالات زیادی را بدست آورد . شهرهای یهودیه ، زیبا و وسیع بودند و بنادر جدیدی را ساخت که کشتی های زیادی وارد و خارج میشدند .

چنین بنظر میرسد که کشور ، مانند عهد سلیمان است زیرا حکومت رومیها بنظر غیر مرئی بود و تمام این اوضاع واحوال بعد از فوت هرود واژگون گردید .

بعضی از مردم جهان ، هرود را پادشاه یهود تصور نموده اند ، در صورتیکه این خونخوار وحشی بطوریکه قبلاهم دانستیم پسر انتیپاتر ادومی ونسبت به یهودیان کینه بزرگی داشت و توسط امپراطوران رم بر ملت یهود تحمیل شده بود و در تمام مدت سلطنتش ، منتهای کوشش را بدون نتیجه بر علیه او کردند و در اثر عکس العمل پادشاهی او بود که خواهیم دید چگونه عموم افراد ملت اسرائیل قیام و انقلابات بر علیه رم را شروع نمودند .

فرزندانی که هرود از ده زن خود داشت ، ۶ پسر و چندین دختر باقی مانده بود . در وصیت نامه خویش به بعضی امتیاز داده و برخی را مورد توجه قرار نداده بود . در عوض آنکه اتحاد کشور را باقی گذارد ، آنرا بین فرزندان تقسیم کرد و اجرای وصیت نامه خود را منوط به موافقت او گوشت نمود .

انتیپاس Antipas را که قبلاً جانشین قرار داده بود ، دیگر نمیتوانست مشاهده کند که آرکلوس Archelaüs پادشاه کشور شده و وسعت خاکش زیادتر باشد .

سالومه مکار هم مخالف آرکلوس بود و هر کدام از آنها کوشش میکردند قیصر را طرفدار خود سازند و بدین ترتیب اختلاف بین خاندان هرود ایجاد گشته بود . آرکلوس خواست ملت را طرفدار خود سازد و وعده های مساعدت به آنها داد و آنها تقاضاهائی از وی کردند که مورد قبولش واقع نگردید . و باین ترتیب در سال چهارم میلاد زد و خوردهائی در اورشلیم بین پادشاه و ملت رخ داد که موجب کشته شدن ۳ هزار نفر گردید .

دسته های دیگر وارث هرود ، عازم روم شدند که برله خود حکمی صادر نمایند و در این بین در هر گوشه و کنار کشور ، دسته های برای بدست آوردن آزادی ملت قیام نمودند و خرابی و قتل و جنگ شروع گردید و (کنتیلیوس و اروس) ، بنابر خواهش آرکلئوس در یهودیه ماند و در این زد و خوردها کمک وی بود ولی چون دید که عملیاتش مؤثر نیست ، عازم انطاکیه شده و قشون خود را باقی گذاشت . در این هنگام سابینیوس Sabinius خزانه دار او گوشت ، وارد اورشلیم شد تا از طرف او گوشت خزانه هرود حتی معبد را برای قیصر ببرد و چون آرکلئوس مخالفت کرد ، بمنظور آنکه بتواند مداخله کند ملت را بر علیه آرکلئوس به قیام واداشت .

بمناسبت عید، عده کثیری از یهودیان شهرستان‌ها به اورشلیم آمده بودند تا برعلیه خاندان هرود قیام کنند. انقلابی رخ داد که حتی برای ساینیوس Sabinius، موقعیت خطرناک شد. ارتش رومیان شروع به حمله و آتش زدن قسمتی از اطراف معبد را نمودند و ساینیوس از انطاکیه کمک خواست و رومیها بتاراج خرائن معبد پرداخته و در آن روز فقط ساینیوس ۴۰۰ تالان بدست آورد.

آتش زدن راهروهای معبد که فقط ده سال بود بنای جدید آن خاتمه یافته، موجب انقلابات جدید برعلیه ساینیوس گردید حتی لشکریان طرفدار هرودیه‌ها هم طرف ملت را گرفتند و ساینیوس که خود را در خطر میدید متوجه قصر سلطنت گردید. بعد از این واقعات، انقلاب به کلیه کشور سرایت کرد ولی متأسفانه انقلابیون، پیشوای فهمیده و سیاسی نداشتند تا بتوانند نتیجه مطلوبه را بدست آورند و بهمین علت این انقلاب بیشتر به ملت صدمه رساند تا به دشمن.

دستجات ادومی اقوام هرود هم، در این ضمن خرابیهائی وارد میساختند. ناراحتی هائیکه برای یهودیه در اثر یهودی شدن پدر هرود ایجاد گردید موجب شد که مکتب شمای مقررات سختی برای داوطلبان قبول مذهب یهود، ایجاد نماید.

درین اشخاصیکه در این سالهای هرج و مرج، هر کدام دسته‌ای راه انداخته بودند، يك نفر وجود داشت که اگر دارای طرفداران با وفائی بود بیش از هر کس میتوانست به وارث هرود و رومیها لطمه وارد سازد و او یهودای گالیلی فرزند همان حزقیاست که بدست هرود کشته شد.

یهودای گالیلی در کینه توزی نسبت به هرود بزرگ شده بود و این مرد بین گولواها و ژرمنها و لژیونها روم موجب زحمت رافراهم

ساخت .

حزب فدائیان را تشکیل داد و طرفداران زیادی از گالیل و بعد از جاهای دیگر کشور فراهم نموده و اسلحه حکومت نشین ایالت گالیل را بدست آورد .

واروس فرمانده رومی سوریه ، بیست هزار سواره و پیاده نظام رومی را که در اختیار داشت کافی ندانسته ، متوسل به قوای همسایگان عرب خود ارتساس که از طرف داران رومیان بود گردید .

ارتش متحد عربهای بت پرست (آن زمان) و رومیان از هرحیث در گالیل خرابی و آتش سوزی برپا میکردند و از آنجا متوجه اورشلیم شده تا مخالفین را نابود سازند و دوهزار از اسرا را بصلیب کشیدند .
در این اثنا برادران هرود ، هر کدام متوسل به او گوست شده که توجه او را برای سلطنت جلب نمایند و قیصر میدید که مردمان نالایقی بیش نیستند ، در ضمن يك هیئت نمایندگی ۵۰ نفری یهودیان یهودیه به نزد او گوست آمده و با كمك هشت هزار نفر یهودیان روم تقاضا داشتند موافقت کند که یهودیه جزو حکومت رومی سوریه درآمده ولی استقلال داخلی داشته باشد و او گوست قبول نمود ، و بدون آنکه عنوان شاهی به ارکئوس بدهد وی رالقب (اتنارک) Ethnarque داد و سلطنت فرزند هرود تا سال ۶ میلادی بود و با این ترتیب پس از آنکه در مدت یک قرن و نیم مبارزه ، یهودیه توانسته بود استقلال خود را حفظ کند اینک مستقیماً تحت حکومت رومیان میرفت .

حضرت مسیح در این عهد بدنیا آمده است .

سال ۲۰ ق.م. در اثر يك سلسله مذاکراتیکه از سال ۲۳ ق.م. بین فرهاد و او گوست راجع به ایجاد روابط حسنه بعمل آمده بود ، مقرر

(۱) صلیب کشیدن از مجازاتهایی رومیها بود و مقررات یهود چنین مجازاتی را هیچگاه جایز نمیدانست .

شد که پسر فرهاد را که تیرداد برده و این پسر به رومیان پناهنده شده بود مسترد گردد و در عوض ایرانیان بیرقهای رم را که بدست آورده بودند مرجوع دارند و این عمل ابهت و جلال اکتاو را در رم بسیار بالا برد .

فرهاد از رم خائف بود و فرزندانش را بدربار او گوشت فرستاد و از هر گونه جنگ و فراهم نمودن عدم رضایت رومیها اجتناب داشت و همین رویه سیاسی دولت ایران ، عامل مؤثری در سکوت نسبی و تحمل یهودیان در ادامه سلطنت خانواده هرود بود .

یوسف فلاویوس مورخ یهود ، علت توجه فرهاد را نسبت به رم ، از آن میدانده که رومیها دخترک زیبائی موسوم به ترموزا Thermosa را برای فرهاد فرستادند که فرهاد با وی ازدواج کرد و پسری بنام فرهادک از او آورد . این زن نزد فرهاد دارای مقامی بلند بود و موجبات حسن روابط ایران و روم را فراهم کرد^۱ . مع الوصف فرهاد مایل بود ، پادشاهی که در ارمنستان حکومت میکند دست نشاندگی وی باشد .

قیصر او گوشت ، قشونی به ارمنستان فرستاد^۲ و در نتیجه آراتا واسد نامی ، طبق میل قیصر بر سلطنت آن کشور نشست . خون نسب این شخص نامعلوم بود و چون ارامنه بخانواده اشکانیان علاقمند بودند ، این انتخاب بر آنها گران آمد و نخواستند برگزیده او گوشت را پادشاه بدانند . در نتیجه شورش برپا شد و ارامنه دست نشاندگی رم را از ارمنستان خارج کرده و تیگران نام دیگری را^۳

(۱) در جلد سوم هم به این گونه جریانات که اروپائیان از عهد چنگیز و اوزن حسن و تاصفویه فراهم کردند برخورد خواهیم خورد .

(۲) ایران باستان صفحه ۲۳۸۴ .

(۳) پسر الکساندر یا نوه هرود بود و بایستی تیگران چهارم باشد گرائیتر

کتاب ۲ صفحه ۲۴۸

بر تخت سلطنت نشاندند .

بطوریکه در بالا اطلاع حاصل نمودیم، در اثر تنفر مریم زیبا هشمونائی از شوهرش ، بالاخره بحکم هرود کشته شد و دو پسرانش الکساندر و اریستوبول نیز بنا بر تمایل پدر بقتل رسیدند .

الکساندر از عیال خود موسوم به گلافیرا Glaphira ، دختر پادشاه گاپادوس دو پسر داشت که نام هر دوی آنها تیگران بود و هر دوی آنها بتخت سلطنت ارمنستان بزرگ و کوچک در آمدند^۱ .

و این تیگران همان است که ایران باستان هم در صفحه ۲۳۸۴ بدان اشاره کرده است .

جریان اینکه پسران الکساندر چگونه متوجه ارمنستان شدند ، بایستی در آن دانست که بعد از کشته شدن پدر بدست پدر بزرگ و اینکه جای گیر سلطنت یعنی عموی بدلی آنها ارکلاوس که نه از پدر و نه مادر از خون یهودی بودند و تصور آنکه ممکن است خطری متوجه آنها گردد ، لذا بطرف ایران که پناهگاه یهودیان فراری و وطن پرست بود، روانه شدند و فرهادهم که مایل بود پادشاه ارمنستان دست نشانده ایران باشد و عامل رم نباشد ، پشتیبانی کرده شاهزادگان یهودی را بسلطنت ارمنستان منصوب داشته است .

کتاب نیدحه اسرائیل در صفحه ۵۴ از قول یوسف فلاویوس مینویسد : «راجع به تیگرانی ، از اولادان هرودوس که ۷۰ سال قبل از خرابی خانه (یعنی سال اول میلاد مسیح) شاه ارمنستان بود ، پس از استقرار بر سریر سلطنت ، بسیاری از یهودیان نظامی و کشوری که عده آنها بسیار زیاد و بعد بصدد هزار نفر رسیدند اطراف او بودند^۲ این جمعیت تا عهد شاهپور دوم ۳۱۰ - ۳۸۰ میلادی در آنجا مقیم و

(۱) گرائیتر تاریخ یهود کتاب دوم ۲۴۸

(۲) در صفحه ۵۱ دانستیم که قبلا تیگران بزرگ در سال ۶۹ ق.م. عده از ازیهودیانرا از شهر عکابه ارمنستان انتقال داده بود .

شاهپور ۵۰ هزار فامیل یهودی را از قفقاز به ایران منتقل نمود^۱ اما عده کثیری از آنان در کوههای قفقاز ماندند . در بین ارامنه و گرجیها بسیاری هستند که از نژاد یهود میباشند» .

شرح بالا نشان میدهد که حسن رابطه فرهاد با رومیها ظاهری بوده و نسبت به یهودیان اعتماد کامل و کافی داشته است زیرا شاهزادگان یهود را بسلطنت ارمنستان که یکی از ایالات مهم و مورد نظر شاهنشاهان اشکانی بوده منصوب میدارد و چون رومیها از قرار معلوم با این انتصابات (که معلوم است به چه دلیل بود) مخالفت داشتند ، حتی برای تأمین این منظور ، فرهاد حاضر میگردد که با دولت روم حاضر بنبرد شود . ایران باستان در دنباله این واقعه در صفحه ۲۳۸۵ مینویسد : «ارمنستان چون مملکتی کوچک و ضعیف بود ، نمیتوانست ، در مقابل روم بایستد ، این بود که ارامنه در این موقع از پارتها استمداد کردند» .

و باز دنباله همین مطالب علاوه میکند : «فرهاد هم نتوانست که خود را بیطرف نگاه دارد زیرا از زمان مهرداد دوم دولت پارت سیاست خود را بر این قرار داده بود ، که ارمنستان در منطقه نفوذ ایران باشد . بنابراین فرهاد تصمیم گرفت ، که در مسئله ارمنستان دخالت کند ، ولو اینکه روابطش با روم قطع گردد .

در این وقت اوضاع برای جنگ رومیها با ایران مساعد نبود ، زیرا اولاً او گوست در این زمان پیر بود و نمیخواست در آخر عمر داخل جنگی شود که عاقبتش را نمیشد پیش بینی کرد» .

شرح اخیر بالا نظریه فوق را تأیید میکند . دولت روم بمنظور استقرار نفوذ خود در ایرن فرهادك پسر فرهاد را که از زن زیبای

(۱) بعضی ها ۷۱ هزار و برخی ۴۰۰ هزار دانسته اند . به فصول شاهپور دوم و یزدگرد اول نیز مراجعه شود .

رومی داشت تشویق بمسموم نمودن پدر نمود و با مادر خود همدست شده نقشه شوم خود را اجرا ساختند و کشور ایران هم میرفت که مانند یهودیه دارای پادشاهی مانند هرود، خارج از خون ملی شود.

فصل هفدهم

فرهادك پس از قتل پدر با مادر خود موزا
عصر اشك پانزدهم یا
فرهادك یا فرهاد پنجم
۲ ق.م. تا ۴ میلادی
بتخت نشست و سفیری نزد دربار روم فرستاد
که نابرداریهای او را روانه ایران بنمایند و
منظورش از این اقدام معلوم بود.

دربار روم این تقاضا را رد کرد و برای تأیید سلطنتش و ثبتهای طلب نمود. پس از آن روابط طرفین تیره شد و قیصر عدم مداخله ایرانرا در امور ارمنستان خواستار و آماده کارزار شد. در سال اول میلادی، قیصر کایوس نوه خود را بمشرق فرستاد تا نفوذ روم را در ارمنستان برقرار سازد پس فرهادك مضطرب گردید و در جزیره ای در فرات با کایوس ملاقات کرده قراری با او گذارد که در امور ارمنستان دخالت ننماید و عهد و پیمان دوستی منعقد گردید.

نتیجه آن شد که لشکریان روم به ارمنستان تجاوز نمایند. ایران باستان مینویسد: «پس از این عهد مودت، در ارمنستان اغتشاشی روی داد و رومیها در ارمنستان دخالت کردند و کایوس نوه او گوست، در جنگ زخمی برداشته درگذشت، ولی فرهادك در این موقع حرکتی نکرد» علت این انقلاب روشن می باشد، تیگران فرزند الکساندر اولاد مریم هشمونائی حاضر نبود خود را تسلیم روم کند و سربازانیکه

با او بودند از مخالفین جدی روم محسوب میشدند ، آیا ایشان همانهایی نبودند که در اثر ظلم و بیدادگری روم ترك وطن و اقوام و خویشاوندان کرده در غربت مقیم شده بودند ؟ بنابراین ناچار دست به اسلحه برده و ملت ارمنستانهم که علاقمند به ایران و خاندان اشکانی بود آنها را تأیید کردند .

سلطنت تیگران یهودی در ارمنستان ، از قرار معلوم در حدود ۵ ق.م. تا ۱۶-۱۷ میلادی بطول انجامید ، زیرا راجع به سلطنت ارمنستان ، بعد از این تیگرانها دیگر صحبتی نیست تا موقع ورود (ونن) اشك هفدهم به ارمنستان .

راجع به ونن که از ایران فرار کرده به سلوکیه پناه برده بود ، ایران باستان مینوید^۱ «ونن از سلوکیه بارمنستان پناه برد و چون در این وقت تخت سلطنت خالی بود ، او را پادشاه ارمنستان کردند» . پروفیسور آرتور کریستنسون^۲ در تاریخ ایران در زمان ساسانیان^۳ مینوید: (چون ارمنستان در سنه ۶۶ بعد از میلاد تحت تسلط شاخه ای از شجره سلاطین اشکانی قرار گرفت. (و از قول موسی خورن اضافه مینماید)، که باگراتونی ، که مورخین او را از نژاد یهودی دانسته اند رسماً بریاست دودمان نصب شد و حق نهادن تاج بر سر پادشاه و فرماندهی سوار نظام یافت و این دو مقام در خانواده وی موروثی شد ، و از حقوق دگر او این بود ، که میتواند دیهیمی با سه رشته مروارید بدون طلا و جواهر دیگر در موقع ورود بدربار یا اطاق شاهی بر سرگذارد .»

درست است که این جریان مربوط به عصر بلاش اول است ولی بایستی این مفهوم را داشته باشد که بعد از خاتمه سلطنت تیگرانها پسران

(۱) در صفحه ۲۳۹۳

(۲) در صفحه ۳۴ ترجمه فارسی

الکساندر و مریم ، عده یهودیان در ارمنستان ، زیاد و دارای نفوذ بسیاری بودند و در اثر آنکه همواره بطرفداری شاهنشاهان ایران توجه زیادی داشتند، شاهنشاه ایران امتیازی برای بزرگ آنها یعنی (باگراتونی) مقرر داشته است .

ایران باستانهم در صفحه ۲۴۲۵ در شرح دوره بلاش اول مینویسد: «در همان سال جنگی بین ارامنه و یهودیهای روی داد که باعث حرکت پارتها و رومیها گردید» .

منظور از این جنگ قطعاً در داخل ارمنستان است زیرا رابطه بین یهودیه و ارمنستان در این عصر، با حضور رومیها در اطراف و وجود چند دولت بین دو کشور ممکن نبود، بنابراین حرکت بلاش برای طرفداری از یهودیها ، و حرکت رومیها بمنظور مخالفت با یهودیان بوده است . در عصر اشکانیان روابط دوستی و بازرگانی بین ایران و یهودیه برقرار بوده است ، زیرا از یکطرف فشارهای روز افزون دولت روم بر یهودیه ، لزوم پناهندگان سیاسی را بکشور ایران دوست یهودیان قطعی میداشت و از طرف دیگر از عصر کورش کبیر روز بروز بر عده جمعیت یهودیان در سرار کشور ایران و ایالات دور و نزدیک افزوده گردیده بود که عده ای به امور بازرگانی مشغول و عده دیگری خصوصاً در ایالت بابل و شمال و غرب ایران به امور زراعتی و گله داری پرداخته بودند، چنانچه ملاحظه خواهیم کرد که این ترتیب تا عصر تجاوز مغول در ایران دوام داشته است. موضوع دیگری که بنزدیکی روابط فیما بین کمک میکرد ، آن بود، که حدود ایران چندان از یهودیه دور نبود زیرا در مواقع عقب نشینی ارتش ایران در مقابل رومیها ، سرحد ایران در حدود فرات بوده است . و طبعاً این نزدیکی خود عاملی برای ازدیاد روابط فیما بین محسوب میشد. شوش و اکباتان و گلیعاد ، خصوصاً بین النهرین و آذربایجان ، و کوههای کردستان

امروزی با نیشابور و باختر از مراکزی بودند که عده یهودیان در آنها بسیار زیاد بود .

ژوزف فلاویوس مورخ یهود نوشته است که ، ایرانیان از سازش فرهادك بارم ، که او را کنیز زاده محسوب می داشتند و اینکه ارمنستان را از دست داده ناراحت بودند ، لذا شورشی بر علیه وی نموده و پس از زدو خورد مختصری ، از سلطنت خلش کرده کشتند .
پس از زدو خورد مختصری از سلطنت خلش کرده کشتند .

فصل هیجدهم

عصر اشك شانزدهم یا
ارد دوم ۸ تا ۴ میلادی
و اشك هفدهم یا
ون اول ۸ تا ۱۷ میلادی

فرزند فرهادك یا فرهاد كوچك در روم بطور وثیقه باقی بود. در این عصر دولت اشکانی احساس ضعف مینمود و دولت روم سرگرمیهای دیگری داشت که صلاح خود را درستیز با کشوری دور دست مانند ایران نمیدانست .
پس از کشته شدن فرهادك نجبای پارت شخصی بنام ارد که از خانواده سلطنتی بود و از ترس فرهادك گمنام میزیست و خود او انتظار نداشت، بتخت سلطنت نشاندند .

انتظار میرفت که چون از گمنامی به سلطنت رسیده با مردم خوش رفتاری کند ولی برعکس بقدری بد رفتاری کرد که مردم بتنگ آمده نابودش کردند، یگانه منبع خبر باز هم «تاریخ یهود فلاویوس یوسف است» .

در این زمان دو سال از حکومت مستقیم روم بر یهودیه میگذشت. حکام رومی را (پروکوراتور) مینامیدند و آنها محل اقامت خود را در سزاره که رقیب اورشلیم شده بود قرار دادند ، آنها مأمور وصول مالیات و حفظ امنیت کشور بودند و حق صدور حکم اعدام و

حق کنترل و مداخله در احکام صادره دادگستری را داشتند .

بدین ترتیب سنهدرین یهود که قدرت حقیقی اش از زمان هرود ضعیف شد اینك بکلی از بین رفته بود . بعلاوه در امور معبد و دارائی آن و تعیین کاهن بزرگ مداخله میکردند .

کوپونیوس Coponius اولین حاکم بر یهودیه منصوب گردید و کیرینیوس Quirinius حاکم سوریه، به اورشلیم آمد تا دارائی ارکلئوس را بمنفعت روم توقیف نماید . ازدیاد مالیاتها و فشار بر مردم از طرف رومیها ، موجب گشت که مکتب شمای نسبت به فدائیانیکه برای ترد رومیها تشکیل میشد مساعدت کرده آنها را تشویق نماید در این زمان طرفداران طریقه شمای بیشتر از طرفداران طریقه هیلل که مخالف خشونت است بودند .

موقعیکه یهودای گالیلی کشته شد شعار وی باقی ماند و جمعیت فدائیان ، بعداً برهبری صادوق نامی که با او همکاری میکرد و بعبری آنها را (قنائیم) مینامیدند^۱ با انقلاب ادامه داد این جمعیت میگفتند : «فرمانبرداری از رومیها خیانت بخداوند است . تنها خدا بزرگ است و فقط فرمان او را باید قبول و اطاعت نمود» و اظهار می-داشتند دولت یهود فقط بایستی يك کشور جمهوری باشد.

بازدیاد مظالم رومیها ، روز بروز بر غده طرفداران فدائیان افزوده گردید . برای تسکین افکار ، رومیها کوپونیوس حاکم را تغییر داده مارگوس آمبیویوس Marcus Ambivius را بحکومت فرستادند . (۷ میلادی) و بعداً حاکم دیگری و چون هریک از حکام در صدد ازدیاد ثروت شخصی که نتیجه اش چپاول مردم است بودند ، لذا عدم رضایت ملت رو بفزونی نهاد .

(۱) قنائیم طرفداران معنی میدهد .

پس از کشته شدن ارد دوم چون از شاهزارگان اشکانی کسی نبود که بر تخت بنشیند مجلس مهستان ایران ، و نن بزرگترین پسر فرهادک را که نزد قیصر روم بگروگان بود خواست تا بر تخت سلطنت نشانند و اگوست این پیشنهاد را بابشاست پذیرفت زیرا پسران فرهادک تحت حمایت وی بودند .

چندی نگذشت که بزرگان و مردم ایران بواسطه عادات رومی که و نن داشت از او ناراضی گشتند مخصوصاً آنکه باعدهای از رومیها و نن داشت از او ناراضی گشتند مخصوصاً آنکه باعدهای از رومیها همکاری میکرد و ضمناً این عقیده ایجاد گردید که و نن تحت الحمايه قیصر روم است، بنابراین در سیاست کشور طبق امیال رومیها رفتار خواهد کرد .

از طرف دیگر افکار یهودیان ایران ، که در این عصر، از ایالت شمالی خراسان و باختر گرفته تا بابل و فرات، بسیار زیاد بودند، در ایجاد این فکر بی تأثیر نبوده است، خصوصاً آنکه در عصر اشکانیان عده زیادی از ایرانیان بکیش یهود در میآمدند و همچنین اخبار نامناسبی از رفتار رومیها ، نسبت بیهودیان یهودیه و هیجان مردم آن کشور به ایران میرسید .

ضمناً ایرانیان از عاقبت دولت یهودا، پس از آنکه هرود دست نشانده رم سلطان آن مملکت گردید واقف شده بودند و همین ترس رانسبت بایران داشتند .

باین مناسبت اردوان را که سابقاً میان سکاها زندگانی مینمود و در این زمان پادشاه آذربایجان بود بتخت سلطنت دعوت کردند و وی با قشون خویش به پارت تاخت ، در دفعه اول شکست خورد و در دفعه دوم فاتح گردید و و نن به سلوکیه فرار کرد .

با نشستن اردوان بتخت اشکانی موقتاً سلطنت از این خانواده خارج شد .

یکی از واقعات مهم این عصر فوت سزار اوگوست است که بجای او تیر Tibère منصوب گردید (۱۴ میلادی) . در ابتدا تیر دستوری برای مالیات بر یهودیه داد ، ولی در این موقع یهودیان روم شروع به تبلیغ مذهب حضرت موسی در بین رومیان نمودند (در واقع مقدمه‌ای برای اقدامات بعدی حواریون حضرت مسیح گردید) تیر را از این عمل خوش نیامد و نسبت به آنها تصمیم بمخالفت گرفت . تیر حاکم جدیدی بر یهودیه موسوم به ولریوس گراتوس منصوب داشت .

فصل نوزدهم

عصر اشك هيچدهم يا
اردوان سوم
۱۷ تا ۴۲ میلادی
در این عصر واقعات بسیار مهمی رخ داد که
اثرات آن چه برای بشریت و چه برای عالم
یهودیت و خود یهودیه بسیار بزرگ و فراموش
نشدنی است .

سه سال از فوت اوگوست قیصر روم میگذشت . با مشاهده اینکه عده کثیری خصوصاً بانوان رومی بمذهب موسی درآمده و برای معبد اورشلیم هدایائی ارسال میدارند ، تیر نسبت به یهودیان مخالف گردیده و موقع معینی را مقرر داشت که اگر تا آن موقع رومیها به مقررات ژوپتیر پرستی خود برنگردند آنها را با یهودیان به ساردن تبعید نماید ، و معافیت سربازان یهودی را از خدمت روز شنبه ، ملغا نمود و این اولین عمل ضد یهودی در غرب محسوب میشد . و ن پادشاه سابق ایران از سلوکیه به ارمنستان پناه برد و چون

تخت سلطنت خالی بود او را پادشاه کردند . تیر که میخواست از او حمایت کند ، در اثر تهدید اردوان ، از شناسائی او خود داری کرد . و نن از آنجا هم فرار کرده به سوریه نزد حاکم رومی سیلانوس رفت . ژرمانیکوس سردار رومی فاتح ژرمانیا مأمور حکومت کل آسیا شده به ارمنستان رفته زنویسر پوله مو پادشاه سابق پنت را پادشاه این کشور نمود و بسوریه برگشت .

در اثر تقاضای اردوان ، و نن را که درسوریه اقامت داشت به کلیلیکه تبعید نمود و بعد از آن که و نن از آنجا فرار کرده تعقیبش کرده کشتند و در همین سال ۱۹ میلادی هم ژرمانیکوس حاکم مقتدر روم در سوریه درگذشت .

گراتوس حاکم یهودیه که از طرف تیر تعیین شده بود ، مداخله خود را در امور داخلی آن کشور ادامه داد . در مدت ۱۱ سال حکومت خود ، ۵ کاهن بزرگ تغییر و منصوب داشت . در ۲۴ الی ۲۶ ق.م. شهر تیر یاد ساخته شده بود .

در سال ۲۶ میلادی پونس پیلات Ponce Pilate از طرف Sejan که امپراطوری رم را در سنا بلرزه درآورده بود ، مأمور حکومت بر یهودیه گردید و در اثر واقعه ای که در دوره حکومت وی رخ داد نام او معروف گردید . پیلاتوس مظلومی را بر علیه یهودیان شروع کرد که هیچ يك از حکام رومی ، قبل از او جرأت آنرا نداشتند و آن حمله به احساسات مذهبی یهود بود . پیلاتوس مایل و میخواست که یهودیان امپراطور روم را پرستند و بیرقهایی که عکسهای سزارها و عقاب رومی بر آنها بودند به اورشلیم آورده در همه جا نصب کرد . يك عده از نمایندگان کشور ، که از فامیل هرود هم بین آنها بودند به سزاره رفته مدت ه روز استدعای رفع این موضوع را نمودند . پیلاتوس با لژیونهای خود آنها را محاصره و تهدید بقتل کرد و وقتی دید که برای

کشته شدن در راه ایمان خود آماده اند تمنی آنها را پذیرفت .
 باردیگر دست بعمل تحریک آمیز تازه ای زد ، برای مخارج
 ساختن مجرای آبی که از ۳۸ کیلومتری بایستی به اورشلیم برساند ،
 خواست به خزینه معبد دست یابد و موقعی که به اورشلیم آمد ،
 مردم اجتماع نمود به او ناسزا میگفتند و نظامیان او که خود را به
 لباس یهودیان درآورده بودند غفلتاً حمله نموده عده ای را مجروح
 کرده و کشتند .

پیلاتوس حاکمی بود که به اتکای ارباب خود Sejan از انجام
 هیچ گونه فجایی ابا نداشت . او مقرر داشته بود ، هر صدا یا هر جنبشی
 از هر گوشه و کنار کشور شنیده یا دیده شود ، فوراً آنرا خفه کنند
 و از همین نقطه نظر بود ، که بمحض شنیدن نام مسیح که معنی
 آن ناجی و بعبارت دیگر پادشاه یهود است ، بدون درنگ وسیله
 توقیف و به صلیب کشیدن حضرت مسیح را طبق قانون روم فراهم
 ساخته و سربازان رومی خوشحال بودند که مدعی سلطنت یهود را
 معدوم ساخته اند لذا تاج خاری بر سر او گذارده با حال تمسخر گفتند
 «این است پادشاه یهود» .

فکر نجات دهنده دریهود و منبع مسیحیت

ایمان به يك ناجی (ماشیح) که هنگام شدت بدبختی و پریشانی
 برای ملت یهود ظهور خواهد کرد و توسط انبیا هم اطلاع داده شده
 بود ، عقیده ای است که همواره در بین این ملت وجود داشته . موقعی که
 بخت النصر کشور یهود را ویران و آنها را باسارت برد هر فرد این قوم
 معتقد بود که این بیچارگی و خرابی موقتی است و براساس فرموده
 پیغمبران خود معتقد بودند که ماشیح یا ناجی ملت یهود ، تمام دشمنان
 یهود و اسرائیل را از بین خواهد برد همه را سرکوبی ، یهودیه را
 آباد و دوره عدل و داد فرا خواهد رسید و حضرت اشعیا نبی فرموده بود:

باب یازدهم کتاب اشعیای نبی :

«و نهالی از تنه ایشای بیرون آمده شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت ، و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت . یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند ، و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رویت چشم خود داوری نخواهد کرد و بروفق سمع گوشهای خویش تنبیه نخواهد نمود ، بلکه مسکینان را بعدالت داوری خواهد کرد و بجهة مظلومان زمین براستی حکم خواهد نمود . و جهانرا بعصای دهان خویش زده شیرانرا بنفحه لبهای خود خواهد کشت ، و کمر بند کمرش عدالت خواهد بود و کمر بند میانش امانت ، و گرگ با بره ، سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری باهم^۱ . و طفل کوچک آنها را خواهد راند ، و گاو با خرس خواهد چرید و بچه‌های آنها باهم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد ، و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت ، و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادى نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آبهاییکه دریا را میپوشاند ، و در آنروز واقع خواهد شد که ریشه یشی بجهة علم قومها برپا خواهد شد و امتها آنرا خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود ، و در آنروز واقع خواهد گشت که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه قوم خویشرا که از آشور و مصر و قبرس و حبش و عیلام و شنعار و حمات و از جزیره های دریا باقی مانده باشند باز آورد ، و بجهة امتها علمی برافراشته رانده شدگان اسرائیلرا جمع خواهد کرد . و پراکندگان یهود را از

(۱) منظور مثلی است مربوط به روابط ظالمین نسبت به مظلومین

ملت ، ایمان داشت که قبل از ظهور تاجی ، الیاس پیغمبر ظهور نموده دلهای پدران و فرزندان را با هم یکی نموده تا آنکه قوم اسرائیل مقتدر و مستقر گردد^۱. هرچقدر اوضاع سیاسی روز وخیم تر و بیشتر غیر قابل تحمل و فشار مستبدین حکام روم شدیدتر میگردد، یا خیانت شاه زادگان خانواده هرود یا اشراف یهود بیشتر میشد و کاهنان دست نشانده از حدود وظایف خود خارج میگرددند ، علاقه و انتظار ظهور تاجی یهود ، بمنظور اصلاح این امور بیشتر میگشت. افکار و روح ملت برای پدیدار شدن تاجی ، بسیار تحریک گردیده و غیر از طبقه اشراف ، همه آرزومند آن بودند .

در مدت ۳۰ سال اخیر ، ملاحظه شده بود ، عده زیادی که خود را پیشوا و تاجی میخواندند ، با ایمان کامل ، خود را در اختیار ملت گذارده تا به بدبختیهای وی خاتمه دهند و ملاحظه شد که با طرفداران خود ، آخرین قطره خون را فدای این منظور نمودند . اما ملت که در آن عصر در اثر مطالعات و تحصیل ، پیشرفتهای شایانی نموده بود ، بدانها ایمان نیاوردند .

اختلافات عمیق دسته ها و احزاب گوناگون و افکار مربوط به نجات دهنده ، بقدری مختلف بود که وجود يك اتحاد عقیدتی را امکان پذیر نمیساخت . در این صورت مسکن نبود که یکی از این پیشوایان مورد قبول کلیه ملت واقع گردد . فدائیان جمهوری طلب ملی ، تاجی یهود را کسی میدانستند که دشمنان وی را نابود سازد (کسی که با حرکات لبان خود به اقتدار روم خاتمه دهد) و دوره طلایی عصر حضرت داود را تجدید نماید . جمعیت شمائی ها ، بعلاوه انتظار داشتند که تاجی یهود ، دارای اخلاق و ترحمی کامل باشد . هیللی ها که کمتر در امور سیاسی نسبت به دسته اول دخالت داشتند

و نیز نسبت به دسته دوم کمتر متعصب بودند ، ناجی را سلطانی میدانستند که دلها را پراز محبت برای اتحاد و اتفاق نماید و همه معتقد بودند که ناجی از اولاد حضرت داود خواهد بود و ایمان داشتند : علامت ظهور ناجی این است که ملل دنیا ، اسباط متفرق اسرائیل را ، روانه وطن اجدادی بنمایند و بالاخره موضوعیکه همه متفق القول بودند آنست ، که بعد از ظهور ناجی دیگر یهودیان روی پراکندگی را نخواهند دید :

«و ایشان آمده بر بلندی صهیون خواهند سرائید و نزد احسان خداوند . . . و باردگر هرگز غمگین نخواهند گشت (ارمیای نبی باب سی و یکم آیه ۱۲) «اینک خداوند میگوید ایامی میآید که آن وعده نیکوراکه درباره خاندان اسرائیل و یهود دادم وفا خواهم نمود . در آن ایام و در آن زمان شاخه عدالت برای داود خواهم رویانید و او انصاف و عدالت را در زمین جاری خواهد ساخت . در آن ایام یهودا نجات خواهد یافت و اورشلیم به امنیت مسکون خواهد شد و اسمیکه به آن نامیده میشود یهوه صدقینو . زیرا خداوند چنین میگوید که از داود کسیکه بر کرسی خاندان اسرائیل بنشیند کم نخواهد شد (باب سی و سوم ارمیا آیه ۱۴ تا ۱۷) خداوند میگوید چنان که قسم خوردم که آبهای نوح بار دگر بر زمین جاری نخواهد شد همچنان قسم خوردم که بر تو غضب نکنم و ترا عتاب ننمایم هر آینه کوهها زایل خواهد شد و تلها متحرك خواهد گردید لیکن احسان من از تو زائل نخواهد شد و عهد من متحرك نخواهد گردید .» (اشعیا نبی باب ۵۴ آیه ۱۰ و ۹) .

فرقه حسیدیم که قبلا از آنها صحبت شد ، گوشه گیری و انزوا و غسل روزانه و زندگانی سخت خود را ، بدان سبب داوطلبانه پذیرفته بودند که انجام مراسم آنها موجب ظهور ناجی گردد. و معتقد

به ملکوت آسمانی (ملخوت شامئیم) بودند آنها ظهور ناجی را بطرز زیبا و ایده‌آلی درآورده بودند و ناجی را مملو از روح مقدس (روح هقودش) دانسته ، و بی‌علاقه به عالم مادیات یا مسلط بر دیوها و ارواح خبیثه ، و دنیائی را تعریف میکردند که ثروت و مادیات در آن ارزشی نداشته و آنکه درویشی و فقر موجب مباهات خواهد بود . اولین دفعه که ندای یحیی یا یوحنا غسل دهنده یا تعمید دهنده Jean Baptiste (که از طبقه حسیدیم و هرروز غسل میکرد) ، ماهیگیران یهودی را هم دعوت به غسل و طهارت در رود اردن مینمود ، درحوالی سال ۲۹ میلادی بلندگردید . وی ایمان داشت که اگرکلیه افراد ملت رویه حسیدیم را تعقیب نمایند ، مسیح موعود ظهور خواهد فرمود .

عده‌کثیری ، که از زندگانی پرآشوب شهرستانها و پایتخت (که تعدیات و تجاوزات و قتل‌ها و زدوخوردها درآنها همواره جریان داشت) خسته شده بودند ، متوجه رود اردن در نزدیکی بحرالمت که ناحیه‌ای ساکت و آرام بود شده ، و خویشان را شریک زندگانی حسیدیم و رویه تقدس و طهارت آنها نمودند .

حسیدیم کلیه دستورات مذهبی یهود را مانند دسته پیروشیم انجام میدادند، بنابراین مورد نفرت یا تعرض دسته های دیگر نبودند، اما رومیها و شاهزادگان خانواده هرود نسبت به ازدیاد روز افزون نفوذ حسیدیم بیمناک بودند و از همین نقطه نظر است که گفته شده: برحسب حکم انتیپاس Antipas ، سر یحیی تعمید دهنده را بریده و بزندگان وی خاتمه داده شود و این عمل بمنظور رفع خطر احتمالی این مرد مؤمن ، نسبت به رومیها و یا خانواده هرود بوده است .

ظهور حضرت مسیح که نام اویشوع و اهل ناصره دریهودیه بود، بعد از یحیی تعمید دهنده بود و ندای حضرت مسیح دریهودیه، موقعی بلند

گردید که بدبختی و مصیبت، یاس و حرمان و فشار بر ملت بنی اسرائیل از حد اعتدال گذشته بود. یهودیه از بیدادگری پیلاتوس حاکم رومی میلرزید و اعمال شدید وی روز بروز ملت را عصبانی تر مینمود.

پیشوایانی که برای نجات ملت و رفع خطر و یاتقویت روحیه قوم تلاش مینمودند، هر یک طریق مخصوصی را در پیش گرفته بودند، بعضی انقلاب و دست بردن به اسلحه را تنها راه نجات دانسته با طرفداران خود از این رهگذر طی طریق میکردند و برخی توسل به پروردگار و کوشش در طهارت و تقدس نموده تا نماز و روزه آنها مورد قبول پروردگار واقع گردد، وعده‌ای هم قدم فراتر نهاده اصولاً این جهان را مرکز فساد و ناراحتی‌ها دانسته اجر مقربان الهی را در زندگانی آتیه و آسمانی آینده میدانستند و بالاخره همگی در انتظار مسیح یا ناجی موعود بودند.

در چنین وضع روزگاری بود که ندای حضرت مسیح و طرفدارانش که از مؤمنین حسیدیم یهود بودند بلند گردیده و افکار اخلاقی فرقه حسیدیم از دیوارهای نسبتاً بسته یهودیت بخارج سرایت کرد و بدین وسیله معتقدات اخلاقی مسیحیت که جوهر افکار یهودیت میباشد^۱ متوجه ملل دیگر گردیده و آن‌ایامیرا که انبیای بنی اسرائیل وعده داده بودند که یهود سمت رهنمای بشریت را حاصل خواهد کرد، فرا میرسید.

حواریون حضرت مسیح یهودی بودند، اوروحیه آنها را

(۱) کشف اخیر اسناد مربوط به حدود ۳ قرن قبل از میلاد مسیح که از نوشته‌های فرقه حسیدیم یهود و در جوار رود اردن پیدا شده و مطابقت با قسمتی از نوشته‌های کتاب انجیل که قرن‌ها بعد از تاریخ آن اسناد اکتشافی نوشته شده افکار و عقاید مشابه حسیدیم را با مسیحیون نشان میدهد.

تقویت کرده بود و فرا رسیدن روز نجات را بآنها وعده میداد و ملکوت آسمانی^۱ را نزدیک میدانست. حضرت مسیح خود طرفدار اجرای فرامین تورات بود زیرا که فرمود:

«من نیامده‌ام که چیزی به تورات اضافه یا کسر نمایم، تا
«آسمان وزمین برقرار است حتی (یوت) [کوچکترین حرف]
«تورات تغییر نخواهد یافت».

در عصر حضرت مسیح صحبت از مقام الهیت وی نبود، زیرا فقط خود را فرزند خدا خطاب میکرد و حواریون، این موضوع را مغایر ایمان به وحدانیت نمیدانستند. مخصوصاً آنکه همواره حضرت مسیح توجه به خداوند داشت و جمله (ای خدای من) را تکرار کرده بود.

در آن زمان هیچ يك از بیانات حضرت مسیح چه مقررات مذهبی و چه آرمانهای ملی مخالفتی با اساس معتقدات جامعه خود نداشت و از حیث جنبه اخلاقی هم گفتارش عیناً مانند گفتار فرقه حسیدیم بود الی آنکه علاقه مخصوص و فراوانی نسبت به معنی و روح مقررات مذهبی را از خود نشان میداد و این خود موضوعی بود که در اثر ازدیاد انجام مراسم عملی مذهبی، مربوط به مفهوم ظاهری لغات راجع به جملات مقررات که عده‌ای را ناراحت میساخت موجب تمایل جمعیتی به حضرت مسیح شد. هیچگاه طرفداری از تفاهم روح مقررات موجب جرمی در مذهب یهود نبود که باعث عدم رضایت عده‌ای را فراهم سازد.

(۱) یهودیان از اینکه دوره حکومت سلطنتی آنها خاتمه یافته و حکومت کشور بدست رومیها افتاد بسیار ناراحت بودند و ملکوت آسمانی، خود تسلی‌ای برای آنها بود.

آنچه راجع به تثلیث که به عقیده یهودیت و اسلام کفر است و بعد ها به مسیحیت چسبانده شد، مربوط به زمان حضرت مسیح یا از گفته های خود او نمیباشد بلکه عقیده ای است که در مذاهب بت پرستی ملل شرق در دوهزار سال قبل وجود داشته^۱ و موقعیکه مسیحیت به کشور یونان رسوخ یافت چند نفر از پیشوایان مسیحی یونانی که از فلاسفه مذهب سابق یونان بودند با ایمان به مسیحیت خواستند متفکرین عصر خود را تحت تأثیر افکار خویش قرار دهند، لذا معتقدات مذهب جدید مسیحیت را با فلسفه تثلیث سابق مذاهب شرقی توأم کردند و بعدها در مکتب مذهبی الکساندری، پیشوایان جدید مسیحیت که از احفاد بت پرستان بودند معانی و تفسیر گوناگونی راجع به فلسفه تثلیث قائل گردیدند که هیچگاه با اساس وحدانیت معتقدات خود حضرت مسیح و یا اسلام و یهود موافقت نداشت. در عصر حاضر، که در اثر آزادی فکری و مطالعاتی، بشر، بهتر از هر عصر و زمانی میتواند به تحقیق و مطالعات پردازد، دسته جات مختلفی، مانند اتحادیه طرفداران (یهوه) که مسیحی موحدند یا ساباتیسرها و ادوانتیسرها که طرفدار اجرای مقررات تورات هستند در بین مسیحیان بحرکت درآمده اند.

ضمناً بایستی اعتراف کرد که پیشوایان اولیه مسیحی (یعنی آنانیکه بعد از حواریون اولیه بودند) تغییراتی در اساس مسیحیت وارد کردند تا بتوانند توده های عظیم ملل بت پرستان اروپائی را با آسانی به مذهب مسیحیت در آورند بنابراین، برای آنکه در اثر ضرر مادی، و از بین رفتن گله های عظیم خوکها دچار مخالفت نشوند این حیوانرا بطرز مخصوص حلال یا آنکه در اثر ناراحتی

(۱) مراجعه شود به مقاله (بیدار شوید) ارگان مسیحیان موحد ۲۲

خطنه، که تامل مردم روبر نگردانند ، آنرا غیر واجب وبالاخره بسنطور آنکه راه را بین مسیحیت ومعتقدات سابق خود کوتاه سازند ، به تثلیث قائل گردیدند .

بدین ترتیب جدائی بزرگی بین معتقدات جدید وافکار حضرت مسیح ایجاد کردند . در روم این اختلاف وجدائی بین مسیحیت ویهودیت بیشتر محسوس و واجب بود ، زیرا در عصریکه بعدها ، مبلغین در آن کشور شروع بفعالیت نمودند ، کشور یهود دیگر وجود نداشت ویهودیان برده شده بودند وتکلیف نمودن مذهب بردگان به آقایان وصاحبان ، امری غیر قابل قبول بود.

خلاصه آنکه بعدها پیروان آن افکار ومعتقداتیکه ازیهودیت برخواسته بود ، نسبت به مادر خود بیوفائی کردند و راهی را طی نمودند که برای یهود موحد، تعقیب آن امکان پذیر نبود زیرا طریق وحدانیت ودستورات اخلاقی یهودیت را باافکار وفلسفه مذهبی یونانیت و رومیهاکه بر پایه شرك قرار داشت مخلوط کرده بودند .

این رویه کاملاً برخلاف عقیده خود حضرت مسیح بود زیرا موقعیکه یکی از پیشوایان مذهبی از او سؤال کرد که خلاصه مذهب یهود از چه قرار است ، فرمود : « بشنوی اسرائیل خداوند پروردگار تو یکی است و دوست بدار رفیقت را مانند خودت^۲ » . آنچه که مربوط به محاکمه و صلیب کشیدن حضرت مسیح میباشد عقاید مختلفی اظهار شده است ولی چنانچه بخواهیم بیطرفانه در جستجوی حقیقت این واقعه برآئیم ، لازم است که قبل از هر موضوع ، براوضاع سیاسی آنروز واقتدارات پیلاتوس حاکم

(۱) موضوع الوهیت حضرت مسیح

(۲) از کتاب تورات

مطلق العنان رومی در یهودیه یا ضعف جامعه آن کشور و طرزیکه در انجام اجرای حکم بکار رفته و مجریان چه کسانی بودند ، یا چه دسته‌ای خوشحال و یا مغموم گردیدند همه را در نظر گرفت و بعد به قضاوت پرداخت .

روییها و خصوصاً پیلاتوس به معنی و مفهوم معتقدات یهود راجع به مسیح یا ناجی و نتایج حاصله از چنین قیام و ظهوری کاملاً باخبر بودند و میدانستند مسیح کسی است که دشمنان یهود را بایستی مغلوب و استقلال یهودیه را تأمین نماید . آیا کورش کبیر شاهنشاه ایران که موجب شکست کلدانیها یعنی دشمن یهودیان را فراهم ساخت و اعلامیه‌ای برای استقلال یهودیه در پنج قرن قبل از آن تاریخ صادر کرده بود از طرف اشعیای نبی لقب مسیح نیافته بود ؟ « خداوند بمسیح خویش یعنی کورش که دست راست او را گرفتم تا بحضور وی امته را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم . تا درها را بحضور وی مفتوح نمایم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود چنین میگوید . که پیش روی تو خواهم خرامید و جایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت . و درهای برنجین را شکسته پشت بندهای آهنین را خواهم برید . و گنجهای ظلمت و خزانه مخفی را بتو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه که ترا به اسمت خواندم خدای اسرائیل میباشم » . (اشعیای نبی باب ۴۵ آیه ۱ - ۴) .

درست است که تعلیمات حضرت مسیح جنبه انقلابی و خشونت نداشت و مردم را دعوت به صبر و ایمان فرارسیدن ملکوت آسمان مینمود اما رومیها و پیلاتوس به مفهوم این افکار آشنا نبودند و آنچه بیشتر آنها را نگران و هراسان میکرد ازدیاد روز افزون اجتماعی بود که در اطراف حضرت مسیح میشد .

بنابراین وسیله محکومیت و صلیب او را فراهم آوردند .
 پیلاتوس ، با صلیب کشیدن حضرت عیسی تصور میکرد که ناجی
 یهود را از بین برده است و قطعاً انجام این عمل را يك موفقیتی
 برای دربار روم و ملت خود مینداخت اما پیشوایان مسیحی بعد از
 حواریون ، دستهای پیلاتوس را از تجاوز شستند . آیارفتار سربازان
 رومی نسبت به حضرت عیسی ، معرف حقیقی و باطنی آنها و اربابشان نسبت
 به عملی که انجام میدادند نبود ؟ شادی و تمسخر آنها و عملی را که
 بعد از صلیب کشیدن آن حضرت انجام دادند ، و تاج خاری که بر
 سرش نهاده گفتند : « این است پادشاه یهود » کافی نیست که ایشان
 کامل داشته باشیم که این نقشه و اجرای آن فقط و فقط بنابر تمایل
 رومیها و پیلاتوس که دیکتاتور مطلق العنان یهودیه بود ، انجام شده
 است ؟

و آیا عدم اقتدار سنهدرین که قبلاً از آن مطلع شدیم دلیل
 قطعی در عدم مسئولیت یهودیان در این جریان نمیشد ؟
 لازم است علاوه شود که مسیحیون معترفند که کتب اناجیل
 چند قرن بعد از حضرت مسیح طبق بعضی نوشته جات و خصوصاً
 روایات و اقوال نوشته شده . بهر جهت این موضوع قطعی است
 که اناجیل در محیط یونانی و یا رومی که همه از دشمنان سابق یهود
 بودند^۱ نوشته شده است و نخواسته اند اهانت و تجاوز بمسیح را

(۱) بطوریکه تا با امروز نیز مشاهده میگردد ، بسیاری از مردمان ممالک
 مختلفه جهان ، بدون علت و بی آنکه با یهودی رابطه داشته باشند ، ضد یهود
 هستند . بدون تردید علت این موضوع در آن است ، که در اثر اختلاف مذهبی که
 اجداد آنها در چند هزار سال قبل با مذهب توحید بهود داشتند ، یا در اثر
 تضاد تجارتي و غیره که در نتیجه از چند نفر یهودی متنفر بودند ، بعدها منظمأ
 و بطور تسلسل این بدبینی و تنفر در طی قرون متمادی به ارث رسیده است و
 این تنفر را مشمول کلیه یهودیان نمودند .

که به اوایمان آورده بودند تنها متوجه خود سازند و کوشش شده است که چند نفر یهودی رانیز شریک جرم سازند و همین شریک جرم داشتن چند نفر یهودی موجب گشت ، که در قرون بعدی ، مسیحیان با کشتار یهود ، تصور مینمودند حضرت عیسی را زنده و خوشحال میسازند در حالتی که با این عمل روح مسیح را آزرده ساخته و برخلاف تعلیمات اخلاقی وی رفتار کرده بودند .

بهر جهت در اثر جهالت عده از مردمان قرون گذشته و حتی میتوان گفت نسبتاً تا با امروز ، موجب فجایعی بر علیه قوم و برادران حضرت مسیح که یهودیان باشند فراهم گردید که البته علمای مذهبی منورالفکر و پیشوایان متمدن بشر امروزی از آن پیش آمدها متأثر و متأسف میباشند .

در اثر فجایع پیلاتوس در اطراف سامره ، نسبت به دسته‌ای از مؤمنین که بطرفداری یکی از نجات دهندگان آن ناحیه قیام کرده بودند ، در سال ۳۶ میلادی، یهودیان سامره در نزد ویتلیوس Vitellius حاکم سوریه شکایت بردند در نتیجه ، ویتلوس به پیلاتوس حاکم یهودیه ، دستور داد که به روم رفته حقانیت خود را ثابت نماید .

سجان Sejan سزار روم ، که مخالفت شدیدی با یهودیان داشت دیگر در اوج اقتدار نبود و خواهر زن تیردر دربار ، طرفدار یهودیان بود و در اثر مداخله مشارالیها ، تیر ، حکمی را که جهت تبعید یهودیان صادر کرده بود ملغی و ویتلیوس از سوریه عازم اورشلیم شد تا از ملت دلجوئی نماید (۳۷ میلادی) .

ویتلیوس بعضی از عوامل نارضایتی را از بین برد اما موضوع آزادی انتخاب کاهن بزرگ را تصویب نکرد و اتتپاس پسر هرود اول را برای مبارزه با آرتاس پادشاه عربستان که ضناً پدرزن وی بود تقویت کرد . ویتلیوس حاکم رومی در یهودیه بود و گویا تغییر رفتار

ویتلیوس نسبت به حکام سابق در اثر آن باشد که از سال ۳۶ میلادی در صدد حمله به اردوان شاهنشاه ایران بود و بالاخره در نتیجه تحرکات همین ویتلیوس، پارتها بر علیه اردوان قیام کردند و مشارالیه مجبور شد بطرف شمال ایران فرار نماید ویتلیوس از فرات گذشته تیرداد را بر تخت سلطنت نشاند.

اهالی شهر سلوکیه، واقع در کنار دجله و شهر تیسفون، عده زیادی از آنها یونانی و در اثر اختلافات مذهبی^۱ و سیاسی^۲ نسبت به یهودیها کینه داشتند. وقتی تیرداد از طرف ویتلیوس به پادشاهی ایران انتخاب گردید، اهالی یونانی سلوکیه، در حسن پذیرائی از تیرداد افراط نمودند و سلف تیرداد را حرام زاده و غاصب تاج و تخت خواندند و میگفتند که وی از خانواده اشکانی نبوده است.

در مقابل این چاپلوسیها، تیرداد با آنها عهد دوستی بسته و به تیسفون رفته تاج بر سر گذارد، طولی نکشید که بزرگان پارت از راندن اردوان پشیمان شده، وی را در گرگان یافته تشویق به مراجعت نمودند و اردوان از سکاها قشونی تهیه کرده متوجه تیسفون شده و تیرداد بسوریه فرار و خود را در حمایت حاکم رومی قرارداد (۳۶ ق. م). دولت روم ناچار بار دیگر عهد دوستی را با اردوان منعقد ساخت. در حین فرار اردوان و روی کار آمدن تیرداد و بار دگر فرار تیرداد و مراجعت اردوان واقعه زیر اتفاق افتاده بود:

وضع یهودیان در ایالت غربی ایران (بابل)

بعد از اسارت یهودیان به بابل توسط بخت النصر، کشور کلدیه در زمان کورش کبیر، يك ایالت ایرانی گردید.

(۱) اصنام پرست بودند

(۲) یهودیان طرفدار حکومت ملی ایران بودند و یونانیها تمایل به حکومت های دست نشانده غرب داشتند.

بزرگترین آرزوی یهودیان کلدی ، مراجعت به کشور اجدادی خود بود . بعد از کورش عده‌ای به یهودیه و ایران مهاجرت وعده کثیر دیگری در همانجا مقیم شده به امور فلاحتی و بازرگانی پرداخته و حتی شهرهای بزرگی که کلیه جمعیت آنها یهودی بودند آباد کردند مانند نهاردا تلایو و پومپدیتا و روز بروز برعهده آنها افزوده گردید .

بعدها موقعیکه لشکریان اسکندر کبیر متوجه ایران شدند و پس از او در زمان سلوکوس نیکاتور جانشین وی ، شهر بزرگ دیگری بنام سلوکیه که پایتخت اولیه سلوکوس است آباد کرده و اکثریت آن شهر را یونانیها تشکیل میدادند . کم کم براهمیت و کثرت جمعیت سلوکیه افزوده گردید و تعداد آنها به ۶۰۰ هزار رسید .

یونانیها طبق رسم ملی خود ، پرستش ارباب انواع رامینمودند و چون یهودیان موحد بوده و ضمناً کشور یهودیه جنگهای بزرگی با خانواده سلوکیدها نمود و بالاخره پس از شکست های پی در پی از یهودیان و قیام ایرانیان تحت سرپرستی اشکانیان و ظهور رومیان در شرق بالاخره دولت یونانی شرق سرنگون گردید ، از این رونیز کینه آنها نسبت به یهودیان شدیدتر شد . مخصوصاً اینکه در تمام دوره سلسله اشکانیان ، یهودیان ایران و ممالک اطراف یهودیه ، نسبت به پادشاهان اشکانی که بعد از تسلط یونانیها در ایران قیام کرده و حکومت سلوکیدها را سرنگون کرده بودند ، علاقه و محبت خاصی داشتند . ایران باستان در صفحه ۲۴۰۸ مینویسد:

«سلوکوس و سایر پادشاهان سلوکی با یهودیان خصومت میورزیدند و آنها را از بابل به انطاکیه میبردند، چنین بود وضع

آنها ، تادولت اشکانی بسط یافت، و بابل ایالتی ازدولت پارت گردید در دوره سلطنت سلسله اشکانی وضع یهودیها خوب بود و دولت پارت از آنجا که تعصب مذهبی نداشتند متعرض آنها نمیشد. یهودیهای پارت انجمنی تشکیل کرده بودند ، که دولت اشکانی آنها شناخته بود . اینها شهرهائی داشتند ، که مختص یهودیها بود . يك خزانه عمومی تأسیس کرده بودند و گاه گاه پولهای ۳۰ یا ۴۰ هزار نفر به اورشلیم میفرستادند (یوسف فلاویوس - تاریخ یهود کتاب ۱۸ - بند ۹) حکومت اشکانی کلیه با نظر ملاطفت با یهودیها مینگریست و از آنها در مقابل یونانیها و سریانیها که طرف اعتماد اشکانیها نبودند استفاده میکرد . بنابراین یهودیها از دولت اشکانی رضایت داشتند و هیچگاه مایل نبودند ، اغتشاشی در مستعمرات آنها روی دهد» .

قبل از تسلط تیرداد و فرار اردوان ، یهودیان بخوبی ملاحظه میکردند که این ایالت که در سرحد متصرفات روم قرار گرفته و عده یونانیهای آنها زیاد است و چند مرتبه حدود و ثغور آن دست بدست شده ، مورد خطر هجوم اهالی یونانی آن است و ممکن میباشد که روزی از طرف دشمنان مشترك ایران و یهود خطری برای جمعیت یهود مقیم آنجا گردد.

از سال ۸ تا ۱۷ میلادیکه ونن اول دست نشانده روم، در کشور ایران حکومت میکرد و بزرگان ایران از او ناراضی و متنفر بودند و در ضمن او گوست قیصر روم فوت نمود ، با روی کار آمدن تیر نوید خوشی برای یهودیان بگوش میرسید .

ضمناً اخباریکه از وطن اجدادی برای یهودیان ایالت بابل میرسید امید بخش نبود . در این سنوات است که فکر ایجاد دسته‌ای مسلح برای عده‌ای از جوانان یهودی این ناحیه ایجاد گشته تا

بالاخره در سال دوم اردوان سوم که سال ۱۹ میلادی باشد صورت عمل بخود گرفت .

دوجوان یهودی اسینای Hasinai و هانیلای Hanilai از اهالی شهر یهودی نشین ، دسته‌ای از جوانان را بدور خود جمع نموده و بطرف شهر سرحدی بین دو بازوی فرات متوجه گشتند و از قافله‌ها و مسافرین باج دریافت می‌داشتند^۱ والی بابل که درصدد دفع دو برادر برآمد ، شکست خورد. اردوان آنها را بدربار احضار و برادر بزرگتر را که هاسی نای نام داشت والی بابل کرد و مدت ۱۵ سال بمقام خود باقی بود تا ۳۴ میلادی .

دراین سال نفوذ اردوان در ایران روبضعف رفته بود و تییریوس در اقدام برای ایجاد انقلاب در ایران بود^۲ و مامورین تییریوس حساسترین نقطه را برای انجام منظور خود انتخاب کرده بودند .

آیا آن ایالت ایرانی که دوطایفه و مذاهب متضاد مقابل یکدیگر قرار گرفته بودند حساس ترین نقطه برای ایجاد انقلاب نبود ؟ دراین هنگام هاسینای بوسیله زن برادر خود که غیر یهودی بود مسموم شد و بعد در اثر اختلاف بین هانیلای و مهرداد نامی که حاکم ایالت همسایه بود جنگی رخ داد، که مهرداد شکست خورده و اسیر هانیلای شد اما در اثر خویشاوندی مهرداد با پادشاه ایران ، هانیلای او را آزاد کرد و مهرداد بتشویق زنش در صدد تهیه قشون تازه نفس دیگری بر آمده و به جنگ جدیدی مبادرت نمود که در

(۱) کتاب ایران باستان صفحه ۲۴۰۹ ، نقل قول کرده که این دو برادر براه زنی مشغول شدند ، اگر چنین بود با احضار اردوان به دربار نمی‌رفتند ، یا وقتی رفتند اردوان آنها را توقیف و اعدام میکرد نه آنکه بسمت والی تعیین نماید و ۱۵ سال دراین مقام باقی باشند .

(۲) ایران باستان صفحه ۲۳۹۹ و ۲۴۰۰

نتیجه نزدیکی بابل، هانیلای شکست خورد و پس از حمله به اهالی شهر بابل^۱ به شهر (نهر اردا) پناه برد. بابلی ها، تسلیم هانیلای را از اهالی نهر اردا که یهودی بودند، خواستار شدند اما اهالی شهر، یارای چنین اقدامی را نداشتند. بالاخره بابلیها شبانه، بر سرسربازان هانیلای که در خواب بودند، تاخته، همه را با هانیلای بقتل رساندند. ایران باستان مینویسد^۲: «بر اثر این قضیه بابلیها بایهودیها دشمن خونین شدند و این دو مردم باهم درافتادند»^۳ پس از آن زندگانی یهودیان مقیم بابل در بین اکثریت این شهر که همه طرفدار رومیها بودند، آنهم در عصریکه اردوان قدرت کاملی نداشت بسیار سخت گردید بهمین مناسبت کوچ کرده بسلوکیه که نزدیک بود رفته و این مهاجرت در حدود سال ۳۴ میلادی رخ داده است. تیریوس پیر شده بود و موفقیت خود و کشور روم را در تحریکات و ایجاد انقلابات در کشور هائیکه مورد نظر وی برای تجاوز بود میدانست. فوت تیر نزدیک میگردد، در همان موقعیکه فرقه مذهبی جدیدی در اورشلیم به نام مسیحیون تشکیل میگردد، (۳۷ میلادی) روم هیچگاه تصور نمیکرد که روزی همین دسته مذهبی، امپراطوری او را قطعه قطعه کرده و اصنام او را بر زمین ریخته خورد و اقتدار وی را سرنگون خواهد نمود.

باروی کار آمدن سزار گالیگولاس ظالم و ستمگر، کمک

(۱) گویا اهالی شهر که کلدانی و یونانی بت پرست بودند به دشمن هانیلای کمک کرده بودند.

(۲) صفحه ۲۴۱۰

(۳) بابلیها و یهودیها از عهد بخت النصر، همواره نسبت بیکدیگر دشمن خونین بودند زیرا صرف نظر از اختلافات مذهبی بین وحدانیت یهود و بت پرستی آنان، بخت النصر پادشاه بابل موجب خرابی وطن و معبد آنها را فراهم کرده و ایشان را با سارت برده بود و در این عصر هم در اثر تحریکات رومیها دشمن مشترک ایران و یهود، این اختلاف بصورت حاد در آمده بود.

شایانی برای آماده شدن زمینه، جهت قبول مذهب جدید بین ساکنین روم فراهم گردید . برقراری امپراطور جدید ، اثراتی بس ناگوار در کشور روم و متصرفاتش داشته، امالطمت و صدمات وارده بر یهودیان محسوس تر بود . در ابتدا در اثر دوستی قدیمی بین سزار جدید و اگریبا فرزند اریستوبول نوه مریم هثونائی ، که بحکم هرود کشته شده بود ، تصور میرفت که اوضاع و احوال یهودیان بهتر گردد، زیرا در سال ۳۸ وی را بسمت پادشاه یهودیه بجای فیلیپ پسر هرود که در سال ۳۴ میلادی فوت نمود، تعیین کرد.

اما زمینه انقلابیکه در دوره تیبریوس برای ایجاد نفاق و تجاوز بر یهودیان از طرف یونانی های شرق که دیر زمانی بود قدرت خود را از دست داده بودند ، فراهم شده بود ، لذا در همین سال ۳۸ میلادی دفعتا در اسکندریه و خصوصا در سلوکیه که واقع در ایالت بابل و جزو متصرفات ایران محسوب میشد ، یونانیها که از مدتها قبل خود را آماده کرده بودند بر علیه یهودیان قیام نمودند .

بمنظور تحريك احساسات مردم ، صدها دروغ به یهودیان نسبت میدادند و عوامل دیگری هم که عبارت از رقابتهای کسبی و غیره بود بمنظور دشمنان این قوم کمک میکرد و همانقسم که در دوره تاریخ یهود مشاهده میشود، طبقه ساده توده و بی سواد ملل مختلفه همواره آلت دست فتنه جویان شده اند ، در این عصر هم آلت شدند.

در اسکندریه در عهد حکومت فلاکوس Filacus ، جمعیت یونانی به یهودیان حمله ور شده شروع به چپاول و میخواستند آنها را مجبور به خوردن گوشت خوک نمایند .

در این زمان صدمات بزرگی به یهودیان رسید و نتیجه قرنهای زحمات آنها از بین رفت . در سلوکیه نیز ، هنگامیکه اردوان بار

دیگر در اثر مخالفت اعضاء مهستان ، نزد عزت^۱ پادشاه ادیابن^۲ که در سال ۲۲ میلادی توسط انانیا مذهب موسی را پذیرفته بود رفت ، و در ایران اختلاف و دویت برقرار بود ، و کمتر امید کمک به یهودیان سلوکیه میرفت ، جمعیت یونانی و سریانی مقیم بین النهرین ایالت متصرفی ایران که ضعف اشکانیها را حس کرده و خیال داشتند از ایران جدا شوند^۳ بر علیه یهودیان که طرفدار حکومت مرکزی ایران بودند قیام نموده و زد و خورد بزرگی بین دودسته مذکور رخ داد که در نتیجه ۵۰ هزار یهودی بقتل رسید .

در عیبت اردوان ، مجلس مهستان کیناموس نامی را بجای وی به سلطنت برقرار کرده بود اما در نتیجه اعتراض پادشاه ادیابن ، بالاخره کیناموس تاج و تخت را به اردوان واگذار نمود و اردوان دشمنان خود را عفو کرد زیرا عزت امنیت آنها را ضمانت کرده بود . بعد از این زد و خورد ، که باموفقیت یونانیها و سریانیها تمام شد ، یونانیهای سلوکیه ، در ۴۰ میلادی خود را جامعه مستقلی دانستند . اردوان که بر سریر سلطنت برگشته بود ، بدانها حمله کرد ولی موفق نشد اما بعد از اردوان ، سلوکیه بار دیگر تابع ایران گردید .

پس از وقایع اسکندریه ، بر حسب حکم سزار روم فلاکوس Filacus حاکم اسکندریه معزول و روانه روم گردید تا بواسطه

(۱) متولد سال اول میلادی که در سال ۵۵ فوت کرد پدرش مونوباز و مادرش هلن بود . هان مادر عزت کمکهای شایانی در سال قحطی در موقع اقامت خود در اورشلیم که مهاجرت نموده بود کرد .

(۲) ادیابن در کردستان امروزی یا آشور قدیم بود و رود ادیاب که امروز زاب نامیده میشود از آن عبور میکند . این کشور جزو امپراطوری ایران بود ولی تراژان آنرا مسخر کرد .

(۳) ایران باستان صفحه ۲۴۱۲ مینویسد : «شهر یونانی چون ضعف دولت پارت را دید ، قطع کرده ، که در این زمان موقع تجزیه پارت در رسیده و وقت آن است ، که سلوکیه از دولت مذکور جدا شود . مخصوصاً باید در نظر داشت که سلوکیه از تابعیت پارت هیچگاه راضی نبود »

اعمالش محاکمه گردد زیرا با امپراتور سابقه سوئی داشت و در اثر آن او را معدوم ساختند .

در ۳۱ اوت سال ۴۰ میلادی هنگامیکه گالیگولا از کشورهای (گل) فرانسه و ژرمانی به روم مراجعت نمود ، تصمیم گرفت که مردم ، وی را بطور يك موجود نیم خدا پرستش نمایند و بعد بطور يك خدای کامل و به افتخار او معابد و مجسمه ها بسازند و با این ترتیب در کشور پهنای روم و خصوصا در اسکندریه برای دشمنان یهود ، بهانه خوبی بدست آمده بود زیرا بلافاصله تمثال امپراتور را در کنیسه های یهود آوردند تا با رد پرستش آن از طرف یهودیان ، موجب غضب گالیگولا ، نسبت به یهودیان بشود و از اجرای مراسم شنبه هم آنها را باز دارد . یهودیان با کمال شدت در مقابل حاکم رومی استقامت نمودند و برای خنثی نمودن این حکم ، یهودیان اسکندریه ۳ نفر نمایند که یکی از آنها فیلون فیلسوف معروف یهودی آن عصر بود انتخاب نموده نزد گالیگولا روانه کردند . بت پرستان این شهر نیز هیئت نمایندگی تحت ریاست اپیون Apion بر علیه یهودیان نزد امپراتور فرستادند .

گالیگولا که میبایستی در این مورد قضاوت کند ، نمیتوانست طرف یهودیان را که با ادعای خدائی او موافق نبودند داشته باشد و اطرافیان او هم برای پسند خاطر امپراتور ، از مذهب و خدای یهود بد گوئی میکردند .

در اولین برخورد گالیگولا اظهار داشت : «پس شماها هستید که پرستش خدای بینامی را کرده و مرا بجای او قبول ندارید در حالیکه همه کس مرا میپرستند؟» یهودیان نسبت به وفاداری خود برای سلطنت امپراتور و صمیمیت و دعا و ثنائیکه برای صحت پادشاه مینمایند سخنانی گفتند ولی سزار ایراد داشت که چرا شخص او را

نمیرستند و به چه جهت گوشت خوک نمیخورند .
 سپس امپراتور پشت به آنها کرده گفت: (بسیار مایلیم بدانم ،
 که برچه اساسی یهودیها ، مطالبه آزادی مینمایند و باید گفت که
 این مردمان با انکار مقام خدائی من بیشتر احمق هستند تا ظالم در
 همین ایام ، در عصریکه یهودیان عالم در اثر فشار و مظلالمیکه بآنها
 وارد میشد خصوصاً یهودیان یهودیه ، در انتظار ظهور و تجلی منجی
 خود بودند ، بر طبق حکم گالیگولا مقرر شد ، نه فقط مجسمه
 او را در کنیسه‌های یهود بگذارند، بلکه در خانه خدا در اورشلیم نیز
 گذارده شود و دستور داده بود که باقوه نظامی هرگونه استقامت
 و مخالفتی را از بین ببرند .

در پائیز سال ۴۰ میلادی پطرونیوس Petronius با دولژیون
 رومی برای اجرای حکم وارد عکا گردید .
 چون از هیجان مردم مستحضر شد و احتمال انقلابی راتشخیص
 داد، قبل از انجام عمل، امپراتور را مستحضر ساخت و خوشبختانه
 در اثر مداخله اگریپاس که آنموقع نزد گالیگولا بود در رویه خود
 تجدید نظر نمود .

قبول تقاضای اگریپاس در اثر آن بود که امپراتور را به مهمانی
 بسیار مجلی دعوت نمود و گالیگولا در عوض آن خواست که
 اگریپاس تمنائی از او بکند ، و اگریپاس الغای حکم گذاردن
 مجسمه او را در معبد اورشلیم نمود ، و امپراتور ناچار به پذیرفتن
 آن خواهش گردید و به پطرونیوس نوشت که چنانچه هنوز مجسمه
 را نگذارده است از انجام آن خودداری کند . در همین ضمن نامه
 پطرونیوس که حاکی از اشکالات اجرای حکم بود رسید و این
 جریانات کینه وی را نسبت به یهودیان تشدید کرد و بار دیگر تقاضای
 اجرای حتمی حکم را از پطرونیوس خواستگار گردید اما قبل از آنکه

نامه گالیگولا برسد ، خبر کشتن این امپراتور دیوانه که در ۲۱ ژانویه ۴۱ میلادی^۱ روی داد ، به پطرونیوس رسید و بدین ترتیب یهودیان از يك انقلاب و خون ریزی بزرگی رهائی یافتند .

دراثر وساطت اگریپا که در نزد سناتورهای روم نفوذی بسزا داشت، کلود Claude بسمت امپراتور روم انتخاب گردید و در عوض، کلود سلطنت اگریپا را بر یهودیه تأیید و حدود آنرا وسیع نمود . هرود دوم برادر اگریپا هم حکومت قسمتی از سوریه در حدود لبنان را یافت و مرافعه یهودیان و یونانیان اسکندریه به منفعت یهودیان خاتمه یافت و آزادی مذهب یهود تأیید شد . اگریپا دارای افکار هشمونائی های وطن پرست بود و طبق امیال ملت رفتار میکرد و در این سال ۴۲ میلادی که مصادف با فوت اردوان دوم بود ، پس از سالها ناراحتی و خونریزی ، یهودیان یهودیه ، مراسم عید سایبان را با حضور سلطان خود با وجد و شادی در خانه خدا انجام دادند .

فصل بیستم

عصر اشك نوزدهم یا
بعد از اردوان اشك هیجدهم ، پسرش
گودرز ، بتخت سلطنت نشست ولی در اثر خوی
بردان
شقاوت آمیزیکه داشت سلطنتش بیش از چند
۴۴ تا ۴۶ میلادی
روزی دوام نکرد و نمایندگان مجلس مهستان،
بردان شاهزاده پارتی را خواسته بجای وی منصوب داشتند .

اولین عمل بردان حمله به سلوکیه و محاصره آن بود یعنی
شهریکه در اثر کشتار یهودیان دعوی استقلال میکرد ولی در این هنگام

خبر قیام گودرز که باقشون داهی‌ها و گرگانی‌ها برگشته بود رسید و بالاخره با بردان صلح کرده والی گرگان گردید و بردان به سلوکیه مراجعت و اهالی این شهر را باطاعت در آورد (۶۶ میلادی)

بردان بعد از این فتح خواست ارمنستانرا که تحت نفوذ و حمایت روم بود بتصرف درآورد و با عزت پادشاه ادیان که یهودی شده بود مشورت نمود و چون عزت این عمل را خلاف مصلحت بردان دانست ، بردان تصمیم به جنگ با وی را گرفت ولی دراین موقع خبر رسید که گودرز از آشتی با بردان پشیمان شده درصدد جنگ است ، ناچار دست از عزت کشیده متوجه گودرز گردید و طی چند نبرد وی را شکست داد ولی در اثر غرور و نخوت، بنای شقاوت را نسبت به نجبا نهاده و آنها ناراضی گشتند پس درحین شکار نابودش ساختند .

دربدو سلطنت بردان ، اگریا بر یهودیه وسیع حکومت داشت و در دوره حکومت کوتاه وی ، یهودیان در آسایش بودند . برای راضی نگاهداشتن ملت از عدم رضایت روم اگریا نگرانی نداشت و اشتباهات جد خود هرود را اصلاح مینمود . نسبت به پیروشیها مهربان بود و به سنهدرین استقلال اداره امور داخلی را واگذار نمود. دراین موقع نوه هیلل موسوم به گملیل ریاست بر سنهدرین را داشت و شمعون صدیق (عادل) کاهن بزرگ بود . گملیل اصلاحاتی در قوانین اجتماعی خصوصاً راجع به حق نسوان و تساوی حقوق خارجیان مقیم یهودیه نمود .

از توجهی که سزار کلود به اگریا داشت ، حتی یهودیان خارج از کشور استفاده نمودند و دراین عصر به آسایش زندگانی میگردند. سلطنت کوتاه اگریا را که از ۴۱ تا ۴۴ میلادی ادامه داشت

گرائیتز مورخ بزرگ یهود تشبیه به اشعه نورانی موقع غروب آفتاب کرده است .

در عصر این سلطان فرهنگ یهود رو بتوسعه نهاد و دیوارهای اورشلیم تعمیر و بر جمعیت آن افزوده گردید و باشاهزادگان اطراف کشور روابط دوستانه برقرار شد . در خارج از کشور ، یهودیان در مقابل بت پرستان نگرانی و ناراحتی از مذهب خود نداشتند مخصوصاً آنکه کلود سزار روم ، به کلیه حکام توصیه کرده بود که از آنها حمایت نماید . اگرپا در سن ۵۴ سالگی فوت نمود و خاتمه سلطنت او را تشبیه به زمان یوشیا پادشاه یهودا (۶۳۹ تا ۶۰۸ ق.م.) نموده اند . فوت اگرپا مورد تفسیر مختلف در آن عصر قرار گرفت زیرا حاکم رومی سوری به او ظنین و یونانی ها و سوریه ای های یهودیه مخالف وی بودند ، بطوریکه بعد از مردن اگرپا جشن ها گرفته و برای رب النوع های خود قربانی نمودند .

کلود از این جریانات متأثر گردید و خیال داشت که سلطنت را به فرزند او که در روم و ۱۷ ساله بود واگذار کند ولی در اثر نفوذ پالاس نارسیس Pallas Narcisse که صفلی ۱۷ ساله را قابل سلطنتی چنین مشکل نمیدانست، کلود صرف نظر کرده و یهودیه را يك ایالت رومی تحت حکومت پروکوراتور Procurateur نمود .

در زمانیکه انتشار یونانیت موجب ازدیاد دانش بشر برای توسعه صنایع زیبا و علوم ، و اثری بسزا داشت و فتوحات نظامی روم قوانین کشوری داری را به جهانیان میآموخت ، گویا اراده الهی بر این قرار گرفته بود که بوسیله پراکندگی یهود در دنیا ، بشریت را از قید جهالت و دیوانگی اصنام پرستی رهائی داده از عملیات و عادات زشت مختلف ، بطرف تصفیه اخلاق و پاکی روان هدایت فرماید .

با اینکه عده ای از یهودیان روز بروز از مرکز کشور اجدادی خود

دور میشدند ، متلاشی نشده و بین سایر ملل تحلیل نرفته در اطراف کنیسه‌های خود جمع و قوانین مذهبی را مراعات مینمودند .

در آن عصر ، تنها در مصر از مدیترانه تا حبشه بیش از يك ميليون يهودی وجود داشت ، در لیبی عده‌کثیری ساکن بودند ، در سوریه و انطاکیه جمعیت آنها قابل ملاحظه بود .

در دوا امپراطوری بزرگ آنروز ، روم و ایران ، گوشه‌ای نبود که جامعه یهودتشکیل نگردیده‌باشد ، از کنار نیل تا فرات و دجله‌الی دانونب هم یهودیان زیادی ساکن بودند و اما در امپراطوری ایران جمعیت یهودیان بیش از هر کجای دیگر بود .

در بین‌النهرین و بابل که جزو متصرفات ایران بود ، مراکزی وجود داشت که تمام جمعیت آنها از یهودیان تشکیل میگردد و دولت روم در این عصر عده‌ای از یهودیان را برای تشکیل مستعمره‌های ، بطرف غرب گل (فرانسه) و اسپانیا فرستاد .

استقرار یهودیان در دنیای آنروز که همه بت پرست بودند ، موجب نفرت طبقه اخیر را نسبت به یهودیان فراهم ساخت ، زیرا آنها بچشم خود میدیدند که کلیه مراسم مذهبی و زندگانی یهودیان با آن طبقات بت پرستان فرق بسیار دارد و همان موجب کینه و نفرت آنها گردید که بعداً با وجود قبول مسیحیت و با وجودیکه ترك بت پرستی نموده و به یهودیت نزدیکتر شدند ، آن کینه و نفرتها ارثاً به اولادان آنها رسید که تا با امروز ادامه دارد . یهودیان خدای آنها را که چوب یاسنگی بیش نبود قبول نداشتند ، با آنها وصلت نمیکردند ، بواسطه خوردن خوك سر میز آنها نمینشستند روز مخصوص (شنبه) را تعطیل داشتند و در آن روز غذا نمی‌پختند و بازیهای آنها و رفتار آنها را با زرخردان و اسرا ، ظالمانه میدانستند و همین ها موجب میگردید که یهودیان را مردمانی عجیب غیر عادی و نفرت انگیز بنظر آورند .

پراکندگی یهود را که ابتدای آن ، قرن‌ها قبل از میلاد شروع شده بود ، اگر بنظر بعضیها يك مجازات الهی و بنظر یهودیان در اثر نفاق یا عدم مراعات کامل به مذهب موسی بدانیم ، ولی از طرف دیگر ابدأ نمیتوان منکر گردید که دست الهی با فراهم آوردن این پراکندگی ، اگر از طرفی کمک بزرگی برای تنویر افکار بشری و هدایت آنها بطرف اخلاق و خدا پرستی بوده ، از طرف دیگر نیز بزرگترین مساعدت برای حفظ مذهب موسی و ملت یهود نیز شده است زیرا در قرون بعدی ، حتی تا دوره کنونی که نهضت هیتلریسم بر پا گردید ، بسیاری از مردان کوتاه بین جهان ، که روح آنها مملو از بغض و عداوت نسبت به یهودیان یا مذهب موسی بود ، در صدد نابودی کامل یهودیان برآمدند ولی نتوانستند بر کلیه جهان دست یابند تا بمنظور وحشیانه خود برسند .

بالاخره این پراکندگی و تماس یهود با ملل مختلف ، بتدریج اثرات خود را ظاهر نمود و عده کثیری را بطرف مذهب حضرت موسی مجذوب میساخت و همین توجه بطرف مذهب یهود ، کمک شایانی برای بسط و توسعه و تبلیغ مسیحیت، بین بت پرستان گردید.

فصل بیست و یکم

پس از کشته شدن بردان، گودرز بسلطنت
عصر اشك بیستم یا
ایران انتخاب گردید . وی پادشاهی بود شقی
گودرز
و در نتیجه موجب بغض و کینه پارتها گردید .
۴۲ تا ۵۱ میلادی
بزرگان پارت سفرائی نزد کلودیوس قیصر روم
فرستادند تا مهرداد پسر ونن و نوه فرهاد چهارم را بایران بیاورند
زیرا گودرز کلیه اقربای ذکور خود را نابود کرده بود .

کلودیوس موافقت کرد و بحاکم سوریه دستور داد که مهرداد را بتیسفون برساند ، ولی چون مهرداد از راه کوهستانی ارمنستان بطرف ایران متوجه شد ، از طرفی قشون مهرداد خسته شد و از طرف دیگر به گودرز مجال جمع آوری سپاهیان داده شد. قشون مهرداد بالاخره از راه کردستان بطرف حدود کرمانشاه فعلی متوجه و در جنگی که در آنجا رخ داد قشون مهرداد شکست خورده و به پارراکی نامی پناه برد که او مهرداد را ، تحویل گودرز داد و گودرز گوشه‌های مهرداد را برید تا دیگر نتواند سلطان گردد . گودرز در سال ۵۱ میلادی فوت نمود و ونن والی ماد را پارتها بتخت سلطنت نشاندند .

در حالیکه این جریانات در ایران میگذشت دوتنر از یهودیان که زبانشان یونانی و به رسوم و روحیه یونانیها و مردمان اروپائی آشنائی داشتند ، یکی موسوم به شاول ترس Saoul de tarse که بنام سنت پل Saint Paul معروف گردید و دیگری ژوزه بارناباس José Barnalas از اهالی قبرس ، کوشش مینمودند که بت پرستان را بدین حضرت مسیح در آورند و بدین ترتیب یکی از فرق مذهبی یهود را ، بصورت يك مذهب جداگانه و متمایزی در آوردند .

فرقه حسیدیم ، طرفدارانی در ممالك یونان و روم داشت و چون طبق رسم خود متاهل نمیگردیدند ناچار برای حفظ و حتی ازدیاد جمعیت خود ، لازم بود که بوسیله تبلیغ و جلب طرفداران جدید ، موقعیت و کثرت جمعیت خویش را حفظ نمایند .

هر ساله عده کثیری از یهودیان مقیم کشورهای یونانی زبان مصر و لیبی و قبرس و غیره برای زیارت به اورشلیم میآمدند و بسیاری از این طبقه به فرقه جدیدی که بعد از حضرت مسیح ایجاد گردیده بود، گرویدند، در بین این اشخاص مردمانی بودند که علم سخن رانی را از یونانیها آموخته و آنها حواریون حضرت مسیح را تشکیل دادند و

طولی نکشید که مقام پیشوائی طبقه‌ای از حسیدیم‌ها ، بدست این جمعیت افتاد . اینها که دور از اورشلیم و مقررات طهارت یهود بزرگ شده بودند ، تنها هدفشان جلب یونانیها و رومیها ، برای ایمان نسبت به مسیح و توجه آنها به مراعات مراتب محبت و یا دفع خشونت و خونریزیهای آنها بود .

موضوع خطنه و اجتناب از خوردن گوشت خوك و مراعات مراسم شنبه را امری ثانوی میدانستند . یکی از این پیشوایان ، که موسوم به استفانوس یا Etienne بود ، راجع به عدم مراعات قوانین یهود راه افراط پیمود ، درحالیکه پطرس مقدس St. Pierre مخالف وی بود . درنتیجه این اختلاف ، بسیاری از ناصری‌ها که طرفدار حضرت مسیح بودند ، مورد تعقیب پیشوایان مذهبی واقع شدند و همین موجب گردید که یهودیان مسیحی شده که در خارج بودند ، به



عین‌گدی محل اقامت حسیدیم‌ها

شهرهای یونانی که جامعه یهودی داشت رفته و در آنجا به تبلیغات خود ادامه دهند .

آنها بیشتر بطرف دمشق و انطاکیه ، که یهودیان طرفدار تمدن یونانیت در آنجا سکنی داشتند . رفته و مردم را متوجه نزدیک بودن ملکوت آسمانی کرده و برای رسیدن به آن سعادت، فقط ایمان به حضرت مسیح را تقاضا مینمودند ، و بدین ترتیب اولین جامعه مسیحیت تشکیل گردید .

باید اذعان نمود ، که اگر فعالیتها شاول نبود مسیحیت به این سرعت و موفقیت رو بتوسعه نمیرفت . شاول که در ابتدای سالهای میلادی متولد شده و در سال ۶۴ فوت کرده است از سبط بنیامین بود ، اراده‌ای قوی داشت و زبان یونانی را خوب میدانست. در آن ایام ، در اثر آنکه پادشاه ادیابن (کردستان) به مذهب موسی درآمده بود ، در دمشق بسیاری تغییر مذهب داده به مذهب موسی در میآمدند . شاول با مشاهده این اوضاع و اثریکه از مشاهده ورود هلن مادر عزت به اورشلیم دست داده بود ، فوق العاده مایل گردید که کلیه بت پرستان به دین یهود درآیند ، بنابراین ، اولین تصمیمش صرف نظر کردن از اختلاف عقیدتی خود با سایر مسیحیون ، که مراعات قوانین یهود را نمینمودند شد ، مخصوصاً آنکه موضوع مراعات خطنه وعدم استعمال گوشت خوک و سایر مقررات، قطعا راه ورود بت پرستان را به مذهب موسی مسدود میکرد . آیا بهتر نبود که از این مراسم صرف نظر شود و در عوض بت پرستان ایمان بخدا آورده و مراعات قوانین اخلاقی یهود را بنمایند؟ بادر نظر گرفتن همین منظور و نیت بود که تبلیغات خود را در شام شروع کرد .

شیوه جدید وی، موجب مخالفت مؤمنین یهود و مسیحیون

اولیه را فراهم ساخت و از همین جا تنفری نسبت به آنها حاصل نمود. از شام متوجه اورشلیم و از آنجا بطرف آسیا صغیر و مقدونیه و یونان رفت و اولین جامعه مسیحیون را در آنجا ها تشکیل داد. بعداً به روم رفت و مشاهده نمود که چگونه سزارها دعوی الوهیت مینمایند ، چگونه رومیها به اسرا و بردگان خود ظلم و ستم روا میدارند بنابر این بزرگترین هدفش ، دیگر مراعات مقررات مذهبی یهود نبود ، بلکه تصفیه اخلاق بت پرستان گردید .

در این ممالك ، بخوبی از روحیه مردمانش آگاه گردید و دانست که عنوان پسر خدا و مسیح نجات دهنده چقدر برای آنها جلب کننده و خوش آیند میباشد . با توجه به روحیه یونانیها و رومیها و وفق دادن مذهب جدید را ، با افکار آنها ، بتدریج از راه و رسم مسیحیان اولیه و معتقدات خود حضرت مسیح دور گردید ، بطوریکه دیگر هیچگونه مشابهی بین مذهب سابق و جدید وجود نداشت .

در همین ایام پیشوایان دیگری از طرفداران حضرت مسیح وجود داشتند که راه دیگر و نزدیکتری را نسبت به وحدانیت و مذهب موسی میپیمودند ، بدین ترتیب بین مسیحیون نیز نفاق و اختلاف دیگری پدیدار گردید. در آن ایام مسیحیون دو طبقه بودند، مسیحیون متمایل به قوانین یهودیت و مسیحیون متمایل به قوانین بت پرستان. یونانیهایی که جدیداً مسیحی شده بودند ، بواسطه اختلاف و نفرت سابق که بایهودیان داشتند و بواسطه سهولت مراسم مذهبی ، طرف دسته اخیر را گرفتند و بدین ترتیب ، هنوز ۳۰ سال از صلیب نمودن حضرت مسیح نگذشته بود که در عالم مسیحیت اختلاف شدیدی ظاهر گردید .

یهودیت که منتظر ظهور مسیحی بود که وی را از تحت فشار دشمنان خونخوار نجات داده استقلال کامل او را تامین و نبوت انبیای

اسرائیل را که عبارت از خاتمه جنگها و اختلافات بین المللی باشد و رسیدن دوره صلح و صفا ، و توجه ملل را بخدمات یهودیت بتنویر افکار بشری ، عملی سازد ، اینک از طرفی شاهد اختلافات بین خود یهود و یهود مسیحیون و از طرف دیگر بین خود مسیحیون بود ، در حالی که کلیه ملت یهود در کشور خود در زیر مظالم حکام پیدادگر رومی بدون دادرس ، مینالیدند .

اگرپا ، پادشاهی که موجب امیدواریهای یهودیان بود فوت کرده و يك بلا تکلیفی و ظلمت مهیبی بر سر ملت سایه افکنده بود . روم قوی پنجه که همه گونه وسایل جنگ را در دست داشت ، کلیه ملل اطراف مدیترانه را بزانو درآورده ، بر ملتی کوچک و کشوریکه بتدریج قدرت خود را از دست داده بود ظالمانه حکومت میکرد و آنچه بیشتر بر بدبختی یهودیان افزوده بود ، اختلافات مسلکی و مذهبی داخلی بود .

با ایمان قوی و حس ملت دوستی و وطن پرستی که یهودیان در آن زمان داشتند ، اگر اختلاف داخلی بین آنها وجود نداشت ، قطعاً رومیان را از کشور خود رانده بودند .

اگرپا دوم پسر اگرپیای اول که در سال ۳۷ متولد و در سال ۹۱ میلادی فوت کرد ، در روم تحت نظر رومیها زندگی میکرد ، بعد از مردن هرود دوم ، عمویش خواهر خود را که موسوم به برنیس زیبا و بیوه شده بود ، بعقد پولمون Polemon پادشاه سیلیسی که بمذهب موسی در آمده و بعداً برگشته بود درآورد و سایر خواهرهایش را به شاهزادگان اطراف یهودیه داد . اگرپا عنوان پادشاهی یهود را داشت اما ابزاری در دست روم بود ، تا بوسیله آن کاهن بزرگ راتعین نمایند و این کاهنان که بسرعت عوض میشدند ، هر يك در فکر خود بودند ، و نه ملت و مذهب .

اوضاع درهم و برهم روز ، موجب پیدایش دسته‌هایی در
 مصر نوحه و کنار کشور گردید و بین آنها دسته العازار بن دینای و
 ته اسکندر برای انتقام از رومیها بود . دسته‌های دیگری هم بنام
 حنجر داران معروف شدند ، زیرا هر يك از طرفداران آنها خنجری
 در زیر قبای خود پنهان داشتند و آنها تحت ریاست منعم والعار
 ابن تیز بودند . این فدائیان بقسمی دشمنان ملت را در اجتماعات
 نابود میکردند که ابدأ معلوم نمیگردید عمل کی بوده است و بدین
 ترتیب فعالیت‌های تروری در این عصر شروع گردید . سندهرین اوضاع
 را وخیم میدید و مرکز خود را از پایتخت به حومه منتقل نمود و
 طبقه منوره کشور که یوحنا بن زکای و شمعون ابن گملیل پیشوای آنها
 بود ، معتقد گردید که روزگاران سیاهی در پیش است ، در حالیکه
 خزائن مملکت و خود کشور در خطر نابودی قرار داشت ، آنها
 میخواستند که اقلاً ذخائر معنوی یهودیت را حفظ نمایند .

مظالم حکومت رومیها ، بقدری وخیم و شدید بود که دیگر
 امیدی غیر از ظهور پیغمبری یا مسیحی وجود نداشت . در همین موقع است
 که يك نفر یهودی مصری و چند نفر دیگر که خود را ناجی موعود
 می خواندند پیدا شده ولی رومیها ، وی و طرفدارانش را کشتند . يك
 عده حکام رومی که تشنه خون و طلابودند از سال ۴۹ تا ۵۳ میلادی
 مأمور یهودیه شدند . اولی آنها کومانوس Cumanus بود که بجای
 تیر الکساندر Tibere Alexandre مأمور یهودیه و سامره شد ، و برای
 ایالت گالیل فلیکس Felix دشمن (کومانوس حاکم اورشلیم) تعیین
 گردیده بود .

کومانوس با رفتار خود و گماردن محافظین رومی در معبد
 اورشلیم ، احساسات را جریحه دار کرده و موجب تلفاتی شد . بار دیگر
 سربازان کومانوس در دهکده‌ای تورات را پاره و خراب کردند . هر

موقع که کومانوس سربازان متجاوز خود را تنبیه نمیکرد العازار ابن دینای در صدد مجازات آنها برمیآمد. در اثر طرفداری کومانوس از سامریها، آتش غضب اهالی اورشلیم مشتعل گردیده و آماده انقلاب بودند ولی در نتیجه مداخله بزرگان قوم ساکت شدند تا بالاخره در اثر شکایت به روم، کومانوس منفصل و بجای وی فلیکس Felix منصوب گردید.

فصل بیست و دوم

عصر اشک بیست و یکم
یا ونن دوم
۵۱ تا ۵۱ میلادی
اشک بیست و دوم یا
بلاش اول
۵۱ تا ۷۸ میلادی

ونن سابقاً والی ماد بود، پس از گودرز، پارتها او را بسلطنت طلبیدند در دوره کوتاه سلطنت وی اتفاق مهمی در ایران رخ نداد. در عهد وی فلیکس حاکم یهودیه، خواهر اگریا دوم را بهم سری گرفته و او را بدین خود درآورد. حکومت فلیکس بر یهودیه، در منتهای شدت ظلم و بیدادگری بود. در عهد سلطنت ونن کلود سزار هنوز در روم امپراتور بود.

ونن دوم سه پسر داشت بلاش تیرداد و پا کر. بلاش از زن غیر عقدی یونانی بود^۱ ابتدای سلطنتش مصادف با تجاوز رادامیست Radamiste، پسر پادشاه گرجستان به ارمنستان بود.

پس بلاش ارمنستان را تصرف نموده سلطنت آنرا به برادرش تیرداد واگذار کرد ولی طولی نکشید که رادامیست مراجعت نمود و باز دیگر به سلطنت ارمنستان رسید. بلاش در این وقت متوجه عزت، پادشاه ادیابن که مذهب موسی را قبول کرده بود شد، تا به سلطنت وی خاتمه دهد. پادشاهان سابق پارت همواره نسبت به یهودیان و عزت نظر مساعد داشتند اما رویه جدید بلاش را که عبارت از مخالفت با

یهودیان بود ، بایستی در تربیت مادری بلاش ، که زنی یونانی بود
استحو کرد .

پس از هر حیث خود را آماده جنگ کرد ولی در این موقع که
بلاش متوجه عزت میشد ، خبری به وی راجع به تجاوز سکائی‌ها
بطاف ایمان رسید ، در نتیجه بلاش مجبور به مراجعت ، بطرف پارت
گردید . سکاهای اشکست داده باردیگر متوجه کشور ادیابن شد .
در این بین عزت در گذشته بود و پسرش مونوبازوس که بجای پدر
خلوس نموده بود واستعداد جنگ در خود نمیدید تابع بلاش گردید .
نعلش عزت را به مقبره خانوادگی که هلن مادر عزت ، بسیار
زیبا و از سنگ مرمر در اورشلیم ساخته بود حمل و دفن نمودند
(۵۴ میلادی) .



نرون

درهین سال ۵۴ میلادی ، سزار کلود فوت نمود و فلیکس ظالم هنوز بر یهودیه حکومت میکرد نرون امپراطور جدید روم ومادرش اگریپین Agripine چندشهر مانند طبریه وغیره را در ایالت گالیل ، وشهرهای ژولیا و آیلا را در ایالت دیگر به قلمرو سلطنت اگریپای دوم اضافه نمودند (۵۶) ولی کلیه کشور باز در زیر سلطه فلیکس بود وبه بهانه امنیت کشور ، حتی خون یهوناتان را که موجبات حکومت وی را فراهم ساخته بود ریخت . رویه فلیکس موجب شد که خارجیان داخله کشور واطراف رویه کینه آمیزی نسبت به یهودیان ، اتخاذ نمایند و یونانیان خصوصا در این راه متعصب تر بودند در نتیجه زدوخوردهائی بین یونانیها و یهودیان در شهر سزاره رخ داد وبامداخله ارتش فلیکس که اکثریت آنها هم از سوریه ای و یونانی تشکیل شده بودند، موجب تلفات وزحمت یهودیانرا فراهم ساختند . یهودیان به نرون شکایت بردند، ولی در اثر تقدیم هدایای یونانیها ، به منشی نرون، امپراطور بر علیه یهودیان سزاره رای داده وآنها را از حقوق اجتماعی محروم داشت .

حکومت فلیکس تا سال ۵۹ میلادی ادامه داشت .

در ایران، پس از آنکه بلاش با پسر عزت، مونوبازروس سازش کرد، متوجه ارمنستان شده برادر خود تیرداد را پادشاه دست نشانده خود کرد. دولت روم که همواره چشم طمع به ارمنستان داشت ، در این موقع که نرون ، جوانی ۱۷ ساله تحت اراده مادرش سلطنت میکرد ، در این سن جوانی ، بیشتر در فکر تعیش ، تا کشور گشائی بود . مع الوصف چون این عمل بلاش ، توهینی برای روم بود ، در صدد تهیه جنگ برآمد ، (۵۵م) تا بالاخره بوسیله مذاکرات ، توافق حاصل شد که قشون بلاش از ارمنستان خارج شود ولی سلطنت تیرداد در آنجا باقی مانده تحت نفوذ روم باشد . بلاش

این پیشنهاد را پذیرفت زیرا پسرش موسوم به بردان ، از ۵۵ تا ۵۸ مایوی در جنگ بود و بالاخره پسرکشته شد . پس از دفع این غائله بلاش خواست که تیرداد دست نشانده او باشد ، لذا روم بوسیله کربولو ، با کمک عساکران اطراف ، به ارمنستان تاخت و بلاش در اثر شورش گرگان نتوانست متوجه جنگ با روم گردد. رومیها فاتح شده تیگران نوه پادشاه کاپادوکیه را بجای تیرداد پادشاه کردند . پس از آنکه شورش گرگان تخفیف یافت بلاش از پادشاه یهودی ادیابن مونیبازوس ، که دست نشانده و متحد وی بود تقاضای کمک برای تصرف مجدد ارمنستان نمود. لشگریان مونیبازوس ، با ارتش پارت متوجه ارمنستان گردیدند ولی در اثر پیام تهدیدآمیز کربولو ، متارکه ای برقرار گردید که قشون طرفین ارمنستان را تخلیه نمایند . بعد بر حسب حکم نرون ، کربولو مأمور حکومت سوریه شد و بجای وی کاسینوس پاکتوس Casennius Pactus بمشرق فرستاده شد و جنگ را برای تصرف قطعی ارمنستان شروع نمود و آنجا را متصرف گردید . طولی نکشید که بلاش متوجه ارمنستان گردیده خسارت زیادی به لژیونهای رومی وارد کرد و متارکه ای بعمل آمد (۶۳م) و باردیگر کربولو بفرماندهی قوای روم برای شرق تعیین گردید .

در نتیجه مذاکرات ، قرار شد که تیرداد به روم رفته تاج سلطنت را از او دریافت دارد (۶۳م) در حالیکه بین بلاش و روم ، چنین جریاناتی میگذشت ، در سال ۵۹م ، فستوس Festus بجای فلیکس بحکومت یهودیه منصوب گردید و در مدت ۲ سال حکومت خود ، فشار را بر یهودیان افزود. در همین ایام شخص دیگری دعوی نجات دهنده کرد ، او نیز بسرگذشت همکاران قبلی دچار وتوسط رومیان معدوم گردید .

اگرپا که روابط خود را با روم محکم می‌دید ، به اورشلیم آمده و در قصر هشمونائیم ها که مقابل معبد بود ، مقیم گردیده تا از آنجا مراقب هر گونه واقعه‌ای که در معبد رخ می‌دهد ، باشد . مؤمنین ، عمل اگرپا را نسبت به معبد ، توهین آمیز دانسته و در سمت غربی آن ، دیوار مرتفعی بنا نمودند تا مانع دیدن اگرپا گردد . این عمل ، اگرپا و حاکم رومی را خوش نیامده دستور خرابی دیوار را دادند ، و بالاخره کار حل اختلاف این موضوع به دربار نرون رسید . بعد از فوت فستوس Festus (۶۱ م) آلبنوس Albinus بجای وی منصوب گردید ، در این زمان کار اختلاف ، سرمقام کهانت بزرگ معبد ، بالا گرفته بود تا بالاخره منتیا تهوفیلوس ، آخرین کاهن ، از ۲۸ کاهنیکه روم بر ملت تحمیل نموده بود ، انتخاب شد (۶۵ م) . آلبنوس در مدت حکومت خود (از ۶۱ تا ۶۴ م) بازم فشار را بر مردم زیادتر کرد و بالاخره آخرین حاکم بر یهودیه ژسیوس فلوروس Gessius Florus بقدری خونخوار بود که موجب تسریع قیام ملت را ، بمنظور خاتمه دادن حکومت روم بر یهودیه فراهم ساخت . در مدت حکومت ۲ ساله خود (از ۶۴ تا ۶۶ میلادی) شهرهای زیادی را غارت کرد و طاقت مردم تمام شده بود . با وجود شدت عمل رومیها و خونریزیهای آنها ، جرئت و جسارت و شهامت یهودیان ، مغلوب نشدنی بود . در این هنگام دیوانگی های نرون در روم شروع گردید .

یهودیان ایران که در آن عصر بزرگترین جامعه ثروت مند و متنفذ یهودیت را در جهان آن روز تشکیل میدادند ، و روابط آنها با پادشاهان اشکانی بسیار دوستانه بود ، اینک امیدی به بلاش یعنی پادشاهی که شیر یک زن یونانی را خورده و در دامان وی بزرگ شده بود ، نداشتند .

آن اتحاد نظر اولیه ، که راجع به دشمن مشترك داشتند ، در این زمان از بین رفته بود . بلاش کم و بیش با رومیان سازگار بود و با این وضع یهودیان یهودیه غیر از اتکاب به قدرت و فداکاری خودامیدی از خارج نداشتند .

آنهائی هم که دعوی نجات دهنده کرده بودند ، بوسیله رومیها از بین رفته بودند . لذا مردمان وطن پرست ، تنها راه نجات را در قیام ملی و انقلاب میدانستند . حاکم رومی ، نرون را خبر داده بود که انقلاب یهودیان در شرف وقوع است ولی امپراطور سرگرم تعیشات خود بود .

در سال ۶۶ م. ، طبق احصائیه ای که بعمل آمده بود ، جمعیت یهود یانیکه برای زیارت به اورشلیم آمده بودند ، به ۳ میلیون بر آورده شد . در این سال در شهر سزاره ، اختلافی بین يك نفر یونانی و یهودیان ایجاد گردید که منتهی به زد و خورد و ترك این شهر از طرف یهودیان گردید .

در عوض آنکه حاکم رومی بشکایت آنها رسیدگی کند ، نمایندگان یهود را بحبس انداخت و ضمناً ۱۷ تالان از خزینه معبد مطالبه نمود و چون بمخالفت ملت برخورد نمود ، حکم کرد محله اغنیا را چپاول نمایند و در آن روز سربازان رومی ، ۳۶۰۰ نفر زن و بچه را بقتل رسانیدند ، روز بعد که سوار نظام رومی متوجه معبد میگردد تا دست به خزانه آن یابد ، مصادف با مقاومت ملت گشت و در نتیجه چون فلوریوس موقعیت خود را در خطر دید از شهر خارج شد . بلافاصله ملت به دو دسته تقسیم گردید ، يك دسته جوانان و فدائیان و طرفدار انقلاب ، و دسته دیگر علاقمند به صلح . دسته انقلابیون ، قبلاً با پادشاه ادیابن و یهودیان ایالت غربی ایران (بابل) ، رابطه برقرار نموده بودند و فدائیان سوگند یاد کردند که تا آخرین

دقیقه حیات ، حتی در زیر تیر های رومی ، یا مقابل حیوانات درنده سیرکهای آنان ، دست از استقامت بر علیه بیدادگری روم نکشند . پیشوای بزرگ جوانان ، العازار بن حنینا ، از فامیل کهنه بزرگ و از دسته شمائی بود ، و دسته صلح طلبان از طبقه هیلل ها و اشراف کشور ، که علاقمند به حفظ ثروت خود بودند . طرفین با شدت هر چه تمامتر کوشش مینمودند که اکثریت ملت را جلب نمایند . اگر بیا طرف صلح طلبان را داشت ولی موافق بود که بایستی فلوروس از حکومت خلع گردد و در این زمینه ، برای ملت نطقی کرد و آنها را تشویق به پرداخت مالیات نمود و ضمناً تا آمدن حاکم جدید ، اطاعت از فلوروس را واجب شمرد .

همین اشتباه ، اثر بیانات او را از بین برده و مردم به طرفداری انقلابیون برخاسته و حتی پادشاه را مجبور کردند که از شهر خارج گردد .

با این ترتیب مأمورین وصول مالیات ، دیگر جرئت مراجعه به مردم را نداشتند . و در این حین ، جمعیت خنجر داران یهود ، یکی از قلاع مستحکم ، موسوم به مسادا ، نزدیک بحرالمیت را متصرف و انبار اسلحه آنها بدست آوردند .

العازار سر دسته فدائیان ، وقتی هیجان مردم را مشاهده کرد ، برای قطع روابط با روم کوشش نمود و کاهن بزرگ را مجبور کرد که دیگر قربانی از دست بت پرستان مقیم یهودیه ، برای امپراطور نپذیرد و مراسم دینی را بر روی اصول کامل وحدانیت بجا آورد ، و این خود بزرگترین نشانه نافرمانی بر علیه بت پرستان روم ، و شروع انقلاب محسوب میگردید و خانه خدا مرکز اجتماع انقلابیون گشت .

صلح طلبان که از این وضعیت نگران شده بودند ، مداخله

اگرپا و رومیان را طلب نمودند و عده‌ای از لشکریان آنها به شهر هجوم آورده ، پس از ۷ روز زدو خورد ، فدائیان بر شهر مسلط شده ، قصر سلطنتی و اداره مالیات را آتش زده مخالفین آنها ، از شهر فرار کردند .

سپس فدائیان دژاتونیا را محاصره و سربازان رومی را ازم شمشیر گذراندند و بعد به قصر هرود حمله بردند و پس از ۱۸ روز جنگ سربازان یهودی ، اگرپا را که تسلیم شده بود ، مرخص و بقیه سربازان رومیرا که به سه برجهای قصر پناه برده بودند کشتند .

انقلابیون دو دسته را تشکیل میدادند یکی بنام دسته فدائیان که نسبتاً با ملاحظه بوده و مراعات ضعیف را میکردند و دسته دیگر دسته خنجرداران که بسیار تند رو و مراعات هیچ چیزی را نمینمودند . بین العازاربن یائیر و منجم ، که هر دو میخواستند بریاست خنجرداران منصوب شوند ، اختلاف بود و روزیکه منجم باعلامت سلطنتی که از چپاول بدست آمده بود ، خواست وارد معبد گردد او راکشتند ، لذا العازار با عده‌ای از خنجر داران به دژ مسادا نزد سایر خنجرداران پناه برد .

بعد از این واقعه ، فدائیان تحت ریاست العازاربن دینای بمحاصره لژیونهای رومی پرداخته ، آنها راکشته ورئیس آنها متیلیوس Metilius که بمذهب حضرت موسی درآمد ، ازکشتن معاف گردید و بدین ترتیب کلیه شهر اورشلیم از دشمن پاك و بتصرف فدائیان در آمد . قیام ، محدود به اورشلیم بود ، ولی وقتی در سزاره ، یونانیها به یهودیانیکه به اوطان خود مراجعت کرده بودند حمله بردند و دوهزار نفر از آنان راکشتند ، انقلاب به کلیه یهودیه سرایت کرد و تمام ملت بر علیه بت پرستان قیام نمودند و در هر گوشه کشور ، دسته هایی برای قتل و انتقام از یونانیها و رومیها تشکیل گردید .

در شهر بت‌شان ، سوریه‌ای ها و یونانیان بت پرست با یهودیان قرار گذاردند ، که در صلح و صفا زندگانی کرده و هر دسته‌ای را که بشهر حمله برد متفقاً دفع نمایند و بدین ترتیب یهودیان این شهر ، دسته جات فدائیان را دفع کردند و چون خطر مرتفع شد اهالی بت پرست ، یهودیان شهر را غافل گیر کرده ۱۳ هزار نفر اهالی را ازدم تیغ گذرانیدند و فقط شمعون نامی که واسطه قرار داد قبلی شده بود ، با اقوام خود فرار کرد و چون اشتباه او موجب کشتار هم مذهبیان او را فراهم کرد لذا از فرط اندوه و شرمساری خودکشی نمود .

زدو خورد بین یونانیها و یهودیان تا شهر اسکندریه سرایت کرده و موجب تلفات ۵۰ هزار نفر از یهودیان اسکندریه گردید .
 باین اوضاع واحوالیکه برای یهودیان پیش آمده بود کلیه اهالی کشور ، به دسته فدائیان پیوستند .

در این ضمن کمک پادشاه ادیابن و یهودیان ایالت بابل ، به اورشلیم رسید. پسران و برادران عیت موسوم به مونوباز Monobaze و کندای Kenodai در ردیف فدائیان قرار گرفتند. از طرف دیگر نیژر Niger از شرق الاردن ، سیلاس از ایالت بابل و شمعون برگیورا که هریک از آنها ارزش يك ارتشی را داشتند ، به دسته جنگجویان اضافه شدند .

والی رومی سوریه سستیوس گالوس Cestius Gallus که مأمور حفظ شرافت و حیثیت ارتش روم بود بیش از این سکوت را جایز ندانسته بالشکریان کمکی همسایگان دست نشانده ، و سه هزار سربازان پیاده و دوهزار سواره اگریا ، که رهنمای رومیها شدند ، جمعاً ارتشی بیش از ۳۰ هزار نفر را تشکیل داده و در هر کجا قدم میگذاشتند با خرابی و قتل و غارت توأم بود .

لژیونهای دشمن ، تا نزدیک بیت المقدس تاخته و در گاباوت ،

جنگ با فدائیان آغاز گردید و در اولین برخورد ، رومیها تلفات زیادی دادند . فدائیان متوجه داخل شهر شده و بعد از چند روز سپاهیان روم نیز در اطراف استحکامات داخلی شهر بمبارزه پرداختند . چون پیشرفتی برای رومیها حاصل نشد و فصل بارندگی شروع گردیده بود ، لشکریان ستیوس مجبور به ترك شهر و محاصره و عقب نشینی گردیدند و در این عقب نشینی ، با حمله فدائیان تلفات زیادی بر آنها وارد گردید تا بالاخره محاصره شده و با پریشانی بطور غیر منظم رو بهزیمت نهادند .

خزینه ستیوس و کلیه اسلحه سپاهیان لژیونهای رومی ، بدست یهودیان افتاد و تلفات رومیها جمعاً به شش هزار نفر رسیده بود . فاتحین با خواندن سرودهای جنگی وجدوشادی کنان در حالیکه خاطرات روزهای فتوحات مکاینها بخاطر میرسید ، به اورشلیم مراجعت نمودند . ارتش روم ، ارتشی که دنیا از تماس با آن بیم داشتند ، شکست خورده بود . ملت و خصوصاً فدائیان ، بهیجان آمده ، فکر میکردند همین قسم که دو سردار رومی را شکست داده اند بعدها هم ، هر کس جای گیر آنها گردد شکست خواهد خورد . طرفداران صلح ، دیگر قدرتی نداشتند و پیادگار این فتوحات سکه‌ای زده شد که بر آن این جمله نقش شده بود « پیاد آزادی اورشلیم » .

در اکثر نقاط پایتخت ، مردم مشغول ساختن اسلحه بودند ، تا برای حملات بعدی رومیها حاضر باشند . حصارهای ویران را تعمیر و استحکامات را اضافه مینمودند و جوانان به تمرینات جنگی پرداخته و داوطلبان از یهودیان خارجه ، متوجه اورشلیم میگردیدند . شمعون بی گلیل رئیس سنهدرین ، که مشاهده کرد انقلاب شروع شده از آن طرفداری کرده و میخواست به نتیجه رسد .

و بر سکه بعدی نام «شمعون پیشوا» منقوش بود. بت پرستان اطراف کشور، به اقلیت‌های یهود حمله میبردند و فدائیان در عوض، انتقام یهودیان خارج را، از بت پرستان داخله میگرفتند. در این موقع برای قسمتهای مختلف کشور، حکامی تعیین شد و یکی از پستهای مهم، یعنی حکومت ایالت گالیل به یوسفان متحیا واگذار گردید.

در ابتدا، اعضا سنهدرین رشته امور کشور را در دست داشتند و يك اختلاف نظرهایی بین آنها حکم فرما بود، ولی پس از دو سال، بالاخره قدرت کامل بدست فدائیان تند رو افتاد (م ۶۶).

در هین سال تیرداد برادر بلاش، به روم وارد گردید که تاج سلطنت ارمنستان را از دست امپراطور بگیرد. نطق تیرداد در روم مقابل امپراطور چنین بود «آقا، من از اعقاب ارشکهایم و برادر شاه بلاش و شاه پاكر، با وجود این، من بنده توهستم، من بدینجا آمده‌ام تا تو را، که خدای من هستی ببینم و تو را پرستم، چنانکه مهر را میپرستم، از این زمان سرنوشت من بدست تو است، زیرا تو طالع منی و اقبال من»^۲.

نرون با تکبر جواب داد و بعد تیرداد از راهی که برای این موقع ساخته بودند، بطرف رسترا بالا رفته و درپای نرون نشست پس از ترجمه نطقی که برای رومیها کرد، تاج را از دستهای نرون گرفت.

در حالیکه ملت یهودیه بر علیه دشمن مشترك ایران و یهودیه قیام کرده و سرداران رومی را شکست داده بود، بلاش پادشاه اشکانی با فرستادن برادر خود بنزد نرون و اعتراف به الوهیت امپراطور فاسد

(۱) مهر معبود اشکانیان بود

(۲) ایران باستان صفحه ۲۴۵۱

رومی مقام سلطنت خود را خفیف نموده و از موقعیتی که برای ایران در این موقع پیش آمده بود استفاده نکرد و بدین ترتیب خرابیها و بدبختیهای و ناراحتیهای برای قرون بعدی جهت کشور ایران و سلسله ساسانیان فراهم کرد .

باینکه بعد از بلاش ، چندین پادشاه دیگر اشکانی بر ایران سلطنت کردند ولی مورخین ، بلاش را آخرین سلطان اشکانی میدانند . با يك دقت سطحی هم ممکن بود به این نکته مهم پی برد که بعد از آنکه دولت روم کلیه ممالك اطراف یا بعبارت دیگر متصرفات سابق ایرانرا (که یهودیه با وفاترین آنها بود) منکوب سازد ، مبارزه با ایران برای وی سهل تر خواهد گردید .

تیرداد در سال ۶۶ م. به ارمنستان مراجعت نمود و قرار داد صلح بین حکومت اشکانی از سال ۶۳ م. همان ایامیکه انقلاب یهودیان شروع میگشت منعقد گردید ، و این امر تصادفی نبود ، بلکه بایستی گنت که چون دولت روم تشخیص داد که انقلاب یهودیان دارد صورت جدی بخود میگیرد و فدائیان و خنجر داران یهود تا آخرین نفس خواهند جنگید ، صلاح خویش را در آن دید که از جنگ در دو جبهه پرهیزد و دشمنان خود را جدا جدا از پا درآورد . لذا طرح قرار داد صلح را با دولت اشکانی ریخت و موقع هم بسیار مناسب بود زیرا بلاش یونانی زاده از هر سلطان دیگر اشکانی ، برای انجام این منظور آماده تر بود .

ایالت گالیل در یهودیه که دفاع آن به یوسف متحیا واگذار شده بود ، مهمترین و پرجمعیتترین ایالت یهودیه بود . آنجا مرکز فدائیان و هیجانان و وطن یهودای فدائی و مرکزی آن مسیح یا ناجی (حضرت مسیح) بود ، که رومیان برای دفع خطر از خود ، او را بصلیب کشیده و تاجی از خار بر سرش گذاردند .

اهالی گالیل با ملاحظه فجایعیکه ، همسایگان نسبت به برادران آنها ، هر روز انجام میدادند نمیتوانستند ساکت بمانند زیرا سکوت آنها موجب خطر برای خودشان نیز میگردد . لذا سه دسته ، یکی در گیشالا Gischala شمال ، دیگری در طبریه و یکی هم در گامالا در جنوب تشکیل گردید .

یوحنا ، انقلابیون گیشالا را اداره میکرد و توانست چهل هزار سپاهی یهودی جمع آوری کند . در طبریه جوستوس بن پیستوس Justus Ben Pistos که تربیت یونانی داشت و تاریخ معاصر خود را بعدها بزبان یونانی نوشت بهمراهی یسوعه ابن صفیارهنمای انقلابیون بودند .

در گامالا هم فراریان یهودی سوریه و ناراضیهای ازاگریا و جمعیت آن شهر که در اثر نطقهای آتشین یوسف نامی بهیجان آمده بودند قیام کردند . کلیه این سه دسته قبل از ورود یوسف متحیا که از طرف سنهدرین مأمور گالیل شده بود نهضت خود را شروع نمودند . یوسف متحیا که بنام ژوزف فلاویوس معروف و یکی از بزرگترین تاریخ نویسان آن عهد است^۱ ، در سال ۳۸ میلادی متولد و در ۹۵ م. فوت کرده است . وی کاهن و از طایفه هشمونائیم بود تحصیلات قابل ملاحظه ای داشت و در قوانین مذهبی یهود وارد بود . مشارالیه تشنه کسب معلومات بود و زبان یونانی را آموخت . در سن ۲۷ سالگی مأموریتی به روم یافته و اقامت در آن شهر اثرات بسزائی در روحیه وی بجاگذاشته بود . درخشندگی دربار نرون ، فعالیت و جمعیت شهر و مؤسسات رومی ، او را متوجه ظاهر این کشور کرده و سرطانی

(۱) قسمت اعظم تاریخ اشکانیها را او نوشته و مرحوم پیرنیا از نوشته های او استفاده زیادی کرده است .

که در باطن روم پنجه انداخته بود نمیدید. بنظر اوقیام فدائیان یهود، مسخره‌ای بیش نبود ولی از ترس آنها جرئت سخن گفتن را نداشت و بظاهر اظهار علاقه برای آزادی کشور خود مینمود. وقتی شکست سرداران رومی را مشاهده کرد معلوم نیست به چه وسیله‌ای توانست فرماندهی ایالت گلیل به این مهمی را بدست آورد. او تصور میکرد که بالاخره میان روم و انقلابیون کار به مصالحه کشیده و اگر پابرسریر سلطنت خواهد رسید، لذا طرف او را داشت.

دربدو ورود به گالیل، یوسف به نظم و ترتیب آن ایالت پرداخته و یکصد هزار نفر سرباز آماده کرد و آنها را مسلح ساخت و ۵ هزار سوار نظام نیز تشکیل داد. شهرها را مستحکم ساخت و آذوقه تهیه نمود. تصاویری که در قصور رومیان در طبریه بود، از بین برد ولی انقلابیون به این عمل قانع نشده ساختمان را خراب کردند و این عمل البته یوسف را خوش نیامد.

یوسف نسبت به یوحنا فرمانده گیشالا حسادت میورزید و برای وی موانعی ایجاد میکرد بالاخره عملیات و نظریات غیر مناسب وی موجب ایجاد نفاق در گالیل گردید. یوحنا از یوسف به سنهدرین اورشلیم شکایت برد و سنهدرین تصمیم به انفصال یوسف را گرفت، اما یوسف با شیوه تزویر و سیاستی که داشت توانست بر سرکار خود باقی بماند.

بالاخره عملیات بعدی یوسف منجر به ازهم پاشیدگی ارتش مسلح گالیل گردید بطوریکه عده کمی در اطراف او باقی ماندند و هر شهری فقط میتواند تنها بدفاع از خود پردازد (۶۶ م).^۱

در همین سال ۶۶ م. پس از آنکه خیال دولت روم از طرف ایران

(۱) موضوع مذکور راجع به یوسف فلاویوس یا یوسیفون در کتاب دوم تاریخ یهود گرائیتر صفحات ۳۶۴ تا ۳۷۱ مندرج است.

و ارمنستان آسوده گردید ، و همان ایامیکه نرون در یونان بود ، خبر شدت انقلاب یهودیه و مردن سیستیوس گالوس *Cestius gallus* که شاید در نتیجه غصه شکست از فدائیان بود ، به امپراطور رسید . شکست قشون امپراطوری روم ، که عالمی را بلرزه درآورده بود توسط يك عده از فدائیان ملت کوچکی مانند یهود ، حیثیت روم را در خطر مهیبی انداخته و ممکن بود این انقلاب و قیام به سایر متصرفات روم سرایت نماید .

بنابراین نرون بهترین سردار خود را موسوم به فلاویوس - و سپاسیان *Felavius Vespasien* برای جبهه یهودیه انتخاب کرد . و سپاسیان در زمستان ۶۷ میلادی از یونان مهد ضد یهودیت حرکت نمود . پسرش تیتوس از اسکندریه لژیونهای پنجم و دهم



و سپاسیان

راکه در درندگی و وحشی گیری مشهور بودند با خود آورد .
 در شهر پتولمائیس ، شاهزادگان همسایگان اطراف یهودیه ،
 حتی اگرپا ، برای تقدیم احترامات حضور و سپاسیان رفتند و بار
 دیگر مانند عهد بخت النصر، همسایگان یهودا بوجد و شادی درآمده
 بودند .

ارتش و سپاسیان ازبهترین و جنگ آورترین سپاهیان منتخب
 روم بود . تعداد آنها بیش از ۵۰ هزار نفر ، فقط مردان جنگی ، بغیر
 از خدمه و اطرافیان سپاه بودند . تهیه آنها تا بهار طول کشید و
 با احتیاط کامل و سپاسیان جنگ را آغاز نمود . یوسف متحیا که در
 گالیل و در جبهه مقدم قرار داشت بتدریج عقب نشینی کرد زیرا وی
 سرداری نبود که روح سلحشوری را در میان نفرات خود بیدار نماید .
 اما وضعیت فدائیان گالیل تحت فرماندهی یوحنا گیشالا ، قسم دیگری
 بود . موقعیکه لژیونهای رومی به دژ یوناپاتا نزدیک شدند ، اهالی
 شهر طوری در جنگ فداکاری کردند که پیش قراولان و سپاسیان پا
 بفرار گذاردند .

نقشه و سپاسیان عبارت از آن بود که قبل از توجه بطرف اورشلیم
 در ابتدا کار گالیل را خاتمه دهد تا از پشت سر خیالش راحت باشد .
 بنابراین سربازان وی متوجه دژهای گالیل خصوصاً گابارا و یوتاپاتا
 شدند .

اول دژ گابا را که مدافعین آن قلیل بودند، بتصرف دشمن درآمده
 و آنرا آتش زده و تمام ساکنین آنرا مقتول ساختند . تمام دهات و
 شهرهای کوچک اطراف نیز بهمین سرنوشت دچار گردیدند و عده
 ای از آنها رابه بردگی فروختند و باین ترتیب جنگ رومیان با یهود ،
 از ابتدا صورت وحشیانه و انتقام جویانه ای بخود گرفته بود .
 یوسف متحیا ، خود را در طبریة کنار کشیده و میخواست تسلیم

گردد ولی هنوز حیا مانع وی بود ، لذا وقت خود را به دادن گزارش برای سنهدرین و کسب تکلیف که آیا بایستی تسلیم شود یا نه میگذرانید ، و یا اگر بایستی دفاع کند و عده کمکی مطالبه مینمود ، در صورتیکه ایالت گالیل که سه میلیون جمعیت داشت ، از تمام ایالات یهودیه پر جمعیت تر بود .

از گابار او سپاسیان باسختی متوجه یوتاپاتا گردید. در اینجا رومیها ۶۰ دستگاه اسباب و ابزار ضد دژ بکار بردند . ساکنین آن باشهامت تمام تا دم مرگ دفاع نمودند و مکرر حملات دشمن را عقب زدند . بعد از ۴۰ روز محاصره هنوز دفاع ادامه داشت و بالاخره توسط يك جاسوس خارجی نقطه ضعف و کم دفاع شهر کشف شده و از آنجا شبانه وارد شهر گردیده ، بقتل و غارت پرداختند .

هنگام شکست ، بسیاری از یهودیان خودکشی میکردند تا بدست دشمنان بت پرست نیفتند چهل هزار نفر از مردان اسرائیل با هزاران نفر زن و بچه در این جنگ جان سپردند (تموز ۶۷) . دفاع یوتاپاتا سرمشقی برای اهالی کشور که چگونه بایستی در راه وطن خود فداکاری نمایند بود .

چند روز قبل از محاصره این شهر ، یوسف بدانجا آمده و شروع به تهیه دفاع کرد ، و غفلتاً خواست مراجعت کند ولی اهالی شهر مانع شدند .

یوسف هنگام تصرف شهر با ۴ نفر از جنگ جویان مخفی شده بود ، و موقعیکه رومیها از محل او باخبر شدند با دادن قول اینکه او را نخواهند کشت تسلیمش را خواستار شدند ولی سربازان او ، وی را تهدید بمرگ کردند که با تسلیم خود ، موجب خواری و خفت ملت نگردد .

آنها میخواستند که هریک خودکشی کرده با شرافت بمیرند و

بدست دشمن نیفتند و همه چنین کردند مگر یوسف که برخلاف عهد، رفتار کرد و با آخرین نفری که برای خودکشی هنوز زنده بودند، بمبارزه پرداخت و بعد خود را تسلیم رومیها نمود. و سپاسیان با یوسف رفتار دوستانه نمود و به او اجازه داد که از بین اسرا زنی را انتخاب کند وی را همراه و رفیق فرزند خود، تیتوس نمود.

بعد از این واقعات سه شهر مستحکم در گالیل باقی که توانسته بودند در مقابل مهاجمین استقامت نمایند. گامالا، دژکوه تابور و گیشالا.

و سپاسیان مجبور گردید که شخصاً متوجه گامالا گردد و دفاع از این شهر یکی از شجاعترین مقاومت جنگ یهود با رومیان میباشد. مقاومت جنگجویان یهود بیش از سه هفته طول کشید، از ۹ هزار نفر جمعیت شهر ۴ هزار کشته شدند و ۵ هزار باقی مانده و پس از یاس از فتح خودکشی نمودند و از این ساکنین، فقط دودختر بچه باقی ماند. در این هنگام پلاسیدوس Placidus سردار رومی موفق شده بود که با حيله و تزویر دژ تابور را بتصرف درآورد. جنگجویان باقی مانده تابور، بطرف اورشلیم فرار کردند. شهر کوچک گیشالا در مقابل عده کثیری سربازان رومی، که فرمانده آن تیتوس فرزند و سپاسیان بود، نمیتوانست مقاومت نماید لذا یوحنا تقاضای يك روز (که شنبه بود) متارکه نمود و از این فرصت استفاده و با چند هزار نفر فرار کرد.

با وجود تعقیب رومیها، خود را به اورشلیم رسانید. روز بعد رومیان وارد گیشالا شده بدون ترحم به کشتار اهالی پرداختند در حالیکه ارتش و سپاسیان تلفات زیادی داده خسته و فرسوده شده و احتیاج به استراحت داشت، ایالت گالیل شکست خورده و بتصرف دشمن درآمده بود.

خرابی اورشلیم و دولت یهود

یهودیان فراری ایالات، متوجه اورشلیم شده و یوحنا گیشالائی هزاران نفر فدائی باخود به این شهر آورده بود و از طبریه هم دوهزار نفر فدائی آمده بودند .

میل به آزادی و علاقه آنها به وطن و حس انتقام ، فداکاری آنها را بسرحد کمال رسانده بود . وقتی جنگجویان اورشلیمی از فداکاری یهودیان گالیل و خونخواری رومیها بیگانه و بت پرست که قدم در خاک آنها گذارده آگاه گردیدند ، خون آنها بجوش آمده درچنین محیطی حتی اشخاص عادی و ترسو فداکار شده و بهیجان آمده بودند . بقدری براستحکامات پایتخت افزوده گردیده بود که هیچ کس تصور نمیکرد که سربازان رومی بتوانند داخل شهر گردند مخصوصاً آنکه مردان آهنین قلب مستحفظ آن بوذند . آنچه بر قدرت عمومی افزود آن بود که همه معتقد بودند که دوره مسیح نجات دهنده فرا رسیده و اگر امروز ظهور نکند پس برای کی خواهد بود .

در حالیکه خرابی نزدیک میگردد هیچگاه اورشلیم به این زیبایی و دارای چنین جمعیتی نبود . دیوار اطراف شهر ۷ هزار متر و جمعیت آن ۶۰۰ هزار نفر بدون فراریان ایالات بود . این هیجانات بیشتر در بین طبقه فقرا و جوانان وجود داشت ، زیرا اشراف طرفدار صلح بودند ، بنابراین در بین مردمان پایتخت توافق کامل وجود نداشت . شهر مسادا مرکز خنجر داران شده و در آنجا هیچ گونه اختلافی وجود نداشت و شمعون برگیوراکه پهلوان جسوری بود با عده خود بر آنها افزوده شده بود . وقتی فدائیان اورشلیم اطلاع حاصل نمودند که یوسف متحیا خیانت کرده و تسلیم دشمن گردیده است ، يك روح بدینی نسبت به طبقاتیکه تند رو نبودند بین آنها پیدا شد و تصمیم

گرفتند که قدرت و اداره شهر را از دست آنها خارج سازند . هریک از اعضا سנהدرین که باخانواده سلطنتی نزدیکی یا وصلتی داشتند توقف شدند و اکثر اعضا خانواده کهنات را که سابقاً بارومیها همکاری نموده بودند از کارها برکنار کرده و کاهن جدیدی بر معبد منصوب داشتند ، در حالیکه دشمن بطرف اورشلیم نزدیک میشد .

در نتیجه این عملیات ، زدو خورد داخلی در شهر اورشلیم ، بین فدائیان و مخالفین آنها آغاز گردید و مخالفین فدائیان ، در صدد تقاضای کمک از رومیها بر آمدند و ادومیان مقیم شهر را بکمک خود خواستند .

جنگ بین فدائیان و ادومیان از یکطرف و مخالفین آنها از طرف دیگر در گرفت و پس از دادن هشت هزار نفر تلفات ، مخالفین فدائیان ، دست از جنگ کشیدند (بهار سال ۶۸ م) .

سران مخالفین محاکمه و معدوم گردیدند و یوحنا گیشالائی فرمانده کل قوای فدائیان شد . و سپاسیان که از اوضاع پایتخت باخبر بود ، مایل نبود به شیر ژیان ، هنگام غرش حمله برد ، ترجیح داد صبر کند تا در اثر جنگهای داخلی اهالی شهر ضعیف گردند ، بنابراین تمام زمستان سال ۶۷ و ۶۸ میلادی را ، به ارتش خود آسایش داد . در بهار ، لشگریان خود را متوجه قسمتهای دیگر کشور نمود ، و باز هم حمله به اورشلیم نبرد . شمعون برگیوراکه در مسادابطرفداری خنجر داران درآمد ، از آنجا خارج شده دسته ای دور خود جمع کرده متوجه اورشلیم گردید تا ریاست فدائیان را بدست آورد .

دربهای شهر بر روی وی بسته بود و بالاخره بکمک طبقه مخالفین فدائیان ، توانست وارد شهر گردد . در ضمن دسته اخیر توانسته بود ادومیها را بطرف خود جلب نماید و با این ترتیب دسته برگیو را و ادومیها و مخالفین فدائیان به فدائیان حمله کردند .

جنگ جدید داخلی از يك طرف و اخبار دیگری که راجع به اغتشاشات روم بعد از مرگ نرون (۶۸ م.) میرسید و سپاسیان را محتاط تر کرده بود. بعد از نرون گالبا Galba قیصر روم شده ولی کشته شد (ژانویه ۶۹ م.) و بعد هم که اتو Otho و وتیلیوس هر دو نام امپراطوری یافته و داخل زدو خورد بایکدیگر شدند در حالیکه هنوز نتیجه آن معلوم نبود، و سپاسیان آرزوی امپراطوری روم را در مغز خود میپرورانید و بنابراین مشغول فراهم کردن زمینه گردید. پسرش تیتوس توافق موسین Mucien حاکم رومی سوریه را جلب نمود. برنيس خواهر اگریا که زیبا ترین زن آن عصر بشمار میرفت و با حاکم مصر آشنائی داشت مأمور جلب موافقت او گردید مخصوصاً آنکه تیتوس وی را بسیار دوست داشته و آرزوی ملکه روم شدن او را در مغز خود میپروراند. «و سپاسیان سفیری نزد بلاش پادشاه ایران فرستاد و وعده داد با امپراطوری او اتحاد گذشته را برقرار خواهد کرد. بلاش سفیر و سپاسیان را خوب پذیرفت و در جواب گفت، حاضر است برای اثبات دوستی چهل هزار سوار پارتی باختیار امپراطور بگذارد، اما و سپاسیان این تکلیف دوستانه بلاش را نپذیرفت»^۱.

با این ترتیب، وقتی خیال و سپاسیان از اطراف آسوده گردید، در تابستان ۶۹ م. خود را امپراطور روم اعلام داشت و لژیونها رومی در یهودیه و در سوریه و مصر بنام وی احترامات بجا آوردند. سپس با پسرش تیتوس متوجه مصر گردید و در دسامبر ۶۹ م. خبر مردن ویتیلیوس به او رسیده. از شکست فدائیان گالیل دو سال میگذشت و در این مدت بواسطه اختلاف داخلی، در شهر اورشلیم هیچ يك از دستجات از ترس آنکه دسته دیگر تسلط بر کلیه شهر یابد،

منوجه خارج از اورشلیم و دفع دشمن نگردیده بودند .
 عده نفراتسکه درمنتهای جانبازی حاضر بفداکاری بودند به ۲۴
 هزار نفر میرسید ، جسارت و از گذشتگی این عده ، در صورت
 وجود اتفاق ، برای اضمحلال لژیونهای رومی ، با وجود برتری
 نفرات کافی بود . العازار بن شیمعون که اورشلیمی و رئیس یکی از
 دسته‌ها بود طبعاً حق ریاست را از آن خود میدانست . یوحنا که
 شخصی باکفایت بود خود را ذیحق برای فرمانداری کل تصور
 مینمود . و همین اختلافات موجب گردید که دشمن تاپشت دروازه‌های
 اورشلیم ، قتل و غارت نماید و بدبختی مهمتر آن بود که در اثر زرد و خورد
 داخلی انبارهای آذوقه که برای مدت مدیدی کافی بود آتش گرفت .
 بالاخره تیتوس ، فرزند و ولیعهد و سپاسیان در اول بهار ۷۰ م.
 متوجه اورشلیم گردید . برای رومیان ننگ آور بود که مدت ۴ سال
 از شروع انقلاب یهودیه میگذشت و لژیونهای رومی که تمام اروپا



تیتوس

تا اسپانیا و کلیه آسیا صغیر و مصر و شمال افریقا را بتصرف درآورده و بلاش پادشاه پارت هم اظهار ارادت به آنها میکرد ، هنوز پایتخت یهودیه کوچک را ، بتصرف نیاورده باشند .

حیثیت و شرافت و دوام تاج و تخت امپراطور جدید پدر تیتوس و حتی عاقبت شخص اخیر بسته به تسلیم اورشلیم بود . اگر باز هم اورشلیم استقامت میکرد معروفیت و ارزش نظامی و سپاسیان و پسرش بکلی از بین میرفت .

تیتوس ، يك ارتش ۸۰ هزار نفری مجهز و برگزیده آماده نمود ، و سه نفر خائن ، این بت پرست خونخوار را كمك میکردند : اگر بیا با عده نفرات خود ، تیر الکساندر (یهودی تغییر مذهب داده مصری) ، و یوسف متحیا که همه جا رهنمای تیتوس بود .

خبر آماده شدن تیتوس برای حمله به اورشلیم قدری از اختلافات داخلی پایتخت کاسته بود و در این ضمن از ایالت بابل که جزو متصرفات ایران بود كمكهای میرسید .

تیتوس با ارتش جرار خود بدیوارهای اورشلیم رسید و ستاد خویش را در کوه اسکوپوس که امروزه کتابخانه و دانشگاه یهود روی آن بنا شده برقرار کرد .

بدو پیغام داد که منظور وی تسلیم شهر و پرداخت مالیات و اطاعت از حکومت روم است ، البته نفوذ برنیس که مایل نبود اورشلیم خراب شود ، در این رویه تیتوس بی اثر نبود . مدافعین شهر که قسم خورده بودند تسلیم رومیان نشوند ، این پیشنهاد را رد کردند و رومیها برای حمله قطعی آماده شدند .

در اولین زد و خورد که فدائیان شهر خارج شدند ، نزدیک بود تیتوس اسیر آنها گردد و فداکاری محافظین او ، نجاتش داد . در دومین حمله که در کوه زیتون بعمل آمد رومیها پا بفرار گذاردند .

دومین حمله زیتون بعمل آمد رومیها یا بفرار گذاردند . جنگی که از بهار و قبل از عید پسخ^۱ شروع شده بود ، منظمآ دوام داشت و طبقه نسوان هم با کمال شهامت در این راه جاتبازی مینمودند . رومیها ماشینهای ضد استحکامات بسیاری ، بکار میبردند و مدافعین با وسایل گوناگون آنها را دفع میکردند . بعد از يك ماه ، رومیها موفق شدند که دیوار شهر را خراب کنند ولی چقدر تعجب نمودند وقتی دیدند که محاصرین ، دیوار دیگری در این مدت در اطراف شهر کشیده اند ، هر قدر خطر بزرگتر میشد جرئت و جسارت یهودیان زیادتر میگردد .

مردمان ادیابن (کردهای یهودی شده) هم در این زدوخوردها منتهای فداکاری را بخرج میدادند . تیتوس آن شخصیکه لقب سعادت بشر خوانده شده بود ، کلیه اسرا را به صلیب میکشید و عده دیگری از آنها را پس از قطع دست و گوش ، برای ایجاد ترس و وحشت به داخل شهر میفرستاد . تیتوس فکر میکرد محاصره شهر و تسلیم آن بدین زودی خاتمه نخواهد یافت ولی بروز قحطی بوی مدد کرد زیرا بزودی آذوقه فقرا و بعد اغنیا تمام شده و شهر پر از مردگان از گرسنگی گردید .

هر کس فکر تسلیم را میکرد ، مورد مجازات فدائیان قرار میگرفت . جنگجویان یهودی با وجود اشکالات فراوان و برتری دشمن و بروز قحطی ، جنگ را همچنان ادامه میدادند تا بالاخره در اول ماه تموز ، تقریباً ۳ ماه بعد از محاصره ، دیوارها و استحکامات دومی خراب گردید و در این دفعه نیز باز رومیها مشاهده نمودند که دیوار دیگر بنا شده است .

در این وقت ، تیتوس پیغام دیگری حاکی از اینکه ، اگر تسلیم

شوند شهر و خانه خدا را خراب نکرده و اهالی را عفو خواهد کرد
فرستاد و یوحنا جواب داد که (شهر مقدس هیچگاه از بین نخواهد
رفت و خداوند ازلی است) . بالاخره رومیها وارد شهر شده بودند و
مدافعین به خانه خدا پناه بردند و ماشینهای رومی متوجه دیوارهای
معبد گردیدند و در زد و خورد های اطراف معبد تلفات رومیها بسیار
زیاد بود . قحطی کار خود را میکرد و مردان دلاور بتدریج
رو به ضعف میرفتند . دیگر پول ارزشی نداشت زیرا در مقابل آن
نمیتوانستند بهر مقدار که باشد خوراکی بدست آورند .

آنهاییکه کمر بند زرین داشتند ، از گرسنگی جان میدادند
و آنهاییکه قدرت بازویشان فرماندهان رومی را می لرزاند در خون
خود می غلطیدند . از زیادی کشتگان و در اثر هوای تابستان ، شهر
متعفن شده و بیم از بروز طاعون بر بدبختیها میافزود ، ولی باز
ماندگان فدائیان دست از استقامت نمیکشیدند ، زیرا مرگ را بر
تسلط بت پرستان ، ترجیح میدادند .

رومیان از استقامت و فداکاری آنها در شگفت بودند و تصور
میکردند که شاید مردمانی غیر از بشر و از نزد خدایان تصویری آنها
آمده اند . عده ای از آنها تحت تأثیر این وضعیت قرار گرفته به این
عقیده رسیده بودند که ممکن نیست شهر اورشلیم بدست روم افتد و
در اثر این اوضاع و احوال عده ای از رومیها به دین حضرت موسی
ایمان آورده به دسته محاصرین میپیوستند و همین قضیه بر جسارت
و استقامت یهودیان میافزود .

ماشینهای رومی کار خود را میکردند ولی موفق بخرابی دیوار
های معبد نمیگشتند و از همین نقطه نظر تیتوس حکم داد که در روز
هشتم ماه اب در برجی معبد را آتش بزنند و پس از ۲۴ ساعت ،
دستور خاموش کردن آنرا داد، تار تش وی بتواند داخل معبد گردد.

شورای جنگ تیتوس تشکیل گردید هرچند اکثریت رأی به خرابی معبد دادند ولی تیتوس که تحت تأثیر تمایلات برنیس بود ، مخالفت کرد . روز بعد نهم ماه اب فدائیان محصور ، حمله دیگری بخارج نمودند ، اما در اثر کثرت نفرات دشمن مجبور بعقب نشینی شدند .

بالاخره آن ساعت شومیکه دوهزار سال ملت یهود را عزادار کرده است فرا رسید ، در دهم ماه اب رومیها قطعه پارچه‌ای را آتش زده توسط یکی از سربازان رومی از پنجره بداخل معبد پرتاب کردند در نتیجه چوبهای راه رو معبد آتش گرفت و حریق بسرعت توسعه یافت و بطرف آسمان زبانه کشید و بااین ترتیب دیگر جای



سرباز و سردار رومی عهد امپراطوری

استقامتی برای فدائیان باقی نماند. تیتوس دستور خاموش کردن آنرا داد ولی در اثر هرج و مرج و زد و خوردها و نعره سربازان صدایش شنیده نمیشد. سربازان رومی دیگر مانعی برای ورود به معبد نداشتند با ورود خود هر ذی نفسی که باقی مانده بود کشتند و هر چه بود به چپاول بردند، در حالیکه هنوز فدائیان در میان زبانه های آتش به زد و خورد مشغول بودند.

پس از ویرانی شهر و سوختن خانه خدا، دیگر زندگانی برای آنها ارزشی نداشت بهمین علت فدائیان تا آخرین نفر در حالیکه آتش در اطراف آنها زبانه میکشید به رزم و جانبازی مشغول بودند و تیتوس وقتی ملاحظه کرد که حریق کار او را آسان کرده فرمان آتش زدن قسمتهای دیگر شهر را داد.

فریاد فاتحین و ناله و فغان مغلوبین، که با چشم خود مشاهده میکردند مقدسترین معبد آنها طعمه آتش گردیده، صدای انفجار و خرابی و انعکاس آنها در کوههای اطراف اورشلیم، و آسمانیکه از دود و آتش بکلی تیره شده بود، محشر کبرائی برپا کرده و یهودیان اطراف را که ناظر این صحنه غم انگیز و دلخراش بودند مأیوس و ناامید میکرد.

عده کثیری از وطن پرستان که تاب و توان مشاهده این صحنه دلخراش و غم انگیز را نداشته برای خاتمه دادن بزندگان خود، خویشتن را در میان لهیب آتش که از هر سوزبانه میکشید، میانداختند. بغیر از پایه های خانه خدا و دیوار سمت غربی، کلیه معبد از بین رفت. تیتوس، آن حیوانیکه خود را بصورت آدمی نشان میداد، کهنه باقی مانده معبد را کشت و رومیان بر روی خرابه های خانه خدا برای بت های خود قربانی نموده و بیرق ظفر را نصب کرده و تیتوس را امپراطور خواندند.

روز خرابی معبد دوم ، نیز در همان روز نهم آب که بخت النصر معبد اول را خراب کرد صورت گرفت .

باتمام این جریانات و ضایعات ، جنگ هنوز خاتمه نیافته بود ، زیرا رئیس فدائیان در قسمت علیای شهر در کوه صیون بود و آنها از تیتوس تقاضا کردند که اجازه دهد که با اسلحه خود ، شهر را ترک نمایند و بدون زد و خورد بخارج روند . ولی تیتوس موافقت نکرد و رومیان به حمله پرداختند و حدود یکماه دیگر توانستند بوسیله خرابی دیوارها و ایجاد حریق داخل آن شده بقتل و غارت پردازد .

اکثر ساکنین کشور از بین رفته بودند و محاصره اورشلیم بیش از یکمیلیون تلفات به یهودیان وارد کرد . اینک بار دیگر «فرزندان صیون جلای وطن کرده و کوچه های اورشلیم داغدار بودند»^۱ و دیگر مانند عصر بخت النصر ارمیای نبی وجود نداشت که دوره پیوه گی صیون را مجسم سازد .

آری ارمیا دیگر وجود نداشت تا بتواند بدبختی ملتی را که در راه حفظ خداپرستی و ایمان و معتقدات مقدس خود، جوانان خویش را از دست داده و از هستی ساقط شده بود وصف نماید .

اوضاع و احوال ملت یهود از خرابی اول بسیار بحرانی تر و دلخراشتر بود . تیتوس بیش از ۹۰۰ هزار اسیر از اورشلیم گرفته و آنها را در اختیار فروتو Fronto دوست خود گذارد . شاهزادگان خانواده سلطنتی ادیابن (کردستان) که در ردیف فدائیان یهود جنگیده بودند به روم فرستاده شدند تا گروگان ، برای صمیمیت پادشاه آنها، در مقابل روم باشند . تمام اشخاصیکه تصور میرفت ، در زد و خورد شرکت کرده اند بصلیب کشیده شدند .

وهفده هزار اسرا ، از گرسنگی تلف گردیدند زیرا خوراک



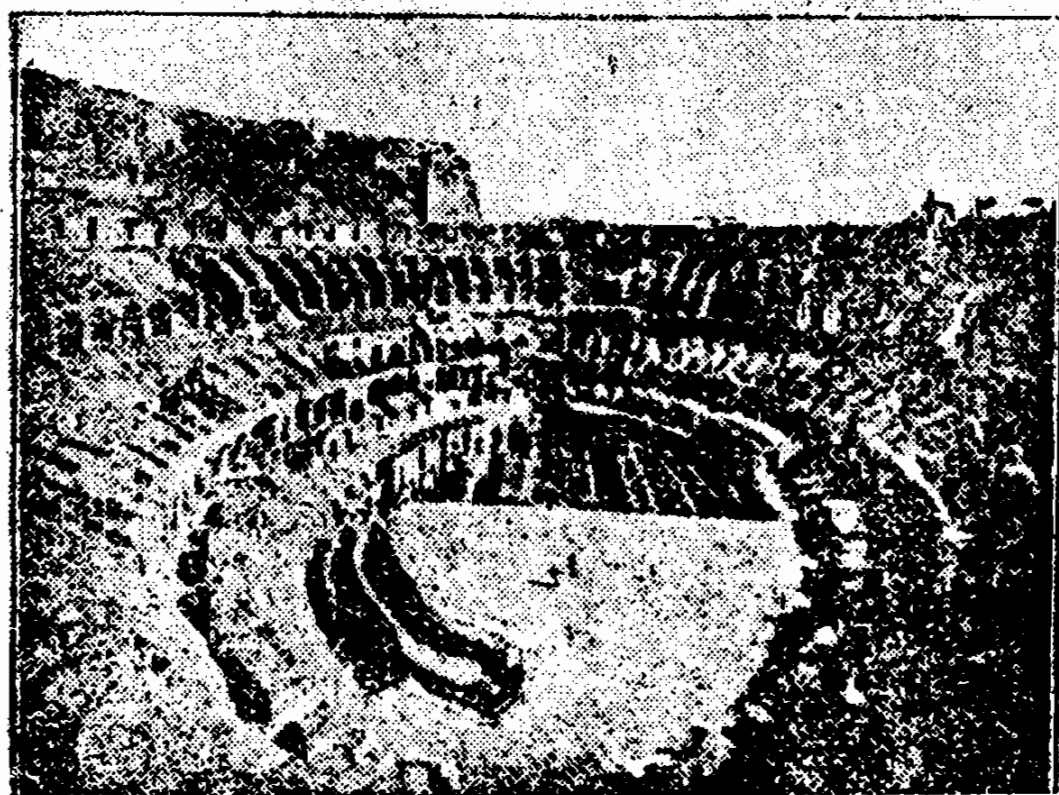
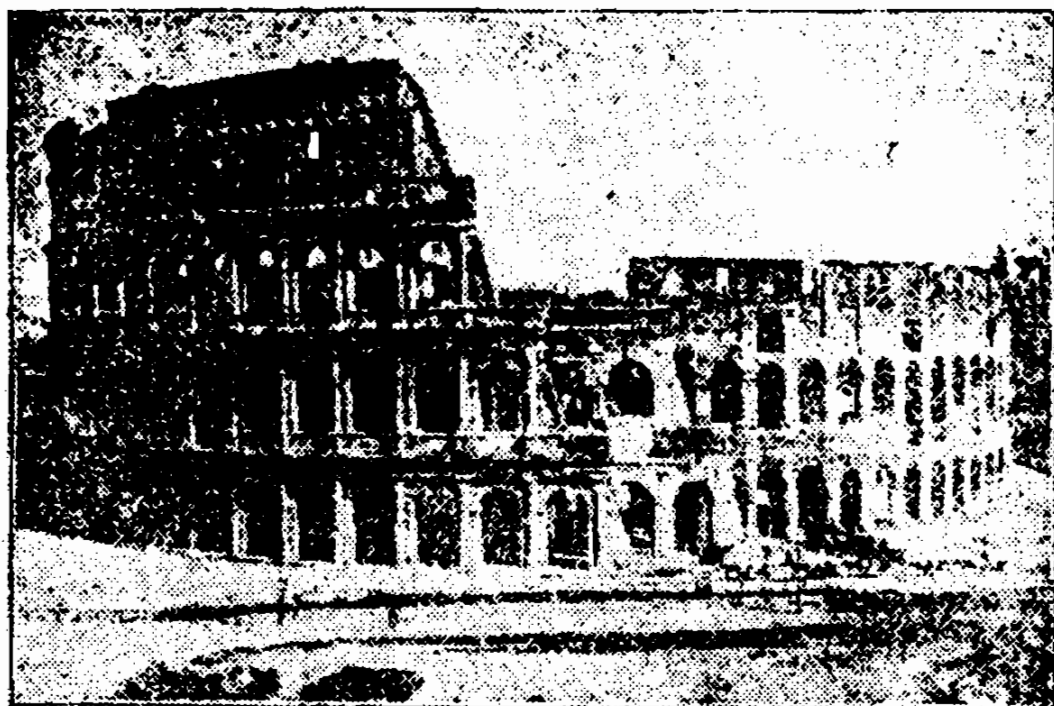
منورا از روی طاق نصرت تیتوس در روم

آنها بسیار محدود و کم بود و بسیاری از آنها غذا نمیخوردند که تا بمیرند . عده‌ای جوانان زیبا را برای زینت ورود تیتوس به روم انتخاب کردند و عده دیگر را برای کار اجباری در معادن به مصر فرستادند و برخی دیگر را هم به روم روانه داشتند ، تا در سیرک‌های رومی طعمه حیوانات گردند .

و بقیه جوانان و زن‌ها را به قیمت نازلی به برده‌فروشان فروختند و بدین ترتیب یهودیان را در کشورهای اروپائی که مستعمرات روم بودند پخش کردند .

حکایت کردند که يك پسر و يك دختر بسیار زیبا ، که به دونفر جداگانه فروخته شده و از فامیل اشراف بودند ، صاحبان آنها که زیبائی هردو را دیده ، تصمیم میگیرند که آنها را به ازدواج یکدیگر درآوردند . در شب زفاف هردو از سرگذشت و بدبختی ملت خود گریان بودند، وقتی چراغ را روشن کردند، معلوم شد خواهر و برادر میباشند و در اثر غم و اندوه و گریه ، در کنار یکدیگر جان سپردند . و سپاسیان یهودیه را ملك شخصی اعلام کرده ، امر نمود آنرا قطعه قطعه بفروشند و بدین ترتیب و با عملیات خود فرزند دل‌بندش ، بخت النصر را روسفید نمود . تیتوس در سزازه مهمانی‌های داد و جوانان شریف زاده یهودی را در سیرک به مبارزه با حیوانات و امید داشت، تا بالاخره کشته شوند و بدین ترتیب ۲۵۰۰ نفر جان دادند .

در شهرهای دیگر یهودیه و سوریه ، در مقابل جمعیت بتپرستان همین مراسم را بجا می‌آوردند . ورود تیتوس به روم با تجلیل کامل انجام شد، ۷۰۰ نفر از جوانان خوش اندام را بایوحنای گیشالائی و شمعون برگیورا که بر اثر ناخوشی ضعیف شده و بدست رومیها افتاده بودند، نیز جزو آنها بودند . ظروف طلا معبد و تورات را در جلو آنها میبردند و برگیورا را به زنجیر کشیده در شهر گردانده و او را برای



کلیزه و خرابه‌های روم قدیم

قربانی خدایان از بلندی پرتاب کرده کشتند و یوحنا نیز در محبس جان داد.

آقای Saulcy غیر یهودی، در کتاب (آخرین روزهای اورشلیم مینویسد) : «هیچگاه و در هیچ تاریخی، يك ملتى با تحمل آنقدر صدمات و تا این اندازه شجاعانه و کامل، خود را در آغوش مرگ، برای رهایی از بدبختی تصرف وطن توسط قوای حیوانی لشکریان خارجی نینداخت. زهی افتخار برای شهدای راه وطن پرستی یهود». برای افتخار فتح تیتوس، طاق نصرتی در روم ساختند که هنوز باقی است و تا سالیان دراز رومیها غلبه بر یهودیه را بزرگترین فتح خود میدانستند.

بلاش پادشاه اشکانی پرورش یافته در دامان یونانی، سفیری برای تبریک بهره مندی تیتوس که درزگما رفته بود باتاجی از طلا فرستاد و تیتوس این سفیر را گرم پذیرفته ضیافتی بافتخاراو برپا کرد^۱.

انحراف سیاست بلاش، برویه پادشاهان سابق ایران (هخامنشیان و اشکانیان) نسبت به یهود، بمنظور جلب مساعدت دولت روم بود که اولاً از شر حملات وی محفوظ باشد و در ثانی در موقع لزوم به کمک وی شتابد. در صورتیکه پادشاهان گذشته که در سیاست و کشور داری روشن تر بودند همواره معتقد بوده که یهودیه پیش قراول ایران است و میتواند متحد مفیدی برای این کشور باشد.

وقتی کوروش کبیر بابل را بتصرف درآورد و حکومت کلدانیان را برانداخت، بهمین منظور مساعدتهای تاریخی خود را نمود و در عهد داریوش کبیر و اردشیر دوم که یهودیه دست نشانده و متحد شاهنشاهان ایران بود، از هیچ گونه کمکی، سلاطین ایران نسبت به

یهودیه کوتاهی نمیکردند زیرا اگر دشمن به ایران حمله مینمود، یهودیه دوست ایران از پشت سر دشمن، میتواند مزاحمت وی را فراهم سازد. در دوره سلوکیدها مکرر این سیاست و تدابیر عاقلانه پادشاهان ایران ثابت گردید تا بالاخره سلسه سلوکیدها از بین رفته و اشکانیان بر کرسی سلطنت ایران جلوس نمودند.

بلاش در هنگامیکه، موقعیت بسیار خوبی برای سرکوبی رومیها در آسیا صغیر و سوریه و مستعمرات سابق ایران داشت، نه فقط وقت را از دست داده بجنگ رومیان برنخواست، بلکه در عوض مساعدت به یهود، بیهوده عقد اتحاد با روم بست. طولی نکشید که در سال ۷۵ میلادی آلانها از راه قفقاز، آذربایجان ایران و ارمنستانرا که پاوکرو تیرداد برادران بلاش، بر آنها سلطنت داشتند مورد تهدید قرار دادند. بلا به دولت متحد خود و سپاسیان، مراجعه و از وی تقاضای کمک نمود «ولی و سپاسیان بالاخره این کمک را صلاح ندانست»^۱ بالاخره آلانها کلیه ارمنستانرا متصرف و تیرداد را با کمند گرفته بردند و آذربایجان را نیز به باد یغما داده و پاوکر به کوهها پناه برد.

منظور و سپاسیان پرواضح است او میخواست که ایران ضعیف گردد تا در آتیه لژیونهای روم زودتر و سهل تر بتوانند پارت را از پا در آورده و حکومت مطلق دنیا، از آن روم گردد. با فوت بلاش در سال ۷۷ م. خاندان سلطنتی اشکانیان دیگر قد علم نکرده روبه انحطاط نهاد^۲.

دولت یهود و معبد وی از بین رفته بود ولی پایداری فدائیان هنوز باقی بود، سه دژ دیگر هرودیون، ماکوروس و سادات سلیم نگردیده بودند. حاکم یهودیه موسوم به باسوس Bassus مامور فتح آنها

(۱) ایران باستان صفحه ۲۴۶۱

(۲) ایران باستان صفحه ۲۴۶۵

گردید، هرودیون نتوانست استقامت کند و دژ ماکوروس را رومیان بازحمت زیادی فتح نمودند و در اینجا جمعا ۷۰۰ نفر را رومیان وحشی کشتند .

باسوس حاکم، در این زمان مردد و سیلوا حاکم جدید متوجه دژ مسادا که فدائیان تحت ریاست العازار بن یائیر بودند گردید . آنها آب و خوراک و اسلحه کافی داشتند ، اما ماشینهای دژ کوب رومیها دیوارهای دژ را خراب کرده و شهادت فدائیان بی نتیجه ماند. بفرمان العازار، تمام اهالی دژ اول، زن و بچه های خویش را کشتند و بعد خود کشی نمودند (اول عید مسیح سال ۷۳ م.) وقتی رومیها وارد دژ شدند، از کلیه جمعیت آن، دوزن و ه بچه باقی مانده بود.

و سپاسیان حکم کرد که هدیه سالیانه ای را که یهودیان برای خانه خدا در اورشلیم میفرستادند ، منبعت برای ژوپیترا ارسال دارند، و چون تشنه ثروت بود برای خود ضبط میکرد .

تیتوس ، برنيس خواهر اگریپارا، معشوقه خود ساخته ویوسف متحیا هنگام ورود فاتحانه تیتوس در روم، با وی بود و در قصر خود، او را جاداد و چون مورد محبت خانواده و سپاسیان بود نام فامیلی امپراطور که فلاویوس بود بجای متحیا به او داده شد .

موقعیکه اوضاع کشور یهود وخیم گردید و شکست قطعی شد، بسیاری از یهودیان یهودیه بطرف عربستان و بین النهرین که ایالتی از ایران بود، و مصر نزد برادران خود فرار کردند .

در مصر بر حسب حکم و سپاسیان، معبد یهود آنجا را بستند و ثروت این معبد را که بعد از اورشلیم زیاد بود ، برای امپراطور بردند (۷۴ م.) .

فراریان بطرف عربستان ، در شهر یثرب که مدینه باشد استقرار یافتند. یوسف فلاویوس در سال ۷۵ م. شروع به نوشتن تاریخ جنگهای

یهود نبود و در سال ۷۹ م. آنرا خاتمه داد.^۱
گرائیتزمورخ شهر مینویسد: ارمیا، زنجیر شده، با حال فغان
وزاری دوره اول تاریخ اسرائیل را بست و یوسف در حال آسایش در
قصر سزار در میان زینت رومیها، تاریخ اسرائیل را نوشته و دوره
دوم آنرا میندد.^۲

فصل بیست و سوم

پاوکر تیسفون را توسعه داد، تاریخ
دوره این سلطان روشن نیست، گفته شده که
وی فرزند بلاش بوده.
عصر اشک بیست و
و سوم یا پاوکر از
۷۸ تا ۱۰۸ میلادی

مدعیان سلطنت، در دوره وی زیاد
بوده اند و تمام وقت اودر زدوخوردهای داخلی صرف میشد، از این
رو بایستی گفت که مستعمره چیهای رومی، پس از آنکه دولت یهود،
بزرگترین قدرت و مانع قبل از ورود به ایران را از بین برداشتند، در
ایران هم مانند یهودیه به ایجاد تفاق پرداخته زمینه را برای حمله و استعمار
مهیاکردند.

قوای روم در اثر جنگهای یهودیه خسته و فرسوده شده و سپاسیان
و تیتوس، میخواستند اقتدار خود را در روم مستحکم کرده و قدری
از موقعیت جدید استفاده نمایند.

بنابراین از سال ۷۰ م. یا بعبارت دیگر ۷۳، که از جنگهای یهودیه
رهائی یافته بودند عملیات تحریک آمیز خود را در ایران شروع کرده،
وزمینه برای زدوخوردهای داخلی، هنگام فوت بلاش آماده شده

(۱) یوسف کتب دیگری هم نوشته است. تاریخ باستانی یهود - مقاله بر
ضد اپیون دشمن یهود. و دیگری شرح حال زندگی خود که بمنظور دفاع
و تبرئه نوشته است (در ۹۳ - ۹۴ میلادی)

(۲) در واقع این دوره را دوره سوم باید محسوب داشت زیرا پایان دوره
اول عهد حضرت موسی - دوم خرابی معبد اول و سوم خرابی معبد دوم است.

بود. موقعیکه بلاش فوت کرد، چندین مدعی سلطنت در ایران پیدا شد و البته کلیه آنها در زد و خورد بودند^۱.

هنگامیکه وسپاسیان (از ۶۹ تا ۷۹ م.) امپراطور روم بود و پسرش تیتوس از ۷۹ تا ۸۱ م. و برادر تیتوس، موسوم به دمیسین (۸۱ تا ۹۶ م.) از ابتدا تحریکات در ایران شروع، تا بالاخره در سال ۷۸ م. یعنی قبل از فوت وسپاسیان، زد و خورد بین مدعیان سلطنت عملی گردید و ایران را رو بضعف کشانید.

پس از قتل دمیسین در سال ۹۶ م. و برقراری امپراطوری تراژان در ۹۸، طولی نکشید که در سال ۱۰۱ م. حمله به شرق و ایران را آغاز نمود، تا نتیجه تحریکاتی که از مدتها قبل در ایران با وجود پیمان دوستی در پیش گرفته بود بدست آورد^۲.



اوضاع یهودیان بعد از خرابی خانه خدا

مصیبت و بدبختی یهودیانیکه در اثر وطن پرستی و علاقه بحفظ مذهب خدای یکتا، همه چیز خود را از دست داده بودند غیر قابل وصف است.

خانه مقدس خدا و قبله موحدین، سوخته بود و وطن مرکزی آنها ویران و میلیونها تلفات داده بودند. باز ماندگان را به غلامی فروخته یا به کارهای اجباری در معادن مصر برده بودند. باقی مانده اهالی کشور، بممالک دیگر فرار کرده و هزاران نفر را به روم برده تا بوسیله جنگ بادرندگان، رومیها تفریح نمایند.

وسپاسیان که از چپاول ملل شرق و خصوصاً یهودیه سرشار

(۱) ایران باستان صفحه ۲۴۶۸

(۲) شرح آن بعداً میآید.

شده بود ، شروع بساختن کلیزه و قصرهای بسیار نمود و پسرش تیتوس آن بناها را تکمیل کرد . کلیزه گنجایش ۵۰ هزار جمعیت داشت^۱ و در آنجا گلا دیاتورها رابجنگ بایکدیگر یا با حیوانات درنده وامیداشتند .

گلا دیاتورها محکومین بمرگ یا محبوسین جنگی بودند و یا غلامانیکه صاحبانشان برای این نوع تماشاها کرایه میدادند. گلا دیاتورها ها هنگام عبور از جلو غرفه امپراطور بطرف وی برگشته جمله ذیل را بزبان میآوردند :

«سلام بر توای قیصر امپراطور، کسانی که بسوی مرگ میروند تو را درود میفرستند» .

تیتوس در سال ۸۰ م. ۹۰۰۰ و تراژان ۱۱۰۰۰ حیوان درنده کشت . و تلفات گلا دیاتورها و جوانان یهود و بعدا مسیحیون در این سیرکها بی شمارند . و سپاسیان هنگام مرگ گفت «احساس میکنم که خدا میشوم»^۲ در حالیکه تیتوس فرزند و سپاسیان بدون هیچ گونه توجهی به يك مبدء و مقررات اخلاقی، ظلم را نسبت به یهودیان مجری میداشت و در حالیکه بشریت آنروز تاثری از این همه بدبختی های یهودیان بخود راه نداد و تیتوس را سعادت نوع بشر لقب داده بود: «دوره سلطنت کوتاه او از ۷۹ تا ۸۱ ، همراه با بلیات بزرگ و توام با بدبختی بود. حریق عظیم و بعد از آن طاعون شدید، روم را خراب کرد و بالاخره انفجار کوه آتش فشان وزوو، سه شهر معروف، پمپی، هرکولانم و استابی را نابود ساخت وزیر آتش و خاکستر مدفون کرد . این حوادث در سال اعلان امپراطوری تیتوس در ۷۹ م. واقع گردید^۳ آیا میتوان این واقعات خطیر را تصادفی دانست ؟.

(۱) تاریخ روم تألیف البرماله ترجمه غلامحسین زیرک زاده صفحه ۲۹۵

(۲) تاریخ روم تألیف البرماله ترجمه غلامحسین زیرک زاده صفحه ۲۵۴

(۳) تاریخ روم صفحه ۲۵۴

چنین بنظر میرسد (و مخصوصاً تیتوس چنین فکر میکرد) که با نابودی دولت یهود و پراکندگی این قوم، یهودیه و یهودیت یا موسویت یا وحدانیت برای همیشه از این جهان رخت بر بسته است. یوحنا بن زکای که پیرو فکر هیلل و مردی منور الفکر و دوراندیش و عضو سنهدرین بود، وقتی در سال ۷۰ م. ملاحظه کرد که دیگر امیدی برای صلح بین تیتوس و ملت یهود وجود ندارد و پایتخت و حتی خانه مقدس در معرض انهدام هستند و در واقع دولت یهود رو بزوال است، تصمیم گرفت که بروی ویرانیهای قریب الوقوع سنهدرین و معبد و کشور یهود، بنائی بسازد که هیچ قدرتی در دنیا نتواند آنرا نابود کند.

لذا بنا و معبد جدید و پایه های آنرا، در نظر داشت که در اعماق افکار یهودیان دنیا استوار و برقرار سازد.

موقعیکه خانه خدا برپا بود، قبله و اتکای یهودیان آسیای صغیر و ایران که محل سکونت اکثریت یهودیان خارج از یهودیه بود، اورشلیم گردید و یهودیان مصر متوجه معبد دوم یهود، موسوم به معبد حونیو در اسکندریه که از سال ۱۷۰ ق.م. ساخته شده، بودند. اما یوحنا فکر میکرد که بعد از این خرابی، عالم یهودیت بکجا اتکا خواهد داشت.

همانقسم که در موقع خرابی خانه اول، پیغمبران آن عصر مانند ارمیا، حزقیال، و اشعیای دوم موجب حفظ مذهب و ملیت یهود گشته بودند، اینک این را دمرد بزرگ، بطریق دیگری موجب حفظ ملیت و مذهب و وحدانیت یهود را فراهم ساخت آنهم در عصریکه از هر طرف بت پرستان، یهودیت را که تنها طرفدار وحدانیت در آن عصر بود محاصره و منکوبش کرده بودند.

یوحنا بن زکای، با افتتاح مکتبی، ملت یهود را از غفلت و نفاق

و بی سوادى و بی خبرى از مذهب و اخلاق نجات داده، طریق اتحاد و قدرت و ایمان را بوى راهنمائى نمود. مکتب یوحنا، در اورشلیم معروف بود، وى مخالف جنگ باروم بود و چون نصایح او مؤثر واقع نگردید و حتى خطر مرگ برایش متصور بود، دوستانش او را در تابوت گذارده بخارج شهر بردند و از تیتوس اجازه افتتاح دبیرستانی را بدست آورد، يعنى همان مدرسه ای که موجب گردید ملتى بدون اسلحه مانند یهود را، تا هزاران سال بعد از اضمحلال دولت روم، پایدار نگاه دارد.

یوحنا مقدمه افتتاح مدرسه خود را در يینه جنوب شهر یافا فراهم ساخت و وقتى که از خرابی اورشلیم و معبد، اطلاع حاصل نمود بسیار مغموم و محزون شد اما مایوس نگردید زیرا معتقد بود که با خرابی معبد و موقوف شدن قربانى، يهودیت از بین نخواهد رفت. برای تسکین يکى از شاگردانش که برای خرابی معبد و موقوف شدن قربانى زارى مینمود اظهار داشت:

«آيا در کتب مقدسه ما نوشته نشده است که: ترحم بر یتیمان و بیوه زنان را خداوند بیشتر از قربانى دوست دارد»^۱.

یوحنا تشخیص داد که لازم است بفوریت يك مرکز جدید مذهبی برای يهودیان مانند سنهدرین اورشلیم ایجاد کرد. این محکمه جدید را در يینه درست نمود و خودش بسمت ریاست انتخاب گردید. بدین ترتیب، آن فکرى که در میان يهودیان رواج داشت «سنهدرینى که در جوار قربانگاه معبد اورشلیم برقرار است احکامش مطاع میباشد» از بین برد.

و آنها را قانع کرد که حفظ موجودیت يهودیان عالم بستگى به قربانى در معبد ندارد.

در یبیه ، هیئت دیگری را بنام (بت‌دین) تأسیس کرد تا روابط با یهودیان خارج از کشور و تعیین اعیاد بعهدہ آنها باشد .

یوحنا پیرو رویه هیلل بود وبه تفسیر و بحث در قوانین مذهبی یهود پرداخت و امید ادامه حیات یهودیت را بدون وجود معبد در دلها زنده نمود .

توجه واتکائی که توده یهود تا آن تاریخ به کاهن بزرگ معبد داشتند ، منبعد متوجه علما و پیشوایان مذهبی که در تفسیر تورات و قوانین مربوطه کامل بودند گردید و آنها از مراسم و مقرراتیکه از عهد حضرت موسی بترتیب با عقاب بودیعه رسیده بود مستحضر بودند .

بدین ترتیب ، این طبقه درین مردم نفوذ یافته ، جای گیر پیشوایان ملی و مذهبی سابق گردیدند و ملت یهود دارای رهبر و هادی گردید .

یوحنا برای محدود نمودن بعضی مقررات ، طریقه‌ای ایجاد کرد که بنام (میدراش) نامیده شد و برای اخذ تصمیمات جدیدی که با قوانین مذهبی مطابقت داشته باشد آنها (تلمود) نامید . وی طریقه روشن نمودن بعضی مقررات تاریک را بوسیله ، منطقی که با قوانین مذهبی وفق دهد آموخت . او بقدری طرفدار صلح بود که میگفت (چون آهن در جنگ مصرف میشود ، نبایستی برای ساختن معبد که مظهر صلح است بکار رود) .

یوحنا روابط مذهبی یهودیه را با یهودیان خارجه ، مخصوصاً ایران برقرار نمود و توانست شاگردان لایقی پرورش داده که بعد از مرگ جای‌گزین او گردیده بتوانند امور مذهبی و ملی یهودیان را بخوبی رهبری کنند .

معروفترین آنها : گملیل ، یهوشوعه والیعرز میباشند . گملیل

عنوان (ناسی) که بمعنی پیشوا یا رئیس باشد یافت (در ۷۹ - ۸۱ م. عهد تیتوس) و در همان ایام در اثر مداخله برنیس، حاکم معتدلی برای یهودیه تعیین گردید و تسهیلاتی در کارها پدیدار شد.

در این زمان دانشکده مذهبی یهود در شهر ینه، تحت ریاست گملیل که ضمناً ملقب به (ربان) بمعنی پیشوای بزرگ است و درلیدا بریاست الیعرز و دربکین به رهبری یسوعه توسعه یافته و عده دیگری از شاگردان یوحنا که عنوان (ربی) یا دکتر مذهبی یافته بودند، هر کدام بتدریس در مراکز دیگری مشغول شدند و بدین ترتیب شالوده حفظ یهودیت و حفظ مذهب وحدانیت حضرت موسی، بدون وجود دولت یهود، در میان اقیانوس کفر و بت پرستی ریخته شد.

یهودیانی که، رومیها به برده فروشان فروخته و یا در کشورهای مختلف آنها را برای فروش عرضه میداشتند، بتدریج توسط برادران آنها خریداری شده و آزاد میگرددند. عده ای از یهودیان مخصوصاً در یهودیه، که اساس و استحکام مذهب و بخشش گناهان را در وجود معبد و انجام مراسم قربانی در آن مکان میدانستند، بعد از خرابی معبد، متوجه جمعیت طرفداران حضرت مسیح میگرددند، زیرا گفته میشد که ایمان به حضرت مسیح (که خورش برای بخشش گناهان بشر ریخته شد) موجب بخشش گناهان میگردد و همین جمعیت در خارج از یهودیه و خصوصاً خارج در روم، با قدرت بیانات حسیدیم، که از آنها به ارث رسیده بود، در اثر مشاهده مظالمی که به برادران آنها و دیگر اسرا (که همه از نوع بشر بودند) میشد، تحت هدایت پیشوایان خود، شروع به تبلیغ برای جلب مردم روم از طریق اخلاق و ادب و داشتن محبت نسبت به نوع بشر مینمودند.

ظلم و تجاوز در روم و مستملکاتش بسیار زیاد بود و این رویه نسبت به یهود تنها نبود و چون پیشوایان مسیحی ملاحظه میکردند

که یهود و غیر یهود ، تمام همدردند ، لذا موضوع توجه به مبانی اخلاقی و یا محبت نمودن را ممکن نبود که تنها برای یهودیان و یا برای اقوام محدودی خواستار گردند ، لذا متوجه بشریت شدند .

آنها بخوبی درك کرده بودند که اگر بخواهند موفقیت حاصل نمایند ، ممکن نیست که اجرای مقرراتی مانند خطنه و نخوردن گوشت خوك و دیگر مقررات یهود را از جمعیت های مورد نظر تبلیغ خود ، مطالبه نمایند . يك موضوع مهم حیاتی ، هدف اساسی آنها بود : مبارزه با اخلاق خشن و حیوانی و تجاوزات ظالمانه و خونریزی وحشیانه رومیها ، و در ازای بدست آوردن آنها ، حتی راجع به بزرگترین و بلندترین هدف مذهب یهود که عبارت از ایمان به وحدانیت کامل است ، سست آمدند^۱ و مسیحیت که در ابتدا بر اساس وحدانیت کامل بود ،^۲ کم و بیش به معتقدات رومیها و یونانیها آلوده و نزدیک گردید .

در عصر وسپاسیان و تیتوس و تراژان ، یعنی در همان ایامی که بظاهر ، روم در منتهای قدرت خود بود و یهودیه خراب و منکوب همین قوای متجاوز شده بود ، در باطن امپراطوری عظیم روم ، بوسیله پیشوایان مسیحی وقت که از اولادان اسرائیل بودند بطرف انهدام سرازیر میگردد و بدین ترتیب روم اصنام پرست ، انهدام یهودیه را در مقابل اضمحلال کامل و قطعی مذهب و اصنام خود بدست

(۱) در آن ایام مسیحیان دو دسته بودند . دسته ای طبق دستورات حضرت مسیح که فرموده بودند : « آنهائیکه کوچکترین دستورات تورات را هدف نمایند . در ملکوت آسمان کوچک خواهند بود ، و آنهائیکه تورات را تعلیم و بدان عمل نمایند ، در ملکوت آسمان جا خواهند داشت » عمل میکردند و این دسته را ایونیت **Ebionite** میخواندند . دسته دیگر که اکثرا از بت پرستان سابق بودند ، مخالف دسته اول بودند ، ایونیتها بتدریج و بمرور ایام در بین دسته دوم تحلیل رفتند .

(۲) هنگامیکه رومیها حضرت مسیح را صلیب میکشیدند ، بخداوند متوسل شده فرمودند . خداوندا ، خداوندا چرا مرا فراموش کردی .

آورده بود .

عوامل دیگری نیز مزید بر پیشرفت مسیحیت گردید .

اگر و سپاسیان در هنگام مرگ احساس خدائی کرده بود ، پسرش دمیسین که بعد از تیتوس برادر خود بر تخت امپراطوری جلوس کرد ، به تشریفات معمولی اکتفا نکرده بلکه میل نمود ، در حیاتش او را پرستند و مانند خدا با وی رفتار نمایند .

پس امرداد که او را خدا بخوانند و احکام او بدین ترتیب شروع میگردید : «خداى ما و پروردگار ما امر میدهد»^۱

در عصر این امپراطور که مصادف با سال چهارم پاوکر اشک بیست و سوم بود ، دوازده سال از پراکندگی سوم یهود و خرابی اورشلیم میگذشت ، عده یهودیان در روم زیاد و اهالی آن شهر کم و بیش به افکار و عقاید مذهبی اولادان اسرائیل آشنائی داشته و در نتیجه عده ای از آنها بمذهب حضرت موسی در آمدند ، مسیحیت در تبلیغات خود فعالیت زیادی داشت و بتدریج افکار رومیها روشن میگردید و در نتیجه دو سال بیشتر از امپراطوری دمیسین نگذشته بود ، که توطئه هابرعلیه وی شروع گردید و امپراطور بشدت آنها را سرکوبی میکرد .
نمانان مانند دوره تیر و نرون بر سر کار آمدند ، کسانی که بجرم هتاکى و بی احترامی بسقام امپراطور محکوم میشدند ، رو باز دیاد میرفتند ، بسیاری از اعضا مجلس سنا بقتل رسیدند .

کلمانس پسر عموی دمیسین که بمذهب یهود در آمده (و عضو سنا بود و قرار بود یکی از پسرانش جای گیر امپراطور گردد) بحکم دمیسین محکوم به اعدام گردید و عده دیگری از رومیهای موسوی شده را با یوسف فلاویوس کشت (۹۵ م.) و در سال ۹۲ هم ثروت اگریپای دوم را که فوت کرده بود توقیف نمود . بالاخره دمیسین در

(۱) تاریخ روم تألیف آلبرماله و ژول ایزاک ترجمه غلامحسین زیرک زاده

سال ۹۶ م. در قصر خود بقتل رسید و بدین ترتیب سلسله فلاوین بحالت فجیعی راه زوال و انقراض پیمود و مقام امپراطوری که تا آن تاریخ بنجای روم تعلق داشت ، از این پس به سلسله اتونیوسها که اسپانیولی و ازاھالی روم بودند واگذار گردید .



موقعیکه تراژان در سال ۹۸ م. امپراطور روم گردید از سلطنت پاوکر در ایران ده سال باقی بود . ولی تخم نفاق و اختلافاتیراکه روم در ایران کاشته بود ، با شدت تمام رو به رشد و نمو نهاده و سلسله اشکانیان رو بانحطاط میرفت .

با اینکه تراژان در سن ۶۰ سالگی میزیست مایل بود که آرزوی روم را که عبارت از تصرف ایران و هندوستان باشد ، مانند اسکندر کبیر عملی سازد قبل از اینکه این آرزو اجرا گردد، لازم بود دشمنی که در نزدیکی او است ، یعنی ملت داس که در شمال دانوب ، در اراضی امروزی کشور رومانی است و مستعمرات روم را تهدید میکرد، بجای خود بنشانند . لذا در سال های ۱۰۱ و ۱۰۲ آنها را مغلوب و مجبور کرد که تحت الحمايگی روم را بپذیرند . بار دیگر داسها طغیان کردند و دفعه دوم لشگریان تراژان در ۱۰۵ و ۱۰۶ فاتح گردیده مردمان این کشور را از دم تیغ گذرانیدند و جمعیتی از اھالی آسیای صغیر و رومی را بدانجا کوچانیده و بهمین جهت نام این کشور به رومانی تبدیل یافت .

در حالیکه تراژان از آن طرف آسوده خاطر گشته و خود را آماده حمله به ایران میکرد ، و نفوذ وی در داخله ایران موجب بهم خوردگی و منع داخلی این کشور و زمینه را برای دشمن آماده

(۱) قبل از سلسله اتونیوسها ، نروا Nerva از سپتامبر ۹۶ تا ژانویه ۹۸ در روم سلطنت نمود. وی بایهودیان بامهربانی رفتار کرد ولی عمرش وفانمود.

میساخت ، در سال ۱۰۸ پاوکر یا اشك بیست و سوم در گذشت .

فصل بیست و چهارم

در سال ششم سلطنت خسرو (۱۱۴ م.) ، ارتش
عصر اشك بیست و
چهارم یا خسرو
روم ، نه فقط آباده کارزار و حمله به ایران
گردید ، بلکه لژیونها رومی به حدود ایران
۱۰۸ تا ۱۳۰ میلادی
نزدیک شده بودند .

در ابتدا ، بهانه تراژان آن بود که پاوکر پادشاه سابق ایران در
سال ۱۰۰ میلادی ، بدون موافقت قبلی روم ، یکی از پسرهای خود
را موسوم به (اکسدارین) ، بسمت پادشاهی ارمنستان تعیین نموده
است .

مرحوم پیرنیا در صفحات ۲۴۶۹ الی ۲۴۷۱ ، بتفصیل شرح
خرابی و نفاق داخلی ایران را در این عصر داده و مسلم است تنها ملتی
که ذیعلاقه بوجود این نفاق بوده ، ملت روم بود که خیال تسخیر
مشرق زمین و خصوصاً ایران ، آنهم ایران اشکانی که مانند شمشیر
برهنه بر سر وی بود داشت .

متأسفانه دشمن خونخوار مشترك ایران و یهود ، سیاست
نفاق انداز و حکومت کن را ، از آن تاریخ عمل میکرد . وقتی خسرو
از تصمیم مسافرت جنگی تراژان بمشرق استحضار حاصل کرد ، سفرائی
باهدایا برای وی فرستاد و ملاقات در آتن رخ داد .

خسرو پیشنهاداتی مانند سابق داده بود که پادشاه ارمنستان
دست نشانده روم ، گردد تا حیثیت آن کشور محفوظ بماند ، ولی
تراژان منظور دیگری داشت و میخواست پارت را تابع روم گرداند

بنابراین پیشنهاد خسرو را نپذیرفت .

تراژان پس از ورود به انطاکیه و استراحت، متوجه ارمنستان گردید و شاهزاده پارتی تاج خود را بیای تراژان گذاشت به امید آنکه به او برگرداند ولی این کار عملی نشد و وقتی پادشاه ارمنستان را مرخص کرد ، ناجوانمردانه سربازان خود را مأمور کشتن او کرد .
بعد تراژان اعلام نمود که ارمنستان یکی از ایالات روم است .
سپس گرجستان و ممالک شمالی اطراف را بحفظ روابط دوستی دعوت نمود (و آنها هم پذیرفتند) تا بعد از آن بتواند متوجه قلب ایران گردد .

تراژان از دوطرف متوجه بین‌النهرین گردید ، اول از قسمتی که بین فرات ورود خابور است و دوم از طرف نصیبین که يك شهری کاملاً یهودی نشین بود .

وضع یهودیان در کشور ایران بسیار خوب و درواقع يك نوع نیمه استقلالی داشتند و آنها دارای رئیسی بنام (روش هگولا) بودند، که جامعه یهود ایران را اداره میکرد .

موقعیکه شنیدند که خسرو در مقابل لژیونهای رومی استقامتی ننموده ، ارمنستان از دست رفته و تراژان از دوطرف متوجه بین‌النهرین است ، تصمیم به دفاع و استقامت در مقابل دشمن مشترك ایران و یهود گرفتند . در آن تاریخ بیش از ۷۴ سال از خرابی بیت المقدس نگذشته و خاطرات آن واقعه غم‌انگیز را پیرمردان ، بخاطر داشتند و جوانان از پدران خود شنیده بودند .

اولین برخورد در شهر نصیبین شد که رومیان آنرا محاصره و بعد از مدتی طولانی مجبور به تسلیم نمودند ، اهالی باکمال شجاعت دفاع کردند و درحالیکه متأسفانه خسرو سرگرم جنگهای داخلی خود بود و نتوانست کمکی برساند، پس خواهی نخواهی محاصره‌شده‌گان

شکست خورده دیوارهای شهر خراب و لژیونها بامر تراژان ، به شدت یهودیانرا مجازات نمودند .

در کشور ادیابن که يك قرن قبل پادشاه آن به مذهب حضرت موسی در آمده و در این موقع سلطان آن مبارسابس بود ، نیز در مقابل سربازان رومی با شهامت تمام جنگیدند ولی بالاخره مجبور بتسلیم شدند .

روم در حالیکه در وجود سرور و شادی غوطه ور ، و به آرزوی دیرینه خود رسیده بود ، اینك بعد از ۷۵ سال سیاست غلط بلاش ، در عقد قرار داد صلح و اتحاد ، و سکوت در مقابل تجاوز روم به یهودیه مسلم میگشت ، زیرا در نتیجه طولی نکشید که تراژان موفق گردید ، کلیه شهرهای غربی ایران را که عبارت بودند از بابل و سلوکیه و تیسفون ، و در واقع پایتخت غربی ایران بودند بتصرف درآورده و دختر خسرو با تخت زرینش بدست تراژان افتاد . خسرو بداخله ایران عقب نشینی نمود و رومیها طبق خصلت دیرین بچپاول و قتل و غارت پرداختند . بالاخره خسرو تا ایالات شرق ایران مجبور بعقب نشینی شد و رومیها کلیه خوزستان و ماد را بتصرف درآوردند .

قسمت بزرگی از کشور ایران که یهودیان ایرانی در آنجا متراکم بودند بدست دشمن مشترك افتاده بود و وضع یهودیان ایرانی باسوابق و روابط تیره ای که با رومیها داشتند در این زمان پر معلوم است که چگونه بوده و متأسفانه شرح تفصیل آن در دست نیست اما از قرائن و امارات و از انقلاباتی که بلا فاصله برای دفعه دوم از طرف یهودیان اکثر ممالك شرق شروع گردید بخوبی آشکار میگردد ، که یهودیان در این زمان از يك طرف نظر بتجاوز رومیها به ایران ، امیدواری پیدا کردند که شاید پادشاه ایران به اشتباهات گذشته اسلاف خود پی برده و شروع به قیام علیه خصم نماید و از طرف دیگر فشارهای

وارد به آنها قیام ثانوی را اجتناب ناپذیر کرده بود . پس موقعیکه تراژان مشغول مطالعه در اطراف خلیج فارس بود تا بطرف هندوستان تجاوز نماید ، ناگهان خبر انقلاب وسیع و دامنه دار دوم یهودیان به او رسید . در زمستان سال ۱۱۵ ، تصور میکرد که فتوحات او خاتمه یافته و راه ایران و هند برای عبور سربازانش باز است اما بعد از چند ماه در بهار ۱۱۶ مجبور گردید که برای تکمیل فتوحات خود و سرکوبی انقلابیون یهودی ، بار دیگر دست به اسلحه برد .

انقلابات وسیع یهودیان در کشورهای بین النهرین و مصر و سیرنائیک یا لیبی و جزیره قبرس برای خاتمه دادن به حکومت روم ، در آن نواحی برپا شده و دفعهء مشابهی گردید .

اینک رومیها ملاحظه میکردند که شکست سابق یهود ، هنوز روح مقاومت و شجاعت آنها را از بین نبرده است و ممکن نیست که یهودیان آزادی خود را از دست داده زیر بار ظلم خونخواران بت پرست بروند .

این انقلاب جسورانه با نقشه قبلی تهیه گردیده بود و در کلیه این ممالک دور افتاده از یک دیگر ، یکمرتبه شروع شد و پیشوایان شجاعی این قیامها را رهبری میکردند و در انقلابیون روح و جسارت فدائیان سابق دیده میشد .

انقلابیون میدانستند که پدران آنها تاجه پایه در میدان نبرد فداکاری کرده بودند . در همین ایام ، زن تراژان ، در روز نهم آب که روز عزاداری ملی یهودیان بود ، یعنی روزیکه خانه خدا را رومیها سوزانده بودند ، پسری زائید و این زن عزاداری را بمناسبت بدنیا آمدن فرزند خود دانست ، پس به شوهرش نوشت که در عوض جنگ با وحشیها بهتر است ملت یهود را مجازات نمائی .

رؤسای انقلابیون یکی موسوم به ژولین الکساندر و شخص

دیگری موسوم به پاپوس بودند . ابتدا قیام از لیبی شروع گردید و اولین اقدام انقلابیون حمله به رومیها و یونانیهای مقیم آن نواحی بود و بعداً با سربازان و ارتش روم که تحت فرماندهی لوپوس بود جنگیده و انقلابیون کامیاب شدند . در این جنگ تلفات طرفین زیاد بود . رومیها در عقب نشینی خود ، عده‌ای از یهودیان اسکندریه را کشتند و لی انقلابیون یهودی ، بزودی خود را به آن شهر رسانده و ژانها را متصرف و به مجازات قاتلین پرداختند .

یکی از عملیات انقلابیون آن بود که در اسکندریه رومیها را به سیرک برده و آنها را مجبور کردند که مانند رفتاریکه با اسرای خود مینمودند ، آنها نیز با درندگان به مبارزه پردازند .

انقلابیون لیبی جمعاً ۲۰۰ هزار از بت پرستان رومی و یونانی را از دم شمشیر گذراندند .

در جزیره قبرس که ساکنین زیادی از یهودیان داشت ، قیام تحت ریاست آرتمیون Artemion شروع گردید . انقلابیون پایتخت آنجا را که موسوم به سالومیس Salomis بود ، با ۲۴۰ هزار جمعیت یونانی آن از بین بردند .

موقعیکه این خبر در بین‌النهرین به تراژان رسید ارتش بزرگی از قوای بری و بحری تحت فرماندهی مارتیوس توربو Martius Turbo روانه میدان کارزار نمود تا آتش انقلاب را خاموش سازد . در بین‌النهرین ایالت ایرانی ، با وجود شکست یهودیان ، بوی خوشی نمی‌آمد و هر آن تصور قیام دیگری میرفت . فرماندهی قوای تراژان به خونخوارترین افسر خود لوسیوس کویتوس Lusius Kuietus که بنا بود جای گیر اوشود و اگذار نمود ، زیرا فرمانده سابق ماکسیم Maxim را یهودیان گشته بودند . خبر انقلابات پی‌درپی و موانعیکه یهودیان در سر راه او برای ورود به قلب ایران فراهم کرده

بودند ، بقدری تراژان را عصبانی کرد که بفرمانده جدید دستور داد، که در محل حکمرانی خود هرچه یهودی وجود دارد نابود سازد . متأسفانه انقلابیون بسیار از هم دور بودند و نمیتوانستند به یکدیگر کمک نمایند و گر نه شکست قوای تراژان قطعی بود .

مارتیوس توربو Martius Turbo که مأمور خاموش نمودن انقلاب در مصر و لیبی بود با رویه ای مخصوص انقلابیون رافرسوده میکرد و بعد از مدتی مبارزه ، توانست آنها را وادار به تسلیم نماید . بعد از خاموش نمودن انقلاب و تسلیم شدن انقلابیون در اسکندریه ، بدون ترحم با آنها رفتار کرد . سپس متوجه جزیره قبرس گردید و رفتار افسر رومی نسبت به یهودیان آن ناحیه کمتر از اسکندریه نبود و اهالی یونانی این جزیره ، با اینکه از بت پرستی به مسیحیت گرویده بودند ولی هنوز کینه یهودیان را در دل داشتند ^۱ .

در بین النهرین فرمانده قوای تراژان بدون تأمل و ترحم با کلیه قوای خود استقامت یهودیان نصیبین و شهر ادسا را خورد نمود تا موانع تصرف ایران مرتفع شده و پشت جبهه ایران امن شود زیرا غیر این ، امپراطوریکه وعده تصرف ایران را بملت روم داده بود ، شرمنده میگشت .

این واقعات تراژانرا نگران کرد که مبادا در کشور یهود ، باردیگر قیامی شود و نقشه فتوحات او را ، در ایران و هند عقب اندازد . از این رو به کیتوس Kuietus خونخوار و فرمانده قوای بین النهرین ، حکومت یهودیه را واگذرانمود . آنچه در این انقلابات موجب ضعف یهودیان و تقویت ارتش روم میگردد دو موضوع بود : یکی کمک یونانیها شهرهای مصر و قبرس و خصوصاً بین النهرین و دیگری تماس نگرفتن قشون خسرو با رومیها بود .

با وجود سرکوبی انقلابیون ، تراژان خود را موظف میدید که در رویه سیاست خویش تجدید نظر نماید .

اولین نتیجه انقلابات ثانوی یهود آن بود که تراژان پیشرفت خود را بطرف ایران متوقف ساخت و در ثانی بجای اینکه بین‌النهرین را مانند ارمنستان يك ایالت رومی اعلام دارد ، مانند دولتی که دست نشاندۀ روم باشد شناخت و پارثاماسپات نامی را که از خانواده اشکانی بشمار میرفت و بارومیها سابقاً بر علیه خسرو همدست شده بود ، پادشاهی این مملکت شناخت و تاجی بر سرش نهاد و او را پادشاه پارت خواند .

این مراسم در جلگه تیسفون بعمل آمد و تراژان بخیال آنکه بدین ترتیب پادشاهی دست نشاندۀ بر ایران کرده و از آن ببعد نفوذش در ایران تأمین است از دجله گذشته متوجه سوریه گردید (۱۱۶ م) . تراژان فراموش کرده بود که یهودیان زیر بار حکام دست نشاندۀ روم نخواهند رفت و آرام نخواهند نشست . خسرو که از عقب نشینی تراژان باخبر گردید و از ضدیت یهودیان نسبت به آن اشکانی دست نشاندۀ خائن با اطلاع بود ، بسرعت خود را به آن ایالت رسانید و در نتیجه پارثاماسپات فرار اختیار کرد .

در سال ۱۱۷ تراژان فوت و بجای وی آدرین به امپراطوری روم برگزیده گردید .

هنگامیکه آدرین بر سریر سلطنت میرسید انقلابات دیگری در یهودیه برپا شد که توسط کیتوس Quictus خاموش شد و به امر وی شهر یبنة را خراب کردند .

در دنباله این واقعات ، وقتی سایر ملل که زیر بار حکومت جبار روم در اروپا ناله میکردند از جریان شرق مستحضر گردیدند ، آنها نیز تشبثاتی برای رهائی از زیر یوغ رومیها نمودند و در

نتیجه این حوادث ، فکر و روحیه ادرین بکلی عوض گردید و با دشمنان خود شروع بمدارا کرد .

ازتصرف ایران صرف نظر نمود ، به ممالکی که انقلاب نموده بودند امتیازاتی داد و سلطنت را به شاهزادهای ملی ممالك متصرفی واگذار نمود . در یهودیه نیز رویه مدارا را درپیش گرفت . و طبق تقاضای اهالی ، کیوتوس را از حکومت آنجا برداشت .

در تاریخ یهود وارد است هنگامیکه کیوتوس دوتفر از سران انقلاب یهودیه ، ژولین و پاپوس را دستگیر نمود به آنها گفت که اگر خدائیراکه به آن ایمان دارید راست است ، تقاضا کنید که جان شما را از دست من رهایی دهد . آنها جواب دادند که تو کوچکتر از آنی که خداوند محض تقاضای تو معجزه ای ظاهر سازد ، تویك فرمانبردار وزیر دستی بیش نیستی . هنوز محکومین به مجازات اعدام نرسیده بودند که حکم انفصال کیوتوس و آزادی یهود رسید و موقعیکه کیوتوس به روم رسید چون آدرین وی را رقیب خود میپنداشت اعدامش نمود (زمستان ۱۱۸ م.)

یهودیان از ادرین خواستند که به آنها اجازه دهد تا معبد اورشلیم را بسازند و این اجازه داده شد .

یهودیان درصدد تهیه ساختن خانه خدا برآمدند و از کلیه برادران ممالك اطراف ، کمکهای لازمه میرسید . خاك برداری اطراف معبد هم شروع گردید، در این ضمن اهالی سامره مانند عهد اردشیر اول، شروع بتحریک و دسیسه در نزد ادرین نمودند و این عمل را خطرناك جلوه میدادند .

ادرین برای ایجاد اشکال، دستور داد که معبد را در محلی دیگر و کوچکتر بسازند و این عمل برای یهودیان غیر قابل قبول بود و از همین جا آتش يك انقلاب دیگری میرفت که روشن گردد .

یشوعه نامی که بزرگ ملت بود در صدد آرامش مردم برآمد و این آرامش تا سال ۱۳۱ م. دوام داشت. در ایران هم بعد از گرفتاری ها و انقلابات بر علیه روم بالاخره بطوریکه گفته شد ادرین تصمیم برای تجاوز به ایران را گرفت لذا بتدریج خسرو متصرفات خود را به دست آورد و ادرین همواره کوشش میکرد که روابطی بر اساس مودت با دولت ایران برقرار سازد و در سال ۱۲۲ م. ملاقاتی بین ادرین و خسرو در سرحد ایران دست داد و دختر خسرو را که در زمان تراژان اسیر شده بود پس داد. خسرو بعد از گرفتن دختر خود درگذشت.

فصل بیست و پنجم

عصر اشک بیست و پنجم
یا بلاش دوم
۱۳۰ تا ۱۴۹ میلادی

بلاش همان بلاش که در سال ۷۸ مدعی سلطنت بود ، در پیروی صاحب تخت و تاج ایران گردید .
در عهد وی آلا نها به آذربایجان و گرجستان

تجاوز کرده ، شروع به غارت نمودند . دولت پارت ضعیف بود و با دادن پول آنها را روانه کرد . ادرین سزار روم ، مردی بود که خود را عاقلتر از هر کس میدانست ، در سال ۱۳۰ برای سرکشی به مستعمرات روم شرق آمد و در آنجا با رئیس یهودیان یشوعه بن حنینا ملاقات کرد و مایل بود احترامات باوی مانند بایک نیمه خدایا خود خدا باشد . فقط یونانیها و رومیها و حتی مسیحیها چنین رفتار کردند . در آن تاریخ ادرین فکر میکرد که دیگر یهودیان قادر بهیچ گونه مقاومت و مخالفتی نیستند ، زیرا ملل مختلفه تسلیم وی میشدند یا طالب دوستی روم بودند و از ترس ، طوق بندگی را بیدرنک بگردنشان

میآویختند و حتی فکر میکرد که یهودیان هم درباره علاقه به کیش وحدانیت خود استقامتی بخرج نخواهند داد و از این جهت ، روی سکه ایکه ضرب کرده بود ، دیده میشد که یکنفر یهودی با آدرین با هم قربانی تقدیم بت رومیها مینمایند .

بدین ترتیب تصمیم گرفته بود شهر اورشلیم را که در شرف بنا بود یک شهر بت پرستی تبدیل نماید . یسوعه بمنظور جلوگیری از این فکر به مصر نزدیک آدرین رفت و آدرین مذهب یهود و سامریها و مسیحیها را تمسخر کرده و تقاضای یسوعه راجع به صرف نظر کردن آن نقشه را رد کرد و یسوعه در مراجعت به وطن فوت نمود . تصمیم آدرین و عدم موفقیت یسوعه بار دیگر یهودیه را به جنبش درآورد و کسی که بتواند از این نهضت جلوگیری کند وجود نداشت .

عقبنیای که بجای یسوعه پیشوای یهودیان شده بود در امر آماده نمودن اهالی کشور برای جنگ پیش قدم بود زیرا وحدانیت و ایمان به خدا در خطر افتاده بود . در عصریکه غیر از یهودی خدا پرستی وجود نداشت ، و مسیحیت هم هنوز قدرتی نیافته و افکار خارجی را در آن داخل کرده بودند ، اجرای فکر و نقشه آدرین موجب میگشت که قرنهای خدا پرستی فراموش گردد .

برکوخبا

یهودیان با کمال مهارت و درخفا تهیه خود را تکمیل نموده بودند و پیشوای جنگی صاحب اراده ای مانند برکوخبا داشتند که آنها را بیشتر تشویق میکرد . در همین موقع سزاره در یهودیه ، شهریکه بافتخار سزار ساخته شده و مرکز حکومت رومیها و ساکنین آن از یونانیها و رومیها بود در اثر زلزله ویران گردید و این پیش آمد

انقلابیون را تشویق میکرد و آن واقعه فرا رسید موقع بنای اورشلیم میدانستند. ربی عقیبا، برکوخبا را تشویق کرده و میگفت (مردیکه تکبر روم را سرنگون و درخشنده‌گی اسرائیل را باز یابدهمین است) برکوخبا سرداری بود که استعداد نظامی غیر قابل وصفی داشت.

یهودیان کشور و اطراف، بسوی وی رو آوردند. حتی سامریها بطرف او متسایل گشتند و عده‌ای از افراد ملل دیگر که در زیر جور چکمه لژیونهای رومی ناله میکردند بوی پیوستند.

تاریخ یهود عده فدائیان برکوخبا را به ۴۰۰ هزار نفر برآورد کرده و دیون کاسیوس مورخ، ۵۸۰ هزار گفته است. غول رومی در خطر نابودی قرار گرفته بود. تینیوس روفوس *Tinnius Rufus* که در آن هنگام حاکم رومی یهودیه بود، قوای کافی برای جلوگیری از برکوخبا نداشت زیرا آمادگی انقلابیون در خفا تهیه شده بود. سردار رومی در مقابل سپاهیان برکوخبا مجبور به عقب نشینی گردید. و دژ عقب دژ بود، که از دست میداد. از سال ۱۳۲ تا ۱۳۳، پنجاه دژ و ۹۸۵ شهر و دهات بدست لشگریان برکوخبا فتح گردید و سرعت کلیه یهودیه و اورشلیم سامره و گالیل را بدست آورد.

آدرین که در ابتدا از اهمیت موضوع مستحضر نبود غفلتاً متوجه خطر بزرگی گردید. بنابراین با کلیه قوا در صدد رفع آن برآمد و کلیه لژیونها مقیم سوریه، عربستان و مصر را تحت ریاست بهترین سردار رومی بطرف یهودیه روانه نمود، اما کلیه آنها شکست خوردند. برکوخبا سکه‌ای که بر روی آن آزادی اورشلیم و اسرائیل نقش بود ضرب نمود. برکوخبا با اسرای جنگ با مهربانی رفتار میکرد و مسیحیان را در معتقدات خود آزاد گذارد. قوانین قضائی یهود، در محاکم مورد اجرا قرار گرفت و مدت دو سال از ۱۳۲ تا ۱۳۴

به سایر نقاط و متصرفات روم سرایت کند زیرا کلیه ارتش روم که برای جنگ فرستاده شده بود شکست خورده و سرداران او در نبرد یهودیه افتخارات نظامی خویش را از دست داده بودند. معروفترین ژنرال رومی موسوم به ژولسور Jules Sévère را از (برتان فرانسه که مردمان آن). علم انقلاب بر افراشته بودند برای فرستادن به یهودیه حضار گردید زیرا تشخیص داده شده بود که میتواند در مقابل برکوخبا عرض اندام نماید.

ژول موقعیت سوق الجیشی را مطالعه و معتقد گردید که چنانچه جنگ را شروع نماید با موقعیتی که سربازان برکوخبا گرفته اند شکستش قطعی است لذا مانند و سپاسیان جنگ را طولانی و از برخورد مستقیم اجتناب داشت و کوشش میکرد که زراعت نشود و آذوقه کسر آید و جنگهای کوچک محلی انجام یابد. ژول با دسته ای صدهزار نفری به يك شهر حمله میبرد و پس از شکست آنها متوجه قسمت دیگری میگردد. ماشینهای دژافکن رومی هم کمک بزرگی برای رومیها بود. رومیها بالاخره مجبور به ۵۴ جنگ گردیدند و ژول در دژ (بتار) با برکوخبا روبرو گردید و سرگذشت ملت یهود در این جنگ تعیین میگردد.

محاصره (بتار) یکسال بطول انجامید و تا این تاریخ سه سال و نیم از شروع جنگ میگذشت. شهادت و فداکاری محصورین غیر قابل وصف بود ولی بالاخره، نبودن آذوقه و قحطی و بی آبی فدائیان را از پا درآورد.

(بتار) افتاد و ساکنین آن بقتل رسیدند (۱۳۵ م). در این جنگ سه سال و نیمه غیر از تلفات ناشی از قحطی يك کرور نفر از یهودیان در میدان جنگ جان دادند. تلفات رومیها که بسیار بود گفته نشده است، بعلت آنکه ادرین در این جنگها شرکتی نداشت،

دولت یهود بار دیگر وجود خارجی پیدا نمود .
آدرین بسیار نگران بود که مبادا این انقلاب و استقلال طلبی
روم ، بر حسب معمول ، احتراماتی از این فتح برای امپراطور خود
قائل نگردید و فقط برای ژول سور قائل شد .

یکی از تصادفات عجیب آنست که ویرانی دژ (بتار) آخرین
محل استقامت برکوخبا نیز مانند خرابی خانه اول و دوم در روز
نهم آب انجام شد . برکوخبا در میدان جنگ کشته شد و افتخار
آنها یافت که بدست دشمن اسیر نگردید .



باردیگر یهودیه صورت غم انگیزی بخود گرفته بود ، هزاران
نفر اسرا را به قیمت های نازای می فروختند و عده کثیری را مجبور به
جلای وطن کرده روانه مصر نموده و در آنجا از پریشانی و بدبختی
جان میدادند یهودیانی که در وطن باقی بودند در غارها و کوهها
پنهان شده تا شاید از شر دشمنان بشریت محفوظ بمانند .

برای چه این همه بدبختی و مصیبت ؟ برای چه این همه کشتار
و بیرحمی نسبت به یهود ؟ این دفعه اول نبود که یهودیت گرفتار
چنین کشتار هولناک و دربدری میگردد . تمام این مصائب برای
آن بود که یهودیان در هر عصر و هر قرن خواسته بودند فکر وحدانیت
فکر خدای یکتا و آزادی خویش را حفظ نمایند ، برای آنکه در
مقابل بت های سنگی و چوبی نخواستند سر تعظیم فرود بیاورند .
از آن روزیکه حضرت ابراهیم جد آنها به فرزند خود و اولادان او
تعلیم و تربیت توحید را داد ، و از آن ساعتیکه مصریان متوجه
شدند که معتقدات اقلیت یهودی ، که در بین آنها زندگانی میکند با
آنها اختلاف دارد و تا روزیکه پادشاهان آشور و کلد و یونان و روم
بر سر قدرت بودند ، مخالفت با فرزندان اسرائیل همین طور ادامه

یافت و بعدها هم وقتی که روی اصل برتری تمدن اخلاقی و منزه بودن معتقدات آنها از هر گونه آلودگی نسبت به بت پرستی نخواستند تغییر درایسان و قومیت خود وارد سازند ، یا عبارت دیگر تمدن اخلاقی قویتری برای تحلیل یهودیت عرض اندام نمود ، همواره کم و بیش دچار این گونه بلیات و یا نفرت جهانیان بودند و بشر ، حتی مللی که پایه تمدن صنعتی رسیده و خیال میکرد تمدن حقیقی ، صنایع سنگین و اکتشافات فنی است ، به همان رویه اجدادی و بتجاوزات خود ادامه داد .

برای بدست آوردن آزادی فردی و مذهبی ، یهودیانیکه از خونریزی و جنگ نفرت داشتند قیام نموده بودند ، و رویه‌ای را که عبارت از جنگ است و سایر ملل بکار برده بودند مجبور به انتخاب گردیدند ولی کثرت دشمن ، فن جنگی و تشکیلات نظامی او ، موجب گردید که ملت یهود شکست بخورد .

باوجود ویرانی زیادیکه درکشور یهود پدیدار گردیده بود . آدرین فکر میکرد که یهودیان هنوز کاملاً ضعیف نگردیده‌اند و باز هم برای روم خطرناک اند . بنابراین نقشه‌ای را عملی ساخت تا بدان وسیله یهودیانرا کاملاً از هستی ساقط سازد . او میخواست آن چیزیکه موجب استقامت یهودیان و جنگهای آنان است از بین ببرد ، یعنی مذهب و مراسم ملی و قبله آنان را که اورشلیم باشد .

روفوس Rufus مامور اجرای این نقشه گردید . روفوس همان ژنرالی بود که بر کوخباوی رامغلوب کرده بود و حال در موقعی مامور یهودیه میگردد که یهودیان دیگر قدرتی نداشتند . روفوس کلیه شهر اورشلیم مخصوصاً محل معبد را تاخت کرده و بر روی آنها شخم زد . عجیباً این واقعه نیز در روز نهم آب ۱۲۶ واقع گردید . قدری بالاتر در شمال شهر سابق ، روفوس يك شهر جدیدی بنا کرد

بنام آتلیا کاپیتولینا Aelia Capitolina یعنی پایتخت آلیا که نام آدرین باشد و در این شهر فنیقی‌ها و سوری‌های بت پرست را مسکن داد. شهر را بصورت بناهای یونانی ساخته در بالای کوه صیون مجسمه آدرین را قرار داد و معبدی به افتخار ژوپتیر خدای خدایان روم ساخت. مجسمه دیگر خدایان یونانی و فنیقی و رومی را نیز در آنجا نصب نمود و در بالای درب جنوبی شهر يك سرخوك را حجاری نمودند.

یهودیان حق نداشتند وارد این شهر مقدس رومیها گردند. در سامره هم معبدی برای ژوپتیر بنا نمودند و يك معبد دیگر نیز در نزدیکی اورشلیم برای ونوس Venus بنا کردند و در بت لحم بافتخار ادونیس خدای فنیقی‌ها انسانها را قربانی مینمودند.

خطنه و مراعات روز شنبه و تحصیل و مطالعه تورات را ممنوع داشت. در این عصر یهودیان مرجعی نداشتند، زیرا پیشوایان مذهبی باقی مانده، همه متواری و پنهان بودند. یهودیان محض انجام مقررات مذهبی خود که کاملاً تحت مراقبت بود، دچار مصائب زیادی شدند، عقیباً پیشوای یهودیان را که نمیخواست دست از ایمان بخدا بکشد و محرك اصلی انقلاب میدانستند با سخت‌ترین وضعی زنده زنده پوست بدنش را کردند و قبل از فوت این جمله معروف تورات (ای اسرائیل بشنو خدای ما یکی است) دائم بر لبانش بود. او با کمال شهامت و بدون فریاد این زجر را تحمل مینمود بطوری که موجب تعجب روفوس خونخوار گردید.

پیشوایان و عقلای قوم که در این راه بدست رومیهای شهید شدند بسیار بودند. بمنظور ایجاد وحشت، روفوس دستور داده بود که کشتگان جنگ یهودی را بخاك نسپارند و در اثر آن امراض گوناگونیکه تلفات زیاد وارد آورد، در یهودیه پدیدار گردید ولی

یهودیان شبانه و درخفا بتدریج آنها را دفن میکردند. ادرین نسبت به یهودیان مسیحی شده نیز همان رفتاری را میکرد که بایهودیان مینمود. انجیل متی در همین ایام تالیف گردیده است و مسیحیان یهودی که تا آن تاریخ مراعات قوانین تورات را میکردند بمنظور رهایی از مظالم ادرین در همین عصر کلیه روابط خویش را بایهودیان و مذهب یهود حتی مقرراتیکه حضرت عیسی بدان عمل مینمود، و ادرین از آنها بدش میآمد قطع نمودند، تا مورد شکنجه‌های این خونخوار واقع نگردند، و بعدا این رویه امری قطعی برای آنها گردید و از همان ایام است که دودستگی یهودیان مسیحی شده، و بت پرستان مسیحی شده مرتفع و تواما يك جامعه را تشکیل دادند و در نتیجه ادرین رویه خود را نسبت به آنها تغییر داد. در همین ایام در اثر فشار و مظلیمیکه به یهودیان وارد میشد، عده از آنها مسیحی گردیدند تا از مظالم و قتل‌رومیا رهایی یابند و البته قبول مسیحیت برای آنها تا اجرای بت پرستی بهتر بود.

در این تاریخ عده‌ای از علمای یهود خصوصا هفت نفر از شاگردان ربی عقیبا، نزد برادران خود در ایران، شهرهای نصیبین و نها را مهاجرت نمودند و از آن عصر مقدمه اینکه آن ایالت ایرانی مرکز علم و دانش یهودیت گردد فراهم شد. در سال ۱۳۸ م. ادرین فوت کرد و آنتونین Antonin معروف به پارسا بجای وی بسلطنت رسیده و وضع یهودیان را بهبودی بخشید. آنتونین سعی کرد که مانند او گوست خدایان یونانی و رومی را که بواسطه رونق و رواج مذهب حضرت موسی و مسیحیت و خصوصا مذهب بت پرستی شرقیها که میرفت متروک گردد، مجددا ترویج کند.

(۱) حتی در کلیه اروپا مراکز مقدس زمان بت پرستی تبدیل به مراکز مسیحیت و کلیسا گردید.

در نتیجه آزادی یهودیان در یهودیه، هفت نفر از شاگردان ربی عقیبا به وطن اجدادی مراجعت نمودند. آنها مردمانی با اراده بودند که موجب تجدید حیات ملی و مذهبی را بعد از آنهه خرابی فراهم ساختند و روابط اخلاقی را با جوامع یهود در پراکندگی، برقرار نمودند. دو نفر موسوم به ربی مئیر و ربی شمعون بر یوحای معروف بین آنها بودند. در اثر اقدامات آنها بسیاری از علمای قوم را جمع نموده و نکات تاریکی از مقررات دینی را روشن ساختند و به مطالعه و تحصیل تورات پرداختند. ربی مئیر تسلط کاملی بر قوانین مذهبی که از عهد حضرت موسی سینه به سینه رسیده بود داشت و آنها را جمع آوری مینمود و خود این پایه و اساسی برای تدوین میثنا گردید.

ربی شیمعون بر یوحای از پیشوایان بزرگ مذهبی یهودیان آن عصر میباشد که با رومیها مخالف بود و یسوعه حالاقیا نیز از آن زمان است که اسناد تاریخی را جمع آوری کرده و کتاب موسوم به (سدرعولام) را تألیف نموده و این کتاب، تاریخ از اول خلقت تا عهد بر کوخبا را شرح میدهد.

علمای یهود آن عهد که شاگردان دانشکده ربی عقیبا بودند، عده آنها زیاد بود. بعد از ادرین تحصیل علوم دینی توسعه یافت و تشکیلات داخلی یهودیان برای تنظیم امور اجتماع برقرار گردیده یهودیان کشورهای خارجی در اروپا و روم در آن قرن فاقد تشکیلات مذهبی و تحصیل تورات بودند، برای تأمین این منظور، در همان زمان اقدامات کافی بعمل آمد و برای احیای سنهدرین فعالیت‌هایی انجام شد. حینا یکی از علمای یهودی به بین النهرین رفته در شهر (نهر پاکود) که نزدیک نهر دجله بود، یک نوع سنهدرین را خواست تشکیل دهد، اما چون انجام این عمل، مرجع مذهبی را دو تامیکرد

از اجرای آن جلوگیری شد .

* * *

یهودیان دوبار بر علیه دولت روم ، یعنی دولتی که نظر سوء ،
به استقلال یهودیه و ایران داشت قیام مسلحانه نموده و بقدری
این دو قیام و انقلاب وسیع بود که تمام زبده قوای دولت امپراطوری
روم در یهودیه مشغول و امپراطور را کاملاً نگران نمود .

یکی از این انقلابات در حوالی سال ۷۰ م. که عصر بلاش
اول بود و دیگری در سالها ۱۳۲ م. به بعد در زمان بلاش دوم انجام
شده و متأسفانه هیچ يك از این دو پادشاه اشکانی، لیاقت و استعداد
سلاطین بزرگ هخامنشی مانند کورش و داریوش کبیر و یا اردشیر
دوم را نداشتند و حتی نتوانستند از شاهنشاهان بزرگ سلسله خود
که همگی موقع شناس بوده و مساعدت به یهودیه را کمک قطعی به
کشور ایران میدانستند ، اندرز گیرند و حتی نتوانستند از موقعیت
روز و زمان بنفع خود استفاده نمایند .

اگر بلاش اول و دوم هنگامیکه یهودیان با کمال تعصب از
همه چیز خود برای اضمحلال روم گذشته، بجنبش درآمده بودند قطعاً
امپراطوری روم از آسیا رانده شده و حدود کشور ایران در آن
عصر به حدود زمان هخامنشیها رسیده بود .

بلاش اول به احساسات مادر یونانی خود بیشتر توجه کرد تا
نسبت به کشور خویش و بلاش دوم در اثر پیری و گرفتاری ناشی از
اختلافات داخلی ، به حرکت درنیامد و قطعاً بایستی اعتراف کرد که
این دو پادشاه اشکانی گرانبهاترین فرصتها را از دست دادند .

فصل بیست و هشتم

عصر اشک‌یست و هشتم
یا بلاش سوم
از ۱۴۹ تا ۱۹۱ م.
یازده سال از مردن ادریان گذشته بود
و دوازده سال از سلطنت آنتونین پارسا در
روم باقی بود و ۱۲ سال از شکست برکوخبا
و خرابی اورشلیم میگذشت که بلاش سوم
فرزند بلاش دوم بر تخت شاهنشاهی ایران جلوس نمود . ایران
باستان در صفحه ۲۴۹۴ مینویسد :

«در زمان این بلاش صلح و سلمی - که از زمان کنار آمدن
هادریان با پارتها تا این زمان پائیده بود ، بهم خورد و باز بیم جنگ
و جدال بین دولتین پارت و روم میرفت» .

گرچه نویسندگان رومی تیره گی روابط روم و ایران را مربوط
بلاش میدانند و مینویسند، در اثر نصیحت انتونینوس از جنگ منصرف
گردید . ولی نباید فراموش کرد که اگر پادشاهان اشکانی، در این ایام
علاقمند بجنگ بودند ، بهترین موقع همان ایامی بود که یهودیان با
چهارصد هزار فدائی قیام کرده بودند .

با وجود کثرت جمعیت یهود در ایران و نزدیکی که با دربار
پادشاه ایران داشتند، بلاش دوم مانند کلیه سلاطین عهد خود از
زدو خورد با روم اجتناب نمود . پس چگونه ممکن است، در عهدیکه
روم از دشمن خطرناک خود یهود ، رهائی یافته ووی را منکوب کرده
است ، بلاش سوم میل به جنگ نماید . بسیار عقلائی تر است اگر
بگوئیم که روم در اثر رهائی از جنگ بایهودیان علاقمند بود که هدف
نهایی خود را باردیگر تعقیب نماید . ولی چون انتونینوس ، امپراطوری
صلح جو بود ، همانقسم که رویه خشونت آمیز روم را نسبت به
یهود تغییر داد و احکام ظالمانه ادربین را باطل نمود ، نخواسته است

جنگ جدیدی را برای روم آغاز نماید . اما بمحضیکه انتونیو در ۱۶۱ م. فوت کرد و مارك اورل ولوسیوس وروس Lucius Verus جای گیر او میگردد ، جنگ را رومیها شروع میکنند . ولی مورخین رومی شروع جنگ را نسبت به بلاش سوم داده اند . ایران باستان نیز با مورخین رومی هم عقیده نیست و در صفحه ۲۴۹۵ چنین میویسد : « این عقیده را ما صحیح نمیدانیم ، زیرا در این زمان دولت پارت در انحطاط وضع بود و هیچ معقول نیست ، تصور کنیم ، که پارتیها از آرامش خسته شده بماجر اجوئی پرداخته باشند . اگر پارتیها خودشانرا قوی میدیدند ، آلا آنها را باپول از ایران بیرون نمیکردند . یقیناً جهتی بوده ، که آنها را بکشیدن شمشیر مجبور داشته ، اما اینکه این انگیزه چه بوده ، بواسطه سکوت نویسنده مذکور رومی بر ما مجهول است » اما با شرح اوضاع واحوال مذکوره در بالا علت آن معلوم است .

وقتی تهیه و تدارك ارتش روم برای حمله به ایران آماده گردید (۱۶۱ م.) - در این مرتبه پارتها خواسته اند از كمك يهوديان استفاده نمایند (ولی متأسفانه خیلی دیر بود) زیرا دیگر قدرت واقعی آنها نابود گردیده بود ، مع الوصف يهوديان کلیه کشورهای آن عصر از دل و جان ، آرزو مند فتح و پیروزی ارتش ایران بودند و از ابراز طرفداری کوتاهی نداشتند و حتی در یهودیه امید قیام دیگری میرفت و هنوز سربازان ایرانی متوجه سوریه نشده بودند که يك نگرانی فوق العاده ای دیگر جهت رومیها پیدا شد و قبل از آنکه لژیونهای رومی بطرف ایرانیها متوجه گردند ، آتیدیوس کورنلین Atidius Cornelian برای جلوگیری از انقلاب يهوديان حرکت نمود . ارتش پارت هم سوریه را متصرف ، حاکم و ارتش روم را شکست داده و متوجه یهودیه گردید . وقتی در روم خبر فتوحات ارتش ایران رسید ، سرعت ، بزرگترین

سرداران روم را تحت فرماندهی وروس امپراطور ثانوی روم، روانه شرق نمودند و بالاخره مقارن سال ۱۶۳ م. در نزدیکی Europus بلاش راشکست دادند و ارتش ایران مجبور به تخلیه یهودیه و سوریه گردید.

سزار وروس که شاهد علاقه و محبت یهودیان نسبت به ارتش ایران بود^۱ امر به تنبیه یهودیان داد، دادگاه‌های داخلی یهودیان را تعطیل و اعضاء سنه‌درین را تحت مراقبت شدید قرار داد و حکم اعدام ربی شمعون بریوحای را صادر نمود. فرار و مخفی شدن او در این موقع بوده است. وروس احکام ادرین را که باطل شده بود تجدید کرد و حتی غسل زنان را ممنوع داشت. خوشبختانه این وضعیت چندان دوامی نیافت زیرا در سال ۱۶۹ م. وروس فوت کرد و ربی شمعون توانست از غار پناه‌گاه خود خارج گردیده به روم رفته، احکام وروس را باطل سازد ولی موفقیت وی کامل نبود.

قبل از فوت سزار وروس، ارتش ایران که از سردار رومی دیوکاسیون شکست خورده بود به عقب نشینی خود تا آنطرف فرات ادامه داد. یکی دیگر از سرداران روم موسوم به ستاتیوس پریس کوس ارمنستان را بتصرف درآورد. کاسیوس سردار دیگر رومی که خیالات تراژان را برای فتح ایران در سر می‌پروراند به بین‌النهرین داخل گردید و به سورا^۲ و بابل رفت. در شهر سورا که اهالی آن یهودی بودند جنگ نموده غالب شد و بعد کاسیوس شهر سلوکید را که ساکنین آن یهودی و یونانی و ایرانی بودند و چهار

(۱) گرائیتر کتاب سوم صفحه ۱۲۱

(۲) برای مرحوم پیرنیا شهر سورا روشن نیست (صفحه ۲۴۹۹) ولی این شهر در کنار فرات مابین بابل و آپامه Appame بوده که یهودیان در آنجا دانشکده مذهبی معروفی داشتند (دیکسیونر تاریخی و ژاوغرافی اونیورسال صفحه ۱۸۲۳)

صدهزار جمعیت داشت محاصره کرده آنرا متصرف و سوزاند^۱ پس از آن تیسفون را گرفت و قصر تابستانی بلاش را باخاك يكسان نمود و بعد معابد بسیاری را ویران کرد .

ارتش روم مانند دفعه قبل خوزستان و شوش و ایالت کردستان و همدان و آذربایجانرا بتصرف درآوردند . هرچند ملت ایران در زیر فشار لژیونهای رومی مینالید ولی وضع یهودیان ایرانی غم انگیز تر بود . زیرا ، ه ، جائیکه در ایران شهرهای یهودی نشین داشت ، آنها در مقابل رومیها ، بدفاع پرداخته اند و چون روم و یهود دشمن دیرین بودند ، قطعاً مظالم نسبت بیهود بیشتر بوده است .

رومیها بهر کجا که قدم گذاشتند ، برای بدست آوردن ثروت و چپاول پرداختند و در نظر داشتند فتوحات خود را مانند اسکندر تا هند دنبال نمایند اما در این موقع در بابل ، بین ارتش روم طاعون بروز نمود و هر روز بر عده اموات میفزود ، و بدین ترتیب نظم و ترتیب قشون روم گسیخته میگردد و سربازان رومی فرار میکردند تا بوطن خود برگردند ولی چون طاعون با آنها همراه بود ، عده ای در راه می مردند و بقیه بهر کجا که قدم میگذاشتند مرض را باخود میآوردند . بعضی از فراریان بروم رسیدند و در آنجا هم موجب انتقال مرض ، بین اهالی کشور خود و حتی سایر ممالك شده و این ناخوشی را تا رود رن و نزدیکی اقیانوس اطلس منتشر گردانیدند و در نتیجه نصف اهالی واکثر لشکر روم از بین رفتند . این جنگ در سال ۱۶۵ م . خاتمه یافت و در ۱۶۶ م . صلحی برقرار شد که بین النهرین و ارمنستان تحت نفوذ روم رفت . سالها بعد ، بلاش سوم روزگار را بسکوت گذراند .



ربی یهود و تألیف میشنا

بعد از شکست بلاش سوم، برای عالم یهود و خصوصاً یهودیان یهودیه، دیگر امیدی در تجدید قدرت خود و یا اضمحلال روم وجود نداشت، مگر اینکه به اتکای علم و معرفت و توسعه دانش در معلومات مذهبی و ترویج آن، قدرت معنوی و اخلاقی بدست آورند. یهودای اول نخستین پسر شمعون که در سال ۱۳۵ م. متولد و در ۲۱۰ فوت نمود، در سال ۱۷۰ م.، بعد از فوت سزاروروس، بریاست جامعه یهود یهودیه بعد از پدر انتخاب گردید.

یهودا در معلومات سرآمد علمای عصر بود و مدارس مختلفی را دیده و به عقاید و تغییرات گوناگون مقررات مذهبی، آشنائی کامل داشت. ثروت او سرشار بود و این ثروت را بمصرف طلاب علوم دینی که از کشورهای خارجی بفرستاده بودند، و برای رفع الام دردمندان در سال قحطی و ناخوشی طاعون، که با سربازان رومی به دنیای آن روز سرایت کرده بود بمصرف میرسانید. طرح مقدمه تألیف کتاب میشنا که توسط ربی مئیر فراهم گردیده بود، بوسیله ربی یهودا تألیف و تدوین گردید و بدین ترتیب سنن و قوانین و روایاتی که از ایام قدیم، بدون نظم و ترتیب وجود داشت، و از پدر به پسر میرسید جمع آوری و ضبط و تثبیت گردید. در کتب میشنا، کلیه تفسیراتی که راجع به قوانین تورات شده، و قوانین دیگری که از این تفسیرات بدست آمده ضبط گردیده است.

در کتاب میشنا دستورات اخلاقی بسیاری وجود دارد که این مختصر را گنجایش ذکر آن نیست: تأکید شده است که آسایش در این جهان، و تأمین عقبی در: «احترام به والدین، کمک بزرگستان تحصیل علوم، مهمان نوازی، رسیدگی به بیماران، ذکر نام مردگان

با احترام، صلح طلبی و بالاخره تحصیل و مطالعه دقیق تورات است» در قسمتی از کتب میشنا موسوم به (عبودا زارا) که قوانینی برای محدود نمودن معاشرت یهودیان با بت پرستان وضع شده است، جنبه اخلاقی را نسبت به آنان مراعات نموده و دستور داده است که مستمند خواه یهودی باشد یا بت پرست لازم است به او کمک شود.

در قسمت دیگری که بنام (پیره آبوت) میباشد، بشرح سخنان بزرگان یهود پرداخته که چند جمله آن در زیر نوشته میشود:

آنچه برخود نمیپسندی بر دیگران روا مدار. (از هیلل)

صلح دوست و صلح طلب باش، مردم را دوست بدار و آنها را بمطالعه تورات تشویق نما. (از گملیل اول)

کار را دوست بدار و از جاه طلبی بگریز. (شمعیا)

دنیا بر سه اصل استوار است: حقیقت، عدالت و صلح (از شمعون سوم) هر که محبوب مردم باشد محبوب خدا خواهد بود آنکه مردم

از او نفرت نمایند خداوند نیز از او نفرت خواهد داشت. (بن دوسا)

عادل آن کسی است که از تعلیمات هیچ فردی نگریزد، نیرومند آنکه بر شهوت خود فائق آید، و قابل احترام آنکس که هم نوع خود را احترام گذارد. (بن زوما)

در برابر همه فروتن باش. (از ربی مئیر)

تألیف کتب میشنا در سال ۱۸۹ م. انجام گردید و شخص یهودار را آخرین (تنائیم دانسته اند). در زمان اومارک اورل، در سال ۱۷۵ از یهودیه عبود میگرد تا آویدوس Avidus Cassius فاتح ایران را که دعوی امپراطور میکرد تنبیه نماید. یهودیان از وی تقاضا کردند که آزادی بیشتری به آنان دهد ولی مارک اورل که سلطان عادل معروف گردیده است، عدالتش برای هموطنان رومی خود بود. در تمام دوره حیات مشغول جنگ بود، در سال ۱۸۰ م.

فوت کرد و پسرش کمد Commodus که مردی خشن ، وحشی و بیرحم و بیهوش و بزور بازوی خود مغرور بود ، بجای او به مقام امپراطوری رسید .

وضع یهودیان در عهد این سزار بسیار دردناک و غم انگیز گردید زیرا حاکم سوریه پسنیوس نیگر Niger Pescennius با آنان بسیار با خشونت رفتار میکرد . وقتی از او تقاضا کردند که مالیات بر اراضی غیر قابل تحمل است اظهار داشت که مایلم برای هوا هم از شما مالیات بگیرم کمد در سال ۱۹۲ م. بقتل رسید.

فصل بیست و هفتم

پس از کشته شدن کمد ، پرتی ناکس نامی
عصر اشک بیست و هفتم
امپراطور روم شد ولی چون میخواست اصلاحاتی
بلاش چهارم
در دولت روم بکند ، سلطنتش بیش از ۳ ماه
۱۱۹ تا ۲۰۸ میلادی
طول نکشید (۱۹۳ میلادی) او را هم بقتل
رساندند . در این موقع ۳ سردار رومی ، کلودیوس آلبینوس Claudius
Albinus در بریتانیا ، سپتیموس سوروس Septimus Seuerus در پانونینا
Pannonina و نیگر حاکم سوریه ، برای بدست آوردن مقام امپراطوری
قیام کردند . تا آنکه دیدیوس ژولیانیوس Didius Julianus را که تازه
امپراطور شده بود از میان بردارند . بلاش چهارم سفرائی نزد نیگر
فرستاد و وی را تبریک گفته و آمادگی خود را برای کمک اعلام
داشت. در ابتدا نیگر این کمک را نپذیرفت ولی وقتی شنید که سوروس
Severus مدعی وی ، با لشکری نیرومند باسیا میآید تا او را از
میان بردارد ، از کلیه پادشاهان دست نشانده و از پادشاهان اشکانی

كمك تلبید ، اما بلاش به وعده و وعید، وقت را میگذراند در حالیکه الحضر هرتا ، یا هاترا Hatra دست نشانده بلاش ، کمکی برای نیگر فرستاد . ژولیانیوس در همان سال ۱۹۳ م. کشته شد . سامریها طرفدار نیگر و یهودیان یهودیه به امید نجات از مظالم نیگر طرفدار فتح سوروس بودند . بالاخره در سال ۱۹۴ م. سوروس، نیگرا را معدوم نموده ، قدرت را بدست آورد و وضع یهودیان در یهودیه بهبودی یافت . ایران باستان مینویسد :

- «اهالی آن قسمت از بین النهرین^۱ ، که در سلطنت بلاش سوم تابع روم شدند ، اسلحه برداشته و قسمت بزرگ رومیها را ، که در صفحات آنها اقامت داشتند کشته ، نصیبین را که از زمان جنگهای کاسیوس یا بلاش سوم بدست رومیها افتاده و آن را اقامتگاه عمده شان قرار داده بودند، محاصره کردند. در این موقع اهالی ادیابن و سایر مردمان هم نژاد آنها بمحاصره کنندگان كمك میکردند . زیرا اینها هم تابع دولت پارت بودند^۲ و حکومت آن را براستیلائی روم ترجیح میدادند» .

در (صفحه ۲۵۰۶). گرائیتز پس از آنکه در صفحه ۱۲۴ کتاب سوم ، شرح مساعدت سوروس را نسبت به یهودیان یهودیه داده ، اضافه میکند: «اما یهودیان از این مساعدت سوروس بیش از چندی نتوانستند در اثر تثبت به انقلاب استفاده نمایند (۱۹۸ - ۱۹۹) در اینجا سئوالی پیش میآید که بچه علت یهودیان بطرف يك همچو عمل خطرناکی متمایل گردیدند . قطعاً در اثر آن بوده که حمله رومیها به (پارت) ایران شروع گردیده و سوروس بمیدان جنگ رفته بود .

(۱) این اهالی بین النهرین ، یهودیانی بودند که در نهاردا و نصیبین و شهرهای دیگر که کلیه یهودی نشین بودند با توافق اهالی ادیابن و یهودیان یهودیه متفقاً بار دیگر بر علیه روم اسلحه برداشتند .

(۲) اهالی ادیابن کردهائی بودند که بمذهب حضرت موسی درآمده بودند.

آنچه قابل دقت است آن می باشد که در هر موقع که ایرانیان شمشیر خود را بر علیه روم بلند نمودند ، کلیه مردمان یهودیه بر علیه روم بهیجان آمده اند» جریان واقعی امر چنین بوده است که در بهار سال ۱۹۵ م. ، سوروس در راس سپاه خود از فرات گذشته به نصیبین شهر یهودی نشین رفت و آنجا را مرکز حکومت خود قرار داد . مورخین مینویسند که رومیها زیادی در این شهر مقیم شده و آنرا مستعمره رومی ساخته بودند . در این صورت ارتش روم ، بسیاری از یهودیان این شهر را کشته ، و رومیانرا بجای آنها مستقر ساخته اند . بعد سوروس از دجله گذشته به ادیابن کشوری که به دین حضرت موسی درآمده بود حمله برد و با وجود مقاومت شدید اهالی ، سوروس فاتح گردید . چون سعی دیگر امپراطوری ، کلودیوس آلبینیوس مهای جنگ میگردید سوروس صلاح خود را ندید که بیش از این جنگ را در ایران ادامه دهد ، پس به طرف روم مراجعت نمود .

در این موقع پادشاه اشکانی حملات خود را شروع کرده ادیابن و بین النهرین را بتصرف در آورد ، ولی نصیبین را که در دست رومیها و آنرا مستحکم کرده بودند نتوانست تسخیر نماید . قیام دیگر یهودیان دریهودیه که در اثر بحرکت آمدن ارتش ایران بعمل آمد بایستی در این موقع باشد .

گرائیتز آنرا در سال ۱۹۸ م. ذکر کرده و ایران باستان حمله بلاش به بین النهرین را در سال ۱۹۷ م. نوشته است .

پارتها از فرات گذشته تا سوریه پیش رفتند و چون این خبر به سوروس رسید در سال ۱۹۷ م. مجبور بر مراجعت بشرق گردید ، پارتها را از آنجا خارج نمود و تا آخر سال در آنجا بماند تا بتدارکات پردازد . سپس بعد از برقراری نفوذ خود در ارمنستان از فرات گذشته به بین النهرین درآمد . شهرهای بابل و سلوکیه را بتصرف در آورده سپس متوجه

تیسفون گردید ، بلاش که در آنجا بود از تماس با رومیها خودداری و فرار نمود . در نتیجه پایتخت اشکانی ، برای دفعه دوم بدست رومیها افتاد .

«پس از آن رومیها در اینجا کارهایی کردند، که غالباً عادت آنها بود که نسبت به مغلوبین میکردند . سختیها و شقاوتهای رومیها با مغلوبین معلوم است و بی جهت نیست، که چون میخواهند شقاوت آسوریها را توصیف کنند ، گویند ، که آنها رومیها شرقی بودند» (ایران باستان صفحه ۲۵۱۰) سوروس به لشکریان خود اجازه داده بود بهر نحوی که بخواهند ابنیه دولتی و عمارتهای مردمان متفرقه را غارت کنند . در این وقت ثروت ملت و خزانه دولت بتاراج رفت . پس از آن باینهم اکتفا نکرده بعد از کشتن مردان و زنان و اطفال آنها را بعده صد هزار نفر باسارت بردند^۱ بعد از تسخیر تیسفون چون قشون سوروس دچار قحطی شد از تعقیب بلاش صرفنظر کرد و راه برگشت خود را از طرف دجله قرار داد و چون الحضر در سر راه وی بود لذا سوروس به الحضر حمله نموده آنرا محاصره کرد . مورخین و ایران باستان این شهر را يك شهر عربی میخوانند ولی گرائیتز عدهای از مدافعین آنرا یهودی میداند . در آنجا لژیونهای رومی نتوانستند در اثر شجاعت مدافعین ، این دژ را بدست آورند .

رومیها پس از دادن تلفات زیاد در پای این قلعه و از شدت گرما و امراض مایوس گشته شهر را رها کرده رفتند و آرزوی بدست آوردن ثروت مردمان این شهر و معبد آفتاب ، بدل تراژان که مانده بود سوروس هم با آزادی خود نرسید .

عاجز شدن دو امپراطور قوی روم از تسخیر این شهر كوچك ، نام بزرگی را برای آن در تاریخ ذخیره کرد اما امروز در این محل

چیزی جز خرابه‌ها مشاهده نمیشود. سوری در حالیکه حکومت خود را بر ارمنستان و بین‌النهرین وادیان مستقر نموده بود، متوجه سوریه و یهودیه گردید. در موقع عبور از یهودیه در سال ۲۰۲ م. مقرراتی را بر علیه یهودیان که به پادشاه (پارت) ایران همکاری کرده بودند وضع نمود مخصوصاً دستور داد هر کس برای وحدانیت و خدای یگانه، بین رومیان تبلیغ نماید به اشد مجازات برسد. هنگامیکه این مقررات در یهودیه اجرا میشد، یهودا پیشوای ملت در سن پیری بود و هنوز چنددسته از انقلابیون یهود در کوه‌های آن کشور متواری بودن و جنگ‌های پارتیزانی میکردند. یهودا در هنگام مرگ (۲۱۰ م.) فرزند خود گملیل را جانشین خود نمود.

فصل بیست و هشتم

پس از فوت بلاش چهارم، دو پسر وی	عصر اشک بیست و هشتم
بلاش و اردوان هر دو بر ایران سلطنت نمودند.	بلاش پنجم
سوروس امپراطور روم در سال ۲۱۱ م.	واشک بیست و نهم،
درگذشت و فرزندش کاراکالا بر تخت پدر	اردوان پنجم
نشست.	۲۰۸ تا ۲۲۶ میلادی

کاراکالا مانند پدر تا آخر عمر کینه یهودیان را بردل داشت و راجع به ایران هم چون اختلاف دو برادر بلاش و اردوان را راجع به احراز مقام شاهنشاهی ایران ملاحظه کرد، به تفتین پرداخته، گاهی از این و گاهی از آن طرفداری میکرد. این امپراطور مردی سست‌عنصر و درعین حال بسیار جاه‌طلب و خودخواه بود و میخواست که حدود روم در زمان او، از طرف

مشرق توسعه یابد اما این توسعه توأم با شرافت یا خالی از شرافت انجام یابد ؛ برای او یکسان بود . با اینکه در جنگ با ارمنستان شکست خورد ، در صدد جنگ با ایران برآمد ولی قبلا به حيله و تذویر پرداخت .

به اردوان پیشنهاد نمود ، که بمنظور اتحاد با یکدیگر ، مایل است وصلتی با خانواده سلطنتی ایران بنماید . اردوان حاضر شد دختر خود را بعقد او درآورد و کاراکالا را دعوت بایران کرد و مشارالیه با عده ای از سواران خود بدون مانع متوجه ایران شد و نظامیان ایران بمنظور پذیرائی از داماد شاهنشاه ترك اسلحه نمودند . چون مجلس عیش و نوش گرم شد امپراطور رومی اشاره ای بسربازان خود نمود و بحمله پرداختند اما اردوان توانست از این معرکه جان بدر برد در حالیکه سایر ملتزمین رکابش را قتل عام نمودند .

پس از این واقعه کاراکالا دستور عقب نشینی داد و شهرها و دهات سرراه را بعد از چپاول میسوزاندند . کاراکالا از ادیان گذشت و مقبره سلاطین اشکانی را خراب و استخوانهای آنان را در آورده دور انداخت (ایران باستان صفحه ۲۵۲۴) بالاخره کاراکالا Caracalla در سال ۲۱۷ م. در حران ، بدست یکی از مستحفظین خود کشته شد .

در دوره این امپراطور ، وحدت ملی روم پایان یافت و به مردم ایالات مانند روم تساوی حقوق داده شد . نظرباینکه یکی از رفقای کودکش یهودی بود ، لذا علنا برای یهودیان تولید ناراحتی فراهم نساخت و حتی قدری وضع آنها بهبودی یافت زیرا اطراف امپراطور را اشخاصی داشتند که بمذهب حضرت موسی درآمده بودند . بعد از کاراکالا ماکرینوس ، خود را امپراطور اعلام داشت (۲۱۷ م.) . ماکرینوس خواست با پارتها (ایرانیان) صلح کند ولی مورد

قبول اردوان واقع نگردید و پادشاه اشکانی بحمله پرداخته فاتح گردید و با تصرف بین‌النهرین و استرداد اسرا و گرفتن غرامت از رومیها صلح نمود . امپراطوری مارکینوس بیش از یکسال دوام نکرد . هنگامیکه مارکینوس با پادشاه ایران در حال جنگ بود، چون میدانست که در حدود میدان جنگ ایران ، یهودیان بسیاری ساکن میباشند شروع به تحجیب از آنان کرد ولی ممکن نبود که یهودیان ، دست از علاقه نسبت به ایران بکشند مخصوصاً آنکه گملیل پیشوای یهودیه آنها را بر حذر کرده و چنین نوشته بود :

«در مقابل دولت روم بر حذر باشید زیرا مجتها و تعارفات وی از روی منافع خودش میباشد و بدانید موقعیکه به او احتیاج داشته باشید شما را ترك خواهد کرد .»^۱

بعد از این جریانات ، يك زن سوریه‌ای موسوم به ژولیا موزا زن برادر سوروس ، دونوه خود را یکی الاگابال چهارده ساله و دیگری الکساندر سور را بسلطنت روم رسانید . و بنام آنها سلطنت کرد .

سلطنت الاگابال از سال ۲۱۸ تا ۲۲۲ م. میباشد که بالاخره یکی از قراولان خاصه سرش را بریده و جسدش را در رود تیر انداخت . بعد از او الکساندر که ۱۶ ساله بود بر تخت امپراطوری جلوس نمود و تا سال ۲۳۵ امپراطور بود و او را هم در شهر میانس ، سربازان رومی کشتند . در دوره سه امپراطور اخیرالذکر مذهب بت پرستی سوریه‌ای در روم شیوع یافت و اما اوضاع و احوال یهودیان در اثر نفوذ رومیهای که بدین حضرت موسی درآمده و در دربار بودند ، ناراحت نبود و حتی مقررات ضد یهود ادین در تازمان الکساندر سورلفو گردید و فشار بر آنها کاسته شد .

بعد از فوت گملیل دوم ، فرزند یهودای مقدس (۲۲۰) وضع یهودیان چه در روم و چه در خارج خوب بود . در یهودیه ، در اثر وجود مردانی لایق ، تشکیلات داخلی منظم و بهبودی یافته و یهودای دوم پسر گملیل دوم ، سمت پیشوائی قوم ، یعنی ریاست سنهدرین را داشت (۲۲۵ م.) موقع که الکساندر سور امپراطور بود و صورت حضرت ابراهیم و حضرت مسیح را در ردیف خدایان رومی قرار داده بود. جمله معروف هیلل را که عبارت از :

«هرچه برخود نمیپسندی بر دیگران روا مدار» را بر سر درب قصر سلطنتی و ادارت دولتی حک کرده و نسبت به یهودیان روم احترام زیادی قائل بود .

این امپراطور نسبت به مسیحیان هم ظلم نکرد و به یهودیان اجازه داد که میتوانند رومیها را بمذهب حضرت موسی درآورند و حتی رفتن یهودیان را به اورشلیم که طبق قانون ادرین تا آن زمان ممنوع بود مرتفع کرد و در نتیجه بت پرستان سوریه و انطاکیه به این امپراطور لقب پیشوای کنیسه را داده بودند .

در این هنگام ، جریانات دیگری در ایران در شرف تکوین بود، که برای کشور ایران و یهود و حتی روم تأثیر بسزائی داشت ، و آن واقعه عبارت از قیام اردشیر بابکان بود که بسلطنت سلسله اشکانیان خاتمه داد .

در حالیکه در سال ۲۲۰ م. گملیل دوم فوت کرده و دوره تنائیم در یهودیه خاتمه یافته و دوره امورایم شروع میگردد و در حالیکه در همین موقع وضع یهودیان در روم و متصرفات رومی بهبودی یافته بود و در اثر صلح ماکرینوس با اردوان و عقب نشینی ارتش رومی و تأمین قدرت اشکانیان امید روزگاران خوشی برای یهودیان ایران و شرق میرفت ، در سال ۲۲۶ م. در جنگی که در صحرای هرمز در

نزدیکی اهواز بین اردشیر ساسانی و اردوان رخ داد ، شخص اخیر کشته شد و سلسله اشکانی منقرض و سیاست جدیدی در جهان آنروز پیش آمد .

فصل بیست و نهم

اشکانیان و ملت یهود

سلاطین اشکانی مردمانی شجاع و نسبت به ملل زیر دست با کمال مهربانی رفتار میکردند و اینک پس از ۲۰ قرن در عصر کنونی بسیاری از دول جهان که بر ملل متنوع و مذاهب مختلفه حکومت مینمایند ، بالاترین افتخار خود را رویه آزادمنشی نسبت بنژادها و مذاهب مختلف میدانند . بزرگترین دولت کنونی جهان دول متحده آمریکا افتخار برویه آزاد منشی و دموکراسی و تساوی مذهبی و نژادی ملل مختلف ، در کشور خویش ننموده و این رویه را بزرگترین انگیزه موفقیت های سیاسی و ثروت مندی خود میدانند .

حقیقتاً بسی مایه افتخار برای ملت و کشور ایران است که ، در عهدیکه پرده جهل و ظلم عالمی را فرا گرفته بود ، پادشاهان اشکانی این رویه عدل پروری و دموکراتی را پیشه خود ساخته بودند .

بسیاری از مورخین و نویسندگان قدیم و امروزی ، علت انقراض سلسله اشکانی را در اثر علاقه آنها بتمدن یونانی دانسته و در نتیجه فراهم شدن عدم رضایت ملت ایران گفته اند .

اگر اشکانیان علاقه ای بیونانیت داشتند ولی یونانی و خارجه پرست نبودند ، سعادت و ترقی و نام نیک کشور خود را بر هر چیزی ترجیح میدادند . پروفیسور آرتور کریستوس در مقدمه کتاب خود (ترجمه

فارسی) صفحه ۳۱ مینویسد :

«دولت اشکانی، باوجود رنگ یونانی که داشت از حیث ایرانیت پانسر از دولت هخامنشی بود

بخش دیگر میگویند . انقراض آنها در نتیجه آن بوده است که چون پارسیها بانظر تسامح بمذاهب مینگریستند و هیچ يك از مذاهب ملل تابعه شانرا بر مذاهب دیگر ترجیح نمیدادند ، از این جهت پارتها دلتنگ بودند و ایراد میکردند که چرا پارتیها مذهب زرتشت را بالاتر از مذاهب دیگر نمیدانند .»

طبقه منورالفکر و آزادمنش، رویه اشکانیانرا، یکی از بزرگترین مفاخر ایران دانسته زیرا ایرانیان اشکانی، در بیش ازدوهزارسال قبل آنچه را که ملل متمدن امروزی بدان افتخار میکنند عمل مینمودند. مرحوم پیرنیا در صفحه ۲۵۳۸ دلائل مختلف که موجب انقراض سلطنت خاندان اشکانی گردیده فرعی دانسته واصل آنها اتفاق درونی میداند. در دوره اشکانیان ، یهودیت دچار مصائبی بس بزرگ گردید . بدین معنی که دشمن بزرگ ایران یعنی روم ، به دولت و استقلال وی خاتمه داد . انقلابات گوناگون یهودیان یهودیه و ایالت غربی ایران بین النهرین که به امید وقت شناسی پادشاهان اشکانی شروع گردیده بود ، بر بدبختی های وی افزود .

در آن قرون تاریک ظلم و قتل و غارت ، تنها امید یهودیان جهان کشور ایران بود . اگر پادشاهان اشکانی، به روشن فکری و وقت شناسی و سیاستمداری شاهنشاهان هخامنشی بودند که به اهمیت سیاسی وجود کشور یهود ، از نقطه نظر منافع ایران پی بردند، استقلال یهود از بین نرفته و عظمت ایران بیش از آنچه در عصر اشکانیان بود ، میگشت . علاقه یهودیان نسبت به ایران و سلسله اشکانی تا به اندازه ای بود که پیشوایان مذهبی یهود میگفتند :

«بر هر محلی که سربازان ایرانی قدم گذارد ممکن است نجات دهنده ما مسیح از آنجا ظهور نماید.»

همین خوشبینی و حسن روابط بین دو ملتین موجب گشته بود که در کلیه جنگهای اشکانیان، یهودیان شرکت نمایند. در عهد سلاطین اشکانی هر چند یهودیان مقیم ایالت غربی ایران، بین النهرین و اطراف آن، در اثر قیام بر علیه دشمنان مشترك تلفات سنگینی را متحمل شدند و در خوزستان و آذربایجان و ایالت همدان و کردستان که بزرگترین قسمت ایالات یهودی نشین بود دچار چپاول و مظلوم رومیان گردیدند، ولی در اثر رو آوردن فراریان بداخل کشور و در امنیت بودن یهودیان ایالت پارس و خراسان و مرکز ایران، جمعیت آنها فوق العاده رو باز دیاد گذارد، تجارت آنها رو بتوسعه رفت و ثروت آنها زیاد گردید. در آن ایام عده کثیری از یهودیان در آذربایجان و خراسان و دماوند و ایالت گرگان و مازندران بامور گله داری مشغول بودند و در آبادی کشور همت بکار میردند. باختامه سلطنت سلسله اشکانیان، قیامهای پی در پی مردمان یهودیه و یهودیان ایالات غربی ایران و بین النهرین و ادیان، خاتمه مییابد.

این موضوع بس مهم بوده و اتفاق نیست که روابط حسنه یهودیان بادربار اشکانیان، آنها را برای بدست آوردن استقلال و آزادی تشویق میکرد و وقتی که سلسله دوست آنها منقرض گردید، یهودیت کلیه امیدهای خود را ازدست داد.

در واقع با خاتمه دوره پارتها در ایران، دیگر یهودیان کمتر متوسل به اسلحه برای آزادی و استقلال، شدند.

بنابر این خاتمه دوره اشکانیان فصل جدیدی را در صفحه تاریخ یهود میگشاید. پایان کتاب سوم از جلد دوم

جلد دوم

کتاب چهارم

اوضاع و احوال یهودیان ایران و متصرفاتش و آنچه وابسته بدان
است در عهد شاهنشاهی سلسله ساسانیان و خلفا تا مقدمه حمله مغول
به ایران

از ۲۲۶ تا ۱۰۹۴ میلادی

فصل اول

قیام ارشیر بابکان ساسانی بر اردوان

عصر اردشیر بابکان
۲۲۶ تا ۲۴۰ م.
درحالیکه الکساندر سور در سال چهارم
سلطنت خود میزیست (۲۲۶) و یهودای دوم
پسر گملیل ونوه یهودای مقدس، بیش از یکسال
نبود که بر مسند ریاست سنهدرین تکیه زده و در این زمان وضع
یهودیان در امپراطوری روم بهبودی کامل یافته بود، واقعه جنگ
دشت هرمز، صحنه تاریخ ایران و روابط شرق و غرب و اوضاع
و احوال شرق نزدیک و خصوصاً یهودیان ایرانرا تغییر داد و در اثر
این واقعه پادشاه اشکانی کشته شده و سلسله اشکانیان منقرض گردید.
بنابر گفته طبری، اردشیر بابکان ساسانی جدش ساسان مؤبد،
معبدی در شهر استخر برای ناهید ساخته بود. پدرش پاپک در
یکی از شهرهای فارس حکومت میکرد و برای پسرش اردشیر،



۴ اردشیر اول

دژبانی قلعه داراب گرد را بدست آورد. بعدها بابك شاه محلی (گوزهر) گشت و عنوان شاهی را برای پسرش شاپور تقاضا نمود. با وجود امتناع اردوان، بعد از فوت پدر، شاپور خود را پادشاه دانست و از برادرش اردشیر دعوت به تمکین نمود و نزدیک بود جنگی رخ دهد که شاپور درگذشت.

اردشیر تاج پادشاهی بر سر گذاشت (۲۱۲). چند نفر از حکام فارس را مغلوب و هلاک کرده و مقام آنها را صاحب شد. بعد برادران خود را بقتل رسانید و ایالت کرمان را بتصرف درآورد. سرانجام میان اردوان و اردشیر جنگ روی داد. اردشیر پس از تصرف اصفهان متوجه اهواز گردید و بالاخره اردوان شاهنشاه اشکانی را مغلوب و او بدست اردشیر کشته شد (۲۲۴) و در سال ۲۲۶ میلادی تاجگذاری و عنوان شاهنشاه ایران را اختیار نمود.

در این زمان یهودای دوم سرگرم اصلاحات بعضی از قوانین که جدش هنگام تیرگی روابط رومیها و یهودیان وضع و دیگر در اثر بهبودی روابط لزومی نداشت، بود. در این عصر زمینهای یهودیه بدست خارجیان افتاده و در نتیجه برای اداره امور دانشکده های دینی راه عوایدی وجود نداشت لذا از این تاریخ مقرر شد که نمایندگان مذهبی برای جمع آوری اعانه بکشورهای پراکندگی یهود مسافرت نمایند تا مخارج طلاب دینی تأمین گردد. علمای زیادی که گفتار آنها رهنمای اخلاقی بشریت میباشد در این زمان در یهودیه پیدا شدند و در همین ایام است که عده ای از پیشوایان مسیحیانیکه در اسکندریه پیرو گنوستیک بودند^۱ نزدیک روسای مذهبی یهود آمده تا طریقه تحقیقات و تجسسات و تفسیرات را فراگیرند در این زمان

(۱) اختلاطی از عقیده بت پرستی شرق با معتقدات مذاهب یهود و مسیحیت و فلسفه های افلاطونی است.

علما بروشن نمودن نکات تاریک (میشنا) پرداخته و بهمین جهت آنها را (امورائیم) نامیدند^۱ و تفسیر می‌شنارا (گمارا) خواندند و جمع این دو کتاب را تلمود^۲ گفتند.

مطالعات علما بدو قسمت بود ، دسته‌ایکه بتحصیل و تفسیر میشنا پرداختند آنها را پیرو علم (هلاخا) می‌گفتند که امورائیم باشند و دسته دیگر که در رشته (اگادا) یعنی احادیث و روایات مطالعه می نمودند آنان را در شانیم مینامیدند^۳ و در واقع مطالعه این طبقه بیشتر مربوط به قصص و حکایاتی بود ساختگی و با اینکه براساس ادب و اخلاق قرار داشت ، آن حکایات با حقیقت وفق نمیداد و منظور برای جلب مستمعین به بعضی نکات مذهبی و اخلاقی بود .

در حالیکه یهودیان یهودیه ، در رشته علوم دینی و ادبیات عبری بحد کمال میرسیدند ، در کشور ایران خصوصاً در قسمت غربی

(۱) قبل از این علما ، تنائیم‌ها بودند که بتفسیر تورات میپرداختند و کتاب میشنا را تألیف کردند .

(۲) تلمود بعدها در ایالت بابل ایران بسیار توسعه یافته کتب بزرگی گردید و بعدها مورد مطالعه و تحصیل دوره‌های بعدی طبقه روحانی جوامع یهودیان جهان گشت . کتب تلمود ، آنقسم که فکر کرده‌اند منحصر به وضع قوانین تنها نیست ، بلکه یک اینسکلوپدی بزرگی است که غیر از وضع مقررات حقوقی و دینی ، دارای اطلاعات زیادی در رشته‌های قضائی ، طب ، بهداشت ، زراعت و کتبی هستند برای ازدیاد اطلاعات در هر رشته‌ای . در واقع تلمود جامع قوانین ملی و مذهبی یهود است که دنباله و متمم تورات محسوب میگردد . دو نوع کتاب تلمود وجود دارد ، یکی تلمود اورشلیمی است که در قرن چهارم میلادی به اتمام رسیده و دومی تلمود بابلی که بیشتر مورد توجه میباشد و در قرن پنجم میلادی تألیف گردیده و بتدریج در همان ایام تکمیل شده است . تلمود بابلی بدو قسمت منقسم است :

یکی بنام میشنا که شامل قوانین و در سال ۱۹۰ توسط یهودای مقدس در یهودیه نوشته شده و قسمت دوم بنام گمارا است که بمعنی متمم بوده و نوعی تفسیر میباشد . میشنا به زبان خالص عبری است در صورتیکه گمارا جملاتی از زبان کلدانی مخلوط دارد .

(۳) عده‌ای از ملاهای یهودی ایرانی که تحصیلات عمیقی ندارند ، پیرو رویه در شانیم هستند .

آن ، شهرهای نهدا ، شمال بابل و درسورا و پومبدیتا ، و ماهوزه نزدیک سلوکیه و تلاویو و نهار پاکوکه همه نزدیک تیسفون پایتخت اشکانیان بودند ، با موقعیت سیاسی و آزادی مذهب که اشکانیان به آنها عطا کرده ، بترقیات فوق العاده ای نائل گردیده بودند نه فقط در رشته های صنعت و تجارت موفقیت های بزرگی داشتند بلکه در تحصیل رشته علوم دینی بطوری موفق و پیشرفتند که مدارس دینی یهودیه را تحت الشعاع قرار دادند .

محلکه وطن اولیه حضرت ابراهیم جد آنها بود و خاک حاصلخیز آن و خصوصاً محبت های پادشاهان اشکانی ، جذابیت فوق العاده را برای جلب یهودیان بسوی خود داشت .

آنها از ایام بخت النصر که به اسارت در آمده بودند در آنجا استقرار داشتند ولی بعدها فوق العاده بر جمعیت آن افزوده گشت مخصوصاً بعد از شکست بر کوخبا عده کثیری از یهودیه بدانجا مهاجرت کردند بطوریکه تجاوزات و کشتارهای یونانیها و بعداً رومیها و شرکت موثر آنها در ورود به زمره جنگجویان پارتی (ایرانی) ، نتوانست موقعیت آنها را متزلزل کند بلکه علوم را توسعه داده موفق بحل مشکلات بزرگ دینی و مذهبی گشته و توانستند بسی مقررات و قوانین اجتماعی را که بعدها برای بشریت سرمشق گردید وضع نمایند . آنها رهنمای بزرگی برای فکر کردن و قضاوت شدند . نهارادا ، اورشلیم این ناحیه بود و جنوب آن بطرف فیروز شاپور (۱۰۰ کیلو - متری جنوب شیراز) میرفت که بعد از تیسفون ، بزرگترین شهر گردید . یهودیان ایران در عهد اشکانیان يك وضع نیمه استقلالی داشتند .

پروفسور کریستن سن در صفحه ۵۴ ترجمه فارسی مینویسد : «از زمانی که بخت النصر یهود را باسارت برد ، این طایفه در بابل و بین النهرین زیاد شده ، رشته های مختلف تجارت فلاح و صنعت

را در دست گرفتند. در زمان اشکانیان یهودیان بسیار بودند خاصه در نهدا (شمال بابل) و در سورا و در پومپادیتا و ماهوزه. در پارس و مادهم عده‌ای از یهود اقامت داشتند^۱.

این جماعت از قرون نخستین میلاد تحت ریاست رش گالوتا Rosh Galouta که اشکانیان آنها را بعنوان شاهزاده‌های یهود میشناختند^۲، صاحب تشکیلات شده بودند و شاهنشاه ایران آنانرا در زمره ملل متنوعه شناخته و تا حدی استقلال بخشیده بود^۳. رش گالوتا مالیات راجم و قضات را عزل و نصب و سایر امور را اداره میکرد و قانون موسی و احادیث و اخبار یهود را تعلیم و ترویج مینمود. مدرسه مشهور «سورا»^۴ در آغاز قرن سوم میلادی تأسیس یافت و از آن تاریخ طایفه امورائیم (علمای یهود) بمطالعه و شرح علوم پرداخته اخبار و تعالیم مختلفه را، که امروز بنام تلمود معروف است فراهم آوردند.

ابارکا معروف به راب موسس دانشکده سورا بود یکی دیگر از علما بزرگ عصر (مرشموئیل) بود که ریاست دانشگاه نهدا را بعهده داشت.

محصلین بر طبق مقررات، بامور زراعتی یا کارهای دیگر پرداخته و روزی چند ساعت وقت خود را بتحصیل میگذراندند. ابا ارکا بامر شموئیل راجع به تفسیر قوانین اختلاف نظر

(۱) و عده بسیاری حتی در خراسان و گرگان و مازندران و خصوصاً در آذربایجان و کردستان و گلیعاد و دماوند.

(۲) روش گالوتا بمعنی سرکرده پراکندگان و در واقع رئیس مقتدر کلیه یهودیان که از طرف شاهنشاه انتخاب میگردد بود.

(۳) این امتیاز تا عهد مظفرالدین‌شاه و قبل از مشروطیت نسبتاً وجود داشت و ملا آبراهام پسر ملا آقابابا آخرین پیشوای مقتدر یهود در ایران بود.

(۴) این مدرسه در سال ۲۱۹ میلادی تأسیس گردید و مدت ۸ قرن مرکز علوم یهود بود.

داشتند شخص اخیر تحصیل در نزد غیر یهودی را مجاز و اولی مخالف بود. مرشموئیل نزد يك زردشتی ایرانی موسوم به ابلط تحصیل طب و نجوم و شیمی نمود کلورین Chlorine از کشفیات وی میباشد .

در حالی که یهودیان ایران بتوسعه علوم دینی و اخلاقی موفق شده و دارای دو دانشگاه و قوانین اجتماعی مرقی، که موجب فخر و مباهات آنها بود شده و هنگامیکه سلسله اشکانی برای مذاهب مختلف آزادی کاملی را برقرار ساخته بود ، سلسله ساسانی که در تعصبات دین زردشتی بزرگ شده بودند و سیاست کشور داری را با مذهب جدا نمیدانستند برسرکار آمدند .

پیرنیا در صفحه ۲۶۸۹ ایران باستان مینویسد :

«پارتیها با اینکه خیلی بمذهب زردشتی علاقمند نبودند ، ممانعتی هم برای پرستش هرمز یا ترویج این مذهب نمیکردند ، چنانکه در پارس ، که یکی از ممالك تابعه دولت پارت بود ، این مذهب پیشرفتهای عمده ای داشت و سلسله پادشاهان روحانی پارس (آذربانان) در امور مذهبی بکلی مستقل بودند . همین رویه نسبت بشهرهای یونانی ایران دیده میشد ، زیرا یونانیها بمعتقدات مذهبی خود والهه الپ باقی بودند و کسی بآنها مزاحمتی نمیرسانید .

چنین بود نیز احوال یهودیهای بابل و نصیبین و جاهای دیگر ، که آزادی کامل در حفظ و حراست مذهب موسوی داشتند . این که سهل است ترویج این مذهب راهم شاهان اشکانی بانظر بدینمینگریستند و اشخاص زیادی درادیابن و خاراگس و جاهای دیگر به مذهب موسوی درمیامدند و مذهب مسیحی هم همین حال را داشت و

(۱) همانقسم که بعد از بیش از دوهزار سال از عهد اشکانیان ملل مرقی جهان به این نکته مهم کشور داری پی بردند که سعادت کشور و ترقی آن با آزادی عقاید و مذاهب بستگی دارد .

در ممالك تابعه دولت پارت انتشار میافت . مقصود این است که دولت پارت در امور مذهبی تبعه خود دخالت نمیکرد و آنها را باحوال روحی خودشان واگذار کرده بود.

در زمانیکه یهودیان کشور ایران چنین آزادی مذهبی داشتند و کسی را با آنها کاری نبود سلسله دیگری بر روی کار آمد که مذهب را از سیاست تفکیک نمیکرد . پروفیسور کریستن سن در ترجمه فارسی صفحه ۴۷ مینویسد : «چنین بنظر میرسد ، که پرستش مزدا نیز مانند پرستش مهر در سراسر زمین محل سکونت ایرانیان مرسوم بود . زردشت پیغمبر نیز از میان این دسته در نقطه‌ای از ایران شرقی ظهور کرد» . و در صفحه ۴۸ مینویسد «در بین ممتازترین یاوران مزدا به شش ایزد برخورد میکنیم ، که بعد از زردشت بدانها نام مشترك امشا اسپنتها نهاده‌اند و آنها از این قرارند :

وهومنه ، اشارتا ، خشهاترا ، آرمیتی ، هوروات ، و امرتات . و در راس این شش امشاسپند سپندمینورا قرار داشت و جمعا عده آنها به هفت نفر میرسید» .

کریستن سن در صفحه ۵۰ اضافه میکند : «در این دین، ایزدان بسیار وجود دارد» .

برای یهودیانیکه پایه معلومات دینی و اخلاقی آنها تا آن اندازه پیشرفت نموده بود که به ایمان بر اساس وحدانیت رسیده بودند ، ممکن نبود که روبرو بقهرا برگشته قدرت الهی را تفکیک نموده و ایمان به قدرت های گوناگون پیدا نمایند .

ساسانیها که تصمیم به اجباری نمودن دین زردشت و آتش پرستی در کشور ایران داشتند خواهی نخواهی روزی میرسید که آن روابط حسنه‌ایکه ، حدود ۸ قرن بود میان پادشاهان ایران و ملت بهود وجود داشت تیره گردد . این تیره‌گی غیر قابل اجتناب بود

زیرا بطوریکه کریستن سن در صفحه ۱۶۲ مینویسد : «ساسانیان از ابتدا با روحانیون زردشتی متحد شدند و این رابطه محبت در میان دین و دولت تا آخر عهد آنان استحکام داشت»

موضوع علاقه ساسانیان بدین زردشت امری نبود که لازمه آن مخالفت با سایر ادیان و خصوصاً یهود باشد زیرا هخامنشی ها هم نسبتاً زردشتی بودند ولیخدایان متعدد مانند ساسانیان نداشتند با وجود آن به یهودیها این همه علاقه نشان دادند .

کریستن در صفحه ۵۱ مینویسد :

«تاریخ زردشتی شدن سرزمین ماد بدرستی معلوم نیست ، همینقدر میدانیم که در زمان داریوش و خشایارشا قوم ماد زردشتی بود . درحالیکه پارسیها ازیکنوع مزداه پرستی غیر زردشتی پیروی میکردهاند»

زردشتیان ساسانی به آفتاب احترام میگذاشتند . یزدگرد دوم باین عبارت سوگند یاد میکرد : «قسم بآفتاب . خدای بزرگ ، که از پرتو خویش جهانرا منور و از حرارت خود جمع کائنات را گرم کرده است»^۱

ساسانیان وقتی اهالی غیر زردشتی را مجبور به ترك آئین میکردند ، از آنها میخواستند خورشید را پرستند^۲ برای یهودیانیکه در ۱۸ ق.م. فهمیده بودند که آفتاب خدا نیست قبول چنین پیشنهادی آنهم اجباری ، میسر نبود .

در کتاب میراث ایران بقلم پروفیسور ج.ح. ایلیف رئیس موزه شهر لیور پول مینویسد :

«آئین زردشتی جدید (عهد ساسانیان) دیگر مانند قدیم صورت

(۱) کریستن صفحه ۱۶۴ اضافه میکند که مقصود از آفتاب مهر بود .

(۲) کریستن صفحه ۱۶۴ اضافه میکند که مقصود از آفتاب مهر بود .

یگانه پرستی نداشت ، دیگر اهورمزدا خدای یگانه بشمار نمیرفت . چند خدای دیگر در دوره‌های قدیم که فقط نامی و اثری از آنها بود مانند میترا (مهر) و آناهیتا (ناهید) در جرگه خدایان معبد مزدیستی وارد شدند .

چون این کیش و آئین ، مذهب رسمی شد رئیس عالی مقام (مصفغان) و کهنه و روحانیون بسیار با سلسله مراتب مفصل و مقتدری داشت و حرف مغان قانون روز بشمار میرفت . در آغاز کار و در زمان شاپور اول و هرمز اول ، مانند زمان هخامنشی ، نسبت به پیروان سایر مذاهب مانند یهودیان ، بودائیها ، مانی پرستان و مسیحیون ، گذشت و اغماض ، و حتی تشویق وجود داشت ، ولی بعدها اذیت و آزار مانیون و مسیحیها آغاز شد»

وقتی خبر کشته شدن آخرین پادشاه اشکانی به راب که دوست صمیمی وی بود رسید ، با تلخی گفت : «عهدنامه قطع گردید»^۱ منظور روابط دوستی ایران و یهود بود . او مخصوصاً ، بیشتر از آن ، نگرانی داشت که مبادا در اثر اختلافات داخلی ایران ، رومیها موفق بتجاوز شده و دچار بدبختی استیلای حکومت روم گردند . اولین دسته‌ایکه مورد تجاوز دسته متعصبین زردشتی در آن تاریخ قرار گرفتند ، مسیحیهای شمال بین‌النهرین بودند . یهودیان هم مورد نفرت آنان واقع شدند ، ولی کثرت جمعیت و اراده و اقدامات آنها مانع بروز حوادث ناگواری گردید . بسیاری از امتیازات از قبیل محاکم یهودی و مجازات طبق مقررات یهود و ماموریت‌های دولتی آنها را قطع و به ایشان اجازه روشن نمودن آتش را در منازل نمیدادند و

(۱) این جمله بخوبی می‌رساند که بین یهودیان و سلسله‌اشکانیان عهدنامه‌ای برقرار بوده و آن همه مقاومت و قیامهای یهودیان بر علیه روم صرف نظر از جنبه مذهبی و ملی انگیزه دیگری هم که عبارت از اتحاد با ایران بوده وجود داشته است .

برای تفتیش غفلت داخل خانه‌ها می‌شدند و حتی مردگان را از قبر خارج و بخاک سپردن اموات را موقوف ساختند، زیرا خاک را مقدس میدانستند. بعلاوه مقام (رش گالوتا) را از بین بردند . .

در دوره سلطنت اردشیر اول که قیام مذهبی زردشتیان ، در حرارت اولیه بود و زمامداران امور برای جلب مردم مایل بودند دست به عملیاتی زده باشند ، این رویه ادامه داشت^۱

دراثر این فشارها نظر باینکه «یهودیان ایران مایل نبودند بیهودیه مهاجرت نموده در زیر تسلط رومیها درآیند در این عصر عده زیادی بطرف هندوچین مهاجرت نمودند تا در آنجا به آزادی از اجرای مراسم مذهبی برخورداری گردند»^۲

اردشیر ، پس از تسخیر نواحی سرحدی خراسان ، مرو ، بلخ و خیوه ، حدود خود را تا هند رسانید . بعدد رسال ۲۲۸ میلادی از فرات گذشته خواست حدود خویش را مانند عهد هخامنشی برساند .

الکساندر سوروس امپراطور روم نامه‌ای به اردشیر نوشت که به فتوحات خود قناعت کرده و فتوحات گذشته روم را در ایران بخاطر آورد . در جواب اردشیر سفرائی آبرومند بنزد امپراطور فرستاد و از او خواست که سوریه و آسیا را تخلیه نموده و بهمان متصرفات اروپائی خود قناعت ورزد .

جسارت نمایندگان اردشیر موجب گردید که سلطان روم امر بتوقیف آنان دهد و بلافاصله بتیه جنگ پرداخت . بالاخره در پائیز سال ۲۳۱ از سه طرف به ایران حمله نمود . در قسمت شمال ارمنستان و ماد، فتح موقتی حاصل شد ولی لشکر جنوبی از اردشیر شکست خورد . پس از این فتح اردشیر متوجه ارمنستان گردید .

(۱) گرائیتر کتاب سوم صفحه ۱۷۶ - ۱۷۷

(۲) از یادداشتهای کهن صدق

خسرو پادشاه ارمنستان مانع پیشرفت اردشیر گردید ، ولی در اثر نقشه یکی از نجبای اشکانی بقتل رسید و در نتیجه ارمنستان بتصرف اردشیر درآمد. این فتح آخرین فتح اردشیر بود. در سال ۲۳۲. صلحی بین ایران و روم برقرار گردید .

دوم فصل

در این عهد ، بازار دین رواجی یافته بود عصر شاپور اول از همین نقطه نظر نخستین خطبه مانی در ۲۴۰ - ۲۷۱ م. روز جلوس شاهپور ایراد شد^۱ زیرا مشارالیه مورد توجه شاهنشاه بود . مانی مدعی بود که برای اصلاح و تکمیل ادیان قبلی آمده است^۲ مانی هم بتعدد خدایان اعتقاد داشت و مذهب وی مخلوطی از مذهب زردشت و بودا و مسیح بود. با وجود سخت گیری که روحانیون زردشتی نسبت بفرقه مانوئی داشتند، آئین جدید ، بعد از شاهپور و فرزندش هرمز در ایران باقی ماند .

در سال ۲۲۸، نظامیان رومی شروع بانقلاب وعدم تمکین نموده الپین را کشتند و در سال ۲۳۵ هم الکساندر سور را بقتل رسانیدند. در سال ۲۴۲ شاپور اول تاجگذاری نمود. در این هنگام افواج رومی هردسته ای رئیس خود را بسمت امپراطور می شناخت . شاپور که موقع را برای حمله بمتصرفات آسیائی روم، مناسب میدید دچار انقلاب ارمنستان و هاترا یا الخضر، که ساکنین آن اعراب بودند گردید. انقلاب ارمنستان را خوابانید و بادختر سلطان هاترا سازش نموده

(۱) کریستن سن صفحات ۲۰۴ - ۲۰۵

(۲) کریستن سن صفحات ۲۰۷

توانست دژ محکم آن شهر را متصرف شود^۱. بعد از تثبیت سلطنت ، خواست از اوضاع پریشان روم که بمنت های درجه رسیده بود استفاده کند و پس از فتح نصیبین، که پایگاه ارتش روم بود، توانست خود را به انطاکیه و دریای مدیترانه برساند . در این هنگام جوانی موسوم به گوردیان، بر روم امپراطور بود، پس از تهیه ارتشی رومیها متوجه شاپور شده و لشگریان ایران را شکست داده از فرات عبور کرده و نصیبین را متصرف و از دجله هم گذشته نزدیک بود شهر تیسفون را بتصرف در آورند، ولی خبر کشته شدن گوردیان، پیشرفت رومیها را متوقف و فیلیپ غاصب ، با شاپور پیمان صلح بسته و در ۲۴۴ میلادی ایران را تخلیه نمود خصوصا آنکه در این موقع متصرفات روم مورد تجاوز گوتها *Goths* ها قرار گرفته بود .

شاپور بار دیگر در سال ۲۶۰ میلادی بطرف مغرب ایران تا انطاکیه تاخته، آنرا بتصرف در آورد، پس لشگر روم، تحت فرمان امپراطور جدید موسوم به والرین و پسرش بطرف انطاکیه متوجه و آنرا متصرف گردید و در نتیجه اختلاف امپراطور با فرمانده قوای خود مکریانوس ، در نزدیک ادیس ، اسیر شاپور گردید و تا آخر عمر بسختی در اسارت باقی ماند .

در این وقت درهم ریختگی و هرج و مرج ، در تشکیلات و متصرفات شرقی روم بیش از سابق شد . شخصی بنام اودنات *Odenat* یکی از ثروتمندان و آشوب طلبان شهر پالمیر ، يك عده ای از (سارازان) اعراب را بدور خود جمع کرده به قتل و غارت پرداخت . یهودیان اسم وی را بابا بر نظر گذارده بودند . و به عربی اذینه

(۱) دختریکه امید ملکه شدن ایران را در سر میپرورانید بعد توسط

شاپور بقتل رسید .

گویند این راهزن در چند ناحیه یهودیه و بین النهرین ، اجتماعات یهود را از بین برد و شهر نهاده آ را ، در سال ۲۶۱ خراب کرد . این شخص خود را وارث امپراطوری روم در آسیا میدانست و مخالفت وی با یهودیان از این نظر بود که بعد از سلطنت اردشیر اول ، رابطه یهودیان با این شاپور شاهنشاه ساسانی ، بسیار دوستانه شده بود . کار بابابر نظر بالا گرفته و حتی شکستی به سپاهیان شاپور وارد کرده آنها را تا تیسفون هم عقب رانده بود . پس از آنکه وضع سلطنت ساسانیان مستحکم شد دیگر لزومی نداشت که برای جلب توجه توده های بزرگ و اکثریت کشور ، فشار بر اقلیتها وارد آورند . شاید هم وجود دین مانی نیز موجب گردیده بود که توجه متعصبین زردشتی برای دفع آن معطوف گردد . از طرف دیگر نباید فراموش کرد ، موقعیکه اردشیر اول ، شاهنشاه ایران گردید ابتدای سلطنت این سلسله بود و هنوز به جریانات سیاسی آن روز و موقعیت یهودیان در یهودیه و کشورهای شرق نزدیک ، و حتی شاید در کشور ایران خبری نداشت و بالاخره از تیره گی روابط این قوم با دشمن ایران یعنی دولت روم ، بی اطلاع بود ، ولی بعدها که زمامداران جدید دولت ساسانی با طرف مسافرت نموده و ماموریت های رسمی را انجام دادند ، به کلیه این حقایق آشنائی پیدا کرده و در نتیجه راجع به روابط خود با یهودیان تجدید نظر نمودند ، زیرا در دوره شاپور اول هیچ گونه ناراحتی از طرف دولت و ملت ایران برای یهودیان وجود نداشت و برعکس روابط ، (روش گالوتا) راب شموئیل با پادشاه ایران بسیار بود . و یکی از ملاقات های خود با راب ، شاپور بودی گفت که در تمام جنگهایی که بارومیان در ایالتها و کشورهای مختلف نموده مراقب بوده است که خون یهودی ریخته نشود و فقط در کاپادوس Coppadoce که بحکم اجباری عده

از یهودیان در ارتش رومیها کشته شدند .

راب ایرانیها را بسیار دوست میداشت و ایرانیها بعنوان دانشمند یهودی نام راب را با احترام یاد میکردند . راجع به یهودیانیکه در کاپادوس کشته شده بودند راب از شاهنشاه دفاع میکرد . از دستورات معروف راب شموئیل به یهودیان ، این است :

«قوانین هر کشوریکه در آن زندگانی مینمائید ، مانند قوانین یهود برای شما محترم باشد»

حضرت ارمیا پیغمبر هم پس از خرابی خانه اول و اسارت یهود به خارج از کشور، فرموده بود: «برای سعادت کشوریکه در آن زندگانی مینمائید بکوشید»

روم در آن ایام بقدری روبه انحطاط رفته بود که گالین Gallien امپراطور وقت روم اودنات Odenat را که راهزن بود دعوت نمود که در مقام امپراطوری با وی شریک باشد (۲۶۴) .

این مقام و اقتدار طولانی نشد زیرا در سال ۲۶۷ مقتول گردید . بعد از اودنات بیوه وی زنوبی Zenobie که اطفالش صغیر بودند ، از طرف دولت روم بمقام نایب السلطنه رسید .

شهر پالمیرا وسعت داد و برزیبائی آن افزود . مشارالیها متوجه گردید و یهودیان در این موقع بر علیه وی بدون نتیجه قیام نمودند و زنوبی چند نفر از پیشوایان قیام کنندگان را از بین برد . راب شموئیل موقعی که برای وساطت محکومین نزد این ملکه رفت ، ملکه به او گفت:

«تصور میکنید چون خداوند شما ، برای شما در سابق اعجاز کرده ، باز هم ادامه خواهد داد» و در نتیجه وساطت راب راز کرد . یکی دیگر از پیشوایان یهود یوحنا ن گفته بود (خوشا بحال کسی که خرابی پالمیر را ببیند) زنوبی چون مست مقام و جاه و جلال

خود گردیده بود با ارلین Aurelien که در این موقع امپراتور روم بود در افتاد ، پس در سال ۲۷۳ این ملکه ظالم را زنجیر کرده بروم بردند و در این موقع یوحنا در حیات بود زیرا او در سال ۲۷۹ فوت کرد کریستن سن در صفحه ۲۹۱ مینویسد :

«باینکه روحانیون زردشتی بسیار متعصب بودند و هیچ دیانتی را در داخل کشور تجویز نمیکردند لیکن این تعصب بیشتر مبتنی بر علل سیاسی بود . فرق یهودی بابل ، برای آئین زردشت و دولت ایران موجب خطری محسوب نمیشدند . هر چند اردشیر اول چندان روی خوشی نشان نداد ، و یهودیان بیاد آزادی - که در زمان اشکانیان داشتند ، حسرت میخوردند و در دوره اول ساسانی گاه گاه تحت فشار واقع میشدند . رویهم رفته این طایفه بطور کلی تحت حمایت شاهنشاه ایران بصلح و آرامش میزیستند . اما وضع عیسویان با آنها بسیار اختلاف داشت»

امنیت حاصله در دوره سلطنت شاپور توجه یهودیانرا بطرف داخله ایران جلب نمود و عده کثیری از آنها در شهرهای فیروز شاپور و نیشابور سکنی گزیدند بطوریکه تودلا سیاح یهودی در قرن دوازدهم عده آنها را فوق العاده زیاد صورت داده و بموقع خود از آن بحث خواهیم کرد .

در عهد این پادشاه شوق و ذوق تحصیلات یهودیان در ایران ازدیاد یافت و پس از خرابی دانشگاه نهر دعا محل آن به (شکان زیب) منتقل گردید و يك دانشگاه دیگری از طرف یهودیان در (پومپدیتا) تأسیس شد .

فصل سوم

تبلیغ مسیحیت در روم ، سرعت پیشرفت
 اعصار
 مینمود ، یهودیان مسیحی اولیه دیگر وجود
 نداشتند ، مقتضیات زمان و روز ، محدودیتهای
 هرمز ۲۷۱ - ۲۷۲ گذشته امپراطوران روم ، خصوصا بعد از شکست
 بهرام اول ۲۷۲-۲۷۵ بر کوخبا ، دیگر امیدی برای آنها باقی نگذاشته ،
 بهرام دوم ۲۷۵-۲۸۲ بود که يك جامعه متشکل جداگانه را تشکیل
 بهرام سوم ۲۸۲-۲۸۲ نرسی فرزند شاپور دهند و کثرت تازه واردین بدین مسیح بتدریج
 اول ۲۹۳ - ۳۰۱ این دسته را در بین خود تحلیل برد .
 هرمز دوم ۳۰۱-۳۰۹ از سال ۲۳۵ میلادیکه الکساندر سور
 کشته شد ، بی نظمیا و آشوبهای نظامی و
 هرج و مرج ، مدت نیم قرن ادامه داشت . سربازان ، هرکس را خواستند
 بتخت نشاندند یا از سلطنت خلع کردند .
 این رویه از هنگام کشته شدن الکساندر سور تا سال ۲۸۵
 موقع بر سر کار آمدن دیوکلسین ادامه داشت و در این مدت کوتاه ،
 ۲۶ سردار رسماً از طرف سنای روم ، بامپراطوری شناخته شدند
 (غیر از آنها یک بطور غیرقانونی خود را امپراطور میدانستند) .
 وبغیر از یکی از آنها ، ۲۵ نفر دیگر همه کشته شدند .
 در کلیه کشورهای تحت الحمايه روم ، انقلاباتی شروع گردید ،
 وقبایل وحشی از قبیل گتها ، فرانکها و آلامانها بمتصرفات روم
 تجاوز نمودند . اشراف طبقات عالیه و متوسطه روم ، دیگر میل به
 سربازی نداشتند و آنها پست میدانستند و ناچار از قبائل وحشی
 سرباز میگرفتند . هنگامیکه اوضاع و احوال روم بر این پایه بود ،

مسیحیان به تبلیغ خود ادامه میدادند و بغیر از دوره دسیوس Decius ووالریان ناراحتی های سابق را نداشتند .

طاعونیکه قبلا به آن اشاره کردیم نصف اهالی کشور را از بین برده و کلیه این علل موجب فقر عمومی گشته بود .

بعد از سلطنت سلسله اشکانیان در ایران و خصوصا بعد از آنکه اردشیر بابکان زمامدار کشور کورش گردید و رویه تعصب آمیزی نسبت بیهود درپیش گرفت ، جامعه یهودیه ، امیدواریهای خود را راجع به تأمین استقلال از دست داد زیرا اگر در مدت چند قرن ، روم را مخالف آرزوهای ملی و مذهبی خود میدید ، در عوض انتظار افزایش قدرت ایران را داشت که مانند ایام کوروش و داریوش بزرگ حمایت و طرفداری از وی بکند و مکرر در زمان اشکانیان نزدیک بود این آرزوها برآورده شود اما بعد از روی کار آمدن ساسانیان و رویه اولیه اردشیر ، امیدی برایش باقی نماند .

با این ترتیب ، آن حرارتها سرد شد و یهودیان متوجه مراکزی شدند که آزادی نسبی و عواید برای زندگانی آنها بهتر تأمین گردد . از طرف دیگر در اثر واگذاری زمینهای کشور بدست خارجیها از عهد ادرین به بعد ، بتدریج ثروت ملی تحلیل رفت و عده ای از علمای معروف ، به بین النهرین و ایران مهاجرت کردند .

بدلائل مذکوره بالا ، مردم عادی نیز ، متوجه ایران که جمعیت یهودیان متراکم تر و امنیت و آزادی و آسایش آنها بیشتر بود میگردیدند . هر چقدر این رویه ادامه داشت ، برفقر یهودیه و ثروت و فعالیت ایران افزوده میگردد . فقر و تنزل ثروت دریهودیه ، منحصر به مادیات تنها نبوده ، بلکه در زمینه فرهنگ و دانش نیز چنین شد . در آن کشور فقر علمی تا به پایه ای رسید که عنوان (راب) که

عنوان دکتر در الهیات است در مقابل پول واگذار میگردد^۱ سابقا از بین النهرین برای تحصیل به یهودیه میآمدند ولی این امتیاز به بین النهرین (ایران) منتقل گردید و بدین ترتیب کشوری که مدت پانزده قرن متوالی مردان بزرگ مانند قضات و سرداران و پیغمبران شهر و نویسندگان معروف (سوفریم) علما و وطن پرستان بی نظیر از خود ایجاد کرده بود، در حال انحطاط درآمد.

اما در ایالت غربی ایران در مدت ۵ سالی که مرشموئیل تعداد زیادی دانشکده ها ایجاد کرد فرهنگ یهود فوق العاده بالا رفت ، بطوریکه هر یهودی که میل بمطالعه و تحصیل داشت میتوانست در عقب آن برود . طبقه علما مورد احترام جامعه بودند و همین موجب میگشت که هر فردی کوشش نماید تا بمقام علمی برسد . دستورات اخلاقی مرشموئیل در تهذیب اخلاق یهودیان ایران نتیجه نیکو و بسزائی داشت .

پرداخت اعانات و معاضدت و همکاری مردم برای توسعه فرهنگ و کمک بمحصلین بسیار زیاد بود . و بدون داشتن سلطانی ، یهودیان ، خود را در کشوری که احساس غربت نمیکردند میدیدند ، زیرا کتاب میشناقوانین آنها بود و (روش هگولا) منتخبه از طرف شاهنشاه ایران ، پیشوای ملی .

بعد از مرشموئیل ، هونا و یهودا بر حزقیال و نحمان بن یعقوب که بعد از خرابی نهاد دانشکده مذهبی رامنتقل بهشکان زیب Shekan Zib نمود و بالاخره هسدا و ربا براباهو ، هر کدام سهم بسزائی در پیشرفت ترقیات فرهنگی آن ایام داشتند . تشکیلاتی که هونا در ۴۰ سال پیشوائی در امور اجتماعی و فرهنگی برای

(۱) در ۵۰ سال اخیر تا امروز در ایران این عنوان بین یهودیان بدون پول بدست میآید .

یهودیان ایران داد ، مدت هفت قرن دوام داشت .
 همین دوره هونا ، آخرین رشته ارتباط علمی که بین ایران
 و یهودیه بود قطع گردید . (هونا در سال ۲۹۷ م. فوت نمود) و جای
 او به یهودا بن حزقیال واگذار گردید و بعد از او به هسدا ووی
 در سال ۳۰۹ همان سال اول سلطنت شاپور دوم، رخت از جهان بر بست.
 بعد از فوت دویادشاه اولیه ساسانی اردشیر و شاپور ، که
 میشود آنها را از نقطه نظر ایران تقریباً هم مانند کوروش و داریوش
 دانست متأسفانه ایران بدست سلاطین ضعیف‌النفسی افتاد . بعد از
 شاپور، هرمز اول بسلطنت رسید ولی پس از یکسال سلطنت درگذشت
 و جانشین وی بهرام اول گردید. بهرام اول سلطان بی‌کفایتی بود و در
 عهد این پادشاه روم به‌زنوبیا ملکه پالمیر حمله کرد. بهرام سیاست
 تذبذب را پیش گرفت که بضرر ایران بود و بافرستادن تحف و هدایا
 به دربار روم ضعف خود را نشان داد.

در سال ۲۷۵ م. ، اورلیان امپراتور روم مردمان وحشی آلان
 را ، تحریک نمود که از سمت شمال داخل ایران گردند ولی خود
 اورلیان که به ییزانس رفته بود بقتل رسید و این پیش آمد نیک ،
 مانع شد که لشکریان آماده رومی متوجه ایران گردند . بهرام هم در
 همین سال درگذشت .

بهرام دوم که بجای پدر نشست ابتدا مرد سفاکی بود ولی در
 اثر دخالت موبد موبدان رویه خود را تغییر داد . در سال ۲۸۳
 ارتشی را که اورلیان روح تازه‌ای به آن دمیده بود، کاروس امپراتور
 روم آنرا متوجه ایران ساخت .

این رومی خونخوار و جنگجو ، تمام مقاومت ایرانیان را درهم
 شکست و اراضی بین‌النهرین را که یهودیان بطور متراکم در آن سکنی
 داشتند بتصرف درآورده تا نزدیک تیسفون رسید ، ولی در اینجا

معلوم نیست بچه علتی فوت کرد و در نتیجه لشگریان روم عقب نشستند. بهرام دوم در سال ۲۸۲ م. درگذشت و جانشین وی بهرام سوم شده و فقط چهار ماه سلطنت کرد.

بعد از بهرام سوم سلطنت به فرزندان کوچک شاپور اول، به نرسی و هرمز دوم میرسید.

نرسی در ۲۹۳ بر هرمز فایق آمد. درحینیکه دو برادر مشغول نزاع بودند در سال ۲۸۶ در ارمنستان قیامی برپا شد زیرا در اثر مداخله ساسانیان در امور مذهبی آنان ناراضی بودند.

دیوکلشین که سال قبل با امپراطوری روم رسیده بود به تیرداد پسر خسرو که از نژاد اشکانی بود کمک نمود و او را دست نشاندۀ خود در ارمنستان کرد، ولی ۳ سال بعد از این قیام، نرسی در سال ۲۹۶ م. به ارمنستان حمله کرد و تیرداد فرار نموده به دربار روم ملتجی گردید.

دیوکلشین که در اوج قدرت بود به گالریوس امر کرد که از دناواب گذشته نیروی سوریه را بطرف ایران حرکت دهد، اما در بین النهرین در اثر سه جنگی که بین قوای طرفین رخ داد، رومیها شکست خوردند و گالریوس و تیرداد از راه فرات، بصعوبت جان بدر بردند. در زمستان بعد، گالریوس که میدانست جنگ در جلگه با ایرانیان دشوار است متوجه کوههای ارمنستان گردید و با يك شیخون ناگهانی فاتح گردید.

در این جنگ نرسی وعده زیادی از نجای ایران اسیر شده بودند و لذا مجبور بتقاضای صلح گردید و دجله بجای فرات، سرحد ایران قرار گرفت و حدود ارمنستان که بتصرف روم درآمده بود تا آذربایجان توسعه یافت و ایبری یا گرجستان نصیب روم شد. در نتیجه این مصیبت بزرگ، نرسی از سلطنت کناره گرفت و

موقع کناره گیری از سلطنت ، تخت و تاج را به پسرش هرمز دوم واگذار نمود و وی در جنگ با اعراب در ۳۰۹ م. کشته شد .

بعد از هرمز دوم پسرش آذر نرسی سلطنت رسید ولی بواسطه بی رحمی که داشت او را کشتند ، چون آذر نرسی گشته شد برادری داشت بنام هرمز که به روم پناه برده بود و یکی از زنان وی حامله بود و چون وارثی برای تاج و تخت نبود بزرگان ایران ، جنین را شاه خواندند که شاپور دوم باشد .

اوضاع و احوال یهودیان ایران از فرات الی انتهای خراسان و تاجبال قفقاز در مدت ۳۸ سال ، از فوت شاپور اول تا شروع سلطنت شاپور دوم آرام بوده و از طرف ایرانیان عملی که مغایر با نوع پرستی و وطن دوستی باشد ، انجام نگردید .

بدون شك در ایالت ارمنستان و ادیابن (کردستان) و بین النهرین یعنی در کلیه حدود غربی ایران که میدان جنگ بود ناراحتی های فوق العاده برای این ملت ، رخ داده زیرا رومیها میدانستند ، که یهودیان دوست دیرین و وفادار ایران میباشند و هیچگاه ممکن نیست که وحشیگریهای رومیان را فراموش نمایند ، بنابراین در هر عقب نشینی و تصرفات جدیدی در این نواحی ، با یهودیان مانند دشمن رفتار میکردند . و چون در این حدود که سر حد بین روم و ایران قرار گرفته بود ، هر روز جنگی واقع میگردد قهراً زندگانی را بر یهودیان دشوار میکرد . در این ایام مهاجرت بطرف داخله ایران بیش از سابق توسعه میافت ، خصوصاً آنکه تصور نمیکردند که ناراحتی های زمان اردشیر اول ساسانی ، تجدید گردد .

فصل چهارم

عصر شاپور دوم کبیر
یا ذولاکثاف
۳۰۹ تا ۳۷۹ میلادی

شاپور دوم در بین ایرانیان وحتى خارج
از ایران معروفیت تامی دارد ، مدت ۷۰ سال
در ایران سلطنت کرد و معاصر با ده امپراطور
روم که اول آنها گالریوس و آخر آنها (والن
سی نین) میباشد بود .

وی در ۱۶ سالگی زمام امور را بدست گرفت .
در ابتدای سلطنت هنگامیکه رشته کار کشور بدستش نبود ،
ایران رویه دفاعی داشت و اغلب ، اعراب به ایران تجاوز کرده و
حتی يك مرتبه هم تیسفون را مسخر کردند . اما وقتی این پادشاه بسن
رشد رسید ، بتعرض پرداخت واز راه دریای خلیج فارس ، با کشتی
به اعراب حمله نمود و از کتف اسرا ، که سوراخ کرده بود ریسمان
گذرانید به این علت اعراب او را ذولاکثاف نامیده اند .
دیو کلیسین که در سال ۲۸۵ م. در زمان شاهنشاهی نرسی
فرزند شاپور اول ، امپراطور روم گردیده بود ماکسیمین Maximien
را در امپراطوری شريك خود نمود تا بهتر بتواند به مشکلات کشور
رسیدگی کند اینها بنوبه خود تصمیم گرفتند دو نفر جانشین برای خود
تعیین نموده که در زمان حیات هم ، کمک آنها باشند لذا ماکسیمین
کنستانس کلر Constance Chlor و دیو کلیسن ، گالرا را انتخاب نمود .
در ۳۰۳ م. ، آنها اقداماتی بر علیه عیسویها نمودند زیرا مدت
۴۰ سال اخیر که دیگر نسبت به مسیحیها شکنجه نمینمودند ، مذهب
مسیح پیشرفت شایانی کرده بود . در بعضی نواحی آسیای صغیر
عیسویها اکثریت داشتند و دیگر در خفا تبلیغ نمیشد .

در سال ۳۰۳ م. فرمانی صادر گردید که کلیساها را خراب کنند و کتب مقدس را نابود و آنان را از ارتش خارج سازند و روحانیون را محبوس نمایند و در مشرق گالر بر عیسویان فشار زیادی وارد آوردند. امادر گل (فرانسه) که کنستانتین حکومت داشت احکام صادره را اجرا نمود. دیو کلیسین در اثر کسالت، استعفا داد و ماکسیمین نیز کناره گیری کرد. هنوز یکسال از این استعفا نگذشته بود که مملکت دچار اختلال شد. کنستانس از طرف سربازان با امپراطوری انتخاب گردید.

ماکسیمین هم با پسر خود ماکتانس خواست مجدداً زمام امور را در دست گیرد لذا در یکزمان ۶ امپراطور در آن کشور وجود داشت.

بعد از ۷ سال انقلاب و محاربات در سال ۳۱۲ م. - قسطنطین فاتح گردید و وی ثابت کرد که برای حفظ سلطنت و کسب مقام از اجرای هیچ گونه ظلم و ستمکاری دریغ ندارد، زیرا تمام رقبای خود و آنهاییکه ممکن بود احتمالاً رقیب وی شوند، با عیال و اولاد بقتل رسانید. برادر زن و پسر برادر، وزن و یکی از پسران خویش را کشت. این بود روحیه اولین امپراطور روم که بمذهب حضرت مسیح در آمد.

قبل از آنکه علناً اعلام دارد که مسیحی شده است با کلیه اهالی کشور آزادی مذهب عطا نمود و طبعاً یهودیان نیز از این امتیاز برخوردار گردیدند.

در ۳۱۳ م. بمسیحیان آزادی بخشید و روزیکه ملاحظه کرد که دیگر رقیبی در مقابل او نیست، علناً از مسیحیان طرفداری نمود. این امپراطور شهر قدیمی بیزانس در کنار بسفور را در ۳۲۶ شروع بتوسعه و در ۳۳۰ آنرا تمام واسم آنرا کونستانتینوپل

Constantinnople گذارد .

از این تاریخ به بعد فرقه‌ایکه مورد ظلم و فشار بت پرستان بود ، خود ، مخالفین را خلع سلاح نموده و مذهب آنانرا تغییر میداد . بت پرستی که براساس دروغگوئی پایه گذاری شده بود بتدریج جای خود را بمسیحیت که گذشتهای زیادی در اتخاذ بعضی از رسوم و عادات آنها نموده بود میداد . مذهب جدید از حیث اخلاق و آداب به یکتا پرستی نزدیکتر بود .

تصادفا در همان ایامیکه ، فرهنگ یهود در یهودیه و طبریه رو بتنزل گذارده بود ، روم هم در جاده انحطاط قدم گذارد . یهودیت هنوز از مخاطرات و مظالم بت پرستان نفسی براحتی نکشیده بود ، که بار دیگر دچار همان بت پرستان که بلباس جدیدی درآمده بودند شد . آری مذهب آنها عوض گردیده بود ولی معتقدات ملی و رسومات اجدادی آنها ، که یهودی را بچشم برده واسیر و مغلوب مینگریستند باقی ماند .

بدین ترتیب قدرت جدید در (۳۱۵) مسیحیت ، کوشش نمود که آثار باقی مانده فرهنگ یهود را در یهودیه نابود سازد ، بنابراین امپراطوری روم ، بهمان کیفیت امپراطوری سابق مظلوم کش و متجاوز باقی مانده بود . پس یهودیت باردیگر غیر از ایران که رقیب سرسخت روم در آسیا بود ، ملجا و پناه دیگری نداشت ، بهمین سبب در حالتی که فرهنگ یهودیه رو بخاموشی میرفت ، در اثر توجه علما یهود به ایالت غربی ایران بین النهرین جنوبی ، بحد اعلای خود توسعه میافت .

کونستانتین قانون محدودیت ادرین بت پرست را نسبت بیهودیان تجدید نمود و ورود باورشلیم را برای آنها منع کرد . درتمام دوره حیات این امپراطور ، از یکطرف صدمه و محدودیت

یهود ، و از طرف دیگر تبلیغ و توسعه مذهب حضرت عیسی ادامه داشت . بدین ترتیب مسیحیت در آسیای صغیر و خصوصاً در ارمنستان و حتی داخله ایران رو بتوسعه نهاد .

شاپور دوم که دیگر کبیر شده و اختیارات کشور را در دست گرفته بود ، متوجه گردید که مسیحیت با روم ارتباط ناگستنی پیدا نموده و مسیحیان دوستان روم یا دشمن ایران نه فقط در اطراف کشور بتعداد زیادی زندگانی بلکه در ایرانهم عده آنها کم نیست و اگر بسوق جلوگیری نکند ایران دچار مخاطرات قطعی میگردد ولی نبرد با کنستانتین را کار آسانی نمیدانست .

بمحضیکه در سال ۳۳۷ این امپراطور در گذشت ، شاپور نفسی براحتی کشید خصوصاً آنکه امپراطوری روم بین ۳ پسران کنستانتین تقسیم گردیده بود و تیرداد پادشاه ارمنستان که او هم به کیش مسیح درآمده بود در ۳۱۴ م. فوت کرد .

چون امپراطور میخواست اجباراً مذهب جدید خود را بر رومیها بقبولاند لذا عده ای از او ناراضی بودند و افواج رومی در آن ناحیه سربه عصیان نهادند . کنستانتیوس که وارث شرقی پدر بود فشار به یهودیان را مضاعف نمود و ترویج عیسویت را توسعه داد . دیگر برای شاپور جای تأمل نبود و بالاخره در سال ۳۳۷ با تهیه نقشه قبلی از مرز گذشت در حالیکه لشکریان ساسانی به ارمنستان حمله بردند ، اعراب را هم واداشت که بخاک روم بتازند .

در حمله بارمنستان در این سال کامیابی حاصل نشد . سال بعد نصیبین را که مرکز قدرت رومیان، در نزدیکی مرز ایران بود محاصره کرد ولی باز هم موفقیتی حاصل نگردید حمله مجدد به نصیبین در سال ۳۴۶ نیز بدون نتیجه ماند .

در سال ۳۴۸ شاپور به بین النهرین شمالی حمله برد و بالشکریان

کنستانتیوس روبرو شد ، در حمله اول شکست یافت ولی در دفعه دوم فاتح گردید و پسرش در این جنگ مقتول شده و این فتح قطعی نبود تا سال ۳۵۰ که شاپور برای دفعه سوم با تمام قوا بطرف نصیبین متوجه گردید . امپراطور در این موقع در اروپا بود در این جنگ از محاصره این شهر نتیجه حاصل نگردید و با ۲۰ هزار تلفات مراجعت نمود و مدت ۸ سال جنگ ایران و روم متارکه گردید . دولت ایران مالیات بر مسیحیان را دوبرابر نموده بود زیرا آنها خدمات جنگی نمیکردند . در سال ۳۳۹ در شهر شوش عده ای از آنها را اعدام نمودند و تا مدت ۴۰ سال مسیحیان مورد آزار بودند و کنستانتیوس دستش از ایران و شاهنشاه آن کوتاه بود . هر چقدر فشار به مسیحیان ، در ایران زیاد میگردد ، مأمورین رومی ظلم و فشار را نسبت به یهودیان افزون تر میکردند .

در سال ۳۵۰ ، شاپور توانست ، ارتشی عظیم که عده کثیری از آنها خارجیان شمالی ایران و هونها بودند ، تشکیل دهد و در این سال بفتوحات بسیاری نائل گردید و تا انطاکیه تاخته و مراجعت کرد در این موقع در سوریه و یهودیه قوای رومیها استقرار داشتند تا با ایرانیها و اعراب ، که نیز بر علیه آنها قیام کرده بودند مقابله نمایند . اورکینیوس *Urcinius* برای تهیه احتیاجات ارتش ، فشار بسیاری بر یهودیان دریهودیه وارد می ساخت و اینها در اثر فقر از انجام تقاضای سردار رومی برنمیامدند .

چون از طرفی مخالفت ایرانیان با رومیها و از طرف دیگر قیام اعراب بر علیه ظالمین مشاهده میشد و در داخله روم هم اوضاع خوب نبود ، یهودیان تشویق شده با وجود عدم قدرت وضع مالی و نفرا تی ، جنبشی بر علیه رومیها آغاز کردند .

در همین ایام برادر زاده امپراطور ، موسوم به گالوس *Gallus*

فرمانده کل قوای شرق مامور مقابله با ایران شده بود ، ولی در مصاف با ایران موفقیتی نداشت و همین موضوع یهودیان را بیشتر تشویق میکرد . انقلابیون یهود تحت ریاست ناترونا Natrona بودند و یکنفر رومی موسوم به پاتریسیوس Patricius نیز آنها را تشویق میکرد . یهودیان، ناترونا را مسیح یانجات دهنده خطاب میکردند و نهضت از شهر سپورس که مرکز دانشکده مذهبی بود ، بتشویق اسحق نامی شروع گردید و از آنجا به طبریه و تالیدا سرایت کرد .

اورسینیوس بحکم گالوس انقلابیون را مغلوب و هزاران نفر را کشت . شهر سفورس را از بیخ و بن ویران ساخت و نیز قسمتی از شهرهای طبریه و لیدا را منهدم نمود (۳۵۲ م).

طولی نکشید که اورسینیوس و گالوس مورد خشم و غضب امپراطور واقع شده ، اولی از کار برکنار و دومی کشته شد (۳۵۴) ، مع الوصف وضع یهودیان روبه بهبودی نرفت زیرا ، (حالا دیگر) بنظر رومیهای عیسوی ، یهودیان خدا شناس شده بودند . یعنی آنها را کافر میخواندند زیرا به خدائیت حضرت مسیح ایمان نداشتند .

هیل دوم در این تاریخ در یهودیه بود ، تقویم جاری تا امروز را که ماههای قمری ولی هر سه سال شمسی در میآید ، وی تنظیم کرد و گویا از اطلاعات مرشموئیل استفاده نموده باشد و قرار شد که روز اضافی اعیاد کما فی السابق باقی بماند .

سابقا تعیین دقیق روزهای اعیاد برای جوامع یهود در خارجه ، توسط سنه‌درین در یهودیه معین میگردید ، ولی پس از تنظیم این تقویم ، رابطه یهودیان خارج با یهودیه رو بکاهش گذارد . (رابا)^۱ که اهل یهودیه و به ایران مهاجرت کرده بود در ۳۰۹

(۱) رابا شالوده تلمود بابلی را در بین‌النهرین ریخت

بریاست دانشکده پومپدیتا انتخاب شد و از طرف متصدیان امور شاپور دوم، مورد تعقیب بود (۳۳۰ م.) که چرا ۱۲۰۰ نفر از محصلین او، از پرداخت مالیات خودداری کردند. ربا که فرار نموده بود، در پناه گاه خود فوت کرد. در این موقع احتمال ناراحتی هائی برای یهودیان ایران تصور میرفت، زیرا عده‌ای را توقیف و حبس نموده بودند. مادر شاپور برای جانشین ربا، یوسف برحیا، کیسه‌ای پر از زر فرستاد تا بمصرف امور خیریه رساند و مشارالیه آنرا برای محبوسین مصرف نمود. یوسف که ملقب به سینای گردید تورات و کتب انبیا را بزبان آرامی ترجمه نمود قبلاً ترجمه ناقص دیگری، بنام (ترگوم او نقلوس) وجود داشت ولی مشارالیه آنرا تکمیل کرد. بعد از وی ابائی معروف به نحمانی، در بین‌النهرین جنوبی به ریاست دانشکده پومپدیتا انتخاب گردید و ربا ریاست دانشکده ماهوزا (نزدیک دجله) را گرفته بود. رقابت این دو دانشکده در پیشرفت علوم زیاد بود و این موقع عصر ترقی کامل فرهنگی یهود در ایران است. بعد از فوت ابائی جانشین او به ربا بر یوسف برهما اهل ماهوزا رسید. دروس او بسیار روشن و تفسیراتش کامل و منطقی بود، رسالات او و شاگردانش محصلین پومپدیتا، قست بزرگی از تلمود بابلی را تشکیل میدهد.

در حالیکه پیشرفت علوم در ایالت غربی ایران تا به این پایه میرسید و تلمود بابلی که نمونه‌ای از توسعه فکر و منطق علمای یهود آن عصر است، تألیف میشد، یهودیان یهودیه، تحت فشار سخت رومیان، و یهودیان حدود غربی ایران که در میدان تصادفات و ارتش ایران و روم واقع گردیده بودند، گرفتار ناراحتی‌های ناشی از جنگ بودند. اردوی ایران در ماهوزا سکونت داشت و در آنجا

که یکی از دانشکده‌های بزرگ مذهبی وجود داشت بیشتر به عادات و رسوم یهودیانیکه برخلاف رویه آتش پرستی است، مرسوم بود. و بحکم قانون مسلم روحی که : «اختلاف تولیدکینه میکند» رفتار سربازان ایرانی با یهودیان گرچه آزار دهنده نبوده ، ولی دوستانه هم نبوده ، خصوصاً آنکه شاپور دوم علاقه‌ای بیهودیان نداشت و اگر آنها را مورد اذیت قرار نمیداد ، روی دو اصل بود یکی آنکه میدانست که این ملت نسبت به دشمن ایران ، یعنی روم ، دشمنی آشتی ناپذیری دارد ، و دیگر آنکه مادرش طرفدار جدی یهودیان بود . عدم علاقه شاپور دوم ، نسبت بیهودیان ، روی مقتضیات سیاسی نبود بلکه برعکس ، دوستی و همکاری با آنها را واجب میشمرد ، پس تنها موضوعیکه موجب این عدم علاقه میگردد ایمان و تعصب او به کیش مغها و خدایان زردشتی ، و نفرت از مذاهب غیر بود .

رویمرفته بایستی گفت ، که شاپور دوم ، در عصریکه تا آن اندازه نسبت به مذاهب بیگانه مخصوصاً مسیحی‌ها ، روی خوش نشان نداده اما نسبت به یهودیان مدارا نموده و بایستی رویه او را رضایت بخش تلقی کرد .

در سال ۳۵۲ ، پادشاه ارمنستان ارزاس که از شاهزادگان اشکانی بود ، توانست بوسیله وصلت با خاندان اولمپاس سردار رومی ، با روم نزدیکتر شده قراردادی با آن دولت ببندد و تحت نفوذ آن برود در سال ۵۳۹ ، شاپور اولتیماتومی برای کنستانتینوس فرستاد که حداقل تقاضای او استرداد کلیه بین‌النهرین و ارمنستان است و گرنه آماده جنگ باشد . رومیها متوجه حدود ایران شدند و در ابتدا پیشرفتهائی حاصل نمودند ، در حالیکه از این جنگها هنوز نتیجه‌ای حاصل نشده بود ، در ۳۶۱ کنستانتینوس فوت کرد

و پسرعم وی ژولین بجای او بتخت نشست . ژولین ایمان کاملی به مسیحیت نداشت . بار دیگر پیشوایان مذهب سابق را تشویق نمود ، درحالی که مانع تبلیغ عیسویان نبود . نسبت به یهودیان با مهربانی رفتار میکرد ، چون پادشاه سیاس و عاقلی بود شاید بمنظور جلب یهودیان ایران که آنها بسیار بودند ، این رویه را اتخاذ کرده بود ، از زمان الکساندر سورتا این عصر هیچ يك از امپراطوران روم تا این اندازه به یهودیان مهربانی ننموده بودند ، شاید هم این مهربانی در اثر آن بوده که چون به عیسویان خوش بین نبود وعده اخیرازیهودیان متنفر و آنها را اذیت و آزار کرده بودند اظهار محبت میکرد .

ژولین درحالی که به خدایان روم معتقد بود ، برای خدای یکتا یهودیان نیز احترام قائل گشت . در دوره کوتاه سلطنت وی ، از ۳۶۱ تا ۳۶۳ ، وضع یهودیان درکشور وی - بهبودی یافت . در پائیز ۳۶۲ ، اعلامیه تاریخی ، برای موافقت در تهیه مقدمات بنای خانه سوم را بخرج خودش صادر نمود . و وعده لغو مالیاتهای سنگینی را برای یهودیان اعلام داشت .

ژولین ، ازاین بیانیه دو هدف داشت یکی از نقطه نظر سیاسی برای جلب یهودیان کثیر بین النهرین و دوم از نقطه نظر مذهبی با بنای خانه سوم موافق بود تا در متزلزل ساختن مسیحیان عصر خود که در مذهب ملی روم رخنه کرده بودند موفق گردد . یکی ازدوستان خود ، آلپ Alype اهل انطاکیه را مامور کرد که ولو به هر مقدار خرج باشد کارهای مربوط به خانه خدا در اورشلیم را شروع نماید . مواد لازمه بنائی هم حمل گردید و خاک برداری در اطراف معبد خراب شده نیز شروع شد . یهودیان علاقه بخصوص نشان نمیدادند ، زیرا انتظار داشتند که بنای خانه خدا ، بدست مسیحی که منتظر آن بودند انجام شود و نه توسط يك امپراطور روم نیمه بت پرست ،

رویه سیاسی جدید اوهم نتوانست یهودیان را بخود جلب نماید .
 در هر حال رومیها ، شهر فیروز شاهپور را محاصره و بتصرف
 درآوردند و آن را آتش زدند آن چه بر سر یهودیان این شهر آمده
 معلوم نیست چون یهودیان ایران موافق با ژولین نبودند و قطعات
 نتیجه جنگ و تصرف آن شهر از طرف رومیها دچار مصائبی شدند .
 اما در ماهوزا ، حومه شهر تیسفون که اهالیش کلیه یهودی بودند ،
 در مقابل ارتش روم ایتسادگی کاملی کردند (۳۶۳) . تا بالاخره شهر
 را رومیها مسخر و خراب کردند اما نتوانستند تیسفون را فتح نمایند،
 ارتش روم بعد از این جنگ ضعیف و مجبور بعقب نشینی در فصل
 تابستان گردید و ژولین زخمی برداشت و در اثر آن در سن ۳۱ سالگی
 درگذشت .

بعد از مرگ ژولین ژووین Jovien که سردار وی بود به سمت
 امپراتور انتخاب و جنگ کنان عقب نشینی را دامه داده و بالاخره
 پیمان صلحی منعقد گردید که ولایت آنطرف دجله بایرانیان مسترد
 گشت ، نصیبین و سنجار نیز بایران داده شد و ارمنستان از منطقه
 نفوذ رومیان خارج گردید .

ژووین امپراتور جدید که پیمان صلح را با ایران برقرار کرد
 فقط چندماه بر مسند خویش باقی بود و مرد ، پس فرصت کافی
 نداشت تا بتوان رویه او را نسبت به پیروان مذاهب مختلفه قضاوت
 کرد ، در این مدت کوتاه هرکسی آزاد بود که نسبت به معتقدات
 خود عمل نماید در ۳۶۴ ، روم دارای دو امپراتور که برادر بودند
 گردید والتینین Valentinien اول امپراتور غرب و والنس Valens
 امپراتور شرق ، شخص اخیر نیز با یهودیان بمهربانی رفتار میکرد از
 این جهت مورد مخالفت کاتولیکها بود .

اما والتینین در روم ، نسبت به مذاهب مختلف بیطرفی را

اختیار نمود و البته این رویه روی هم رفته برای آزادی یهود مفید بود. ژووین Jovien ، امپراطوریکه پیمان صلح را با شاهنشاه ایران بسته بود دیگر وجود نداشت و همین موضوع موجب گردید که شاپور برای تثبیت نفوذ خود در ارمنستان ، عجله نماید .

هنوز حکام رومی آنجا بودند و شاپور با نیرنگی ، ارزاس ، پادشاه آنجا را ، بدربار خویش دعوت و او را فوراً از دوچشم نابینا کرد و سپس به ارمنستان حمله برد . حکام روم را اخراج نمود. در دژ (ارتوجراسا) زن رومی ارزاس (اشك) پادشاه ارمنستان ، که اسیر شاپور بود مقاومت بخرج داد ولی شکست یافت .

شاپور از آنجا متوجه گرجستان گردید و سورماس را که دست نشانده روم بود بیرون کرد و در این مسافرت خود ۷۱ هزار یهودی را به اصفهان و شوش کوچانید .^۱

اولین دسته اسرای یهود ، در عهد سلطنت سالومه الکساندرا از عکایا پتولمائییس به کشور ارمنستان برده شده بود و بعداً در دوره سلطنت فرزند هرود در اورشلیم ، نوه های مریم زن هرود که شوهر او ، دو فرزندانش را کشته بود^۲، با عده کثیری از یهودیان که مخالف روم بودند ، بارمنستان مهاجرت کرده ، بنام تیگران سلطنت ارمنستان کوچک و بزرگ را بدست آورده بودند .

در نتیجه این دو مهاجرت یهود ، و چون بعد از خرابی خانه خدا ، باز عده کثیری از فراریان یهودیه بر آنها اضافه گشته بودند ، جمعیت یهودیان در آن ایالت بسیار زیاد بودند .

اصولاً ایالات اطراف ارمنستان ، مانند آذربایجان که در کتاب

(۱) وعده دیگر گفته اند که در سال ۳۶۸ میلادی شاپور ۴۰۰ هزار یهودی را به ایران آورد و بعضی هم عقیده مندند که این عده در زمان شوشندخت ملکه یهودیه یزدگرد اول به ایران منتقل شدند .

(۲) رجوع شود به صفحه

تواریخ ایام ، به نام کوههای ماد نامبرده شده و کشور آشور که کردستان فعلی باشد ، دارای عده کثیری یهودی بودند که سلاطین فاتح آشور آنها را باسارت آورده بودند^۱ . در تاریخ یهود ذکرى از این عمل شاپور دوم ، راجع به علت انتقال ۷۱ هزار نفر از یهودیان ارمنستان و گرجستان نگردیده است ولی حدس زده میشود که چون یهودیان ساکن این ناحیه ، طرفدار ارزاس که نژاداً اشکانی بود ، شده بودند بمنظور رفع خطر تصوری ، آنها را بداخله کشور و درین یهودیان طرفدار خود جا داده است .

پادشاهان اشکانی ، یهودیان را مورد محبت خود قرار میدادند در صورتیکه سرسلسله ساسانیان اردشیر اول با تعصب مذهبی که داشت ، موجب زحمت آنان گردیده بود . هرچند بعد از او و خصوصاً در عصر شاپور دوم ، با وجود فشار و زحمت بر مسیحیان نسبت بیهودیان ناراحتی ایجاد نگردیده بود ، و گاهی که سروصدا یا مزاحمتی از طرف مأمورین دولت برای یهودیان ایجاد میگردد ، با اقداماتی که از طرف (روش گالوتا) بعمل میآمد مرتفع میشد ، زیرا مادر پادشاه همواره از یهودیان حمایت میکرد ، مع الوصف ، وضعیت محیط (باوجود علاقه یهودیان به کشور و سلطنت ایران و باوجود مخالفت و ایستادگی آنان در مقابل رومیها ،) ایجاد نگرانی میکرد . هیچ سند تاریخی نشان نمیدهد که در لشکر کشی شاپور بارمنستان و گرجستان ، از طرف یهودیان قیام یا ایستادگی بعمل آمده باشد و یا آنکه شاپور در آنجا موجب کشتار یهودیها شده باشد . تصور میرود که این عمل شاپور ناشی از آن باشد که پادشاه ایران بمنظور اطمینان خاطر بچنین عملی مبادرت نموده ، یا آنکه چون شاپور پادشاهی بود که بترقی کشور و آبادی آن فوق العاده

ذیعلاقه بود ، و چون از فعالیت این قوم با اطلاع و با چشمان خود دیده بود که در ایالت بین النهرین چه نتایجی از فعالیت‌های آنان بدست آمده ، خواسته است که مرکز ایران شوش و اصفهان هم بهمان ترقیات نائل گردند ، از این لحاظ ۷۱ هزار نفر یهودی را به اصفهان و شوش کوچانیده باشد . قبلا هم پس از خرابی خانه اول در زمان داریوش کبیر ، عده کثیری از اسرای یهود در بابل ، از راه جنوب ایران تا اصفهان سکنی گزیده بودند .

اصفهان^۱

اصفهان بر ساحل زاینده رود بنا شده ، از عهد بسیار قدیم یهودیان اصفهان میگفتند : که اصفهان را اسرای یهود که بخت النصر آنها را از یهودیه به اسارت برد ، از بابل ، بعد از بخت النصر ، به ایران مهاجرت نموده و این شهر را بنا و تأسیس کرده اند . موسی خورن مورخ ارمنی که در قرن نهم م. زندگانی مینمود در فصل ۳۵ کتاب خود نیز همین شرح را میدهد . جغرافی دان های عرب مانند ، ابن فقیح صفحه ۲۶۱ و استخری صفحه ۱۹۸ ، و ابن هوقل صفحه ۳۶۱ ، و المقدس صفحه ۳۸۸ و یاقوتی در صفحه ۲۹۵ و ۱۰۴۵ ، و ابولفتح صفحه ۴۱۱ ، و مورخین مانند : ابن خلدون نیز شرح داده اند که یهودیان از خاک و آب اورشلیم با خودشان بردند و هر کجا که میرفتند ، آب و خاک محل را با مال خود میسنجیدند . هنگامیکه با اصفهان رسیدند در مکانی که ترجمه عبری آن اردو زدن معنی میدهد منزل کردند و در آنجا دریافتند که خاک و آب با خاک و آبی که از اورشلیم با خودشان آورده بودند هم وزن بود . این کوچ نشین ها در يك یا دو میلی جی قرار گرفتند و نام آنجا یهودیه شد . یهودیه کم کم بزرگ گردید . نام

(۱) به صفحه ۲۶۰ نیز مراجعه شود

جی تبدیل به شهرستان گردید و یهودیه دوبرابر شهرستان شد .
 اصفهان و یهودیان آن سرگذشت مفصلتری دارند که بجای خود بیاید .
 موضوع تأسیس اصفهان توسط یهودیان از زمان کوروش و
 داریوش براساس تاریخی سینه بسینه ، استوار است و بی اساس
 نمیباشد . قدر مسلم آنست که شاپور دوم این شهر یهودی نشین را
 توسعه داده و بزرگ کرده است .

بعضی از مورخین تاریخ انتقال یهودیانرا از ارمنستان به اصفهان
 قبل از سالهای ۳۶۴-۳۶۵ میدانند اما نظر باینکه اسرای منتقله ،
 از گرجستانهم بوده اند ، و قبل از تاریخ اخیر ، شاپور اقتدار کاملی
 در آن نواحی نداشته نمیتوان پیرو این عقیده گردیده .

برخی هم اصولا استقرار اولیه یهودیانرا در اصفهان در همین
 زمان میدانند ، این نیز نمیتواند مورد قبول واقع گردد زیرا در تواریخ
 مختلفه ، چه از منابع ایرانی و یاعرب ، استقرار یهودیان را در اصفهان ،
 از زمان بخت النصر میدانند ولی بمنظور آنکه کاملا با حقیقت تاریخی
 وفق دهد بایستی آنرا در زمان کوروش یا داریوش کبیر منظور داریم
 و آنچه فوق العاده به صحت نظر اخیر کمک میکند ، نقل وقولهای
 یهودیان ایرانی است که مابرای صحت نسبی آنها ، ارزش بسیار را
 قائل هستیم .

در سالهای اخیر در زیرمخروبه های کنیسه یهود در لنجان موسوم
 به (سارابت آشر) سنگی کشف گردید که دارای حروفهای گتت تص
 که بحساب ابجد عبری . ۳۸۹۰ است میشود و با مقایسه آنکه سال
 یهودیان در این سال ۱۹۵۹ میلادی ، ۵۷۱۹ میباشد در این صورت
 تاریخ سنگ ، مربوط به ۱۸۲۹ سال قبل میگردد یعنی سال ۱۳۰
 میلادی که سال اول سلطنت بلاش دوم پادشاه اشکانی است و
 یکسال قبل از حملات شدید بر کوخبا سردار یهودی بر علیه ادرین

امپراطور روم میباشد . به يك دليل نوشته روی سنگ با آن زمان نمیتواند مطابقت کند زیرا انشاء جمله اخير حجاری شده (غلام این درگاه) موافق زبان ایرانیان ۱۸۲۹ سال قبل نمیشد و چون بطور واضح تاریخ (یصیراه) که به معنی آفرینش است در روی سنگ حجاری شده ، پس نمیتوان گفت که سال (شطاروت) میباشد، بنابراین يك فرضیه باقی میماند که حرف اول (گیمل) (ج) را (دالت) (د) بخوانیم و در عوض جتتص آنرا دتتص یا سال ۴۸۹۰ عبری که، مطابق ۱۱۳۰ میلادی است بدانیم^۱ در این صورت تاریخ اخیرالذکر قبل از استیلای مغول و در زمان سلطان سنجر خوارزمشاهی میباشد که جمعیت یهود ایران هنوز بطرف خرابی نرفته بود ، و شرح حجاری شده که از کتب مقدسه استخراج و به زبان عبری است ، ترجمه آن بقرار زیر است :

«دروازه های عدالت را برای من بگشائید ، تا آنها داخل شده خدا را حمدخواهم گفت و این سنگ را چون ستون برپا کردم خانه خداوند شود و آنچه بمن بدهی ده يك آنرا بتو خواهم داد^۲ اينك من فرشته پيش روی تو میفرستم تا تو را در راه محافظت نموده بدان مکانی که مهیا کرده ام برساند^۳ خداوند برای شما جنگ خواهد کرد و شما خاموش باشید^۴ تاریخ پنجشنبه ۲۶ ماه آب «که مبدل بخوبی میشود»^۵ در سال گ (ج) تتص آفرینش سلام بر تمام اسرائیل . غلام این درگاه یعقوب ابن داود) .

(۱) آقای دکتر کارومیناسیان که یکی از دانشمندان ارامنه اصفهان میباشد و در امور تاریخی بسیار وارد و مطالعاتی راجع به این موضوع دارند نیز با نظریه فوق موافق میباشد .

(۲) از فصل ۱۱۸ آیه ۱۹ مزامیر داود

(۳) فصل ۲۸ آیه ۲۲ راجع به حضرت یعوب در سفر پیدایش

(۴) فصل ۲۲ آیه ۲۰ سفر خروج

(۵) ماه آب برای یهودیان بدیمن بوده است

ناحیه لنجان ، بطوریکه در جلد سوم ملاحظه خواهیم کرد قبل از استیلای مغول یکی از نقاط مهم یهودی نشین ایران بوده است و آن ناحیه توسط تیمور لنگ در سال ۱۳۸۷ میلادی ویران و خراب گردید .

بهر جهت کمی قبل از تاریخ انتقال ۷۱ هزار نفر یهودیان ارمنستان و گرجستان به اصفهان ربا رئیس یهودیان ایالت بین النهرین ، بنابر اراده و اختیارات خود ، یکنفر یهودی را که به يك زن زردشتی رابطه داشت ، بطوری مورد مجازات قرار داد که فوت کرد . شاپور امر بتعقیب وی داد و مشارالیه فرار اختیار نمود و در نتیجه دارائی ربا توقیف گردید مامورین دولت ضمناً ناراحتیهائی برای یهودیان فراهم ساختند . ایفرا هرمز ، مادر شاپور به فرزند خود چنین گفت :

«یهودیانرا اذیت نکن زیرا هرچه را از خداوند تقاضا نمایند به آنها میدهد» مادر شاه به دانشگاه یهودیان هم کمک مالی مینمود و حتی برای خداوند یکتای یهود قربانی میفرستاد .

بعد از فوت ربا ، شهر ماهوزا که هنوز خراب نگردیده و قبلاً اهمیت خود را از دست داده بود ، وقتی در اثر استقامت یهودیان ، ارتش روم آنها را خراب کرد ، طبعاً دانشکده شهر پومپدیتا اهمیت سابق را باز یافت ولی روسای آن مانند نحمان ابن اسحق و پاپا وهامای ، نهردائی ، نتوانستند شاگردان معروفی تربیت نمایند لذا در همسایگی شهر سورا ، در شهر نارس ، دانشکده دیگری ، تحت ریاست پاپا برحنان ایجاد گردید و مشارالیه تا سال ۳۷۵ میلادی این دانشکده را اداره میکرد .

تا این ایام رسالات و تفسیراتی که از کتب میشنا بعمل آمده بود اکثراً توسط علمای بزرگ سینه به سینه رسیده بود و یا اگر

رسالات و یادداشتهای کتبی وجود داشت، منظمآ جمع آوری نگردیده بود. آن گنجهای گرانبهای اخلاقی و قوانینی که تا آن زمان در واقع یهودیان تنها صاحب آن بودند در اثر انقلاباتیکه شروع میشدا در معرض خطر از بین رفتن بود و بهمین جهت علمای روحانی آن روز که در ایران بودند بخوبی تشخیص دادند که هنگام جمع آوری و تدوین و دروزحمات گذشته پیشوایان و محصلین دانشکدههای مختلف یهود در ایران، فرا رسیده است. بزرگترین پیشوای این نهضت و فکر، ربنوآشی^۲ رئیس دانشکده سورا Sora میباشد.

قدرت علمی آشی بسیار زیاد بود، در مدت ۵۲ سالیکه ریاست دانشکده سورا را داشت ۳۰ سال آنرا بمطالعه و جمع آوری و ۲۰ سال آنرا هم برای تکمیل میشنا اختصاص داد و ضمناً نکات تاریک آنها را روشن ساخت و نام مجموع آنرا تلمود بابلی گذارد. آشی در توسعه شهر سورا اقدامات سودمندی نمود. در یهودیه هم در همین ایام اقدامات لازمه برای تألیف کتاب دیگری بنام تلمود اورشلیمی بعمل آمد اما هیچگاه اهمیت آن پیا تلمود بابلی نمیرسید.

با اقدامات آشی، اطلاعات و معلومات مختلفی را که از دو قرن قبل از آن تاریخ توسط ربنویهودای مقدس شروع شده بود تکمیل گردید.



در سال ۳۷۱ میلادی بار دیگر بین ایران و روم جنگ در گرفت و تا چندین سال بدون نتیجه برای طرفین ادامه داشت تا در سال

(۱) در این عصر که به آخر قرن چهارم نزدیک میشد، هونها و وحشی به حمله خود پرداخته و اکثر ملل را شکست می دادند.

(۲) آشی در سال ۳۵۲ متولد و در ۴۲۷ فوت نموده است.

۳۷۶ متار که بین طرفین رخ داد .

نتایج این جنگها برای قسمت بزرگی از یهودیان ساکن حدود غربی ایران که سرحد بین ایران و روم بود پر معلوم میباشد . و اما علت متار که جنگ بین روم و ایران را بایستی در آن دانست که در همین سال ۳۷۶ ، هم زمان با حمله عظیم هونها و وحشی که از شمال چین بطرف اروپا حرکت کرده بودند بود .

والانس امپراطور شرقی روم در سال ۳۷۹ فوت کرد و تهودز Theodose بجای والانس امپراطور شرقی شده و گراتین Gratien امپراطور روم غربی گردید . در همین زمان است که خونریزیهای وحشت و انقلاباتی در جهان رخ داد که اثرات آن تا قرنهای بسیاری باقی ماند .

دو امپراطورهای قبلی روم با عدم مداخله در امور مذهبی موجب پیشرفت مسیحیت را فراهم کرده بودند و نگرانی فوق العاده از حمله هونها ، مردم را بخدا و مذهب نزدیکتر مینمودند ، و این موقعیت فرصت مناسبی برای پیشوایان مسیحی بود که مردم را بطور قطعی و جدی دارای ایمان کامل نمایند که در نتیجه نه فقط مسیحیت مذهب رسمی کشور روم گردید بلکه بت پرستی ممنوع و مستوجب مجازات شد .

در سال ۳۸۳ ، گراتین امپراطور مغرب ، دوست تهودوز ، توسط ماکسیم برکنار گردید و احتمال میرفت که والنسین برادر گراتین که بجای وی نشسته بود ، نیز مورد حمله ماکسیم قرار گیرد ، اما در اثر وساطت تهودوز ، امپراطوری والنسین روم محفوظ ماند .

بالاخره در سال ۳۸۷ ، ماکسیم بر علیه تهودوز قیام نمود ولی شخص اخیر فاتح گردید و در سال ۳۸۸ ماکسیم را کشت . دو سال بعد در ۳۹۰ والنسین دوم توسط فرانک اربوگاست Franc Arbogast

کشته شد و اوژن بجای وی امپراتور گردید و در سال ۳۹۴، تهودوز شخص اخیر را هم مغلوب نموده و خودش تنها امپراتور شرق و غرب کشور روم و در سال ۳۹۵ هم تهودوز فوت کرد.

تهودوز در حیات خود بدون ترحم رفتار میکرد، ۷۰۰۰ اهالی سالونیک را برای انقلابیکه نموده بودند بقتل رسانید.

این بود اوضاع و احوال امپراتوران روم در آن زمانها، که بجان یکدیگر افتاده در حالیکه هونها وحشی از سال ۳۷۶ بجنبش درآمده بودند.

سه سال بعد از حرکت هونها یعنی در سال ۳۷۹ مصادف با فوت والانس اول امپراتور روم، شاپور دوم شاهنشاه ایران نیز درگذشت. در مدت طولانی سلطنت شاپور دوم، یهودیان ایران و یهودیه دچار سرگذشتهای متفاوتی شده‌اند و به نشیب و فراز فراوانی برخورد کرده‌اند. شاپور دوم، موجب زحمات و ناراحتیهائی برای مسیحیان گردید ولی نسبت به یهودیان با اینکه بآنها محبت زیادی نداشت، نمیشود گفت که دشمنی نموده باشد. تلفاتی که در آسیای صغیر یهودیان وارد آمد، در اثر جنگ بوده و شاهنشاه ایران منظور خصوصی نداشته است.

بهترین گواه اینکه شاپور نیت مخالفتی نداشته همان دفاع شهرهای یهودی نشین بین النهرین در مقابل رومیها و جنگ با آنان است. موضوع انتقال ۷۱ هزار یهودی به اصفهان و شوش را نمیشود از نظر مخالفت تعبیر کرد و در صفحه ۲۴۶ توضیحات لازمه داده شد. اگر حمایت مادر شاپور (ایفرا هرمنز) نبود شاید در اثر بعضی عوامل، شاپور در مدت سلطنت طولانی خود به عملیات مخالفت آمیزی مبادرت مینمود ولی مادر مهربانش وی را در انتخاب طریق عقل و داد رهنمائی میکرد.

اختلافیکه بعضی اوقات بین جوامع یهود و دولت شاپور رخ میداد ، ناشی از مالیاتهای سنگین بوده (که اغلب وحتى تا امروزهم ، در بعضی از ممالك ، مامورین دولتی روی منظوره‌های خاصی ، نسبت به افراد یهودی عمداً ایجاد میکنند) . که در اثر اقدامات (روش گالوتا) و تقدیم هدایا به دربار شاپور مرتفع میگردد.

در عصر این شاهنشاه ، اغلب یهودیان ساکن مغرب ایران ، در اثر جنگهای روم با ایران دچار خسارات مالی و جانی میشدند ، ولی روی هم رفته عده مهاجرین یهودیان از آسیای صغیر به ایران موجب شد که بر عده آنها افزوده گردد .

در عهد این پادشاه ، دو دانشگاه یهود در ایران از بین رفت ولی تأسیس چند دانشگاه دیگر فقدان آنرا جبران و قدرت آنرا اضافه نمود . وضع مالی یهودیان در آن زمان بسیار رضایت بخش و درخشنده بود . در عصر این پادشاه ، برداش فکری و معلومات یهودیان بسیار اضافه شد و در اواخر سلطنت ، بوسیله ربنو آشی شروع بگرد آوری مواد لازمه برای تألیف تلمود بابلی گردید .

فصل پنجم

عصر اردشیر دوم	در مدت بیست سال سلطنت این سه سلاطین ،
۳۷۹ - ۳۸۳ م .	بطور اختصار اوضاع واحوال ایران و یهودیان
و شاپور سوم	بقرار زیر بوده است .
۳۸۳ - ۳۸۸ م .	اردشیر دوم جانشین شاپور دوم ،
و بهرام چهارم	مالیاتها را کم کرد و به اردشیر نیکوکار معروف
۳۸۸ - ۳۹۹ م .	گردید مدت سلطنت وی چهار سال بوده است .
	بعد از اردشیر برادرزاده اش شاپور سوم قراردادی با دولت

روم منعقد کرد و چون اعراب به خاك ايران تجاوز ميکردند طایفه ایاد و حجازیها را سرکوبی نمود . و بنای طاق بستانرا که مربوط به خودش و شاپور دوم است انجام داد .

در عهد این سلطان نزدیک بود که باردیگر بر سرارمنستان جنگی با روم درگیرد ولی روم که از طایفه گوتها در ادرنه شکست سختی خورده بود ، صلح را بر جنگ ترجیح میداد .

در این موقع يك اختلافات داخلی در ارمنستان وجود داشت و نتیجه آن شد که در سال ۳۸۴ قرار داد صلحی بین ایران و روم منعقد گردید که ارمنستانرا بدو منطقه نفوذ تقسیم نمودند و در واقع از آن تاریخ استقلال حقیقی ارمنستان از بین رفت . بعد از ۵ سال سلطنت ، شاپور سوم فوت نمود .

بعد از آن بهرام چهارم بسلطنت ایران رسید . در دوره این سلطان ، غیر از يك قیام محلی حاکم دست نشانده ایران در ارمنستان ، موسوم به خسرو سرکوبی او ، اتفاق مهمی رخ نداده . بهرام هم بعد از ۱۱ سال سلطنت بدست یکی از سربازانش کشته شد .

هونها که از مغولستان حرکت نمود بودند و سابقاً بچین حمله میکردند ، در این اواخر متوجه اروپا شده و در ۳۵۰ میلادی بسواحل بحر خزر رسیده و چند سال بعد به گتها که متشکل از دو طایفه بودند برخوردند .

طایفه استرگتها که در مشرق زندگی میکردند طوق عبودیت و بندگی هونها را بگردن گرفتند و ویزیگوتها به امپراطور والانس متوسل شدند که اجازه دهد از دانوب بگذرند و متوجه جنوب تا کوههای بالکان گردند .

چون والانس خواست در ادرنه جلو آنها را بگیرد ، در جنگ با آنان مغلوب و مقتول گشت (۳۷۸) بالاخره در نتیجه جنگ و

اقدامات تهودوز جانشین والانس ، صلح بین طرفین در سال ۳۸۲ برقرار گردید . تهودوز هم که در سال ۳۹۵ فوت کرد دو فرزندش ارکادیوس امپراطور شرق و هونوریوس امپراطور غرب گردید .

در این زمان بتدریج مذهب حضرت مسیح بین ژرمنها که نیم وحشی بودند و در ممالك فعلی آلمان، هلند، دانمارك، چك اسلواکی، مجارستان و رومانی سکنی داشتند ، بکندی رسوخ میافت .

موضوع قیام هونها و شکستی که پی در پی متوجه ممالك مختلفه میگردید یهودیان ایران و سایر کشورهای جهانرا به این فکر انداخته بود که عصر آخر زمان فرارسیده است و هونها همان ملت گوگی است که انبیای اسرائیل وعده آنرا داده اند بنا بر این اکثر مردم روز انتقام الهی و مرگ خود را نزدیک میدانستند .

با شرحی که در بالا ملاحظه شد معلوم گردید که در این ۲۰ سال از ابتدای سلطنت اردشیر دوم تا خاتمه سلطنت بهرام چهارم ، در ایران امنیت و آسایش کاملی حکمفرما بوده و چون رومیها متوجه جنگ و خطر حمله و ویزیگوتها بودند جنگ روم و ایران متوقف گشته بود . درست در همین موقع یعنی از سال ۳۷۵ میلادی است که آشی به ریاست دانشگاه سورا انتخاب گردیده و شروع به جمع آوری اسناد لازمه برای تألیف تلمود بابلی نموده بود و حال آنکه در ابتدای سلطنت یزدگرد اول، میتوانست شروع بنوشتن یا تألیف بنماید . عملی را که آشی شروع و به اتمام رساند ، اثری بسیار بزرگ بر روی سرنوشت و توسعه فکری یهودیان جهان داشت ، زیرا چون مسیحیان برای ترویج مذهب خود ، تورات را پایه و اساس قرار داده بودند ، ممکن بود با از بین رفتن تفسیرات و مقررات مرسوم بین یهود ، اختلافات یا عدم تمایزی بین مسیحیان و یهودیان فراهم گردد . تألیف تلمود از واقعات مهم تاریخ یهود است .

فصل ششم



عصر یزدگرد اول

معروف به گنه کار

۴۳۹ - ۴۲۱

سکه یزدگرد اول

در سال ۳۹۵ ، تهودوز تنها امپراطور غربی و شرقی فوت کرده بود . هونوریوس یکی از فرزندان وی امپراطور غربی و فرزند دیگر موسوم به ارکادیوس امپراطور شرق گردید .

هنگام فوت پدر ، هونوریوس ۹ ساله بود . در سن ۲۴ سالگی یعنی در سال ۴۱۰ رئیس ویسیگوته‌ها که سابقاً تحت استخدام امپراطوران درآمده بودند ، یونان را چاپیده و شهر ثروتمند و زیبا (ولی جنایت پیشه) روم را ، بتصرف آورده و دستخوش قتل و غارت و چپاول نمودند . در سال ۴۲۳ هونوریوس فوت نمود .

تصرف روم بدست ویسگتها ، غوغائی در جهان روز برپا کرد . همانقسم که ارمیا نبی بر خرابی اورشلیم نوحه سرائی میکرد و یا همانطور که رومیهای خونخوار بدون ترحم ، بفرمان تیتوس و ادرین ساکنین یهودیه را دچار بدبختی و قتل و غارت نموده بودند ، اینک روم بدون ترحم دچار وحشیهای از خود بدتر یعنی ویسیگوته‌ها شده و الارینک رئیس آنان فرمان خرابی و چپاول این شهر را صادر کرده بود . سن ژروم یکی از پیشوایان مسیحیت که در آن زمان در یهودیه بود مینویسد :

«از مغرب خبر موحشی میرسد روم محصور است ، میگویند پس از آنکه مردم ، آنچه طلا و نقره داشته داده و جان خود را خریدند ، دوباره آنها را محاصره کرده و پس از اتلاف مال ، جان آنها نیز از دست رفته ، زبانم یارای گفتن ندارد و گریه مجال سخن نسپهد این شهر که تمام عالم را مسخر کرده بود نزدیک است بتصرف دشمن درآید ، بلکه قبل از اسارت ، از گرسنگی میمیرد ، دیگر کسی باقی نمانده تا او را به اسارت ببرند ، از شدت گرسنگی بدترین چیزها را میخورد ، از گوشت یکدیگر تغذیه میکنند ، مادرها بخوردن اطفال خود راضی شده اند»

درهین سال ۴۰۴ میلادی ، وحشیها اغلب ممالك اروپائی را بتصرف درآوردند ، و کشور روم را ویران نموده و بدون ترحم دست به قتل و غارت زده و همان بلائی را که روم متجاوز نسبت به بشریت مینمود به روم روا داشتند و بعداهم کاسه زهر را که روم بمظلومین میخوراند ، مکرر بدست وحشیان ، گوتها ، ویسیگوتها ، وهونها نوشید و بعد دیگر روم بت پرست و آن نژادستم پیشه وجود نداشت ، بلکه ملت و نژاد دیگری بر سریر امپراطوران رم حکم فرمائی میکردند .

امپراطوری پهنور روم که تهودوز بدو تقسیم نموده بود ، از زمان هونوریوس دچار مصیبت غیر قابل جبرانی گشت و در حدود سال ۴۸۰ میلادی امپراطوری غربی روم از بین رفت اما امپراطوری شرقی که پایتخت آن قسطنطنیه بود تا سال ۱۴۵۳ که بدست ترکها فتح گردید باقی بود .

در امپراطوری شرقی ، در سال ۴۰۸ ، ارکادیوس فوت کرد و

(۱) نقل از سن ژرم ، مکتوب ۱۲۷ ، اقتباس از تاریخ روم البرماله ترجمه آقای علامحسین زیرک زاده .

بجای وی تهودوز دوم نشست . درحالیکه در کشورهای غربی و شرقی روم این جریانات میگذشت یعنی روم غربی مادر وطن رو بویرانی می نهاد و اهالی آن از گرسنگی و جنگ و امراض نابود میگشتند و شهر در آتش بیدادگری الاریک میسوخت و مردمانش دسته دسته جان میدادند ، ایران در مهد امنیت میزیست و یهودیان ایرانی در منتهای سعادت مادی و معنوی بسر میبردند .

در ۴۱۰ میلادی راب آشی در شهر سورا در ایران بیش از نصف کتب تلمود بابلی را نوشته بود .

یزدگرد اول پادشاهی ملایم و صلح خواه و آزاد منش بود . این شاهنشاه به آزار مسیحیان خاتمه داد و روابطش با یهودیان نیز صمیمانه بود . سلاطین قبل از وی همواره تحت نفوذ مغها بودند اما یزدگرد اول ، مایل نبود رویه ستم پیشه گئی آنها را نسبت به مذاهب مختلفه پیروی نماید ، و یا آنکه تحت تأثیر فرمان مغها واقع گردد ، از همین نقطه نظری را یزدگرد گنه کار خواندند .

بعضی از مورخین ، به یزدگرد اول ، ایراد کرده اند که در این هنگام که روم مشغول نوشیدن کاسه زهر غضب الهی بود، چرا شاهنشاه ایران دست بشمشیر نبرد تا دشمن دیرین خود را از هستی کاملاً محروم سازد و سوریه و آسیای صغیر را بتصرف درآورد .

درست است که یزدگرد اول پادشاهی صلح دوست و آزاد منش بود اما مقتضیات روز راهم بایستی در نظر گرفت ، اولاً وحشیها روم را بطرف نابودی برده بودند و احتیاجی دیگر بشمشیر کشیدن یزدگرد نبود و اگر به آزار مسیحیان ایران خاتمه داد، نباید فراموش کرد ، عواملیکه قبلاً برای تولید سوء ظن نسبت به مسیحیان وجود داشت یعنی نظر روم غربی به ایران که پیشوایان آن مسیحی بودند، در آن تاریخ وجود نداشت . بنابراین این سلطان صلح دوست ایران

از تجاوز نفرت داشت، آنهم تجاوز نابهنگام، مورد ایراد واقع گردید حتی ملقب به گنه کار گردید .

روزی که این پادشاه بار مینشست سه نفر از نمایندگان یهود ایران هم حضور داشتند راب آشی بسمت نماینده شهرسورا، مرزوما از طرف شهر پومپدیتا و آمسمار نمایند نهر دعا بود . یکی از بزرگان و علمای یهود موسوم به هونا بر زودترا از مقربین و نزدیکان بسیار صمیمی یزدگرد بود . در تمام شهرهای یهودی نشین ایران ، در هر رشته ای این ملت بترقیات بزرگی نائل گشته در کار بازرگانی بحد اعلا و در امور زراعتی و حتی گله داری نیز پیشرفتهای شایانی نموده، آزادی آنها در حد کمال و جمعیت ایشان کثیر بود . در این ضمن یزدگرد اول ، شوشنا دختر یکی از روسای بزرگ یهودیان ایران ، موسوم به مرکهنا یا مرزوطرا را که مقرب وی و رئیس دانشکده پومپدیتا بود به ازدواج خود درآورد و مانند عصر خشایارشا یکی از ملکه های ایران ، شوشنا ملقب به شوشندخت گردید .

بنای شهر شوشتر منتسب به این ملکه میباشد و یهودیانرا بعده زیادی در این شهر ساکن ساخت و يك محله دیگر یهودی نشین در شهر اصفهان اضافه نمود و در نتیجه اصفهان یکی از مراکز بزرگ یهودی نشین عالم گشت .

لغت اصفهان را^۱ ، عبری دانسته اند و آنرا مشتق از (سپان) یعنی پناه گاه میدانند در کتاب (اوصرن گینوت اسرائیل جلد سوم صفحه ۱۹۱) این موضوع را تأیید کرده است^۲ کثرت جمعیت یهودیان لنجان و اطراف آن که در اطراف اصفهان است و استقرارشان، بایستی مربوط به این زمان باشد .

(۱) راجع به اصفهان به صفحه ۲۴۷ م راجعه شود

(۲) از یادداشتهای آقای کهن صدق

اهمیت نفوس یهودیان آن زمان در این ناحیه از آثار قبرستان و کنیسه بزرگ آنجا معروف به سارا بت آشرمعلوم است. ارزشی را که تا امروز یهودیان ایران برای آن قائلند و از قرار معلوم بیاد روزگاران درخشنده آن ایام و اتفاقی که در آن محل در زمان شاه عباس اول روی داده^۱، آنجا را زیارتگاه نموده و تاکنون هم هر ساله زوار زیادی متوجه آن میگردند، و همچنین از عظمت آثار باقی مانده آن ایام که مسلمانان آنرا پیربکران مینامند و یهودیان آنرا (صفحه سید مته) میگویند، میباشند.

گرچه قرنهای قبل از یزدگرد اول، یهودیان از زمان هخامنشیان به این نواحی مهاجرت کرده اند ولی میتوان گفت که در عصر این شاهنشاه ساسانی در اثر توجه دربار، بر عده ساکنین یهودی این ناحیه بسیار اضافه شده است^۲ و البته در عصر شاپور دوم هم ۷۱ هزار از ارمنستان و گرجستان بشرحی که قبلاً گفته شد به اینجا انتقال داده شده بودند. از طرف دیگر چون در سال ۴۱۵ میلادی در اثر تحریکات یکی از روحانیون مسیحی موسوم به (سیری) Cyrille در اسکندریه، مسیحیان بر علیه یهودیان قیام و آنها را چپاول و مجبور به خروج از کشور نمودند، عده کثیری از یهودیان به کشور ایران مهاجرت نمودند و در نتیجه باز هم بر جمعیت آنها در اصفهان افزوده گردید.^۳ هر تفسلد مستشرق، استقرار یهودیان را در همدان به این عصر نسبت داده و مقبره استر را در همدان مقبره شوشندخت میداند که مورد قبول مصنف نمیباشد؛ بعلاوه اقامت یهودیان در همدان از عصر

(۱) شرح آن در فصل مربوطه به شاه عباس اول میآید

(۲) بعضی ها مهاجرت ۴۰۰ هزار یهودیان را از ارمنستان منتسب به این

زمان دانسته اند.

(۳) گرائیتر جلد سوم صفحه ۲۳۵

(۴) مراجعه شود به جلد اول صفحات ۲۶۱ تا ۲۶۸

سلاطین ماد بوده و عده‌ای هم از اسرای آشور که در ۷۴۱ ق.م. به آنجا آمده‌اند و عده دیگری در اواخر سلطنت کوروش کبیر و تنها احتمالی که میتوان داد، ممکن است که در زمان شوشندخت هم عده‌ای از یهودیان خصوصاً مهاجرین از خارج بر جمعیت یهود همدان اضافه شده باشد.

کتاب نیدحه اسرائیل^۱ راجع به زمان یزدگرد اول مینویسد :
 «در عهد سلاطین پارس، قبل از اسلام، جامعه یهودی در خوارزم وجود داشت، مورخ روسی موسوم به اینوسترانسیب Inoustranseb نوشته است که شهر خوارزم توسط نارسه که مادرش یهودیه بود ایجاد گردید و اکثر محققین نارسه را برادر بهرام گور پسر یزدگرد اول ۳۹۹ - ۴۲۰ میلادی میدانند. مادر او ملکه معروف، موسوم به شوشندخت بود.

از تاریخ یهود اطلاع داریم که شوشندخت برای ایجاد جوامع یهود در ایران کوشش مینمود. ایجاد اصفهان را منتسب به او و پسرش فیروز میدانند و این شهر موسوم به دارالیهود بود^۲ و محله قدیمی اصفهان تا با امروز یهودیه خوانده میشود^۳ همچنین تأسیس جامعه یهود احتمالاً که همدان باشد به او منتسب است. قبر شوشندخت تا به امروز در همدان باقی است^۴ ولی روایات یهود آنجا راقبور استر و مردخای میدانند. روایات یهود و ایرانیها میگویند که شوشندخت ملکه، دختر رئیس جامعه یهود است و این سؤال

(۱) تألیف حضرت آقای بن صوی.

(۲) بطوریکه گفته شد قبل از آن تاریخ شهر اصفهان و جامعه یهود آن وجود داشت.

(۳) محله یهودی اصفهان امروزه دوباره خوانده میشود که از کلمه جی نام سابق آن محل گرفته شده.

(۴) از قرار معلوم این نظریه از پروفیسور هرتسفلد گرفته شده که نمیشود با آن موافقت نمود.

باقی میماند که آیا منظور از مرکه‌ها مرایمرا یا مرزوطرا بود .
مسلم است همچنین در شهر خوارزم ، که توسط نارسه پسر
شوشندخت ملکه ایجاد شده بود، جامعه یهود مانند اصفهان و همدان
وجود داشته است .»

آسایش و آزادی یهودیان در ایران و وجود يك ملکه یهودی
در کشور ساسانیان ، از طرف دیگر خرابی شهر روم و گشتار رومیها
در کشوری که یهودیت را مغلوب و قبله او را در اورشلیم ویران کرد
و گرفتاریهای دیگری که برای روم شرقی نیز تولید گردیده بود ،
دست به یکدیگر داده ، موجب هیجاناتی بین یهودیان شده و میگفتند
هنگام ظهور ناجی این ملت فرا رسیده است .

یک نفر یهودی متوجه جزیره کرت گردیده اظهار میداشت که
عصر مسیح رسیده و میتوانند مانند زمان حضرت موسی با پای خود
از دریای خشك عبور نموده بطرف ارض مقدس روانه شوند. یهودیان
ساده لوح آن ناحیه هم باور کرده ، کار و کسب خود را ترك نموده و
دارائی خویش را بین فقرا تقسیم و در روز معین تمام آنها براهنمائی
دعوت کننده ، بر روی کوهی که در دریا پیشرفته بود جمع و بامر
پیشوا بعنوان آنکه بعد از افتادن در دریا ، آبها کنار خواهند رفت،
عده کثیری خود را در دریا ریخته و همه آنها با پیشوای خود غرق
گردیدند و فقط عده کمی از آنها توسط کشتیهای متوقف در ساحل
نجات یافتند . آشی پیشوای بزرگ یهودیان که در واقع پیشوای
مذهبی کلیه یهودیان ایران بود، بر علیه اینگونه افکار مبارزه نمود.
یزدگرد اول ، شاید تحت تأثیر نفوذ و قدرت روحانیون
زردشتی، متوجه حمایت از آئین زردشت گردید . در نتیجه باردیگر
در مدت ه سال ، مسیحیان در تحت شکنجه و ناراحتی بودند ، ولی
نسبت یهودیان رویه خود را تغییر نداد و همواره مهربان و مساعد بود.

یزدگرد اول در سال ۴۲۱ فوت نمود . مرگ وی را نسبت داده‌اند بیک اسب افسانه‌ای که بالگد خود ، او را از پا در آورد ولی بعضی از نویسندگان معتقدند که چون این پادشاه چشم بسته تسلیم اراده مغهای زردشتی نبود، در کوههای نیشابور، نزدیک بچشمه سبز وسائل نابودی شاهنشاه را فراهم ساخته و خواسته‌اند بوسیله یک حکایت افسانه‌ای موضوع را طور دیگری جلوه دهند .

فصل هفتم

فرزندان یزدگرد اول عبارت بودند از
عصر بهرام گور یا بهرام معروف به بهرام گور و شاپور ، و نرسی
وهرام ۴۳۱ - ۴۴۰
پسر سوم وی که از شوشندخت زوجه یهودی
او بودا بعد از مرگ یزدگرد اول ، بزرگان ایران در نظر داشتند که
هر دو فرزند او بهرام و شاپور را از سلطنت ایران محروم بدارند .
بهرام را برای آنکه در میان اعراب بزرگ شده و تربیت
عربی که بنظر ایرانیان حقیر بود ، یافته و شاپور را بواسطه آنکه
تاج و تخت ارمنستان را رها کرده بفکر شاهنشاهی افتاده بود .
اما بهرام که ۲۰ ساله و مردی شجاع بود ، با نیروئی از اعراب
متوجه ایران و بر خسرو پسر عم خود نامزد سلطنت بود فائق آمد.
از قرائن و امارات چنین برمی‌آید که نرسی برادر یهودی زاده بهرام،
نسبت به وی مساعدگشته مخصوصاً آنکه در آن زمان صغیر بود زیرا
هنگام سلطنت بهرام ، دارای مقام رفیع نیابت سلطنت در ایران شد^۲
بعلاوه در کلیه عصر سلطنت این شاهنشاه ، یهودیان در کلیه کشور
ایران در مهد آسایش زیستند و اگر مخالفتی از طرف نرسی شده بود،

(۱) ایران در زمان ساسانیان تألیف پروفیسور کریستن سن صفحه ۲۹۸

(۲) ایران در زمان ساسانیان تألیف پروفیسور کریستن سن ۳۰۳

طبعاً بطوریکه تاریخ نشان میدهد روحیه بشری همواره این قسم بغلط قضاوت کرده است که اگر با يك نفر یهودی اختلافی داشته‌اند کلیه یهودیانرا مقصر دانسته‌اند ، دراین صورت ناراحتی و آزار یهودیان حتی بود .

درابتدای سلطنت بهرام آشی تألیف کتب تلمود بابلی را خاتمه داد. نسبت یهودیان در عهد این شاهنشاه هیچگونه تجاوزی نشد زیرا مورخین عصر ، راجع به ایالت بابل غرب ایران ، آنرا يك ایالت کاملاً یهودی نشین خطاب کرده‌اند .

بهرام رویه پدر را که در ایام آخر عمر نسبت به مسیحیان اتخاذ کرده بود به شدت ادامه داد و آنها را شکنجه مینمود ، در نتیجه عده کثیری از آنها بطرف متصرفات روم شرقی فرار نمودند . آسایش یهودیان در کشور ایران و شکنجه دادن مسیحیان در همین کشور ، موجب گردید که تهودوز دوم امپراطور روم شرقی که کاملاً تحت نفوذ پیشوایان روحانی عیسویان قرار داشت ، در کشور خود موجب ناراحتی یهودیان را فراهم سازد و یکی از اقدامات او خاتمه دادن به قدرت ریاست روحانی یهودیان در یهودیه بود .

از سیصد سال قبل از این تاریخ ، یعنی از عهد هیلل ، ۱۵ پیشوای روحانی برای اداره امور مذهبی و اجتماعی یهودیان و احیای روح ملیت و تقویت امید به نجات در آنها وجود پیدا کرده بود که آخرین رئیس روحانی عصر ، موسوم به گملیل بود .

تعصبات شدید مذهبی مسیحیان از این عهد شروع گردید و در نتیجه عده کثیری از یهودیان آسیای صغیر و اطراف ، متوجه کشور ایران شدند و با مهاجرتها ئیکه در عهد شاپور دوم از ارمنستان و یزدگرد اول از اسکندریه به ایران شده بود ، عده یهودیان در ایران مضاعف گردید .

پس از آنکه در نتیجه شکنجه مسیحیان توسط بهرام ، عده‌ای از آنان به روم شرقی فرار کردند ، بهرام رجعت آنانرا از تهودوز دوم مطالبه نمود و او امتناع کرد سپس بهرام اعلان جنگ داد ولی رومیها پیشدستی کرده بین‌النهرین شمالی و شهر نصیبین را محاصره و بالاخره بهرام در چند جنگ مغلوب گردید و در نتیجه در سال ۴۲۲ پیمان صلحی منعقد گردید که طرفین از شکنجه یکدیگر صرف نظر نمایند . شکی نیست که این لشگرکشی‌ها خسارات جانی و مالی زیادی به یهودیان ایران غربی وارد کرده است .

در سال ۴۲۴ ، مسیحیان کشور ایران برای کلیسای خود ، استقلالی قائل شده و از زیر نفوذ کلیسای غربی خارج گردیدند . دولت ایران ، با حسن نظر به این موضوع نگرسته و در واقع از آن ببعد چون مسیحیان ایران فقط به شکل يك فرقه مذهبی درآمدند و تحت نفوذ سیاست کلیسای غرب نبودند لذا به آزار و اذیت آنها تخفیف کلی داده شد یا بعبارت دیگر دولت ایران برای آنها ناراحتی تولید ننم نمود . بلکه موبدان متوجه آزار آنها بودند .

در سال ۴۲۸ ارمنستان تبدیل به يك ایالت ساطراب نشین ایرانی گردید .

ربان آشی در سال ۴۲۷ هنگام سلطنت بهرام گور فوت نمود و مربر آشی پسرش بجای وی منصوب شد . در ۴۲۵ هیاطله یا هونها سفید ، از جیحون گذشته متوجه ایالت شرقی ایران شدند ، بهرام مخفیانه بر آنها شبیخون زده و مجبور به قرار داد صلح شدند . بهرام شکارچی قابل و معروفی بود و فاتش در سال ۴۴۰ و ایران در آن زمان در اوج قدرت بوده است و یهودیان ایران در منتهای آسایش اما در روم شرقی یعنی آسیای صغیر ، سوریه و یهودیه ، کلیسا بشدت بر علیه یهودیت و یهودیان مبارزه میکرد .

«بهرام به زبانهای بسیاری آشنائی داشت از جمله زبان عبری»^۱
ممکن است از نرسی برادرش، که از مادر آموخته بود یاد گرفته باشد.

فصل هشتم



عصر یزدگرد دوم

۴۴۰ - ۴۵۷

سکه یزدگرد دوم

یزدگرد دوم پسر بهرام گور، در ۴۴۰ م. بجای پدر بتخت نشست. خواست باروم داخل جنگ شود ولی تهودوز دوم که تا ۴۵۰ سلطنت روم شرقی را داشت، توانست با عقد قرار دادی از جنگ اجتناب نماید. از ۴۴۲ تا ۴۵۱ جنگهایی با هیاطله نمود ولی شکست خورد. این پادشاه برخلاف جد و پدر خود، اطاعت ار معبد موبدان زردشتی را پیروی کرد، در نتیجه نه فقط شکنجه و آزار مسیحیان خصوصاً در ارمنستان شروع گردید، بلکه به دوره آسایش یهودیان در کشور ایران نیز خاتمه داده شد^۲.

(۱) از یادداشتهای کهن صدق نقل قول از طالبی

(۲) در بین یهودیان یزد افسانه تاریخی مربوط به زمان یزدگرد (باید «دو برادر موسوم به یعقوب و اسحق با خواهر خود مریم میبایند یزد و چون شاه میشوند که آنها یهودی هستند اظهار میدارد که یهودیان مدعی هستند که حنینا، میثائل و عزریا از آتش بخت النصر نجات یافتند، بنابراین لازم است که از این اشخاص نیز امتحان شوند اگر سالم ماندند میتوانند در این شهر ساکن گردند. بالاخره یکی از آنها را در آتش انداخته و دو نفر دیگر مشغول دعا و نماز شدند. نتیجه آنکه آن شخص نسوخته سالم از آتش خارج میشود و پادشاه چشمه آبی بدمریم میدهد که امروزه محل آن معروف به مریم آباد است و در ۳ فرسنگی راه کرمان میباشد.» از یادداشتهای آقای کهنی صدق

در ارمنستان ، پس از چندین سال جنگ با مسیحیان ، در سال ۴۵۵ آنان را مغلوب و خلیفه یوسف کشته شد و بقیه مردمان جنگی ارامنه به خاک روم فرار نمودند . موقعیکه موفقیت موبدان در ارمنستان محرز گردید ، روحانیون زردشتی متوجه بین‌النهرین گردیدند و در همان سال ۴۴۵ ، مسیحیان و یهودیان هردو مورد حمله پیشوایان زردشتیان واقع شدند .

آسایش یهودیان در ایران ، از خاتمه سلطنت اردشیر اول ساسانی (۲۴۰ م.) تا این تاریخ بیش از دو قرن میگذشت و در این مدت پس از آنکه علمای بزرگی بین یهودیان ایران پیدا شده و خدمات فرهنگی و ادبی عظیمی را انجام دادند بالاخره از سال ۴۰۸ که تهودوز دوم امپراطور شرق گردید و قدرت روحانیون مسیحی زیاد شده بود ، تا این ایام ، برکثرت یهودیان در ایران بسیار افزوده گردیده بود . بتدریج در اثر امنیت ، افکار یهودیان متوجه اندوخته نمودن ثروت گشت لذا از طرفی عده علما رو بانحطاط میرفت و از طرف دیگر عده مردانیکه لیاقت مداخله در امور سیاسی را داشته باشند به صفر رسیده بود ، از این نقطه نظر وقتی دیگر تماسی با دربار یزدگرد دوم وجود نداشت ، گفتار و نسبتهای موبدان در شاهنشاه بتدریج اثر خود را کرده و تنها کشوری که پناه‌گاه یهودیان و آنرا دومین قبله خود می‌دانستند يك مرتبه تغییر رویه داد . بله ایران بطرف تعصب مذهبی و پیرو اصول ملی ، توأم با نفرت از آنچه که غیر زردشتی بود رفته و شروع بترك رویه آزادمنشی خود نمود . همانقسم که امپراطوران روم غربی و شرقی ، فرمانبردار پاپها گشته بودند از این تاریخ نفوذ موبدان بر شاهنشاهان هخامنشی نیز قطعی گشت .

ایرانیان با چشم خود میدیدند که مسیحیان در تبلیغ و وضع مقررات و شکنجه ، یا هر عملی ، برای جلب سایر ادیان خصوصاً یهود به مذهب خود کوتاهی ندارند . مسیحیت موفقیت و استدلال حقیقت خود را ، بغلط در محو مذهب یهود میدانست ، ایرانیان زردشتی آن عصر هم ، این هوس را کرده تا بالاخره در سال ۴۵۶ حکمی صادر شد که یهودیان نباید روز شنبه را ، روز مقدس و سبت نگاه داشته و به مقررات آن عمل نمایند .

طولی نکشید که یزدگرد دوم بعد از این حکم ، بطور غیر مترقبه ای فوت نمود . در سال ۴۵۰ در عهد این سلطان تهودوز دوم امپراطور شرقی هم فوت کرد .

مربر آشی عملیات پدر را برای تکمیل تلمود تعقیب نمود اما دانشگاه سورا دیگر آن جلال و اهمیت دوره آشی را نداشت موضوع خاتمه دادن به تألیف تلمود بسیار واجب بود زیرا دوره ناراحتیها برای یهودیان ایران نیز شروع گردیده بود .

* * *

فصل نهم

هنگام مرگ یزدگرد دوم در ۴۵۷ ،

عصر فیروز

فیروز فرزند بزرگ وی در سیستان بود .

۴۵۷ - ۴۸۳

پسر کوچکش هرمز در غیاب برادر تاج و

تخت را تصاحب نمود . فیروز از ترس ، فرار کرده به هونها سفید

وحشی پناه برد و در آنجا خوی آنها را آموخت و با کمک لشگریان

هون ، هرمز را شکست داده دستگیر نمود . فیروز و عده داده بود

یکی از دختران خود را به ازدواج سلطان هیاطله در آورد ، ولی کنیزکی رابجای او فرستاد .^۱

سلطان هیاطله که از قضیه باخبر شد ، بعنوان کمک برای جنگ با همسایگان ، عده‌ای از افسر ایرانی کمک خواست و فیروز سیصدتن روانه نمود . سلطان هیاطله عده‌ای از آنها را بقتل رساند و بقیه را دست و پا و گوش بریده بنزد فیروز فرستاد . در نتیجه جنگ درگرفت و فیروز شکست خورد و مجبور به صلح گردید .

گرفتاریها فیروز در جنگ با هیاطله و حیات مربرآشی ، مانع آن بود که فیروز به شکنجه های مذهبی پردازد ولی مربر آشی در سال ۶۸۴ فوت نمود و بلافاصله فیروز دست به عملیات ناروایی زد که در تاریخ پرافتخار ایران سابقه نداشت .

در مدت تاریخ طولانی یهود جهان ، مکرر دیده شده است که در هر موقع یکنفر غیر یهودی در اثر بروز اختلاف بایکنفر یهودی ، یا در نتیجه تعصب مذهبی ، خواسته است تلافی کرده باشد ، پای کلیه جامعه یهود را بیان آورده و برای رسیدن بمنظور خود نسبت های گوناگونی به یهودیان داده اند که کاملاً با رویه آرام و صلح جویانه و مخصوصاً با مقررات مذهبی آنان ، منافات داشته^۱

در این هنگام که موبدان فیروز را کاملاً تحت نفوذ خود داشت و میخواست بلوای مذهبی برپا کند ، اول متوجه یهودیان گشت که اتکائی به هیچ کشور خارجی یا فرقه مذهبی مقتدری در خارج ، مانند مسیحیان نداشتند . پس چنین انتشار دادند که یهودیان اصفهان (که در کثرت جمعیت بینظیر بودند) دو نفر موبد را کشته به قلاب کشیده اند.

(۱) تاریخ ایران سرپرستی سایکس صفحه ۵۹۸

(۱) مانند خون در فطیر ریختن و نسبت های دیگر برخلاف مقررات مذهبی یهود است و بدان نسبت داده اند .

بدون تحقیق و توجه ، مانند موارد بسیار دیگری ، و در عوض آنکه ولو موضوع حقیقت داشته باشد در صدد مجازات مقصرین برآیند ، حکم قتل عام یهودیان اصفهان صادر گردید .

در نتیجه ، نصف یهودیان این شهر کشته شده و عده کثیری از اطفال را ربودند که تا در مذهب خورشید پرستی بزرگ نمایند . این رویه بمرتاسر ایران سرایت کرد و تا ایالت غربی بابل رسید . در تمام مدت باقی مانده سلطنت فیروز ، ظلم و تعدی و تجاوز بیهود ادامه داشت .

کنیسه ها و مدارس را خراب میکردند شهر سورا که یکی از دانشکده های معروف یهود در آن باقی بود ، خرابیش منتسب به این عصر است . روش گالوتا ، هونا ماری ، فرزند مرزوطرا معروف ، و برادر ملکه شوشندخت مادر نرسی ، و دونفر دیگر از علما بزرگ یهود موسوم به (اممار برمرنیگا) و مرشعیا برپاکود را ، اول محبوس بعد آنها را در سالهای ۴۶۹ - ۴۷۰ مقتول ساختند .

بعد تجاوز بیهودیان شدت بیشتری یافت ، مدارس و دانشکده های آنانرا بستند ، اجتماعات و تشکیل انجمنهای ایشان را ممنوع کردند . قضات یهود که تا آن عصر حق قضاوت داخلی داشتند برکنار گردیدند و یهودیان را بزور شمشیر ، مجبور به ترك دین و آئین خود مینمودند .

در ایران مهد آزادی و عدل ، رویه ادرین امپراطور روم ، دیده میشد . یهودیان ایران را با آن همه دلبستگی به وطنیکه قرنهای بدان علاقه مند و محل زندگانی آنها بود ، مجبور بترك آن شده و از تربت اجداد خود دور میگشتند .

یهودیان ایالت بین النهرین بطرف عربستان یا حجاز سرازیر میشدند و با خود ، کتاب مقدس تورات را که در آن ناحیه ، سابقه

داشت با کتب تلمود که رهنمای دانش و منطق بود بردند . و از ایالات شرقی ایران بطرف هندوستان مهاجرت میکردند .^۱ يك دسته از مهاجرین بین النهرین که طریق خلیج فارس را پیش گرفته بودند بریاست یوسف ربان در سال ۴۹۰ به گرانگانور ساحل ملابار رسیدند . پادشاه هند موسوم به ارای با کمال محبت از آنها پذیرائی کرده و اجازه اقامت و انجام مراسم مذهبی و انتخاب رئیسی را برای خود ، به آنها داد .

(۱) انسیکلویدییای یهود در جلد سوم صفحه ۱۷ مینویسد :

یهودیهای بومی هندوستان عموماً و بطور عمده ساکن شهر حاکم نشین (بمبی) هستند و سابقاً دارای مشاغل عمده و بواسطه شبیه آنها را به نام (ظلمت نشینان شبیه) میشناختند . بنی اسرائیلها محتملاً با احترام تعقیب همسایگان مسلمان خود از استعمال نام (یهود) اجتناب و خودداری کرده و نظرباینکه لفظ (بنی اسرائیل) در قرآن مجید بطور مناسب استعمال شده نام اخیر را ترجیح دادند . مطابق رسوم خودشان آنها اعقاب باز ماندگان دسته‌ای از یهودیان که از اعمال شکنجه (عصر فیروز پادشاه ساسانی) میگریختند و در پوالی جزایر هنری **Henery** و کنری **Kenery** واقع در اوقیانوس هند در پانزده میلی شل **Cheul** که سابقاً مرکز عمده دادوستد بین عربستان و هندوستان بود غرق شدند میباشد .

ثبت است که هفت مرد و هفت زن از غرق شده گان نجات یافتند و بنی اسرائیل هند از نسل آنها میباشد این امر مربوط به ۱۶۰۰ الی ۱۸۰۰ سال قبل میباشد (عصر فیروز ۱۵۰۰ قبل است انسیکلویدییای یهود قسمتی را گویا مربوط به زمان اردشیر پاپکان میداند .

بنثران تودلادر قرن دوازدهم و مارکوپولو در قرن سیزدهم راجع به آنها شنیده اند ولی اروپائیان از این امر و همچنین وجود یهودیهای سفید و سیاه **Cochin** واقع در ساحل مالابار **Malabar** توسط مبلغین عیسوی در هند مثال دکتر بوشانان **Buchanan** و دکتر ویلسون **Wilson** در اوایل قرن نوزدهم اطلاع حاصل نمودند .

با آمدن خانواده ساسون **Sasson** به بمبی توجه مستقیم بیشتری توسط یهودیهای غربی به بنی اسرائیل مبذول شد و امور فرهنگی زیادی از آن وقت تا بحال در میان آنها معمول شده است .

یوسف ربان بریاست جامعه یهود انتخاب و دارای القاب و امتیازاتی گردید که بین احفاد او باقی ماند . مهاجرین جدید در هند برخورد به یهودیانی کردند که سابقاً خصوصاً در ایام اردشیر اول ساسانی بدان کشور مهاجرت نسوده بودند . یهودیان هند دو نوع هستند دسته‌ای سفیدپوست که خود را از یهودیان اورشلیم میدانند و دسته دیگر سیاه پوست که اطلاعات مذهبی آنان ناقص و شبیه بومیان میباشند . مهاجرین ایرانی تا بکشور چین هم پناه بردند و آنهاییکه در شهر کای فنک ۴ Kai-Feng-Fu اقامت داشتند از مهاجرین ایرانی بودند همچنین تا افغانستان و بخارا قفقاز و گرجستان رفتند . در حالیکه از ۴۶۸ ، تجاوز به یهود و بعد به ارامنه ، بتحریر موبدان برای تغییر مذهب دادن آنها ادامه داشت ، بالاخره ارامنه و گرجیها در سال ۴۸۱ علم انقلاب بر افراشتند مخصوصاً آنکه فیروز سرگرم جنگ با طایفه کوشان در سواحل بحر خزر و شکست خورده بود . فیروز متوجه ارمنستان شده و گرجیها خود را کنار کشیده و ارامنه شکست خورده ، فرسهاک که پیادشاهی انتخاب شده بود کشته شد (۴۸۳) . در این هنگام که در ارمنستان و در داخل ایران تجاوز فیروز نسبت بمذاهب غیر زردشتی ، بمنتهای شدت خود رسیده بود ، فیروز متوجه جنگ با هیاطله گشت . بنابر قول طبری در خندق که در سر راه وی قرار داده و آنرا بانی و چوب پوشانیده بودند خود و سربازانش افتاده و درگذشت و بقول انسیکلوپدیای یهودا دچار مرض شدیدی شد که از رنج آن فوت نمود . در آخرین لشکرکشی فیروز عده زیادی از لشکریان ایرانی اسیر هیاطله شدند .

دوره ۲۶ ساله سلطنت فیروز عبارت از يك سلسله شکستها ، از دشمنان ایران و یا تجاوزات متوالی این پادشاه نسبت به ادیان یهود و مسیحی و قتل و غارت داخلی که نتیجه آن فرار مردم و ثروت آنان از کشور ، فلج شدن بازرگانی و بنا و آبادی مملکت و بالنتیجه ضعف مالی و هرج و مرج داخلی و بالاخره فراهم نمودن زمینه برای رواج مذاهب جدید ، مانند مزدکی (که بزودی شرح آن خواهد آمد) گشت . قوای مادی و معنوی و نظامی مملکت تحلیل رفت و مدت دو سال ایران خراجگذار هیاطله گردید و تمام این بدبختیها در اثر آن بود که :

«روحانیون زردشتی بسیار متعصب بودند و هیچ دیانتی را در داخل کشور تجویز نمیکردند»^۱ . ظلم و تجاوز روحانیون زردشتی در آن عصر ، تنها نسبت بیهودیان نبود ، بلکه کلیه ملت ایران از این دستگاه رنج میبرد .

مرحوم دکتر مهدی ملک زاده ، در جلد اول کتاب تاریخ مشروطیت ایران ، در صفحه ۳۱ مینویسد : «کسانیکه از سالها اخیر سلطنت ساسانیان اطلاع دارند و در تاریخ آن زمان تعمق کرده اند ، اتفاق کلمه دارند که در آن زمان فساد دستگاه روحانیت که زمام امور کشور پهناور ایرانرا در دست داشتند و در تمام شئون مداخله میکردند ظلم و ستمکاری را بجائی رسانده بودند که مردم همگی از دستگاه دولت و روحانیت بجان آمده آرزومند تغییر و تحول پیدایش فرجی بودند .»

پروفسور کریستنسن مینویسد^۲ :

(۱) ایران در زمان ساسانیان تألیف پروفسور کریستنسن ترجمه آقای رشید یاسمی صفحه ۲۹۱ .
(۲) صفحه ۳۰۸ .

«پیشرفت آئین عیسی در ارمنستان از مدتی پیش باعث اضطراب دولت ایران شده بود و زمامداران ایران دریافته بودند ، که تا اختلافات مذهبی در بین است ، تصاحب ارمنستان امری ناپایدار و بی ثبات خواهد بود»

و اگر پادشاه ساسانی ، بوسیله فشار آرامنه را بمذهب زردشت درآورد ، تا علاقه آنها نسبت به عالم مسیحیت که مرکز آن در روم شرقی بود قطع شده و در نتیجه مردمان این ایالت را علاقمند به ایران کرده و روابط آنانرا با روم قطع نماید ، ولی این رویه بطور قطع در خور یهودیان ایران نبود ، زیرا دسته اخیر نه در ایالتی بخصوص متراکم بودند و نه دعوی آب و خاکی در کشور ساسانیان داشتند . در ایالات بین النهرین و اصفهان و کردستان و آذربایجان و نیشابور که عده آنها زیاد بود ، هیچگاه دیده نشده بود که نسبت به مقررات کشوری ایران تجاوز کرده یا از فرمان شاهنشاهان ایران سرپیچی نمایند ، بلکه برعکس در هر موقع فرصتی شد بر علیه رومیها دشمن مشترک بقسمی جنگیدند که در تواریخ قیامها و انقلابات ، کم نظیر بوده است . آنها فقط علاقمند با اجرای مقررات مذهبی خود که با قوانین کشوری تضادی نداشت بوده و با آرامشی کامل در انتظار مسیح خود بسر میبردند که آنهم ، ظهورش در ایران وعده داده نشده بود و در صورتیکه ظهور میکرد زیانی برای کشور ساسانی نداشت . بنابراین عملیات فیروز بر علیه یهود ، هیچگاه نتیجه سیاسی برای این پادشاه یا کشور ایران در بر نداشت . اجرای این تجاوزات فقط فقط ناشی از تعصب مذهبی موبدان بوده که فیروز را تحت نفوذ خود داشت . پادشاهان سابق ساسانی که نسبت به مسیحیان ایران فشار میآوردند ، البته بواسطه وجود روابط آنها با روم بوده است اما غیر از اردشیر اول ، سایر شاهنشاهان ساسانی نسبت بیهودیان مهربانی

فراوان کرده‌اند و علت آنهم معلوم نیست، چون آن سلاطین بزرگ‌تر و عارف سیاست روز و علاقه‌مند به حفظ منافع کشور بوده‌اند تحت تأثیر موبدان واقع نگردیدند درحالی‌که فیروز، بدون آنکه تجاوزاتش بسود ایران باشد روی تعصبات مذهبی بچنین عملیاتی دست زد.



فصل دهم

عصر ولگاش یا بلاش
یا ولاش
۴۸۳ تا ۴۸۷

بعد از فیروز برادرش ولگاش بر تخت سلطنت نشست مدت دو سال طول کشید تا سلطنت واقعی ولگاش اعلام گردید بنابراین سال ۴۸۵ شروع سلطنت وی محسوب است و در این مدت ایران تحت نفوذ هیاطله بود. ولگاش، فرمانده سیستان را مامور صلح با هیاطله نمود، بالاخره خوشنواز پادشاه هیاطله حاضر شد در مقابل مبلغی خراج سالیانه، اسرا و غنائم ایرانرا مسترد دارد.

هنگامیکه ولگاش میخواست با آرامنه صلح نماید، گرفتار اختلافات داخلی گردید زارن یکی از پسرهای فیروز بدعوی تخت و تاج برخاسته و بنای انقلاب و آشوب را گذاشت و اهان باقشونی سواره از ارمنستان آمده ولگاش را کمک و دفع زارن را نمود و در نتیجه حکمران ارمنستان گردید و قرار صلحی منعقد شد که در ارمنستان آتشکده‌ها خراب شود و ارمنیها در پیروی دین مسیح آزاد باشند. ولگاش ظاهراً مردی نیک نهاد و خوش نیت بود. برای توسعه زراعت ایران کوشش فراوانی مبذول داشت.

از دوره سلطنت فیروز تا این عهد بین مسیحیان دنیا ، خصوصاً در شرق و ایران مباحثات وسیعی راجع به ذات و حقیقت خدا و اینکه آیا حضرت عیسی دارای دو طبیعت بوده یا يك طبیعت یا بعبارت دیگر آیا جنبه خدائی و بشری حضرت عیسی ، از يك دیگر جدا بوده و یا وحدت داشته و آیا مریم مادر خدا بوده و یا فقط مادر حضرت عیسی از جنس بشر ، وجود داشت . این مسائل از سال ۴۲۸ ، توسط ، نسطوریوس در قسطنطنیه مورد بحث قرار گرفته بود و وی مریم را مادر حضرت عیسی میدانست نه مادر خدا . بحث بالا طولانی و از برنامه ما خارج است ، نتیجه آنکه در اثر این مباحثات کلیساهای متعددی با رویه و معتقدات مختلفی در عالم عیسویت تشکیل گردید . در دوره سلطنت کوتاه ولگاش اوضاع یهودیان ایران رو بهبودی و تجاوزات و مظالم نسبت به آنان کاهش یافت . مدارس و دانشگاهها یهود باز شد و رؤسای جدیدی برای آنها تعیین گردیدند . ریاست دانشگاه سورا به رینا داده شد که تا ۴۹۹ برای مسند باقی بود و برای دانشگاه پومپدیتاهم همان یوسی که از سال ۴۷۱ تا ۵۲۰ میلادی ریاست داشت تعیین گردید .

این دو شخصیت ممتاز دنباله اختتام تألیف تلمود را گرفتند تا بالاخره در عهد قباد در زمستان سال ۴۹۹ آنرا خاتمه و تثبیت نمودند و اعلام داشتند که مجموعه مباحثات ، دستورات و فتوای جمع آوری شده قطعی است و چیزی دیگر نباید بر آن اضافه گردد . این دو مرد نامبرده بالا ، آخرین افراد علمای امورائیم بودند . رینا و یوسی در انجام و خاتمه کار تلمود از مساعدتهای احای یروحونا برخوردار گردیدند . این شخص یکی از علمای بزرگ و حتی در خارج از ایران نیز مورد احترام بود . البته علمای دیگری هم در این عصر وجود داشتند که برای اختتام تلمود یا گمارا ، همکاری

نموده‌اند .

کتاب تلمود تشکیل شده‌است از ۱۲ جلد ، با اینکه تلمود یکی از مفاخر یهودیت و در تنویر افکار، اثرات بسزائی دارد، مع الوصف خالی از تنقید ، از نقطه نظر خود یهود هم نمیباشد ، زیرا در قسمتی از آن ، مجموعه‌ای از افکار غیر یهودی که گویا از معتقدات ایرانیان زردشتی گرفته شده مانند ، راجع به قدرت اجنه ، و حتی مثلها و تفسیراتی ، که بر اساس معتقدات عادلانه تورات و انبیای اسرائیل وفق نمیدهد ، وارد است . البته نباید فراموش نمود که کتاب تلمود اثر قلم يك یا چند نفر عالم نمیباشد بلکه بایستی گفت که کلیه ملت یهود در تدوین آن ، در مدت ۶ قرن دخالت داشته‌اند و بدیهی است که افکار و معتقدات گوناگون و تماس با ملل مختلف نمیتواند مندرجات ۱۲ جلد کتاب را بیک صورت و افکار و معتقدات منظم درآورد و تضادی نداشته باشد .

در این کتاب آنچه را از سابق کتاب یا شفاها گفته شده جمع‌آوری نموده‌اند و با این وضع طبعا افکار غیر یهودی نیز در آن گنجانیده شده است ، در حالیکه بهترین دستورات راجع به ترحم و عدالت و انسانیت و منطق در کنار آن است . روی هم رفته بایستی اذعان نمود که تلمود حصاری است که در طی قرون متوالی پراکندگی ، یهودیت را حفظ نموده و اتحاد وی را در اکتاف عالم برقرار داشته است .

در این موقع که گوتهای وحشی امپراطوری جدیدی را بر روی بقایای روم تشکیل دادند ، یهودیان مهاجر ایران با همکاری یهودیان مقیم سابق عربستان ، تشکیل جوامع متعددی داده تحصیل علوم دینی یهود و وحدانیت را در سرزمینی که در آن ایام دچار جهل و بت پرستی بود بین خود توسعه میدادند .

فصل یازدهم

عصر قباد
۴۸۷ تا ۵۳۱

زره پسر فیروزه که هنگام حیات عم خود
ولاش ، قیام و دستگیر شده بود نتوانست
تخت و تاج پدر را بدست آورد . اما پسر
دیگر فیروز موسوم به قباد ، برای استرداد تاج و تخت پدر ، به
خوشنواز پادشاه هیاطله یا هونه پناه برد و چون و لاش از پرداخت مالیات
به آنها خودداری کرده بود مقدمش را پذیرفت و طولی نکشید که
ولاش درگذشت و قباد به سلطنت ایران رسید .

قباد طایفه خزر را که در آن زمان وحشی و بت پرست بودند
شکست داد . یکی از اتفاقات مهم زمان بلاش ، ظهور مزدک در ایران
است . وجود امتیازات شدید بین طبقات مختلفه در ایران و خصوصاً
مقرراتیکه از ارتقا هر طبقه به وضع بهتری جلوگیری میکرد ،
موجب گشته بود که عده کثیری از اهالی کشور در منتهای بدبختی
و در ذلت ابدی بدون داشتن امید روزگاران بهتری بسر میردند و
از طرف دیگر طبقات ممتاز در عیش و نوش بدون توجه بزیردستان
غوطه ور بودند . و آنچه بر مشکلات افزوده ، کشور و حتی دربار
را در زیر فشار سخت قرار داده بود ، قدرت فوق العاده طبقه روحانیون
زردشتی بود . در این سال ۵۰۰ میلادی ، مزدک آئین خود را اعلام
داشت .

مزدک خود یکی از روحانیون زردشتی بود و با ارائه طریقت
جدید مدعی شده ، که فتح اهورامزدا را بر اهریمن تأمین میسازد .
او تساوی ثروت و زن را برای عموم بطور یکسان طالب بود ،
بدین معنی که چون تمام مردم یکسان آفریده شده پس همه حق دارند

مساوی باشند بنابراین مال و زن بایستی بین همه مشترك باشد و حتی وصلتهای با نزدیکان را که تا اندازه‌ای زردشتیان آن عصر مجاز میدانستند^۱ مزدك نیز مجاز شمرد^۲.

مرام و مذهب مزدك سرعت پیشرفت نمود و در سال ۵۰۱ میلادی، قسمت بزرگی از مردم ایران پیرو وی گردیدند. این طبقه خود را زندیق میخواندند، بمعنی پیرو حقیقی زند. قباد که از نفوذ زیاد روحانیون زردشتی بتنگ آمده بود، متمایل به مزدك گردید و فرمانی صادر نمود که ملت پیروی از آئین جدید نماید.

طبقه بدبخت و بیچاره کشور باعجله مذهب جدید را پذیرفت درحالیکه نظم و قاعده ای برای اجرای مقررات جدید وجود نداشت. فقرا برای بدست آوردن ثروت، اغنیا جهت متصرف شدن زنانیکه مورد توجه آنان بود همت گماشتند و بدین ترتیب هرج و مرج بزرگی در ایران بروز نمود.

موضوع تجاوز انفرادی مردم به ثروت و زنان دیگران، فقط منحصر به پیروان زردشت نبود بلکه این تجاوز را نسبت به مسیحیان و یهودیان هم روا میداشتند. اگر برای یهودیان از دست رفتن ثروت قابل تحمل بود، موضوع تجاوز بزنان آنها هیچگاه قابل قبول نبود. یهودیان از عهد حضرت ابراهیم و حضرت موسی نسبت به طهارت زنان و پاکی اخلاق آنها و اجتناب از ازدواج با اقربا و اینکه عمل ازدواج امری پاک و مقدس باید باشد اهمیت زیادی را برای آن قائل بودند و با این افکار و معتقدات غیر ممکن بود که بتوانند تحمل تجاوز برزنان و دختران خود را بنمایند، لذا دست به اسلحه برده و درصدد جلوگیری و دفاع از این تجاوز برآمدند و در

(۱) ایران در زمان ساسانیان صفحات ۳۴۷ تا ۳۴۹

(۲) گرائیتر کتاب سوم صفحه ۲۴۷

نتیجه درایالت بین النهرین که مرکز طبقه منوره و تحصیل کرده و محل اجتماع دانشگاههای یهود بود، انقلابی برپا شد.

سردسته انقلابیون مرزوترا دوم، جوان ۲۲ ساله، فرزندراب هونا که هنگام فوت فیروز به مقام پیشوائی یهود ایران رسیده بود میباشد.

هنوز خاطرات خونریزیهای فیروز و تجاوزات اومحو نگردیده بود، که یهود ایران مانند سایر هموطنان خود دچار مسلکی بدون نظم وقاعده گشت و در نتیجه لازم گردید که برای حفظ ناموس و معتقدات خود بمبارزه پردازد.

مرزوترا پیشوای جوان، اهل ماهوزا نزدیک تیسفون، در ابتدا چهار صد نفر از جوانان متهوریهود رابدور خود گرد آورده، از تجاوز طرفداران مزدك نسبت به جامعه یهود، بوسیله اسلحه جلوگیری نمود. بتدریج قدرت مرزوترا بجائی رسید که حتی قوای اعزامی قباد را که برای سرکوبی وی اعزام شده بود دفع کرد.

مرزوترا مدت ۷ سال، در مقابل دولت قباد و مزدکیان توانست استقامت نماید و بالاخره در نتیجه برخورد باقوای بسیار بزرگی که از طرف پادشاه فرستاده شده بود نتوانست استقامت نماید، شکست خورده اسیر گردید و در سال ۵۲۰ میلادی وی را اعدام نمودند و شهر ماهوزا را که مرکز اقامت یهودیان بود غارت نموده وعده کثیری را باسارت بردند و اما خانواده مرزوترا و فرزندش به یهودیه فرار کردند.

در این عصر وضع یهودیان ایران خصوصا درایالت غربی بسیار ناگوار و تیره شد، دانشگاهها تعطیل و ملت بدون سرپرست ماند. در نتیجه گرویدن قباد به عقیده مزدك، مورد بی میلی بزرگان و سرکردگان ارتش واقع گردیده، و اینان به همراهی رئیس موبدان بر علیه او گرد آمده و بالاخره قباد را از سلطنت خلع و برادرش جاماس را بر تخت نشاندند.

وقباد را در قلعه فراموشی زندانی کردند اما بدستیاری زنش از حبس فرار و بنزد هیاطله رفت و با تقویت آنان به ایران برگشت و دومرتبه به سلطنت رسیده بعد از برگشتن بتاج و تخت بر عقیده خود باقی بود و اجرای آئین مزدك را تقویت مینمود. باینکه باطنا بعقیده مزدك ایمان داشت ولی دیگر مردم را به پیروی از این مذهب مجبور نمیساخت خصوصاً آنکه صلح هشتاد ساله باروم، در شرف بهم خوردن بود و وی احتیاج به كمك مردم کشور خود داشت. رویه قباد بعد از برگشتن بتخت سلطنت نسبت به یهودیان عوض شد زیرا در ارتش قباد، که به جنگ بلیزار Belisar میرفتند، عده یهودیان بقدری زیاد بود که فرمانده سپاه ایران بمنظور توجه بمقررات مذهبی یهودیان برای انجام عید پسخ، از بلیزار تقاضای متارکه موقتی نمود. بنابراین یهودیان ایران عمل تجاوزات اولیه قباد را يك امر موقتی محسوب داشته و بدل نگرفته اند و بمحضیکه روم، دشمن مشترك ایران و یهود خواسته است بخاك وطن تجاوز نماید، كثرت داوطلبان یهود در ارتش ایران بطوری زیاد گردید که برای انجام مراسم عید متارکه موقتی لازم شده است.

قباد از ۵۰۳ تا ۵۰۵ بارومیا جنگید و در همان حال از ۵۰۳ تا ۵۱۳ بر علیه هیاطله بدفاع و جنگ پرداخته است و از ۵۲۴ تا ۵۳۱ میلادی جنگ روم با بیزانس را بر سر گرجستان ادامه داده است. اختلاف داخلی بر سر مذهب جدید از یکطرف و جنگهای با بیزانس و هیاطله و اعراب سارازان در ۵۲۹ میلادی (تحت ریاست مندر پادشاه حیره) بشام و انطاکیه (که در سال ۵۳۱ قباد آنها را تقویت نمود) از طرف دیگر، قوای نظامی و معنوی ایران را تحلیل برده بود و ضمناً موضوع مزدکیان، موجب شد که عده کثیری از یهودیان مقیم بین النهرین مهاجرت نموده بعربستان و اطراف کوچ نمایند.

در سال ۵۲۳ ، مزدکیان بخیال آنکه مبادا بعد از قباد مورد تهدید واقع شوند ، خواستند در حیات او ، سلطنت را یکی از پسرهایش ، موسوم به فتاسارساس که طرفدار آنها بود واگذار نمایند قباد خود را مساعد نشان داد و روزی را برای واگذاری تخت و تاج معین کرد که باحضور پیشوایان مزدکیان انجام دهد . در روز معهود آنها را اغفال و در مجلس جشن آنها را قتل عام نمود .

در همین عصر است که آناستاز Anastase اول ، امپراتور روم شرقی یا ییزانس (که در سال ۴۹۱؛ بسلطنت رسیده بود و در ۵۱۸ فوت کرد) برای اولین دفعه ، زدو خورد حیوانات را با انسانها که برای تفریح اشراف بود ممنوع داشت .

علاقه یهودیان ایران در مشارکت جنگهای ایران و روم و تعصبات روز افزون مذهبی در ییزانس موجب گردیده بود که دوره امپراطوری زنون Zenon در ییزانس عصر تیره‌ای برای یهودیان آسیای صغیر و یهودیه گردد .

در شهرهای ییزانس رقابتی بمنظور آزار یهودیان ایجاد شد. جهل و نادانی موجب گشته بود که زجر دادن یهودیانرا افتخاری برای خود دانند . قوانینی جهت جلوگیری از ساختن کنیسه‌ها وضع و آنچه هم از سابق وجود داشت در صدد خرابی آنها برآمدند . در شهر انطاکیه این رویه بیشتر شدت داشت و در نهم ژویه سال ۵۰۷ میلادی وحشیگری متجاوزین بشدت خود رسید . در این تاریخ ، مسیحیت در یهودیه قدرت میافت و موضوع اینکه حضرت مسیح دارای يك یا دو طبیعت بوده مهم ترین بحث روز مسیحیان بود . کشور یهودیه از این پس کاملاً تغییر قیافه میداد و بصورت يك کشور مسیحی در میآمد و تنها شهریکه بوئی از یهودیت میداد شهر طبریه بود .

فصل دوازدهم



عصر انوشیروان عادل

۵۷۹ - ۵۲۳

سکه خسرو اول

انوشیروان یا خسرو اول که اعراب او را کسری نامیده‌اند یکی از بزرگترین پادشاهان ساسانی و فرزند مورد علاقه قباد بود . کازس پسر بزرگ قباد ، سلطنت را حق خود میدانست ، لکن (مه‌بود) وزیر اعظم باتکا وصیت نامه قباد ، سلطنت را به انوشیروان واگذار و او را شاهنشاه خواند . عده‌ای هم زامس پسر دوم قباد را وارث سلطنت میدانستند و چون وی از يك چشم کور بود پسرش را بسلطنت برداشتند .

انوشیروان بدون فوت وقت تمام برادران و اولادان ذکور آنها را بقتل رسانید فقط زامس که نامش قباد بود توانست فرار نماید . انوشیروان سپس بقتل مزدك و يك‌صدهزار نفر از پیروان او پرداخت و این فرقه را از بین برد . سپس اولین اقدام انوشیروان، تامین آزادی یهودیان^۱ بود .

انوشیروان شاهنشاهی است که در ایران و خارج از کشور به عدل و داد پروری معروف است . با اینکه این شاهنشاه به‌کیش زردشت گروید ولی زیر بار تعصب موبدان نرفت و در دوره سلطنت او ، یهودیان در منتهای آزادی و آسایش در ایران بسر بردند .

(۱) اصولاً هر شاهنشاه بزرگی که در ایران بر تخت سلطنت جلوس نموده و نفوذ خارجی در او تأثیری نداشته نسبت بیهودیان محبت کرده است .

دانشگاههای یهود بار دیگر مفتوح و علم و هنر رونقی بسزا یافت . گیزا و شیمعونا پیشوایان روحانی یهود ، که در عصر قباد بطرف رود زاب فرار کرده بود ، مراجعت کرده اولی بریاست دانشگاه سورا و دومی بریاست دانشگاه پومپدیتا انتخاب گردیدند . در این عصر بر عده محصلین و طلاب علوم دینی افزوده شد و مطالعه و تحصیل تلمود روبازدید نهاد . در این زمان که دوره (امورائیم) پایان یافته بود ، موسوم به دوره سبورائیم گردید^۱ .

دیگر آن ابتکارات سابق وجود نداشت که بر مطالب تلمود چیزی اضافه، اماد رقصتهای دیگر ، که عبارت از روشن نمودن آداب مذهبی و حقوق کشوری و قوانین مربوط بازدواج باشد ، کوشیدند و تردیدی برای جامعه یهود در چگونگی آنان باقی نگذاشتند.

سبورائیم ، وظیفه فوری خود را ، که عبارت از عملی ساختن و اجرای قوانین تلمود بود شروع نمودند و حتی بترجمه نکات تاریک تلمود پرداختند و این عملیات توسط گیزا و شیمعونا شروع گردید و به تلمود صورت اتمام را دادند که تا به امروز باقی است .

انوشیروان عادل که در ابتدا از اوضاع داخلی هنوز نگرانی داشت در صدد صلح با ییزانس یعنی روم شرقی بر آمد و در آن زمان امپراطور آن ژوسیتینین Justinien بود و این امپراطور چهار سال قبل از فوت قباد بر تخت سلطنت نشسته بود . وی بنای کلیسای سن صوفی استامبول را تکمیل ساخت و تا سال ۵۶۵ در حیات میزیست و بعد از صلح با ایران متوجه تسخیر شمال افریقا و ایتالیا یا روم غربی گردید . چون بر قدرت این امپراطور روز بروز افزوده میگردید ،

(۱) سبورائیم چنین معنی میدهد : در معنی هر موضوعی جای تردید باقی نگذاشتند .

انوشیروان ، صلاح در آن دانست قبل از آنکه دیر شود ، صلح با بیزانس را بهم زند و از این جهت سرعت متوجه سوریه و انطاکیه گردید .

حمله انوشیروان به آسیای صغیر و انطاکیه مژده بزرگی برای یهودیان آن نواحی بود، زیرا نه فقط فشارهای امپراطور سابق زنون را فراموش نکرده بودند بلکه ژوستینین امپراطور آن عصر هم ، دخالت در امور مذهبی یهود نمود ، قرائت نماز (شمع) که عبارت از اقرار به توحید است ممنوع داشت و آنرا برخلاف تثلیث مسیحیت میدانست، و برای اجرای امریه خود مامورینی هنگام نماز در کنیسه‌ها گذاشت اما یهودیان این جمله (شمع) را آهسته میخواندند .

حمله انوشیروان ناگهانی بود و به بعضی از اهالی شهرهای سوریه ، با شدت رفتار کرد و در سال ۵۴۰ انطاکیه ثروت مند را ، که قرن‌ها بود رومیان حاصل چپاولهای خود را در آن جمع کرده بودند بتصرف در آورده و کلیه آنها بتصرف پادشاه ساسانی در آمد و مقدار زیادی از بنای شهر ، یعنی پایتخت بیدادگران یونانی و رومی، بدست انوشیروان افتاد و بعلت نپرداختن خون بها ، خراب و ویران گردید . با گرفتن مقدار متنابهی طلا از دولت بیزانس و تعهد پرداخت مقدار زیادی بابت هزینه ارتش ایران برای حفظ در بند از تجاوز هونها ، قرار شد که انوشیروان ترك سوریه را بنماید . هنوز اندك زمانی از صلح نگذشته بود ، که بر سر موضوع لازیکا یا Calchis که از سال ۵۲۲ به تبعیت بیزانس درآمده بود ، اختلاف دیگری با این دولت پیدا شد که تا سال ۵۵۷ دوام داشت و در این موقع بین ایران و بیزانس جنگ متارکه گردید .

ترکان که اصل آنها شعبه‌ای از هونها میباشند ، در این تاریخ برای اولین مرتبه با ایران رابطه پیدا کردند. آنان از شمال چین بطرف

کوههای اورال الی شمال ترکستان روس فعلی ، سکنی گرفته بودند. انوشیروان عادل با خاقان ترك متحد شده هیاطله را مغلوب و خاک آن را تقسیم و سرحد ایران ، شمال شرقی رود جیحون گردید . انوشیروان دختر خاقان ترك را بهمیری گرفت و اولادیکه از او آورد ، ولیعهد گردید .

انوشیروان مرتب با خزرها ، سپس (در جنگ ابرهه با اعراب) بكمك اعراب شتافت و تا عدن ، كه حدود ۳ هزار کیلومتر از پایتخت ایران دور بوده ، قشون ایران طی طریق نمود . همچنین انوشیروان لشکر ترکان را که قوی شده و با ییزانس قرار بسته بودند، عزیمت داد. در سال ۵۷۹ ژوستینین قرار صلح با ایران را بهم زد و جنگ با ایران را آغاز ولی در ۵۸۳ شکست خورد و ایرانیان فاتح گردیدند. در نتیجه ژوستینین استعفا داده و بجای وی تیریوس امپراطور گردید و با پرداخت مبالغ زیادی متارکه ۳ ساله را بدست آورد . اهمیت انوشیروان در آن است که قدرت او توأم با عدالت و آمیخته بانصاف بوده است بنا و آبادی را تشویق میکرد قصر معروف طاق کسری را ساخت ، با وضع مالیات عادلانه ای ، خزانه کشور را پر نموده مالیاتی را که بر یهودیان وضع نمود ، اطفال و پیر مردان از آن معاف بودند و ابدأ جنبه استثنائی نداشت . به کشاورزان كمك بسیاری کرد ، ازدواج را تشویق مینمود تا بر عده ساکنین کشور افزوده گردد .

چنین بنظر میرسد که در مدت ۴۸ سال سلطنت این پادشاه بزرگ عادل ، عده کثیری از یهود یان مهاجر که در عصر فیروز و قباد به اطراف فرار نموده بودند ، به وطن خود مراجعت نموده باشند . طرق وشوارع را امنیت داد و علوم را حمایت میکرد و از همین رو دوره سبورائیم یهود ، در عصر او آغاز گردید و فرهنگ ، که

در یونان رو به انحطاط میرفت و ژوستینین مدارس آتن را بسته بود، هفت نفر از علمای بزرگ یونان، بدربار پادشاه عادل و علم پرور ایران رو آوردند. نظر علمای یونانی بی جا نبود، انوشیروان از آنها حمایت کرد و دانشکده‌های طب و علوم طبیعی و زبان‌شناسی، در ایالتی که علمای یهود در آنجا مجتمع بودند افتتاح گردید.^۱ بعدها، در تاریخ یهود ایران ملاحظه خواهیم کرد که اطبا بزرگ ایران اکثراً یهودی بوده، بنابراین شکی نیست که بین محصلین این دانشکده‌های جدید التأسیس، عده کثیری یهودی وجود داشته‌اند مخصوصاً آنکه افراد یهود عموماً اهل مطالعه بوده بطوریکه به اهل کتاب هم معروف شدند.

در این عصر موضوع مطالعه و تحصیل تورات فوق العاده توسعه یافت مخصوصاً آنکه عده زیادی از مسیحیون موسوم به نستوری خود را به یهودیان نزدیکتر میدانستند تا به عیسویان و بهمین جهت میل مطالعه کتب مذهبی یهود را داشتند و چون نوشته جات عبری روز، فاقد علائم صدا دار بود و از این رو خواندن آنها دشوار بود (مگر برای اشخاص کاملاً وارد) لذا عده‌ای از علمای یهود ایرانی که نامهای آنان معلوم نیست در صدد رفع این نقیصه برآمده و با اختراع علائمی که در زیر یا بالای الفبا قرار دادند، خواندن نوشته جات عبری را بسیار سهل و آسان کردند. در نتیجه، نه فقط خواندن کتب مقدسه برای یهودیان عمومیت یافت، بلکه علمای غیر یهود که ذوق مطالعه کتب عبری را داشتند توانستند به سہولت زبان عبری را تحصیل نموده بمطالعه پردازند و از این راه خدمت گرانبھائی در شناساندن تمدن و فرهنگ و اخلاق یهود به طبقه بشریت گردید. در ایام سابق و خصوصاً در قرون وسطی، در اثر عدم آشنائی به فرهنگ و

مذهب یهود ، عالم مسیحیت بطور غیر منصفانه‌ای نسبت به یهودیت قضاوت میکرد و پیشوایان آنان در اثر بی‌اطلاعی ، انتشارات بی اساسی را نسبت به یهودیان و مذهب آنان میدادند و یا تصور مینمودند . ولی موقعی که پرده‌های جهل و تاریکی قرون وسطی عقب زده شد ، در صدد تحصیل و مطالعه مستقیم کتب مذهبی یهود برآمدند و همین علامات صدا دار ، کمک مؤثر در تشویق خارجیان برای مطالعه کتب یهود گردید و همین مطالعات است که موجب شد ، پی به اشتباهات خود و انتشارات بی اساس برند .

ضمناً مخترعین صدا های الفبا ، علامات دیگری برای توقف یا ختم سطور معین کردند و این علامات که در آن عصر توسط یهودیان ایران کشف و در واقع موجب شد ، که اختلافاتی در معانی سطور داده نشود فقط يك قرن قبل وارد نوشته‌های سایر ملل گردید .

بزرگمهر که برای تربیت و تعلیم هرمز فرزند انوشیروان تعیین گردیده بود ، توانست توجه شاهنشاه ساسانی را بطرف خود جلب نموده بمقام وزارت برسد . برای نشان دادن فکر صائب بزرگمهر گفته‌اند که : «یکوقت مجمعی از حکما با حضور انوشیروان منعقد و این سؤال مطرح گردید که بزرگترین بدبختی کدام است ؟ یکنفر حکیم یونانی گفت که آن بنظم پیری و کودنی است که با فقر و استیصال جمع شده باشد . دانشمند هندی گفت ، امراض جسم است که به آن آلام روحی اضافه شده باشد . بزرگمهر گفت من خیال میکنم که بدترین مصائب و بدبختی برای آدمی آنست که ببیند عمرش قریب باتمام است و کار نیکی نکرده باشد . این جواب مورد پسند حضار واقع شد» اما متأسفانه هرمز فرزند انوشیروان موقعیکه به تخت سلطنت رسید بر خلاف افکار بلند معلم عالیقدر خود بزرگمهر ،

نسبت یهودیان رفتار کرد .

در زمان انوشیروان شطرنج کشف گردید و کتاب کلیله و دمنه (بید پای هندی) بزبان پهلوی ترجمه گشت و در زمان همین شاهنشاه در سال ۵۷۱ میلادی حضرت محمد پیغمبر اسلام (ص) متولد گردید .

* * *

فصل سیزدهم

هورمزد یا هرمز چهارم ، پسر انوشیروان
 هورمزد - یا هرمز
 از دختر خاقان ترك است او بدون هیچ معارض
 چهارم
 و مخالفی بر تخت سلطنت جلوس نمود «ابتدا
 ۵۷۹ - ۵۸۹
 وعده داد که پیروی از پدر و الاتبارش کرده با
 عدل و داد رفتار نماید ، ولی طولی نکشید که خصائل و صفاتش
 بکلی تغییر کرد و بنای جور و ستم را گذارد»^۱ تاریخ ایران تألیف
 دکتر عبدالله رازی صفحه ۷۸ مینویسد :

«مادرش دختر خاقان ترك بود و از آن سبب او را ترك زاده
 گویند بر تخت نشست و وعده داد که مانند پدر خود سلطنت خواهد
 کرد . این پادشاه در ابتدا از روی عدل و داد سلطنت کرد و حاضر
 نگردید تحت نفوذ موبدان درآید و پیروان سایر مذاهب را آزار
 دهد ولی بعد چنانچه اکثر مورخین شهادت داده اند تغییر اخلاق داده
 از طریق راستی منحرف گردید» تاریخ نشان داده است که پادشاهان
 بزرگ همواره از خود اراده داشته و هیچ دسیسه و نفوذی نمیتواند

(۱) تاریخ ایران - سرپرسی سایکس صفحه ۶۵۹ .

در تصمیم آنها خللی وارد و یا رسوخی یابد و برعکس پادشاهان ضعیف‌الاراده دائم در تصمیمات خود مردد و یا آنکه دیگری آنها را رهبری مینماید. همان قسم است که علمای بزرگ دینی به مبدأ و ایمان و معتقدات خود اعتماد کامل دارند و دارای معلومات کافی میباشند، از راه مباحثه و منطق، پیروان سایر مذاهب را به عقیده خود رهبری و تبلیغ مینمایند و طبقه ملانماهای بیسواد، چون به اهمیت ایمان خود واقف نبوده و از اظهار استدلال و ایراد دلایل منطقی عاجز میباشند، دست به اسلحه و تجاوز بر علیه ادیان دیگر برده، از موجودیت سایر ادیان، ولو غیر قابل تجاوز و ناچیز باشند، نگرانند. هرگز از آن سلاطین ضعیف‌النفی بود، که موبدان زردشتی توانستند وی را تحت نفوذ خود درآورده و برای تجاوز و آزار اقلیتهای مسیحی و یهودی او را آماده سازند و بزرگمهر وزیر معروف دانشمند هم این موضوع را بسکوت گذرانید یا بقول بعضی از مورخین، خود در آن دست داشت و در نتیجه بار دیگر اوضاع داخلی ایران مغشوش گردید. هرگز مانند نرون رومیها ظالم بود و در آن ایام که بازار فلسفه و تحقیقات مذهبی در ایران رواج یافته بود، پادشاه ایران چنین تصور میکرد که با آزار پیروان سایر ادیان میتواند بنیان مذهب زردشت را محکم نماید و نمیدانست که عمل او بزرگترین لطمه ایست که بر بنیان آن وارد میسازد. بنابراین کلیه قهر و غضب خود را متوجه یهودیان و مسیحیان نمود. دانشگاههای سورا و پومپدیتا را تعطیل کرد و شدت عمل او موجب شد که بار دیگر یهودیان که در عهد انوشیروان عادل در امنیت و آسایش میزیستند و حتی از خارج بکشور سابق خود برگشته بودند، متوجه کشورهای همسایه گردند. در سال ۵۸۱ عده زیادی از آنها بشهر فیروزشاهپور که در آنموقع در تصرف اعراب بود مهاجرت نمودند و در آنجا چند

دانشکده علوم دینی برقرار ساختند .

در این زمان Justin le Jeune که جانشین ژوستینین شده بود ، تمام قوانین محدودیت را که بر علیه یهودیان اجرا می داشت ، باز هم سخت تر کرد ولی در عصر امپراطورهای تیبریوس و موریس نسبت به یهودیان تجاوزی نشد .

هرمز باکشور ییزانس جنگ گذشته را تجدید کرد . موریس فرمانده قوای ییزانس در تابستان ۵۷۹ بخاک ایران تجاوز نمود . موریس باردیگر در کونستانتینا ارتش هرمز را شکست داد و در سال ۵۸۱ خود را به استامبول رسانده و بجای تیبریوس امپراطور گردید . بعد از این واقعه ، گاهی در میدان غربی ، ایرانیان فاتح ، و زمانی ارتش ییزانس مخصوصاً در آخرین حمله هراکلیوس فتح نمایانی در بین النهرین نمود .

در حالیکه سالها بود که جنگ بین النهرین ادامه داشت ، ترکان چون دیدند که هرمز از یکطرف بز دو خورد باییزانس سرگرم و از طرف دیگر مورد تنفر رعایای خود واقع گشته موقع را برای حمله به ایران مناسب دانسته و تجاوز را آغاز کردند .

هرمز یکی از سرداران خود ، موسوم به بهرام چوبین را که سرداری لایق و دلیر بود مأمور دفع آنها نمود . بهرام چوبین ترکان را شکست داده و خاقان هم در این جنگ کشته شد .

بار دیگر ترکان تحت ریاست پسر خاقان ، به ایران حمله ور شدند و در این جنگ بار دیگر بهرام آنها را شکست داده و پسر خاقان را اسیر نمود . غنائمی که در این جنگ بدست ایرانیان افتاد بقول میر خواند دوست و پنجاه هزار شتر برای حمل آنها لازم داشت و بقول طبری دوست و پنجاه شش شتر .

مقابل واگذاری ارمنستان و قلعه دارا، حاضر شد که خسرو را بفرزندی قبول نماید. چون شرایط موريس پذيرفته شد لشگريان بيزانس با خسرو پرويز بطرف ايران حرکت نمود، بالاخره بهرام شکست خورده بطرف ترکان پناه برد.

لشگريان روم وارد شهر يهودی نشين ماهوزه شده و به امر مبودس يکی از افسران خسرو، عده‌ای از ساکنين يهودی اين شهر را کشتند. چنين بنظر ميرسيد که روزگاران بدی برای يهوديان ايران درپيش است. زيرا آنان نسبت به بهرام چوبين مساعدتهای زيادی نموده بودند ولی برای پادشاهان بزرگ که از خود صاحب اراده و اختيار ند حل پيش آمدها و مشکلات روز آسان است. خسرو دانسته بود که مساعدتهای يهوديان ايران به بهرام در اثر اشتباهات پدرش بوده که تحت نفوذ موبدان موجب آزار و اذيت آنانرا فراهم ساخته و سلب آزادی از ايشان کرده و اطمينان داشت که چنانچه نسبت به آنان محبت نماید، اين ملت نه فقط عوامل مفیدی در امور کشوری و مالی و تجارتي ايران خواهند گرديد، بلکه از نقطه نظر سياسی و نظامی نيز ميتوانند مفيد واقع گردند. خسرو پرويز يکی از پادشاهان بزرگ ايران و دارای اخلاق و افکاری مانند پدر بزرگ خود انوشيروان عادل بود. خسرو دانشگاههای يهود را که در عصر بهرام چوبين افتتاح گرديده بود، آزاد گذارد. در اين زمان رياست دانشگاه سورا بعهده (حنان) و بعد عهده (مری برمر) گرديد و رياست دانشگاه پومبديتا را (مربرحونا) داشت. بعداً رياست سورا به حنينا و پومپديتا به حنينائی و اين دو شخص تا پايان دولت ساسانی و تسلط اعراب در ايران، بر رياست خود باقی بودند و بالاخره آخرين (روش گالوتا) جامعه يهود ايران، معاصر ابتدای تسلط اعراب بوستنائی بوده است. حضرت محمد پيغمبر اسلام (ص) در دهمين سال سلطنت خسرو پرويز

در سال ۶۰۱ ، بعثت خود را به پیغمبری اعلام فرمود .
 خسرو پرویز ماریا دختر موريس را بزنی گرفت و در دوره
 حیات این امپراطور ، روابط ایران و بیزانس بسیار حسنه بود و
 موريس هم نسبت بیهودیان آسیای صغیر و یهودیه ناراحتی تولید
 نمیکرد اما در سال ۶۰۲ میلادی موريس بقتل رسید و فکاس Phocas
 بجای او امپراطور گردید . این امپراطور مانند Galigula خونخوار
 بود و مردمان انطاکیه که در عهد سلاطین یونانی سلوکیه بت
 پرست و کینه دیرینه خود را به ارث بفرزندان داده بودند ، هر
 روز و هر لحظه مردم و مخصوصاً کارکنان دولت ، موجب زحمت
 یهودیان را فراهم میساختند . در نتیجه ، یهودیان از جان گذشته
 انقلابی کرده و آنستاز Anastase ، کشیش متعصب و محرک را بقتل
 رساندند و عده ای از محرکین دیگر را از بین بردند . فوکاس
 امپراطور ، بونوسوس Bonosus را بسمت حاکم شرق معین و کتیس
 Kotys را فرمانده قوا برای تنبیه انقلابیون نمود . جنگ بین
 طرفین در گرفت و یهودیان تا آخرین نفس دفاع نموده دشمن را
 راندند ولی قوای تازه نفس و کثیر العده دیگری وارد شده و ناچار تاب
 استقامت نیاورده و بالاخره تسلیم شده و دشمن عده کثیری از آنان
 را کشت . در این ضمن خبر گذشته شدن موريس به خسرو رسید و
 برای خونخواهی موريس پدر زن خود ، خویشان را آماده
 حمله به کشور بیزانس و خلع فوکاس ظالم نمود . سال قبل
 از این واقعه یعنی در ۶۰۷ ، با کمک ناریسیس یکی از فرماندهان
 سپاه بیزانس که از دوستان خسرو بود ، حمله را آغاز کرده حران و
 ادس و سایر استحکامات بین النهرین شمالی را بتصرف درآورده از
 فرات گذشت از طرف دیگر ارتش ایران ارمنستان و کاپادوکیه را

اشغال نمود و بالاخره یهودیان ، خسرو را در تصرف انطاکیه یاری کردند (۶۱۱) .

در این بین در سال ۶۱۰ در اثر انقلاب مردم ، فکاس خلع و هرقل پسر حاکم افریقا بجای وی امپراتور گردید .

هرقل میخواست با خسرو صلح نماید ولی خسرو آنرا رد نمود و یک سپاه از ارتش خسرو تحت فرماندهی شهربراز در همان سال ۶۱۱ از لبنان بطرف یهودیه سرازیر شده بسرعت پیش رفتند . مسرت یهودیان آسیای صغیر و یهودیه و ایران ، در این موقع حدی نداشت زیرا ملاحظه می کردند بار دیگر بعد از قرنهای فرزندان داریوش کبیر و کورش بزرگ به خاک یهودیه قدم گذاشته اند و لشگریان روم و مسیحیان که قرنهای به قتل و غارت آنها پرداخته بودند شکست خورده اند . دیگر میگفتند که ساعات آزادی و استقلال آنها فرا رسیده

و از این رو از هر طرف داوطلبان یهودی برای جنگ و کشیدن انتقام از دشمنان دیرین آماده میگشتند بنیامین نامی که یکی از ثروتمندان یهودیه بود ، کلیه ثروت خود را برای مسلح نمودن یهودیان مصرف نمود و از کلیه آنان خواست که در زیر پرچم ایران بمبارزه پردازند . جوانان یهود از هر طرف رو آوردند مخصوصاً از شهرهای طبریه ناصره و کوههای گالیل ، بالاخره تحت فرماندهی شهربراز بطرف اورشلیم حرکت آمده تا پس از ۶ قرن پایتخت حضرت داود و سلیمان را از فرزندان بت پرستان سابق که بصورت دیگری درآمده بودند مسترد دارند و در ژویه ۶۱۴ اورشلیم بتصرف قوای یهود و ایرانی درآمد . کشتار و خرابی آنروز را مسیحیان اغراق آمیز قلمداد کرده اند . از بیت المقدس بیست هزار نفر از قوای یهود ، متوجه شهر تیر گردید ولی اهالی دروازه های شهر را بسته و یهودیان را بطور گروگان محبوب و ساختند لذا از تصرف این شهر صرف نظر

نمودند . در این ایام عده کثیری از مسیحیان یهودیه بدین یهود در آمدند از جمله یکی از کشیشان بزرگ کلیسای کوه سینا (در صحرای سینا) که از آنجا بطبریه رفته و موسوم به ابراهام گشته و یکی از مدافعین جدی یهودیت گشت . یهودیان که انتظار استقلال کامل را از طرف خسرو داشتند بمقصود نرسیدند و هرقل امپراتور روم از این رویه خسرو ، خواست استفاده کند لذا در صدد جدائی آنها از شاهنشاه ایران برآمد و وعده میداد که به آنها محبت خواهد کرد و آزادی به ایشان خواهد داد . این اوضاع و احوال موجب دلسردی آنان را از خسرو فراهم ساخت . فرمانده ایرانی شهر براز ، تا حدود اسکندریه پیش رفت و از طرف دیگر تا حدود قسطنطنیه راند و با این ترتیب حدود کشور ایران تقریباً مانند زمان هخامنشی رسیده بود و از کشور بیزانس غیر از استانبول چیزی باقی نماند .

عالم مسیحیت که خود را در خطر واقعی میدید در این موقع (۶۲۲) عکس العمل شدیدی از خود ظاهر ساخت و از این پس در ۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵ چندین فتح بر ارتش ایران نمود .

در جنگ ۶۲۷ ، هرقل خود را به هفتاد میلی شمال تیسفون رسانید و در سال ۶۲۸ در اثر بد خلقی خسرو نسبت به فرندهائیکه شکست میخوردند و تمایل وی به اینکه مردانشاه ، فرزندی را که از شیرین زن رومی خود داشت ، بتخت سلطنت بنشانند . موجب شد که (گردان اسب) فرمانده قوای تیسفون قیام کرده و با مساعدت ۲۲ نفر از اعیان که از آن جمله دو پسر شهر براز است ، بطرفداری شیرویه برخاسته ، خسرو را توقیف و به تاریک خانه که خزانه او بود محبوس ساختند . پس از ۴ روز که مردانشاه را جلو او کشتند خود خسرو را نیز با کمال بیرحمی بقتل رساندند (۶۲۸) . «تصرف

یهودیه بدست ایران مدت چهارده سال بطول انجامید^۱
 خسرو پرویز در شکوه و جلال و خزائن و اموال یکی از
 بزرگترین پادشاهان ایران است هیچ يك از سلاطین ساسانی بقدر
 او فتوحات نکرده ولی کفایت و لیاقت اداره انتظام را نداشت .
 نسبت به ملت یهود باعدالت و مهربانی رفتار کرد ولی در زمان
 فتح یهودیه بوعده خود وفا ننمود .

~
 * * *

فصل پانزدهم

اولین اقدام شیرویه صلح با هرقل بود
 و چون هردوکشور از جنگهای طولانی خسته
 شده بودند حاضر گردیدند که بمحاربه ۲۶ ساله
 خاتمه دهند .

قرار شد اسرای یکدیگر را مسترد
 دارند، و صلیب مسیح را که ایرانیان از اورشلیم
 برده بودند برگردانند ، و ایرانیان، یهودیه ،
 سوریه ، آسیای صغیر ، بین النهرین غربی و
 سایر متصرفات رومی را تخلیه نماید و در همان
 سال ۶۲۸ کلیه شرایط عملی گردید . در نتیجه
 در همین سال ۶۲۸ بار دیگر یهودیه بتصرف
 بیزانس درآمد . در پائیز همین سال هرقل

عصر شیرویه یا قباد
 دوم ۶۲۸ تا ۶۲۹
 و اردشیر دوم و
 شهر براز
 و پوران دخت
 و گشناسپه
 و خسرو سوم -
 خورآزاد و خسرو
 و فیروز - فرخ زاد -
 خسرو هرمز پنجم
 از ۶۲۹ تا ۶۳۴

فاتحانه وارد اورشلیم شد و در شهر طبریه متوقف و بنیامین از وی
 پذیرائی کرد . امپراطور از او پرسید چرا چنان با مسیحیان رفتار

کرده است ، جواب داد (برای آنکه آنان دشمن مذهب من بوده و بی رحمانه با ما رفتار میکردند) .

در اورشلیم کشیشان مسیحی از هرقل تقاضا کردند که کلیه یهودیان یهودیه را قتل عام نماید ، امپراطور پذیرفت زیرا وعده مساعدت و محبت به آنها داده بود و اظهار داشت بر خلاف تعهد رفتار کردن گناه است . کشیشها جواب دادند که انجام تقاضای آنها صواب ، و گناه آنرا به گردن میگیرند زیرا خداوند را از این عمل خوش آید . با این ترتیب هرقل را قانع کرده و بلافاصله آزار یهود را شروع کرد . یهودیانیکه نتوانسته بودند به اطراف یا به کوهها یا به مصر فرار نمایند کشته شدند و برای آمرزش این گناه چنین تصور کردند که هر سال کشیشان در آن روز روزه بگیرند و این رسم تا قرنهای بین مسیحیان اطراف باقی بود .

و بنیامین که علم دارا انقلاب یهودیان بود از کشته شدن معاف گردید زیرا بدین مسیح درآمد . در این عصر مسیحیان کلیه کشورهای اروپائی ، که در جهل کامل بسر میبردند به تحریک پیشوایان مذهبی خود بخیال آنکه حضرت مسیح را یهودیان مصلوب ساخته ، یا تقاضای کشتن او را نموده اند و به تصور آنکه مسیح آنها را لعن کرده ، میخواستند بدست خود آن لعن خیالی را ، عملی سازند . فتح هرقل بر ایران نخوت و تکبر آنها را بالا برده بود و درحینیکه ظلم عالم مسیحیت آنروز ، مخصوصاً در یهودیه بحد کمال رسیده و دیگر یهودی در آن کشور باقی نمانده بود ، در این زمان دست قادر الهی در شبه جزیره عربستان در بین برادران نژادی یهود طرح دیگری ریخته بود که در سرنوشت ملل و مذاهب اثرات بزرگی باقی گذارد .

شیرویه کلیه برادران خود را در ۶۲۹ میلادی بقتل رسانید

ولی طولی نکشید که در اثر ابتلا بمرض طاعون درگذشت . بعد از او دوره هرج و مرج کشور ایران شروع میگردد . اردشیر که طفل ۷ ساله بود بمقام سلطنت میرسید ، شهربراز فرمانده بزرگ ایرانی که در زمان شیرویه از اطاعت اوسرپیچی کرده بود و نمیخواست کشور های مفتوحه را برومیان مسترد دارد در صدد تصاحب تاج و تخت برآمد . برای آنکه هرقل را با خود همراه سازد قرار دادی منعقد کرد که سالانه مبلغی به هرقل پردازد و وصلتی هم با او کرد . اردشیر صغیر کشته شد و پس از دو ماه که شهر براز سلطنت نمود، بدست سربازان خود مقتول گردید .

در این موقع خزرها بر ارمنستان استیلا یافتند . پس از شهر براز دو دختر خسرو پرویز بتخت نشستند ولی هردو بزودی از نظرها غائب شدند و هر ماهی به ماهی تا ۹ نفر دیگر بسلطنت رسیدند و بالاخره یزدگرد سوم که نوه خسرو پرویز بود پادشاهی ایران رسید .



فصل شانزدهم

قبل از آنکه بشرح حال زمان یزدگرد
پردازیم لازم است نظری باوضاع و احوال
دو امپراطوری بزرگ آن روز که عبارت از

بعثت حضرت محمد
(ص) ۶۰۱ تا ۶۳۲

ایران و یزدگرد بود بیندازیم :

اوضاع و احوال ایران بقسمی بود که در فصل اخیر ملاحظه نمودیم ، روحانیون زردشتی عظمت کشور را در تعصب شدید و علاقمند بودن ، کلیه ساکنین کشور به ایمان خود میدانستند و برای رسیدن بمقصود، آزار و اذیت پیروان مذاهب غیر زردشتی را واجب

میشمردند .

اختلاف داخلی ایران خصوصاً در دربار ، بحدکمال رسیده بود ، قتل و کشتار در بین شاهزادگان خانواده سلطنتی ایران بصورت فجیعی درآمده و این اوضاع و احوال کم و بیش از عهد فیروز ، هر روزی بصورتی جلوه گرمیشد .

مسیحیان و یهودیان کشور ، هر چند مدتی يكبار مجبور به مهاجرت و ترك وطن می شدند زیرا اعتمادی در بین نبود که فردا چه بسر آنها خواهد آمد .

افکار مذهبی تازه ای در جریان بود ، و قوانین زردشتی عصر نمیتوانست مورد قبول عموم افراد کشور واقع گردد . در عصریکه قوانین تورات بسهولت تحت مطالعه و تحصیل درمیآمد و قوانین تلمودی توانسته بود در مقررات اجتماعی یهود و ازدواج ، اصلاحات جالبی انجام دهد که قرین تمدن و اخلاق باشد ، پیشوایان روحانی زردشتی نمیخواستند اصلاحاتی در مقررات دینی خود انجام دهند و وقتی متوجه لزوم آن گردیدند که بسیار دیر شده بود . بهتر است در اینجا بنظریه پروفیسور کریستنسن مراجعه نمائیم ، در صفحه ۵۶ (ایران در زمان ساسانیان) مینویسد : روحانیون زردشتی هر روزی قدمی واپس میرفتند و دیگر قدرت سابق را نداشتند که بتوانند در مقابل جریانهای جدید سدی بکشند» و در صفحه ۵۸ مینویسد : «شریعت زردشتی که در زمان ساسانیان دین رسمی کشور

محسوب میشد ، مبتنی بر اصولی بود که در پایان این عهد بکلی تهی و بی مغز شده بود . انحطاط قطعی و ناگزیر بود» در همین ایام مسیحیت که پیشوای آن محبت راسرلوحه کلیه عملیات و افکار بشری قرار داده بود ، مسیحی که در بدو امر برای تقویت دولتهای یهود در مقابل مظالم روم قیام کرد ، اکنون اسلحه ای بدست ملت رومیکه

کشنده حضرت مسیح بود و در این عصر خود را پیشرو مسیحیت میدانست گردیده ولی نه بوسیله محبت و دستور مسیح بلکه با همان طریقه نرون و گالیگولا ، و شرق را جولانگاه پیشرفت افکار و مقاصد خویش قرار داده و بدون ترحم هرمانعی را از جلو پیشرفت افکار خود که در واقع همان استعمار سابق بود بر میداشت و آخرین باقی ماندگان افراد یهود را در کشور روم از بین میبرد .

ایران و ییزانس دو امپراطوری بزرگ شرق در اثر جنگهای متوالی ضعیف شده بودند و زمینه از هر حیث برای استیلای تمدن و افکار جدیدی آماده گشته بود .



موقعیکه یزدگرد سوم در سال ۶۳۴ بتخت سلطنت رسید ، دوسال از رحلت حضرت محمد پیغمبر اسلام (ص) میگذشت ، اما از سال ۶۰۱ که بعثت پیغمبر است تا ۶۳۲ (فوت حضرت محمد (ص) در مدت ۳۱ سال مذکور ، و خصوصاً از سال هجرت ۶۲۲ به یثرب یا مدینه ، در مدت این ده سال واقعات مهمی در عربستان رخ داده بود که قبل از تماس آن واقعات با ملت ایران و جمعیت یهود ایران، لازم است از سیر واقعات گذشته و مقدمه آن با اطلاع گردیم .

مرحوم دکتر مهدی ملک زاده در کتاب تاریخ مشروطیت ایران صفحه ۳۱ مینویسد : (از نظر حقیقت گوئی و حقیقت جوئی باید اسلام را از عرب و عرب را از اسلام جدا دانست و برای هر يك يك پرونده و دفتر مخصوص در تاریخ باز نمود . زیرا دین مبین اسلام آئینی بود آسمانی و عرب قومی بود وحشی و آلوده بهزارها عادت مذمومه)

و کتاب تاریخ تمدن اسلام بقلم جرجی زیدان ترجمه فارسی از آقای علی جواهر الکلام ، جلد چهارم صفحه ۱۵ ، مینویسد :

«ملت عرب چه (عدنان و چه قحطان باغیر عرب (چه ترك و چه فارس) جنگ داشتند و آنها را عجم یعنی بی نژاد و بی زبان میخواندند . کلمه عجم از اعجم میآید که بزبان عربی معنای گنگ را میدهد . عربها غیرعرب را خزر «چشم تنگ» هم میگفتند و اگر بعرب خزر میگفتند بدش میآمد . چه تصور میکرد او را غیرعرب میدانند ، عجم مطلق از نظر عربها ، ایرانیان بودند چون زودتر از هر بیگانه‌ای با ایرانیها آشنا شدند ، سپس که اقوام بیگانه دیگر را دیدند آنها را هم عجم گفتند . از روزگارهای پیش از اسلام میان عرب و عجم جنگ و کشمکش بوده است ، مخصوصاً شاپور ساسانی بعربها (طایفه ایاد بخصوص) خیلی اذیت کرد ولی قوم ایاد درمقابل تعدیات شاپور مقاومت بخرج دادند» .

و اما ژویش انسیکلوپدیا در جلد دوم صفحات ۴۰۶ تا ۴۱۵ در قسمت مربوطه به بابیلونیا راجع به دوره اعراب مینویسند :

«عربستان کشوری است که دو برابر خالکفرانسه وسعت دارد و آنرا به سه قسمت تعیین نموده‌اند قسمت شمالی آن کوهستانی و در ایام سابق ادومیه و مدیانیه تاکن بودند و در جنوب یهودیه واقع است و قسمت وسطی حجاز است و مدینه که سابقاً نام آن یشرب بود و مکه در آن جا است و در زاویه جنوب غربی آن شبه جزیره موسوم به یمن و سبا قدیم ، و در قسمت شرقی آن حضر موت که بکنار بحر هند میرسد ، و عمان در انتهای سمت شرقی است که بخلیج منتهی و قسمت مرتفع مسطحی که تا نزدیک بحرین و خلیج فارس میرسد آنرا نجد مینامند» .

«عربستان جنوبی در ازمنه سابق مسکن نژادهای گوناگون بوده

و تمدن با شکوهی از کلدانها رسیده بود و ساکنین آن از نسل قحطان بوده‌اند. در قسمت وسطی که حجاز باشد فرزندان (حضرت) اسمعیل (برادر اسحق پدر بنی اسرائیل) سکنی گرفتند و این طایفه موجب بزرگی و عظمت عربستان گردیدند.

اولادان (حضرت) اسمعیل قبل از ظهور حضرت محمد (ص) خدا پرستی جد خود حضرت ابراهیم را فراموش کرده بودند و حضرت محمد (ص) از ساکنین حجاز و از اولاد حضرت اسمعیل (فرزند حضرت ابراهیم) میباشد.

قبل از بعثت پیغمبر اسلام (ص) در شهر مکه و در خانه کعبه ۳۶۰ بت نماینده تمام الهه‌ها یا رب‌النوع‌هایی که عرب میپرستید جمع بود و حتی قربانی انسان هم در میانشان معمول بود. مردم عربستان بدو دسته تقسیم میشدند، حضری که عبارت از شهر و دهات نشین باشد و بدوی که در زیر چادرها بسر میبردند و یونانیها و رومیها آنها را سارازن مینامند.

دراثر معاشرت زیادکم‌کم عده‌ای از اعراب نسبت به کیش یهود آشنائی حاصل نموده تمایل به تغییر مذهب مینمودند و انجام آن بسهولت ممکن بود زیرا عمل سخت خطنه برای آنها وجود نداشت برای آنکه اعراب از سابق عادت بخطنه را داشتند. اغلب، موقعیکه يك رئیس قبیله تغییر مذهب میداد کلیه قبیله از او پیروی میکردند از جمله طایفه بنی کنانه از بستگان عشیره قریش و چند قبیله دیگر اوس و خزرج بکیش یهود در آمدند.

ابوغریبه پادشاه یمن هم هنگامیکه در سال ۵۰۰ میلادی برای جنگ با قباد میرفت شهر یثرب را که عده زیادی یهودی داشت محاصره کرد و چون اهالی آن شهرپسرش را کشته بودند بسختی رفتار میکرد.

دو نفر از علمای یهود کعب و اسد مامور طلب بخشش از وی شدند و در ضمن ملاقات ، سلطان را بمذهب یهود آشنا کردند و موفق شدند که او ولشگریانش را بکیش یهود در آورند و در دوره سلطنت دونواس Zorah Dhou Nowas نوه ابو غریبه ، کلیه اهالی یمن بکیش یهود در آمدند (۵۲۰) میلادی^۱ .

سلطنت وی مدت ده سال طول کشید و در سال ۵۳۰ میلادی در اثر حمله پادشاه حبشه^۲ بمنظور دفع این سلطان یهودی که عیسویانرا آزادی عمل و تجارت در کشور خود نمیداد (دونواس) شکست خورده و چون راه فرار نداشت خود را بدریا انداخت در نتیجه شهر یمن خراب و ساکنان آنرا از دم شمشیر گذراندند و بدین ترتیب نفوذ یهود در عربستان رو بنقصان رفت و در اثر این واقعه ، اهالی عرب شهر یثرب که ملاحظه میکردند عده نفوس یهود روز بروز در افزایش است بر علیه آنها قیام و بزرگان یهود را از بین بردند . در قرن ششم یهودیان یثرب قدرت و نفوذ خود را باز یافتند و بار دیگر در ترجمه کتاب جرجی زیدان صفحه ۱۶ مینویسد ::

«عربهای حجاز سالهای بسیاری که شمارش آنها خدا میداند بهمین حال بدویت زندگی میکردند و چیزی از فرهنگ و تمدن نمیدانستند تا اینکه یهودیان از زمان موسی و بعد از آن بواسطه تعدیات رومیها و بخصوص پس از خرابی اورشلیم به حجاز مهاجرت کردند و شاید نبطی هاهم در این آمد و شد با یهودیان بودند و در شهرهای مکه و مدینه و طائف اقامت کردند . بخصوص یهودیان بیشتر بمدینه آمدند زیرا هم کیشان آنان یعنی طوایف اوس و خزرج^۳

(۱) یعنی ۸۱ سال قبل از بعثت حضرت پیغمبر (ص)

(۲) که بحماییت عیسویان در آمده بود .

(۳) قبلا دانستیم که عشایر عربی بودند که بکیش یهود در آمدند .

در مدینه بودند .

آمدن یهود به حجاز در وضع اجتماعی اعراب آن منطقه تأثیر بسیار داشت . مراسم حج ، قربانی ، نکاح ، طلاق ، برگذاری رسومات عید ، انتخاب کاهن و امثال آن مطالبی بود که حجازیها از یهودیان آموختند . همین قسم داستانهای تورا و تلمود از یهود باعراب حجاز منتقل شد .» و در صفحه ۳۲ مینویسد :

« و همینکه بشهر خویش (مدینه) رفتند ، اسلام را میان اهل مدینه منتشر کردند و شاید سبب پیشرفت اسلام در مدینه ، بودن یهود بود زیرا یهودیان برعکس کفار مکه ، خدا شناس و اهل کتاب بودند و از وحی آسمانی و پیغامبری رسولان آگاهی داشتند . و دیگر آن که میدانستند دیانت اسلام به بازرگانی آنها زیانی نمیرساند ، برخلاف مردم مکه که میگفتند در صورت انتشار اسلام بتهای کعبه از اعتبار میافتد و تجارت مکه ساقط میشود یهودیان و اهل مدینه که با مردم مکه رقابت داشتند ، طبعاً خواهان آن بودند که آئین تازه در مدینه منتشر گردد و پیغمبر بآن شهر باز آید .»

و در صفحه ۶۷ ایضاً مینویسد :

«رومیها اگر در هر چیز اختلاف داشتند در يك موضوع باهم متحد بودند و آن آزار یهودیان بود و این آزار و شکنجه ، باندازه ای یهودیانرا بجان آورده بود که با وجود علاقه به ثروت ، حاضر میشدند همه نوع کمک مالی به مسلمانان بکنند و بدست آنان از

(۱) ملتی که تمام هستی خود را در هر دوره و زمانی برای ایمان بوحدانیت فدا کرده - علاقمند بودنش به پیشرفت اسلام برای این نبوده که به (بازرگانش زیان وارد نمیشده است) .

(۲) علاقه بثروت یهودیان ، برای مصرف نمودن در راه دفع شر متجاوزین نسبت به ملتی مظلوم و بدون دفاع بوده و میباشد .

رومیان انتقام بکشند و علاوه بر کمک مالی هر کمکی که ممکن باشد برای کوبیدن رومیان انجام دهند. مثلاً سپاهیان اسلام هفت سال تمام، شهر قیصاریه را محاصره کردند و از تصرف آن عاجز ماندند. زیرا هر شب صد هزار سپاهی، برج و باروی آن شهر را نگاهداری میکرد. معاویه سردار سپاهیان اسلام، از یهودیان کمک خواست و یکی از یهودیان بنام یوسف از راه آب مسلمانها را بداخل شهر هدایت کرد و در ازای این راهنمایی برای خود و کسان خود امان گرفت و در واقع فتح قیصاریه پس از ۷ سال محاصره با کمک آنمرد یهودی صورت گرفت. و همین قسم ابو عبیده، سردار دیگر اسلام باهالی سامره که همگی یهودی بودند، پیمان دوستی منعقد کرد و آنانرا از پرداخت جزیه معاف داشت مشروط بر اینکه راهنما و کمک مسلمانان باشند.»

در تاریخ گذشته ملاحظه شد که مکرر چه هنگام فجایع و مظالم رومیها خصوصاً در قرن اول میلادی و خرابی خانه دوم در اورشلیم و شکست بر کوخبا و حتی هنگام آزار یهودیان توسط اردشیر ساسانی و فیروز و هرمز، نیز عده‌ای از یهودیان ایران بطرف عربستان که مورد ناراحتی نبودند مهاجرت نمودند. و نیز گفته شده است، هنگامیکه یوشع ابن نون عده از یهودیان را برای مبارزه با عمالقیها روانه کرد آنها در شهر یثرب و خیبر اقامت کردند. نقل و قول دیگری گفته است که در عصر شاول و داود عده از یهودیان در حجاز استقرار یافته‌اند یا آنکه در عهد سلیمان که کشتیهای خود را روانه اوفیر مینمود در عربستان جنوبی یمن، شعبه تجارتی تشکیل داده اقامت گزیده‌اند تا بازرگانی باهند را تأمین نمایند.

عده دیگر نقل و قول از اجداد خود نموده‌اند که موقع خرابی خانه اول توسط بخت النصر، به آن سرزمین پناه برده‌اند. در حالیکه

اوضاع واحوال یهودیان در یهودیه و کشورهای اروپائی بسیار دردناک بود در عربستان و حجاز در منتهای راحتی بسر میبردند و در آنجا آزادی داشتند و امتیازی بین یهودی و غیر یهودی وجود نداشت . اعراب یهودی شده عربستان بفنون جنگی آشنا بودند و باشجاعت کامل میتوانستند داخل میدان نبرد گردند . اغلب با عشیره های عرب قرار داد و یا اتحاد دفاعی داشتند و در موارد لزوم بمیدان جنگ برای انجام تعهد خویش میرفتند .

یهودیان در کار کشاورزی آزموده و در اغلب موارد ، هادی و رهنمای اعراب بودند .

تاریخ یهودیان عربستان از یک قرن قبل از ظهور اسلام دارای صفحاتی پرافتخار است . خلاصه آنکه یهودیان عربستان تشکیل ۳ عشیره یا ایل را میدادند و عشیره دیگری هم در شمال عربستان ساکن و مرکز کلیه عشایر شهر یشرب یا مدینه بود .

برای حفظ خود از حملات عشایر بدوی استحکامات در شهر و خارج میساختند . در شمال مدینه نیز عده کثیری از یهودیان سکنی داشتند و آنها بطور بدوی زندگانی مینمودند . در شهر مکه که بتخانه اعراب قبل از تسلط اسلام بود ، نیز عده کمی از یهود زندگانی مینمود اما در یمن عده آنها کثیر بود .

بین یهودیان و اعراب وجوه مشترکی وجود داشت از قبیل نزدیکی نژاد و زبان و عادات ؛ در جنوب یهودیان بامور تجارتی میپرداختند و در شمال مانند اعراب بطور بدوی زندگانی میکردند . آنها مانند اعراب مهمانواز و انتقام جو بودند .

علاقه به ادبیات و اشعار داشتند و رویهم رفته از بسیاری جهات نسبت به اعراب برتر بودند ، زیرا یهودیان به تاریخ گذشته خود آشنا و موحد و اطلاعات عمیق مذهبی داشته باسواد بوده ،

در صورتیکه اعراب فاقد آن بودند و بهمین جهت اعراب آنان را ،
(اهل کتاب) میخواندند .

یهودیان عربستان احترام کاملی برای تلمود قائل بوده و به
مقررات آن رفتار میکردند و بامرکز روحانی خود در طبریه رابطه داشتند
و اورشلیم یا بیت المقدس را قبله خود میدانستند . شهر یثرب مرکز
تعلیمات یهود بود و روابط بین یهود و اعراب زیاده از حد معمول
زیرا چه اعراب یقطانی و چه اسمعیلی ریشه آنها از پدر به یهود
میرسید .

با توجه بمطالب ابتدای فصل و مطالب بعدی آن ، از طرفی
موقعیت ممالك ایران و ییزانس آماده انحطاط بود و از طرف دیگر
محیط عربستان ، باوجود آنکه یهود موحد و عده ای هم از اعراب
بدین موسی درآمده و در آن سکنی داشتند ، مع الوصف رویه
دوره جاهلیت و بت پرستی ادامه داشته و حتی اکثریت ساکنین این
کشور ، بت پرست بوده و دختران نوزاد خود را زنده بگور کرده
و خطر واقعی برای اقلیت یهود موحد، بودند . بنابر مندرجات بالا
اهالی عربستان به سه دسته تقسیم میشدند . ۱ - اکثریت که اعراب
بت پرست بودند . ۲ - اقلیت نژاد بنی اسرائیل یا یهودی که متوجه
کتاب و تحصیل بوده و اهل حرب نبودند . ۳ - طبقه ای که نژاد عرب
بوده و به کیش یهود درآمده و اهل حرب و جنگ بودند .

با مقدماتیکه از نظر گذشت کشور پهناور عربستان ، احتیاج
مبرمی به يك پیشوای بزرگ مذهبی یعنی پیغمبری که قدرت رهبری
آن ملت و رفع عادات مذمومی که از قرنهای جزو رسوم ملی و مذهبی
آنان گشته بود ، داشت .

باردیگر یکی از اولادان حضرت اسمعیل فرزند حضرت

ابراهیم ، این ماموریت بزرگ و این انقلاب سترك فكري را انجام داد .

شاید بعضی از نویسندگان بدلالی یهودیانرا مخالف این قیام جلوه داده‌اند و یا بعضی اتفاقات كوچك محلی و انفرادی یا اجتماعی را که در اثر منافع عشیره‌ای دسته اول و سوم مشروحه در بالا که اولی عرب بت پرست و سومی عرب یهودی شده را ، مانند اغلب پیش آمدهای انفرادی بحساب کلیه ملت یهود جهان گذارده‌اند ، ولی حقیقت امر غیر از آن است . -

ظهور اسلام برای عالم یهود بسیار مفید بود و برای بقا و دوام یهودیت و خصوصاً ایمان یهود که وحدانیت است . اثری نیکو و بسزا داشت و تبلیغ اسلام بین طبقه جاهل عربستان و خاتمه دادن به بت پرستی آنان و تشویق اجرای عدل و داد و ایمان و ترس از خداوند ، مهمترین آرزوی یهودیان آن نواحی بوده است .

همانقسم که واقعات كوچك زمان پیغمبر را که بتحريك عبدالله ابن ابی غیر یهودی بعمل آمد ، نباید بحساب کلیه یهودیان جهان گذارد ، همین طور نیز عملیات بعضی از ملانماهای بعدی مسلمین را نمیشود بحساب اسلام آورد . یهودیان و خصوصاً یهودیان عربستان و آسیای صغیر ، از ظهور اسلام که مذهبی در اساس عینا مانند یهود بود خوشوقت گردیدند زیرا آنها از معایب جاهلیت و بت پرستی کاملاً آگاه بودند بعلاوه فشار روم شرقی که بلباس مسیحیت (ولی نه مسیحیتی که حضرت مسیح دستور داده بود) در آمده بودند آنها را از هر گونه نعمت حیات محروم کرده بود و ظهور اسلام برای آنها موهبتی آسمانی محسوب میشد . بهمین جهت است که از طرف یهودیان عربستان برای پیشرفت اسلام ، کوششهای فراوان بعمل آمد مانند عبدالله ابن سلام و بسیاری دیگر از اهالی مدینه و بعدها موقع

فتوحات اسلام در افریقا شمالی و اندلوزی (اندلس) اسپانیا، یهودیان یکی از عوامل موثر پیشرفت لشگریان اسلام بودند زیرا آزادی و آسایش و تأمین هستی خود را در موفقیت اسلام میدانستند .

اگر شهر مکه که مرکز بت پرستی بود در بدو ظهور اسلام روی نامساعدی نشان داد که در نتیجه حضرت پیغمبر (ص) از این شهر هجرت فرمودند ، ولی مردم مدینه که مرکز اجتماع یهودیان و کم و بیش بمعتقدات یهود آشنائی داشتند با آغوش باز حضرت محمد (ص) را پذیرفت زیرا بحث در اطراف مذهبی که اساس آن بر وحدانیت است ، برای آنها عجیب و بیگانه نبود و بنابراین عده کثیری در این شهر یهودی نشین ، به اسلام ایمان آوردند و پایه موفقیتها و فتوحات بعدی اسلام در این شهر ریخته شد .

حضرت پیغمبر (ص) در سال ۶۳۲ میلادی وفات یافت و برای امت خود قوانینی بر پایه مساوات و عدالت و مقرراتی جهت نظم اجتماع باقی گذاردند و هیچگاه قوانین محدودیتی برای بنی اسرائیل یا قوم یهود وضع نفرمودند .



فصل هفدهم



سکه یزدگرد سوم

عصر یزدگرد سوم

۶۳۴ تا ۶۵۲

و ابوبکر ۶۳۲ تا ۶۳۴

و عمر ۶۳۴ تا ۶۴۴

و عثمان ۶۴۴ تا ۶۵۶

یزدگرد سوم از طایفه ساسان پسر شهریار و از زن حبشی نوه خسرو پرویه بود. درحالیکه مدت ۶ سال تمام ، شاهزادگان ساسانی بجان یکدیگر افتاده و کشت و کشتار مینمودند، روحانیون زردشتی، هم بار دیگر منافع مهم کشور را زیر پا گذارده و تنها توجه آنان برای اجرای توطئه دیگری بمنظور آزار و اذیت پیروان مذاهب یهود و نصارا بود بدون آنکه توجه نمایند در کشور عربستان همسایگی ایران چه میگذرد. بدین ترتیب به افکار اختلال آمیز داخلی مملکت ایران ادامه میدادند و افکار اهالی کشور را مشغول به ایجاد محدودیتهای مذهبی برای یهودیان یا مسیحیان میساختند .

آنچه راجع به محدودیت مذهبی یهودیان میباشد در کتاب

اوصر اسرائیل بطور اختصار راجع به زمان یزدگرد سوم مینویسد :
(مراعات روز شنبه را برای یهودیان ممنوع داشت، در خالکین النهرین که نزدیک به تیسفون بود در کلیه شهرها وجود کنیسه ها را غدن داشت و مقرر شد که یهودیان در خارج شهر کنیسه داشته و در آنجا

بنماز پردازند)^۱

هنگامیکه یزدگرد به تخت سلطنت جلوس نمود دوسال از فوت پیغمبر اسلام (ص) میگذشت و ابوبکر به خلافت رسیده بود. در زمان فوت حضرت محمد (ص) در مدت کوتاهی ملتی بتمام معنی جوان در حجاز تشکیل شده و صورت جزیره العرب را بکلی تغییر داده بود. خطر برای سلسله ساسانی تا دروازه های ایران رسیده ولی پیشوایان او در خواب خرگوشی غوطه ور بودند.

یکسال قبل از بتخت نشستن یزدگرد، از طرف خالد فرمانده قوای ارتش ابوبکر، جنگهای سرحدی بوقوع پیوسته، هرزمان حاکم ایرانی نزدیک کویت را بکشت و لشگریان او را شکست داد. پس از چندین جنگ دیگر که در اطراف دجله و فرات وقوع یافت و تا ۶۳۴ بطول انجامید خالد تلفات زیادی به ایرانیان و رومیها وارد ساخت. بعد از این فرماندهی قوای عرب در جبهه ایران با نه هزار سپاهی به مثنی واگذار گردید. در این موقع سلطنت یزدگرد شروع شده بود.^۱

و در جنگی که بنام جنگ پل معروف است، قشون اعراب با تلفات زیاد شکست خورد و ابو عبیده فرمانده لشگر کشته شد و مثنی فرار نمود. در عوض اینکه رستم فرمانده ایرانی، اعراب را تعقیب نماید متوجه پایتخت تیسفون گردید که شورش در آنجا ایجاد شده بود. ابوبکر که در بستر مرگ بود، بوسیله عمر بار دیگر لشگری آراسته از مدینه آنها را روانه جبهه جنگ نمود، در این مرتبه اعراب فاتح شدند و مثنی فرمانده عرب در اثر زخمی که برداشته بود درگذشت.

(۱) از یادداشتهای آقای کهن صدق استخراج از کتاب اوصرایسرائیل

در همین ایام در سال ۶۳۴ = ۱۳ هجری ابوبکر فوت نموده و عمر بخلافت رسید. در سال ۶۳۵ = سال ۱۴ هجری، چون اعراب جنگ یرموک را فتح نموده و دمشق را بتصرف درآوردند و لشکریان روم شرقی مغلوب گردیدند، خلافت اسلامی میتوانست این سربازان کارآزموده را برای تسخیر ایران روانه نماید. خلیفه هیئتی را بنزد یزدگرد روانه و وی را باسلام دعوت نمود ولی یزدگرد به آنها گفت آیا شما همان مردمی نیستید که سوسمار میخوردید و اطفال خود را زنده بگور میکردید. و بالاخره یزدگرد پیشنهاد آنانرا رد کرده و در سال بعد جنگ قادسیه تحت فرماندهی سعد واقع گردید و پس از ۴ روز جنگ، رستم فرمانده قوای ایران کشته شد و درفش کاویانی بدست عربی افتاد که آنرا ۸۰۰ پوند فروخت در صورتیکه قیمت جواهرات آن ۳۰ هزار پوند بود. در سال ۶۳۶ اورشلیم را فتح کردند و در سال ۶۳۷ = سال ۱۶ هجری مدائن پایتخت ایران بتصرف اعراب درآمد و ثروتی که بدست ۶۰ هزار سربازان عرب افتاد به هر یک پانصد پوند رسید.

در پائیز همین سال جنگ جلولا واقع و به نفع اعراب خاتمه یافت و کلیه بین النهرین را بتصرف درآوردند. در ۶۴۰ = سال ۱۹ هجری اعراب دنباله فتوحات خود را در ایران گرفته خوزستان و شوشتر را بتصرف درآوردند. در ۶۴۲ = سال ۲۱ هجری عمر تصمیم گرفت که جنگ با ایران را پایان رساند، جنگ نهاوند تحت فرماندهی نعمان عرب وقوع یافت، نعمان کشته شد ولی سپاهیان ایران بایکصد هزار تلفات شکست خوردند و در همین سال اعراب، اصفهان را فتح نمودند و در سال بعد کرمان را بتصرف درآوردند و سپس متوجه خراسان شدند.

در ۶۴۴ = سال ۲۳ هجری ابولولو یکنفر غلام ایرانی، عمر را

بضرب خنجر از پادر آورد و عثمان بجای وی منصوب گردید. هنگام مرگ عمر، ایرانیان بشورش پرداختند ولی بواسطه نداشتن پیشوایان لایق مغلوب گردیدند.

بالاخره ایران پس از يك سلسله جنگها و تحمل صدمات و لطمات شدید سخت فرسوده شده سقوط کرد. یزدگرد از ری باصفهان و از آنجا بکرمان گریخته و سپس از آنجا هم بطرف بلخ فرار نمود تا آنکه در کلبه يك آسیابانی در نزدیکی مرو زندگانش خاتمه یافت باین معنی که آسیابان بطمع لباس قیمتی و جواهراتی که همراه داشت او را کشت، (۶۵۲ سال = ۳۱ هجری).

در حمله عرب بطرف ایران، تصور نمیرود که یهودیان علاقه‌ای نشان داده یا کمکی کرده باشند زیرا رفتار عمر در ابتدا با یهودیان، تشویق کننده نبود و یهودیان که آن همه مهر ایران را در دل داشتند، نمیتوانستند با يك نیش زنبور دست از عسل بردارند.

لازم است یادآور شد که بنا بر اراده پیغمبر اسلام، میبایستی از ابتدا حضرت علی ابن ابیطالب داماد او بخلافت برگزیده گردد زیرا مشارالیه نخستین کسی بود که به اسلام ایمان آورده و در میدانهای جنگ شجاعت و دلاوری و لیاقت بخرج داده بود.

هنگام فوت پیغمبر، سرائتخاب خلیفه، نزدیک بود اختلاف منجر به زد و خورد و تفاق بین مسلمین گردد تا بالاخره امیرالمومنین حضرت علی (ع) بمنظور اتحاد اسلام، با ابوبکر بیعت نمود و سپس عمر و عثمان به خلافت برقرار شدند و باز حق مسلم حضرت علی را از بین بردند و بالاخره در سال ۶۵۶ = سال ۳۵ هجری حضرت علی (ع) بخلافت تعیین گردید.

فصل هیجدهم

عصر حضرت علی (ع) ۶۵۶ - ۶۶۱
 معاویه پسر ابوسفیان که در جنگ احد
 بر علیه پیغمبر سر کرده مخالفین بود ولی بعد
 اسلام آورد ، در این موقع حاکم شام بود .
 و حضرت حسن ۶۶۱ - ۶۶۱
 پس از کشته شدن عثمان ، در مقام مطالبه
 خون وی ، پیراهن خونین عثمان را بالای
 و معاویه ۶۶۱ - ۶۸۰
 مسجد دمشق آویزان نموده و تا وقتی که خیالات
 حضرت علی (ع) رانست بخود معلوم ندانست اقدامی ننمود و همینکه
 از طرف خلیفه عزل شد ، بر علیه حضرت علی (ع) شروع به اقدام کرد
 و عایشه یکی از زنهای پیغمبر هم همین مخالفت را آغاز نمود .
 مخالفین خلیفه متوجه بصره شدند و حضرت علی (ع) هم برای
 جلوگیری از جنگ ، بطرف بصره حرکت نمود و بالاخره جنگ
 جمل بین مسلمین شروع گردید . پس از فتح بصره ، خلیفه بطرف
 کوفه حرکت کرد و آنجا را مرکز خلافت خود قرار داد و در سال
 ۶۵۷ = سال ۴۷ هجری جنگ صفین بین خلیفه و معاویه شروع شد . در
 این بین معاویه حیلۀ عمر و عاص را پذیرفت و مردم شام ، هر يك
 قرآنی بسر نیزه نمودند و گفتند این قرآن حاکم بین ما و شما باشد و
 آنرا حکم قرار دهیم و چون این خدعه ظاهری آراسته داشت و ممکن
 بود در صورت عدم قبول ، سربازان خلیفه متواری گردند پذیرفته شد
 و ابو موسی از طرف خلیفه بحکمیت انتخاب گردید و در نتیجه ، خلافت
 ناحق معاویه را ، اعلام داشتند و از این پس بین طرفداران حضرت
 علی (ع) اختلاف حاصل گردید به این معنی که دسته ای بنام خوارج

معروف گردیدند که مخالف هر خلیفه ای بودند .

«خریت که یکی از روسای عرب بود ، علاوه از ایرانیهای اکراد، مسیحیها راهم علیه آن حضرت اغوا کرده تماماً بنای شورش را گذاشتند»^۱ در سال ۶۶۰ = سال ۴۰ هجری، حضرت علی با معاویه صلح نمود ولی در سال ۶۶۱ = سال ۴۰ هجری بدست ابن ملجم که یکی از خوارج بود شهید گردید .

من باب نمونه برای شناساندن افکار بلند و نوع دوستی و آشنائی به خصائل عالی و گفتارهای حضرت علی ابن ابیطالب مختصری از بعضی قسمتهای نهج البلاغه را استخراج و ذیلاً از نظر میگذرانیم:^۲

«پیغمبر فرمود : رستگار کسی است که در روز رستاخیز چنگالش بخون مظلوم و زبانش بمال و آبروی مردم آلوده نباشد [ص ۱۷] .

«بدترین مردم در نزد خدا پیشوای ستم کار است [ص ۳۵] » « بومی و بیگانه در پیشگاه خدا یکسانند [ص ۷۰] » . «دنيا مهد پرورش عشق و محبت است. دنيا آموزشگاه کمال و مکتب فضائل و اخلاق است [ص ۱۲۱] » «خداوند مهربان، آن بنده را از همه بیشتر دوست میدارد که از همه مهرباتر و با همه دوست و يك جهت باشد [ص ۱۳۴]»

«او هرگز بر سر راه دیگران دام نمیگستراند و بهیچ کس حتی بدشمنان خویش هم دروغ و افترا نمینهد و مانند کسانی که خدا را برای خرما میخواهند نیست . او همسری بانهایی که دین را بازیچه دنیائی خود قرار داده اند نمینماید [ص ۱۳۶] » «ستم پیشه خود را آزاد و خدا را بی خبر میندازد و از پیروی خویش در هر کردار ناشایسته خرسند و مسرور است و شب و روز بعیش و نوش سرگرم ، ناگهان خشم خداوند مانند آتش زبانه زد و دامن آلوده اش را با شراره خاموش

(۱) تاریخ ایران سایکس صفحه ۷۴۴

(۲) ترجمه جواد فاضل .

نشدنی خود روشن میکند [ص ۱۴۶] «ای که خود را بر همه جانوران برتر می‌شماری اگر تنها هدف تو درزندگی خورد و خواب باشد ، از آن زبان بسته‌ها فروتر خواهی بود . ای که درندگان را بیدادگر و خونخوار میدانی ، تو اگر بیداد کنی چه نام خواهی گرفت [ص ۱۴۸]» «از هوسهای ناهنجار پرهیزید و بگرد ظلم و ستم مگردید [ص ۱۵۰]» «حسد آتشی است که چون زبانه کشد ایمان را مانند هیزم خاکستر کند . هرگز در عمر شبی را بکینه و عداوت بسر مبرید و هیچگاه بیدخواهی کسی قدم نگذارید [ص ۱۵۱]» «نیکوکار باشید تادر پرتگاه پستی و نیستی فرو نیفتید [ص ۱۵۷]» در قسمت فرمان بمحمد ابن ابی‌بکر : «ای محمد، تا آخرین لحظه زندگانی به احقاق حق قیام کن و آن دقیقه عزیز از عمر رانیز براه عدالت و دادگری قربانی فرمای زیرا در دولت ما هیچ چیز از عدل و داد عزیزتر نیست [ص ۱۸۸]» در قسمت فرمان به مالک اشتر ب «ای مالک برای روزگار سختی چه ذخیره‌ای بهتر از نیکوکاری میتوانی گذارد [ص ۱۹۲]» «توای سلحشور توای قوی پنجه ، با هر که نبرد کنی با خدای تتوانی جنگید [ص ۱۹۳]» «هرگز مگو که من مامورم و معذور، هرگز مگو که بمن دستور داده‌اند و باید کورکورانه اطاعت کنم ، هرگز طمع مدار که تو را کورکورانه اطاعت کنند [ص ۱۹۴]» «آری هر کس ستم کند دشمن خدا خواهد بود [ص ۱۹۵]» «در قرآن مجید میفرماید : هر کس که انسانی را بیگناه بکشد آن چنانست که عموم فرزندان آدم را کشته باشد [ص ۲۳۲]» «نیکوکار باشید و نیکوکاری را هرگز کوچک شمارید [ص ۶۴۷]»^۱ .

(۱) این بود مختصری از دستورات عالی امیر المؤمنین (ع) اما در عصر صفویه وقاجاریه پیروان آن حضرت بدستور ملانهاچه بر سر یهودیان آوردند ، که هر مومن حقیقی را متاثر خواهد کرد .

(راجع به افکار بزرگ اخلاقی و عدل پروری امیرالمومنین و سایر پیشوایان شیعه گفتنی های زیادی وجود دارد مخصوصاً نسبت به یهودیان و در اینجا فقط به ذکر يك واقعه مستند قناعت می گردد : ابن الحدید در شرح راجع به امام اول علی نقی نقل میکند که مسلمانها يك زن یهودی اذیت کرده دست بند او را بردند ، حضرت بطور خیلی شدید برضد این عمل خلاف، اقدام کرد).

بالاخره پس از قتل امیرالمومنین امام حسن خلیفه و در سال ۴۱ هجری دست از خلافت کشید و معاویه فرمانروای مطلق گردید و بعد از مرگ معاویه، یزید بطور ارثی و بدون موافقت جامعه مسلمین خلافت اسلام را غصب نموده سپس اول امام حسن و بعد در جنگ کربلا در روز عاشورای سال ۶۸۰ میلادی بتوسط شمر، حضرت امام حسین یکی از بزرگترین شجاعان ملت عرب و اسلام را شهید نمود و بدین ترتیب آنهائیکه دعوی پیشوائی اسلام را مینمودند با از بین بردن خاندان و خویشان حضرت محمد (ص) روح پیغمبر اسلام را آزرده و شرح واقعه از این قرار است :

حضرت امام حسن (ع) فرزند بزرگ حضرت علی پس از شهادت پدر، بخلافت منصوب شد باینکه چهل هزار طرفداران پدرش آماده کارزار با معاویه بودند. حضرت امام حسن (ع) میدانست که به این مرمان اعتمادی نیست و جنگ با غاصب اموی بی نتیجه است در واقع همین قسم هم پیش آمد زیرا طولی نکشید که مجبور بکناره گیری از خلافت گردیدند و همان طرفداران میخواستند که خودش را دستگیر و تسلیم دشمن نمایند و همین سبب شد که بکلی دلسرد و مایوس گردیده و به کوفه برگشت و مصمم شد که از خلافت کناره گیری نماید. طبق قراردادی با معاویه ، حاکی از آنکه پس از فوت او ، حضرت حسین (ع) بخلافت

رسد این کناره گیری انجام شد. از آن پس معاویه پادشاه مستقل اسلام گردید و در واقع یکی از عجایب روزگار انجام شده بود چه آنکه فرزند ابوسفیان که موجب تعقیب و آزار و اذیت مسلمانان میگردد و قهرمان پرستش اصنام بود اینک بجای پیغمبر اسلام نشسته بود .

معاویه پایتخت خلافت را از مدینه و کوفه به شام منتقل کرد . معاویه کلیه اشخاص را که تصور مینمود با خلافت او و یا فرزندش مخالفت خواهند کرد بطرق مختلفه از بین برد و در سال ۶۶۹ = سال ۴۸ هجری امام حسن (ع) بدسیسه معاویه مسموم گردید . معاویه در هنگام مرگ عهد و میثاق خود را با امام حسن فراموش کرد و خلافت را در خانواده خود برخلاف تعهدش ارثی نمود و پسرش یزید را با خلافت منصوب کرد. وی در سال ۶۸۰ = ۶۱ هجری فوت نمود. بمحضیکه خبر فوت او به کوفه رسید، اهل این شهر به حضرت حسین (ع) که در مدینه اقامت داشت نامه ها نوشته و همراهی خود را وعده میدادند، هر چند آنحضرت اهل کوفه را بمحک امتحان در آورد . و به آنها اعتماد نداشت ولی راه آن دیار را با ۷۰ نفر در پیش گرفت و شهر مکه را ترک گفتند . یزید که مردی بدون رحم و شفقت و عیاش و خوشگذران بود، از حرکت نوه پیغمبر با اطلاع گردید و عمر سعد را که وعده حکومت ری را به او داده بود مامور جلوگیری از ورود حضرت حسین (ع) به کوفه نموده، وی سر راه بر آنحضرت گرفت. حضرت حسین (ع) خواست به مدینه مراجعت نماید ولی عبیدالله ، شمر را مامور نمود که عمر را مجبور نماید خاندان پیغمبر را اسیر کند . با اینکه اهالی کوفه از ورود حضرت حسین (ع) بنزدیکی شهر آنان با اطلاع شده بودند از مساعدت آنها خبری نشد .

خانواده حضرت حسین (ع) در محل غربی فرات موسوم به کربلا فرود آمده بودند و دشمنان ، آنها را محصور کرده و راه آب را برایشان بستند و تصمیم به دستگیری و اسارت حضرت حسین (ع) داشتند، ولی او مردی نبود که تسلیم دشمن گردد، با عده مختصر همراهان خود که نخواستند او را ترك نمایند در روز دهم محرم ۶۱ هجری = ۶۸۰ میلادی واقعه غم انگیز کربلا رخ داد و نوه پیغمبر با همراهانش پس از ابراز شجاعت و دلاوری بینظیری همگی در راه حق شهید شدند و فقط دو پسر کوچک و دو دختر و خواهر حضرت حسین باقی مانده که آنها را بطرف شام حرکت دادند . مردمان کوفه در این واقعه نه فقط مساعدتی به حضرت امام حسین نکردند بلکه در شهادت او شرکت نمودند .

فصل نوزدهم

اوضاع و احوال یهودیان از هجرت پیغمبر	اوضاع یهودیان
سال ۶۰۱ میلادی ، تا ۶۸۰ که شهادت حضرت	در حجاز و
امام حسین (ع) است در مدت این ۸۰ سال از	متصرفات عرب
چه قرار بوده است ؟	از ۶۰۱ میلادی
در زمان حیات پیغمبر مخصوصا از سالهای	بعثت پیغمبر تا ۶۸۰
بعد از هجرت بمدینه ، مقتضیات منافع ملی	= شهادت امام حسین
عرب و اسلام خصوصا در زمان عمر بر آن قرار	

گرفت که یهودیان ترك شبه جزیره عربستان را نمایند و بتدریج این منظور عملی گردید عثیره های خزرج و قینقاع و بنو نضیر و بنو قریظه و ساکنین خیبر از حجاز اخراج شده روانه یهودیه و عراق عرب گردیدند و مرحب از عربهای حمیر، که برای انتقام قتل برادرش

حارث می‌جنگید و بعدها بنام یهودی خوانده شد و این اشتباه موجب نفرت بسیاری از شیعیان بر علیه یهود گردید .

در ایران، از یکطرف افکار روحانیون زردشتی نسبت به پیروان مذهب موسی تغییر نیافته بود و از طرف دیگر چون ملت عرب را پسر عم یهود میدانستند و مذهب جدید اسلام ، که داخل جنگ با ایران شده بود عینا بر همان اساس مذهب یهود استوار بود ، بادیده نفرت به یهودیان مینگریستند درحالتی که در حجاز، یهود نیز دچار خسارات زیادی گشته بود .

در عصر ابوبکر اولین خلیفه، عمل بخصوصی بر علیه یهودیان انجام نگرفت ولی در زمان عمر در رویه این خلیفه نسبت به یهودیان تضاد فراوانی ملاحظه میشود، از طرفی در بین النهرین نسبت به بوستانی (روش گالوتا) پیشوا و رئیس یهودیان ایران مهربانی نموده و امتیازات زیادی برای استقلال داخلی و قضائی جامعه یهود میدهد ولی از طرف دیگر باقی مانده یهودیان را در حجاز، که با امر پیغمبر با دادن مالیات ، مجاز به اقامت بودند بکلی میراند .

در سال ۶۳۸ که شهر اورشلیم بتصرف سپاهیان عمر درآمد بجای معبد حضرت سلیمان مسجدی بنام خود ساخت و مقرراتی بدین ترتیب بر علیه یهودیان یهودیه و مسیحیان وضع مینماید: ممنوع بودن سکونت یهودیان در اورشلیم ممنوع داشتن بنای کنیسه‌های جدید یا تعمیر کنیسه‌های قدیمی ، خواندن نماز با صدای کوتاه و خواندن نماز میت به آهستگی ، عدم شرکت در ادارات دولتی، عدم قضاوت در مورد مسلمین ، وعدم حق جلوگیری از آنکه هم‌مذهبان آنها اسلام آورند، غدغن مهر به انگشت داشتن، داشتن لباس برنگ مخصوص ، ممنوع بودن از سوار شدن بر روی اسب ، پرداخت جزیه

مخصوص»^۱ این مقررات معروف به قوانین محدودیت عمر است .^۲ با این حال عمر نظم و ترتیبی در امور دگر اجتماعی غیرمسلمین یا اهل کتاب از قبیل یهودیان و عیسویان وارد کرد تا مامورین حکومت بتوانند خارج از مقررات فشاری بر آنها وارد سازند از آن جمله : میزان پرداخت مالیاتهای رعایائی که دارای مذهب مسیحی و موسوی بودند بوضع منظم درآورد ، یعنی برای هر يك از توانگران آنها سالیانه چهار دینار و برای طبقه متوسط دوردینار و بینوایان يك دینار طلا معین نمود بجز مالیات نقدی که میپرداختند . درست است که یهود و نصاری (اهل ذمه) میبایست همه ساله مقادیری غله بیت المال تحویل کنند و این مقادیر جنسی متناسب زمینهای مزروعی صاحبان آنها بود .

چنین بنظر میرسد که سخت گیریهای عمر نسبت بیهودیان و وضع مقرراتی که در سال ۶۳۸ و قبل از آن انجام شده مربوط به موقعی است که اطلاعات عمر بسیار محدود و منحصر به عربستان و حجاز بوده است و هنگام دادن امتیازات به بوستانی و سست آمدن در مقررات محدودیت وضع شده ، در سال ۶۴۰ است که به خارج از دنیای عربستان آشنائی حاصل نموده و چون عمر مردی سیاس و مراعات مقتضیات روز را مینمود بدین نکته مهم پی برده که یهودیت تنها عبارت از یهودیان حجاز یا یهودیه نمیباشد . بر فرض اینکه آنها را چپاول یا از کشور اخراج نماید یا آنکه مقرراتی بمنظور محدودیت یا توهین به آنان وضع کند اثری مخرب در کلیه امور جامعه یهود عالم ندارد^۳.

(۱) گرائیتر کتاب سوم صفحه ۲۹۸ .

(۲) تعجب در آن است که در زمان صفویه مردم ایران عمر را لعن میکردند در حالیکه شیخ این قوانین را درباره یهود ایران به اجرا درآوردند .

(۳) ضمناً بایستی اعتراف کرد که با وضع مقررات محدودیت از طرف عمر ، نظرسوء و مخصوصی نسبت بیهودیان تنها نداشته است زیرا این مقررات را برای مسیحیان هم اجرا کرد .

عمر که خیال تصرف جهان آن روز را داشت فهمیده بود که در هر کجا قدم گذارد مصادف با جمعیت یهود می باشد بنابراین بهتر است که دشمنی آنان را برنیا نگیرد ، زیرا دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد. آیادر محاصره قیصاریه، هفت سال تمام ارتش فاتح اسلام در پشت دیوار این شهر معطل نگردیده بودند ؟ و آیا در اثر مساعدت یکنفر یهودی یوسف نام که دشمن رومیان بود دخول به شهر برای ارتش اسلام میسر نگردیده ؟ آری عمر رویه خود را نسبت به یهود تغییر داد و خانواده اموی خصوصاً معاویه برای جلب توجه یهودیان شام و یهودیه و بین النهرین کوشش بسیاری نمودند ولی یهودیان که تشخیص داده بودند حق با حضرت علی (ع) داماد پیغمبر است و از رفتار و گفتار و جوانمردی و نوع دوستی و عدالت او و فرزندانش با اطلاع بودند از طرفداران جدی امیرالمومنین باقی ماندند .

«یهودیان بین النهرین بعده ۹۰ هزار نفر در شهر انبار تحت سرپرستی مراسحق به فیروزشاپور رفته نسبت به آن حضرت سوگند بیعت یاد کردند. حضرت خلیفه از این علاقه یهودیان بسیار خوشوقت و دروی موثر واقع گردید و امتیازات زیادی در حق مراسحق پیشوای یهود فرمودند و از قرار معلوم عنوان (گاون) که یکی از عناوین بزرگ یهود برای رئیس دانشگاه سورا است از آن موقع وضع گردیده»^۱ .

در کتاب شلشلت قبلا صفحه ۶۹ مینویسد :

«ربی اسحق توسط راب حانان اطلاع پیدا کرد که در سال ۴۳۶۰ (عبرانی) ربی بوستنا (روش گالوتا) رئیس جامعه یهود بود در آن ایام اعراب بر ایران غلبه نمودند و پیشوای اعراب علی (ع) ربی بوستنای را دوست داشت و دختر پادشاه ایران را که یهودی شد به بوستنای داد» .

تاریخ ۴۳۶۰ ، بالا مربوط به شروع ریاست بوستانی بر جامعه یهود است زیرا سال اخیرالذکر مطابق سال ۶۰۰ میلادی یعنی يك سال قبل از بعثت حضرت پیغمبر میباشد. و موضوع بنکاح در آوردن دختر پادشاه ایران مربوط (بسال ۶۴۲ میباشد) و بایستی مربوط بزمانی که امیرالمومنین فرمانده و حکومت نواحی کوفه را داشته اند باشد.

و اما راجع به دختری که باز دواج بوستانی در آمده دختر کدام از پادشاه ایران بوده مطالعات مربوط به یادداشتهای کهن صدق و گرائیز صفحه ۲۹۷ ، یکی او را دختر خسرو میداند و دیگری دختر یزدگرد سوم . بهر جهت کلیه اطلاعات تاریخی یهود حاکی از آن است که حضرت امیرالمومنین نسبت بیهودیان محبت فراوان داشتند و جریان شرح کتاب شلشت قبلا که نزدیک به زمان علی (ع) نوشته شده گواه بزرگ این مدعا میباشد . و همین قضیه علاقه آن حضرت را به این جمعیت کاملاً میرساند و اقدامات بعدی یهودیان در پیشرفت جمعیت شیعه ، خود نیز دلیل دیگری در علاقه آنها نسبت به وراثت پیغمبر اسلام بوده است .

در ژویس انسیکلوپدیا فصل بایلونیا از صفحه ۴۰۶ تا ۴۱۵ قسمت دوره عرب مینویسد:

«بعد از عثمان و عمر ، علی (ع) خلیفه گردید (۶۵۶) و یهودیان بین النهرین بطرفداری از آنحضرت علیه رقیبش معاویه برخاستند. یکنفر واعظ یهودی بنام عبدالله ابن صبا از عربستان جنوبی که به آئین اسلام گرویده بود بحمایت مذهب جدیدش برخاست ، ظهور حضرت محمد (ص) را بمعنای یهودی تفسیر نمود و بعد معینی اساس بعدی فرقه شیعه را پی ریزی نمود . حضرت علی (ع) کوفه را در عراق پایتخت نمود و یهودیانیکه

از عربستان در حدود سال ۶۴۱ رانده شده بودند به آنجا رو آوردند . شاید بواسطه این مهاجرین بوده است که زبان عربی سرعت بین یهودیان بین النهرین رواج یافت . مراسحق رئیس دانشگاه سورا احترامات خلیفه را بجا آورد و امتیازاتی از او دریافت داشت . اجازه همسایگی دربار خلیفه ، که به یهودیان بین النهرین داده شده بود ، یکنوع موقعیت مرکزی برای آنان محسوب میشد . موسسات یهود آنزمان ورئیس یهودیان و حتی ریاست دانشگاههای آنان نفوذ زیادی یافتند .

همین دلبستگی به خانواده حضرت علی (ع) بوده ، که شاید موجب گشت ، عمر دوم خلیفه اموی در سالهای ۷۱۷ - ۷۲۰ باعث ناراحتیهای یهودیان را فراهم ساخته و قوانین سختی بر علیه آنان اجرا نمود و همین فشارها بود که موجب پیدایش چند مسیح یاناجی دروغی بین یهودیان آنزمان گردید (بعد شرح داده خواهد شد) .



فصل بیستم

ایران و مذهب اسلام

ایرانیان برای حفظ ملیت و کشور و مذهب خود جنگهای بسیاری نمودند ولی در اثر فقدان پیشوا و اختلافات داخلی و انحطاطی که از سالیان دراز در این کشور شروع شده بود و از طرف دیگر در نتیجه اینکه اعراب دارای پیشوایان بزرگی گشته و متحد شده و دارای ایمان کاملی به آخرت و اینکه اگر کشته شوند به بهشت خواهند رفت و بالاخره روح جدیدیکه مذهب اسلام در آنها دمیده و ایشان را

بصورت يك ملت جوان درآورده بود، ناچار ایرانیان به شکستهای پی در پی دچار شدند. از طرف دیگر شرایط مهاجمین عرب بسیار ساده بود و اشکالی تولید نمیکرد، آنها پذیرفتن اسلام را میخواستند یا جنگ .

وقتی ایران دچار چندین شکست متعدد شد و ایرانیان ملاحظه کردند که قاتحین با مغلوبین بدون ترحم رفتار میکنند ، خواهی نخواهی مجبور به قبول اسلام یا فرار از ایران شدند. عدهای از ثروتمندان توانستند راه مشرق و هندرا پیش گیرند ولی اکثر ملت ایران اعم از زارعین و کارگران و کسبه شهرها، غیر از قبول اسلام چاره نداشتند .

این مردمان مسلمان شدند ولی در حالیکه نسبت به اعراب و پیشوای آنها عمر که موجب چپاول و خرابی ایران و انحلال سلطنت ایران شده بود کینه عمیقی داشتند .

وقتی ایرانیان شنیدند که عمر بناحق ، خلافت داماد پیغمبر را غصب نموده و معاویه با خدعه باو خیانت کرده و یزید و خاندان اموی فرزندان حضرت علی (ع) ، امام حسن و امام حسین و فرزندان آنان را شهید نموده اند . هم منطق به آنها حکم میکرد که حق خلافت متعلق به امیرالمومنین حضرت علی (ع) بوده و هم آنکه با گرویدن به طرفداران حضرت علی (ع) اقلاً این تسلی را داشتند که پیرو مغرب ایران یعنی عمر نگردیده اند .

ملت ایران با تاریخ پرافتخار و تمدنی درخشان و قوه تعقل عالی خود با اعراب فرق بسیار داشت . اکثریت نزدیک به اتفاق کلیه اعراب نسبت بخاندان پیغمبر که بجان و دل مدعی ایمان باو بودند، نه فقط خیانت ورزیدند ، بلکه تقریباً کلیه عزیزان او را از بین برده و تا قرون متوالی حتی تا با امروز هم نفهمیدند که چه خیانت عظیمی را مرتکب

گردیده‌اند امامت ایران که بزور شمشیر اعراب به اسلام گرویده بود این خیانت و جنایت را تشخیص داده و یهودیانیکه بمذهب اسلام درآمدند مانند عبدالله ابن صبا و غیره ، خلافت حضرت علی (ع) و امامت فرزندان او را نمیتوانستند از اسلام تفکیک نمایند از طرف دیگر حضرت امام حسین دختر پادشاه ساسانی را گرفته بود و باملت ایران بستگی داشت بنابراین از همان روزیکه واقعه غم‌انگیز کربلا رخ داد علاقه‌مندی به فرقه شیعه یا خانواده پیغمبر ، بتدریج در ایران رسوخ میافت و کم و بیش پیشرفت مینمود زیرا با حقیقت و منافع ملی و موقعیت آنها بهتر سازگار بود و بالاخره بتدریج قوت یافت و در دوره صفویه مذهب رسمی کشور ایران گردید .



فصل بیست و یکم

در حالیکه این جریان در بین اعراب و اسلام وقوع میافت اوضاع و احوال یهودیان از چه قرار بود :

یهودیان ایالت غربی ایران و بین النهرین با کمال تاثیر ناظر شهادت خانواده حضرت علی (ع) بودند. گذشته از آنکه یهودیان سوگند وفاداری نسبت به امیر المومنین یاد کرده بودند، اصولاً بچشم خود شیوه عدل پروری این خلیفه بزرگ را دیده بودند و قطع و یقین داشتند که در حکومت چنین رادمرد بزرگ امنیت و آزادی آنها بهتر تامین خواهد گردید .

بعلاوه حضرت حسین داماد یزدگرد سوم پادشاه ساسانی بود و بوستانی هم اگر دختر خسرو پرویز را داشت با حضرت حسین قرابتی نزدیک داشت و اگر بقولی دگر دختر یزدگرد را

داشت بسیار نزدیکتر میگردد و همدردی با خانواده حضرت امام حسین را واجب تر میساخت .

آنچه بنظر میرسد واقعه کربلا و اختلافات حاصله از اثر آن ، در تشکیلات یهودیان بین النهرین بی اثر نبوده زیرا اوضاع و احوال یهودیان درست از سال ۶۸۰ میلادی که واقعه کربلا رخ داد ، تا ۷۲۰ بکلی گم است^۱ و تشکیلات داخلی آنها در هرج و مرج غوطه ور بوده

عصر یزید اول

۶۸۰ تا ۶۸۳

و معاویه دوم

۶۸۳ تا ۶۸۴

و مروان

۶۸۴ تا ۶۸۵

و عبدالملک

۶۸۵ تا ۷۰۵

و ولید اول

۷۰۵ تا ۷۱۵

و سلیمان

۷۱۵ تا ۷۱۷

و عمر دوم

۷۱۷ تا ۷۲۰

بطوریکه (گاو نیم) یعنی روسای دانشکده‌های سورا و پومبدیتا ، خود بتنهایی وظائف و برنامه های کار خود را تعیین میکردند و تشکیلات اجتماعی وجود نداشته است .

در دوره استیلای عرب برین النهرین، مراسحق اولین (گاون) یادرواقع پیشوای روحانی و رئیس دانشگاه سورا و جانشین او هونای بود و ریاست دانشگاه پومبدیتا مرربا، (سالهای ۶۷۰ تا ۶۸۰) جانشینان این گاون‌ها تا ۷۲۰ معلوم نیست کیها بوده‌اند .

بوستنای داماد خسرو پرویز ریاست جامعه یهود ایران را داشت و تا سال ۷۳۰ در حیات بوده و زندگانی تقریباً شاهانه‌ای داشت و وی نماینده جامعه یهود ایران در مقابل خلیفه بود ، مالیاتیرا که ملت برای صندوق دولت میبایستی بپردازد توسط او جمع‌آوری میشد ، در عرابه سلطنتی سوار میگردد و محافظین و گارد احترام دولتی با او حرکت میکردند و احتراماتش زیاد بود . اما گاونهای سورا و پومبدیتا با ۷ نفر از استادان بزرگ دانشگاهها و رئیس جامعه یهود، رسیدگی به امور سورا و وضع مقررات جدید و تعلیمات تلمودی و اجرای آنها را مینمودند و قدرت قضائی را نیز همراهی رئیس جامعه اجرا میداشتند . این هیئت ده نفری در واقع سنای کوچک محسوب گردیده و بالاخره با ۱۰۰ نفر از اعضا دیگر دودانشگاه که بدو قسمت تقسیم میشدند ، تشکیل دوسنهدرین را میدادند که ۷۰ نفر آن متعلق به سنهدرین بزرگ و ۳۰ نفر سنهدرین کوچک بود . اعضا صدنفری عضویتشان ارثی بود و ریاست آنها انتخابی .

رهبری جامعه یهود ، در خانواده بوستنای ارثی گردید مع الوصف بدون موافقت گاونها به این مقام نمیرسیدند و هنگام انتخاب، مراسم مجلی مجری میگشت و یکی از مراسم ، حضور در کنیسه بود که حضار شعار میدادند : «زنده باد رئیس ماشاهزاده پراکندگی» .

گاونها احترامات مقام ریاست رابجا آورده در دست راست و چپ اومینشستند مخارج پیشوا از مالیات فوق العاده ای که از ایالات نهروان و فارس و هلوان میگرفتند ، تامین میگردد .

بتدریج دانشگاهها موقعیت علمی و تحصیلی خود را گم میکردند و تبدیل به هیئت مقننه میگرددند . مقررات موضوعه این هیئتها تا یمن و هند و ایالت خراسان بین یهودیان مجری میگشت . شرح جزئیات تشکیلات یهود مفصل است تعیین (دیانیم وزقنیم) قضات و پیرمردان که هیئت مشاور قضات را تشکیل میدادند ، از طرف آنان معین میگردد و مالیات بر گوشت کاشر که تا زمان اخیر هم در شهرهای ایران مجری بود ، از آن زمان مرسوم گردید .

مراسم ثبت عقد و طلاق و ثبت املاک و معاملات را آنها انجام میدادند و جریان تحصیلات مدارس را کنترل مینمودند . هیئت دیگری برای رسیدگی به امور مستمندان از ۷ نفر تشکیل میگردد و آنرا (پرنه هکنست) مینامیدند . مقام ریاست یهود ، حق تنبیه و تبعید را داشت و اغلب متخلفین را چوب میزدند^۱ .

هرچقدر متصرفات خلیفه از شرق و شمال یا جنوب الی اسپانی و هند توسعه میافت همان قدر قدرت رئیس کل جامعه یهود ایران اقتدارش زیادتر میگردد . و حتی یهودیان یهودیه که سابقا سمت رهبری معنوی یهودیان جهان را داشتند پیرو اجرای دستورات یهودیان بین النهرین ، ایالت غربی ایران گردیدند . یعنی محلی که روزی بخت النصر یهودیانرا به اسارت برده و در کنار رود بابل پیاد صیون ملت یهود زاری میکرد ، مرکز اقتدار یهود گشته بود . در حالیکه یهودیان ایران در عصر خلفا به آزادی کاملی نائل گردیده و

(۱) قبل از مشروطیت ایران ، آخرین رئیس جامعه یهود ایران مانند ملا آبراهام آقابابا ، دارای چنین حقی بود .

جامعه آنها مانند جزایر مستقلی در اقیانوس بیکران سبز و خرم بودند، یهودیان اروپا خصوصا اسپانیا در منتهای بدبختی و محدودیت بسر میبردند که شرح آن از برنامه این کتاب خارج است من باب مثال آنها را مجبور بتغییر مذهب مینمودند و زجر و عذاب میدادند و دارائی آنها را ضبط میکردند و بغلامی در میآوردند. این فشار و اذیت قبل از سالهای ۶۴۲ شروع شده بود و در سالهای ۶۵۲ تا ۶۷۲ شدت یافت. یهودیان را مجبور به اقرار میکردند که تاکنون الوهیت مسیح را اعتراف نکرده و در اشتباه بوده اند و حال طبق میل خود آزادانه به این اشتباه بزرگ پی برده اند و حاضرند به مقررات یهود عمل نکرده و بایهودیان معاشرت نکنند و وصلتهای نزدیک با دائی و غیره بنمایند. خطنه نمایند. مراسم عقد طبق مقررات یهود انجام ندهند از یهودیان زن نگیرند، عید پسخ و شنبه را مراعات نمایند و از خوردن گوشت خوک نفرت نداشته باشند و قسم بنام تثلیث یاد نمایند که در اجرا موارد فوق سعی باشند و غیره و غیره و هر کس با مطالب فوق مخالفت مینمود معدوم میگردد. مع الوصف و با وجود این خطر بزرگ، یهودیان نمیتوانستند مبادرت به اجرای مراتب بالا نمایند. در سالهای ۶۷۲ - ۶۸۰ در وضع آنها قدری بهبودی حاصل شد، اما در ۶۸۱ بتغییر سلطنت، اوضاع بطوری وخیم شد تا حتی حق کار و تجارت بامسیحیان را از آنان سلب کردند و اطبا اطفال آنها را میربودند تا در مسیحیت بزرگ شوند. در نتیجه این وضعیت، یهودیان اسپانیا مجبور شدند از سال ۶۹۴ با اعراب که تا آفریقا رسیده بودند تماس بگیرند و بالاخره یهودیانی که از اسپانی اخراج گردیده بودند نمیتوانستند این همه مظالم را بدون عکس العمل گذارند لذا به قشون طارق پیوستند و بعد از جنگ Xerés در ژوئیه ۷۱۱ و مرگ رودریک آخرین پادشاه ویزیگوت، اعراب فاتح و بطور سریع وارد اندالوزی داخل کشور

اسپانیا گردیده و حفظ شهرها را به سربازان یهودی واگذار می‌کردند. در ۷۱۲ عهده‌ولید اول، ارتش عرب وارد تولد شد و یهودیان زجر کشیده شهر آزادی یافتند. بعد، ارتش دوم عرب تحت فرماندهی موسی ابن نصیر وارد خاگ اسپانیا شده شهرهای زیادی را بتصرف درآورده و حفاظت آنها را همچنین به یهودیان واگذار نمود و بالاخره کلیه اسپانیا را اعراب فتح نموده و به یهودیان آزادی بخشیدند.

باینکه یهودیان در اختلاف حضرت علی (ع) و معاویه، بدون پرده‌پوشی اظهار علاقه به داماد پیغمبر نموده قسم وفاداری یاد کرده بودند، خلفای اولیه اموی موجب ناراحتی آنها را فراهم نداشتند. در این عصر هم مانند اعراب، ادبیات و نظم عبری توسعه یافت و در حالیکه اعراب اشعار جنگی می‌سرودند، یهودیان به نظم و نثر عبری در تمجید از خداوند و زاری در بدبختی و مصیبت پراکندگی ملت اسرائیل مشغول بودند. توسعه نماز و سرودهای یهود برای اول سال و اعیاد و روزانه، بتدریج از این عصر شروع گردید.

عمر دوم - مقررات عمر اول را، که مدتی بود متوقف شده بود باردگر عملی ساخت و فشار بر یهودیان را بسیار سنگین نمود. در زمان ولید وسعت ممالك اسلامی در مشرق و مغرب اسپانیا، تافرانسه توسعه یافت و اقتدار مسلمین تارود سند و بخارا رسید. ویکی از واقعات مهم این عصر آنست که در عهد خلافت عبدالملک، مختار در عراق قیام نمود و آنها را که موجب قتل و شهادت امام حسین شده بودند، دستگیر کرده میکشت.

عبدالملک لشکری بسرکردگی قصاب ابن زیاد برای دفع غائله فرستاد ولی نتیجه‌ای بدست نیامد و قصاب هم مقتول گردید.

در زمان خلیفه سلیمان، گرگان و مازندران بتصرف اعراب در

آمده هزاران ایرانی کشته شدند .

فصل بیست و دوم

در نتیجه تجدید مالیاتهای سنگین و اقدامات و مخالفتهای خوارج قیامهایی در اطراف واکناف امپراطوری عرب شروع گردیده بود. در همین اوان یکنفر یهودی اهل سوریه موسوم به سرن Sèrène که احساس میکرد ، یهودیان از تجدید اجرای مقررات محدودیت عمر بتنگ آمده اند، قیام نموده دعوی مسیحیت یا ناجی قوم خود را نمود وعده کثیری از یهودیانرا دور خود جمع نموده میگفت: یهودیه رامستقل وبه حکومت یزید در آن ناحیه خاتمه خواهد داد .

سرن درین یهودیانیکه از حجاز به یهودیه و اطراف مهاجرت کرده بودند ، نفوذی یافت و چون ملاحظه کرد که اجرای مقررات تلمودی مانع معاشرت یهودیان با خارجیها می باشد و بدین ترتیب نمیتوانند از تورات استدلال نمایند،

لذا در صدد لغو تلمود برآمد .

ممکن است قیام سرن با قیام فرق دیگر اسلامی که در این زمان حاضربه قیام بر علیه خاندان معاویه شده بودند رابطه ای داشته باشد.

عصر یزید دوم

۷۲۰ تا ۷۲۴

و هشام

۷۲۴ تا ۷۴۳

و ولید دوم

۷۴۳ تا ۷۴۴

ویزید سوم

۷۴۴ تا ۷۴۴

و ابراهیم

۷۴۴ تا ۷۴۴

و مروان

۷۴۴ تا ۷۴۴

وانقلابات تا استقرار

ابوالعباس

۷۴۴ تا ۷۵۰

بهر جهت یزید دوم به سرن فرصت نداد و غائله را ختم نمود .
 در این موقع ریاست دانشگاه پومبدیتا نثرونی بن نحیا Natronit Ben Nahamia معروف به (مریابنکا بود) (۷۱۹ - ۷۳۰) در عهد همین خلیفه [یزید دوم] ، تبلیغات عباسیان برای خلافت محمد ، که در آن وقت ریاست خاندان عباسیه را داشت شروع گردید و توانستند در هر کجا پیروانی فراهم نمایند و در ایران که مردمان آن نظر بدی به خاندان اموی داشتند موفقیت‌هایی حاصل کردند و مخصوصاً شقاوتهای یزید هم در پیشرفت کار آنان کمک موثری میکرد و ظلمهای گذشته حجاج (حاکم بین‌النهرین تا خراسان) هم هنوز بخاطر ها بود .

هر چند عده کثیری از مردم متمایل به برقراری خلافت اولادان پیغمبر بودند، اما آنها علاقه‌ای به حکومت دنیوی نشان نمیدادند و بتحصیل سلطنت معنوی میپرداختند ، لذا مخالفین امویها متوجه عباسیان که پسر عم پیغمبر اسلام بودند میگشتند .

در این زمان علامت انحطاط بنی‌امیه آشکار بود و پس از یزید برادرش هشام بخلافت رسید و چون اوضاع را آشفته دید و از هر کجا سروصدا بلند شده بود مصلحت در آن دید که مقررات عمر را نسبت بیهود لغو نماید .

هشام دنباله همین منظور، کنیسه‌ها را بخرج خود مرمت نمود^۱ و مشاغل مهمه، با حقوق زیاد بیهودیان داد و این رویه را در کلیه قلمرو امپراطوری عرب اجرا کرد .

«الجراح ابن عبدالله حکمی فرمانده ارمنستان ، در سال ۷۲۹ - ۷۳۰ میلادی به طایفه خزر از راه تفلیس حمله کرد و پیشرفت‌هایی هم نمود ولی بعدا بولان^۲ پادشاه خزرها در ۷۳۰ - ۷۳۱ فتح بزرگی

(۱) تاریخ عرب و اسلام صفحه ۱۴۵ .

(۲) بولان پادشاه خزرها است که بعدا بدین حضرت موسی درآمد .

برسپاه عرب (در نزدیکی اردبیل) نمود والجراح کشته شد^۱ .
 در سال ۷۳۲ همچنین عهد هشام اعراب به کشور فرانسه حمله
 بردند و در همان ۷۳۲ میلادی شارل مارتل - اعراب را شکست داد .
 در ۷۳۷ - ۷۳۸ مروان ابن محمد حاکم جدید ارمنستان حمله جدیدی
 به خزرها کرده فتح نمود که در نتیجه صلح برقرار گردید^۲ .

در سال ۷۴۰ میلادی ، زید ابن حسین ، خروج نمود و اهالی
 عراق طبق رویه پیشین ، عهده را که با وی نموده بودند انجام
 ندادند و او را تنها گذاردند ، پس زید بتنهائی با دشمن خود نبرد کرد
 تا آنکه مقتول گردید ولی این پیش آمد موجب شد که مردم در انهدام
 خاندان بنی امیه و تقویت عباسیان بیشتر اتفاق نمایند .

بعد از هشام ولید دوم بخلافت رسید وی بساز و آواز و اسب
 دوانی علاقه زیادی داشت و در فسق و فجور افراط میکرد، بطوریکه
 حتی عده ای از خاندان اموی از او متنفر گردیدند. و چون اختلاف
 خانوادگی هم برنا رضایتی مردم کشور اضافه گردید و یوسف نایب-
 السلطنه عراق را با بیرحمی کشتند . حمیریهای سوریه که بهیجان آمده
 بودند شورش کرده ویزید سوم پسر ولید اول و نواده عبدالملک
 در راس شورشیان قرار گرفتند و اهالی دمشق به آنها پیوستند و
 بالاخره ولید دوم را کشتند و جسد او را در کوچه های شهر گردانند.
 ازیزید سوم بعد دیگر سلسله بنی امیه قابل ذکر نیستند، در
 عصر او شورش و قیام در فلسطین و سایر نقاط امپراطوری عرب
 سرایت کرده بود و کسی زیر بار بیعت با خلیفه نمیرفت و يك بحران

(۱) از کتاب خزرها تالیف پولاک صفحه ۱۵۰ .

(۲) در سال ۸۰۰ بار دیگر حاکم عرب ارمنستان حمله بخزرها برد ولی
 این مرتبه مجبور بعقب نشینی گردید و پیش قراولان عوبدیا پادشاه خزر موسوی
 خزر تا نزدیک همدان رسیدند .

سیاسی بی سابقه‌ای ، کلیه نقاط امپراطوری عرب را فرا گرفته بود و بعد از شش ماه خلافت، درگذشت و بقولی کشته شد.

بعد از یزید سوم برادرش ابراهیم دو ماه وده روز بر تخت نشست ولی حکم او خارج از دمشق خوانده نمیشد . مروان که عامل ارمنستان بود ، بعد از شنیدن استقرار یزید به خلافت بسوریه حرکت نموده بود که یکی از فرزندان ولید دوم را بخلافت رساند ، موقعی که بدمشق رسید ابراهیم فرار کرد زیرا پسران ولید را ابراهیم بقتل رسانید، در این موقع طرفداران خانواده ولید آشوب کرده جسد یزید را از قبر خارج و در دروازه شهر آویختند .^۱ و چون مروان بشهر رسیده بود خود را خلیفه و مروان دوم خواند .

در این عصر انقلابات و شورشهای مهمی سرتاسر امپراطوری عرب و حتی ایران را فرا گرفته بود که یهودیان اصفهان هم سهمی در آن داشتند .

بطوریکه قبلا دانستیم در عهد شاپور دوم و یزدگرد اول بسیاری از یهودیان بر جمعیت یهود سابق اصفهان افزوده گردید و بعد از ۴۸۴ میلادی که فیروز فوت کرد دیگر اذیت و آزاریکه قابل توجه باشد بر علیه یهودیان این شهر انجام نشده بود بنابراین از سال ۴۸۴ تا این عصر ۷۴۴م که عصر خلافت اموی خاتمه میابد ، ۲۶۰ سال میگذشت و در این موقع آزادی و کثرت جمعیت یهود اصفهان بسیار زیاد بود . در این زمان درشام انقلاب شروع گردید و کسی پیرو فرمان مروان دوم نبود .

ابومسلم خراسانی که طرفدار عباسیان بود توانست که بین دو

قبیله عرب مدحری و حمیری اختلاف ایجاد کند . نصر فرمانفرمای خراسان از اعراب مدحری ، بایکی از سرکردگان حمیری که در کرمان بود مشغول زدو خورد گردید . همینکه ابومسلم قوای دوطرفه عرب را برضد یکدیگر مشغول کرد ، برعلیه خلافت بنی امیه قیام نمود و شیعیان را بگرد خود دعوت کرد تا نصر را از حکومت خراسان براندازد ، اعراب حمیری کرمان هم علیرغم نصر ، به ابومسلم پیوستند .

از طرف دیگر عبدالله بن معاویه از اولاد جعفر برادر علی ابن ابیطالت (ع) که در اثر بد قولی مردمان کوفه فرارا بسدینه رفته بود^۱ وعده کثیری در این شهر ، در زیر لوای او جمع شدند .

فرمانداران ری و اصفهان با او مساعد بودند در سال ۷۴۷ = ۱۲۹ هجری از لشکریان شام شکست خورده به خراسان پناه برد و بدست ابومسلم که طرفدار حکومت عباسیان بود کشته شد .

قبل از کشته شدن عبدالله ابن معاویه ، عوبدیا ابوعیسی یهودی اصفهانی ابن اسحق ابن یعقوب خیاط در این شهر قیام نموده بود . چنین بنظر میرسد که فرمانفرمای اصفهان و ری که طرفدار خانواده عبدالله بن معاویه اولاد جعفر برادر حضرت علی (ع) بود خواسته است از وجود جمعیت کثیر یهودیان اصفهان ، استفاده نماید و به ابو عیسی که مردی جسور و ورزیده و آشوب طلب بوده رو آورده و به او اطمینان داده است که در صورت موفقیت و فتح ، فلسطین را توسط خلیفه جدید وطن یهودیان کرده آنها را در آنجا جمع نماید و ابو عیسی رئیس و پیشوای یهود گردد . ابو عیسی با توجه به کثرت جمعیت یهود و اوضاع وخیم روز خلفا اموی ، و قیام ابومسلم در خراسان و شجاعت خود و وعده های طول درازی که بوی داده شده بود ، روح خوش باوری ، وی را قانع ساخت که موفقیتش قطعی است

و اگر بزودی دست بعمل نزنند خیانتی است . شاید این پیش آمدها و امیدها نیز موجب گشته بود که تصور نماید پیشوا یا ناجی و مسیح یهود شخص خودش میباشد .

طرفداران ابوعیسی میگفتند که سواد عبری نداشته است ولی نباید چنین باشد ، وی تورات و تلمود را میدانست . ابو عیسی قبلا به مرض جذام مبتلا بود و چون معالجه شد آنرا يك معجزی دانست و تصور کرد ، بمقام بزرگی که به وی وعده داده شده بود خواهد رسید .

او ادعا میکرد که جلودار مسیح است و آمده است که راهها را صاف و آماده سازد . به ماموریت خود ایمان کامل داشت که خداوند ری را مامور ساخته که یهودیان را از پراکنده گی نجات دهد .

اصلاحاتی را برای امور مذهبی و اجتماعی شروع نمود ، طلاق را ممنوع داشت ، يك نماز چهارم بر نماز سه گانه یهود اضافه کرد . خوردن گوشت و شراب و قربانی را برای همیشه ممنوع داشت . پیروان خود را بسرعت تعلیم نظامی داد و در سال ۷۴۹ عده آنها را بده هزار مجهز و مسلح رسانید و در خارج شهر اصفهان لشگریان خود را متمرکز ساخت مساعدت حاکم اصفهان که طرفدار عبدالله بود از یکطرف و اقدامات ابومسلم و انقلابات داخلی امپراطوری عرب کار او را آسان تر ساخته بود ، ابوعیسی که نفوذش روز بروز زیاد میشد و با تجهیزات کاملی میخواست افکار خود را تعقیب نماید دچار وقفه ای بدین قرار گردید :

ابومسلم که فتوحاتش در خراسان محرز گردیده بود با بیرق سیاه عباسیان از مرو بحرکت آمد نصر را از آن شهر بیرون نمود و قیام وی توسعه یافته و بسیاری از اعراب مشهور و نامی حجاز و عراق بآن پیوستند و اقدامات مروان دوم بسیار دیر شده و مؤثر

نبود بالاخره قحطبه ، یکی از سرداران ابومسلم با قشون خراسان کوفه را متصرف و ابوالعباس عبدالله سفاح اولین خلیفه عباسی را که در شهر کوفه مخفی بود بخلافت انتخاب نمود و در همین سال ۷۵۰ قحطبه لشکر عبدالله ابن مروان را شکست داد .

مروان دوم ناچار ، خود قدم بمیدان جنگ گذارد و با یکصد و بیست هزار سپاهی از فرات و پل زاب گذشته از عبدالله عنوی ابوالعباس شکست خورد و فرارا به فیوم مصر علیا آمد که در آنجا بقتل رسید . باینکه عبدالله ابن معاویه اولاد جعفر برادر حضرت علی (ع) کشته شده بود از قرار معلوم ابو عیسی از استقرار ابوالعباس عبدالله بسمت خلیفه ناراضی بوده است ، زیرا سربازان و فدائیان خود را متفرق ساخت و داخل جنگ با ابوالعباس گردید . و در نتیجه در میدان جنگ کشته شد و اطرافیان وی متفرق گردیدند .

آیا استقامت ابو عیسی در مقابل ابوالعباس در اثر تشویق طرفداران خاندان پیغمبر بوده است یا ایمانیکه بموفقیت خود داشته یا آنکه خلیفه جدید نخواسته است به وعده ای که عبدالله ابن معاویه به ابو عیسی داده است وفا کند و یا چون عبدالله هم که کشته شده بود ، بنابراین ابو عیسی داخل نبرد با خلیفه شده است ؟ بالاخره علت واقعی نبرد امری است که روشن نمیشد بهر جهت نظر باینکه رفتار بعضی از خلفای بنی عباسی بایهودیان خوب نبوده و ظالمانه رفتار کرده اند ممکن است حدس اولی صائب باشد .

فصل بیست و دوم

عصر خلافت بنی عباس که زمان نهضت
ضد تلمودی و ابتدائی جنبش قرائیم^۱ است ،
پیشوایان مذهبی یهود نسبت به نهضتی که بر
علیه تلمود ابتدا در سوریه و بعد در اصفهان
ایجاد گردیده بود ، عکس العملی از خود نشان
نمیدادند و مسکن بود که این افکار جدید
منتهی به تزلزل بیشتری نسبت به معتقدات
تلمودی گردد .

عصر ابوالعباس
عبداله سفاح
۷۵۰ - ۷۵۴
و ابوجعفر منصور
۷۵۴ - ۷۷۵
و محمد مهدی
۷۷۵ - ۷۸۵
و هادی
۷۸۵ - ۷۸۶

اشتباهات و استبداد پیشوایان اجتماعی
یهود هم این رویه را تقویت میکرد . آنها
برای ایرادات بیجا و ضعیفی ، روسای لایق دانشگاهها را از کار
برکنار کرده و بجای آنها اشخاص نالایقی را منصوب میکردند . در این
عصر شلمویا سلیمان نوه بوستنای بریاست جامعه یهود ایران منصوب بود
یعنی مصادف با خلافت ابوالعباس . این خلیفه بدون ترحم خانواده اموی
را هر کجا بدست آورد از بین برد ، غیر از دفع غائله ابوعیسی و
کشته شدن وی ، عملی که برخلاف یهودیان باشد از طرف خلیفه
بعمل نیامد .

موقعیکه سلیمان رئیس یهودیان در سال ۷۶۱ فوت نمود ابوجعفر
منصور برادر ابوالعباس بمقام خلافت رسیده بود . سلیمان فرزندی
نداشت که جانشین وی گردد و قاعدتا مقام او به عنان ابن داود برادر
زاده اش میرسید ولی مشارالیه نسبت به قسمت بزرگی از مقررات
تلمودی موافقت نداشت . دو نفر روسای دانشگاههای سورا و پومبیدیتا

(۱) قرائیم به معنی متکلفین میباشد .

از نظریه وی بیخبر بودند و رأی آنها در انتخاب رئیس جامعه یهود عامل مؤثر بود. یکی از آنها معروف به یهودای کور است که از ۷۵۹ تا ۷۶۲ رئیس دانشگاه سورا بود و دیگری (دودائی) که از ۷۶۱ تا ۷۶۴ ریاست دانشگاه پومبیتا را داشت. آنها باتفاق شورای دانشگاهها بانتخاب عنان مخالفت کردند و طرف برادرکوچکش حنینا را گرفتند. طرفداران (عنان) هرچه کوشش نمودند که منصور خلیفه را بطرفداری وی جلب نمایند موفق نشدند و حتی نسبتهایی به او دادند که به حبس خلیفه درآمد و قرار بود اعدام گردد ولی بمشورت یکی از مسلمانان که به خلیفه اظهار داشت، چون از فرقه دیگری غیر از سایر یهودیان است لذا مورد مخالفت آنان واقع گشته، بااین ترتیب خلیفه او را مجاز داشت که به فلسطین مهاجرت نماید. عنان که نمیتوانست از پیشوایان دانشگاهها، که موجب خفت او را فراهم ساختند انتقام بکشد، قهر و غضب خود را متوجه تلمود ساخت. قرنهای بود که راجع به کیش یهود، مخالف و منقذی از بین خود یهودیان پیدا نشده بود و حیات مذهبی آرام بود. حملاتی که سابقا از طرف پل و پیشوایان و کشیشان مسیحی بمذهب یهود شده بود، هدفش متزلزل ساختن قوانین تورات و عدم توجه به استدلال و منطق و توجه به ایمان کورکورانه بود که عکس العمل آن، علاقه و سماجت خاص در مراقبت از دستورات مذهبی شد و تلمود زائیده همین فکر بود بطوریکه آنرا کتاب مذهبی شناخته و جای اصول تورات را گرفت.

تنقید و حملاتی که قبلا از طرف سرن و ابوعیسی اصفهانی نسبت به تلمود شده بود مؤثر واقع نگشت زیرا آنرا توأم با دعوی مسیحیت کرده بودند و وقتی بطلان دعوی آنان ثابت گردید، حملات ایشان بتلمود نمیتوانست مؤثر باشد. ولی نهضت ضد تلمودی

این عصر بتوسط یکی از پیشوایان بزرگ و علمای معروف انجام گردید و نمیتوانست بی اهمیت بماند .

عنان مایل بود که حیات مذهبی را، تنها به انجام مقررات تورات محدود سازد . او تلموديست ها را متهم مینمود ، که با اضافه نمودن مقررات جدید ، موجب لطمه بتورات را فراهم ساخته اند .

در آن عصر درین مسلمانان نیز دوفرقه وجود داشت یکی که مخالف روایات و سنن قدیمه بوده و فقط تکیه برقران داشتند و دیگری که هم قران و هم بروایات و سنن عمل مینمودند . مسکن است که عنان هم رویه خود را از مسلمانان فراگرفته باشد . او طرفداران خود را، تشویق به تحصیل و مطالعه تورات (میترا) مینمود و از این رو آن فرقه را (قرائیم) یا متکلمین نامیدند . عنان مخصوصا در قوانین مربوط به شنبه اعیاد ، ازدواج و غذا تغییرات مهمی داد . وی ضمنا مخالف هرگونه تفسیر و یا مطالعات فلسفی بود و روح منظور قوانین را در نظر نمیگرفت .

بعد از مرگ وی، شاول فرزندش به جای وی نشست . در همین عصر (یهودائی) رئیس دانشگاه سورا کتابی موسوم به (خلاخوت کتواوت) نوشت که مندرجات آن عبارت از خلاصه مقررات عملی مذهبی باشد .

در واقع مقررات لازم الانجام تلمود را بصورت اختصار درآورد . بهر جهت نهضت قرائیم از قدرت گاونیم کاست و از آن تاریخ بعد ریاست جامعه که از عهد بوستنای ارثی بود انتخابی گشت . بعد از آن ، ریاست دوفقر روسای دانشگاههای نامبرده ، (در همین عصر منصور خلیفه) ، ملکا ابن احا از (۷۷۱ تا ۷۷۳) ، بریاست دانشگاه پومبدیتا تعیین ، و حنینائی کهنا ابن حونا از ۷۶۵ تا ۷۷۵ ، بریاست دانشگاه سورا انتخاب گردید .

در این زمان است که یهودیان اسپانی تقاضا نمودند که يك نسخه از کتاب تلمود برای آنها ارسال گردد .



فصل بیست و سوم

در همین ایام ، عهد خلیفه اول یا دوم عباسی ، در همسایگی ایران اتفاق دیگر وقوع یافت که برای عالم یهودیت خالی از اهمیت نبوده است .

بعد از انحلال امپراطوری هونها یا افتالیان ، در حدود ۴۵۳ ، بین اروپا و آسیا در محلیکه ولگا به دریای خزر میریزد ، در حدود اشترخان ، خزریها اقامت نمودند . خزریها مردمانی بودند از شاخه مردمان فنلاندی و بولگاری و مجار که در آنجا سلطنتی تشکیل دادند . مذهب آنها بت پرستی بود . با اینکه جمعیت آنها خیلی زیاد نبود، در اثر شهادت در جنگ و تشکیلات منظم، دول بزرگ آن عصر، ایران و بیزانس ، از آنها حساب میبردند . دولت بیزانس خصوصا در عهد خسرو پرویز ، هر ساله مبلغ هنگفتی به ایران بابت جلوگیری از تجاوز خزرها میپرداخت و خسرو در تنگه ای که در نزدیک دربند قفقاز است سدی ساخته بود تا از حمله آنها که اغلب از آنجا به ایران و ارمنستان و بیزانس بعمل میآمد، جلوگیری نماید . بعد از آنکه دوره ساسانیان سپری شد، خزرها ارمنستان را متصرف و تا کریمه هم تاختند و موقعی که اعراب همسایه آنها شدند مکرر بین آنها زد و خورد شد . پادشاهان بیزانس و روسهای دنیپر، سالیانه مالیاتی به آنها میپرداختند تا بقسطنطنیه و خاك روسیه تجاوز نمایند .

دراثر معاشرت با اعراب مسلمان و یونانیان مسیحی ، که برای امور تجارتی داخل خاك آنها میشدند ، بتدریج به مذاهب دیگری آشنا میشدند . عده‌ای از یهودیان هم که از آزار لئون امپراطور بیزانس در ۷۲۳ فرار نموده بودند ، در بین آنها مستقر گردیده بکار تجارت و طبابت مشغول شدند . خلیفه و پادشاه بیزانس کوشش بسیاری برای جلب بولان پادشاه خزر ، در سال ۷۳۰ نموده بودند ولی بالاخره بولان بمذهب یهود در می‌آید . علت قبول مذهب موسی را از طرف بولان ، به دو نوع حکایت نموده‌اند :

۱ - در استدلالیکه نماینده خلیفه و مسیحیان برای اقناع بولان مینمودند همواره هر کدام نام یهود و یهودیت را ذکر مینمودند و از این سبب مذهب موسی بیشتر جلب نظر بولان را نمود .

۲ - گفته‌اند که چون بولان پی‌برد که مذاهب دیگری وجود دارد که در مقابل آنها بت پرستی رویه‌ایست ناپسند در صدد تحقیق و تجسس برآمد و پیشوایان خلیفه و مسیحیان را طلبید در حالیکه برای استدلال همواره از تورات و موسی صحبت میکردند هر يك کوشش مینمودند حقانیت خود را ثابت نمایند . بولان نمیتوانست به متن کتب مقدس آنها وارد و یا قضاوت نماید ناچار از نماینده خلیفه پرسید مذهب موسی بتو نزدیک‌تر است یا عیسی ؟ وی جواب داد موسی و از نماینده مسیحیان نیز همین نوع سؤال را نمود او هم جواب داد مذهب موسی بمن نزدیکتر است ، لذا اسحق سنگاری پیشوای روحانی یهودیان را طلبید و به مذهب موسی درآمد و بعد از او اهل دربار و بعد کلیه ملت خزر موسوی شدند . بعدا یکی از جانشینان بولان که بنام عوبدیا خوانده میشد علاقمندی به مذهب موسی را تشدید نمود ، و مدارس روحانی و کنیسه‌ها ساخت و کلیه اهالی کشور را مجبور به تحصیل تورات و تلمود نمود . کتاب

نیدحه اسرائیل صفحه ۵۵ مینویسد . بولان پادشاه خزر در اثر نفوذ یهودیان ایران به مذهب یهود در آمد . در کشور یهودی خزر يك هیئت حاکمه‌ای از دونفر یهودی دونفر مسلمان و دونفر مسیحی تشکیل گردید تا از روی عدالت هر فرقه‌ای ، پیروان خود را طبق مقررات دینی خویش قضاوت نماید .

در همین کتاب اثر قلم آقای بن صوی راجع به منشاء قوم خزر اطلاعات دقیق تری میدهد که در اثر تجسّسات آن نویسنده ، (که از محققین عصر حاضر راجع به یهودیان است) بدست آمده، مینویسد: «محققین بزرگ به این نتیجه رسیده‌اند که منشا قوم خزر از خارزم یا خرم می باشد»

«شارخیل پایتخت خزرها بود . سووی اطوسلاو کشور خزر را شکست داد ولی نتوانست از بین ببرد و تا قرن سیزدهم میلادی عهد چنگیزخان ، کشور آنها باقی بود»^۲

«بعضیها خزرها را مغول و برخی ترك تصور نموده‌اند ولی از سرهای اموات آنها که معاینه شده نشان میدهد که از نژاد اروپائی می باشند ، ولی تحقیقات جدی تری که بعمل آمده آنها را از خرم میدانند»

«خرم دارای تمدن قدیمی بوده و عصر جدید آنرا خیره گویند . در عهد هخامنشیان این کشور جزو ایران بود . هنگامیکه خشایارشا با یونان جنگ مینمود در ارتش ایران لشگریان خرزمی شرکت داشتند . بعد کشور مستقلی تشکیل دادند که قرن‌ها دوام داشت . در قرن هشتم ، اعراب آنجا را فتح نمودند اما آنها استقلال خود را محفوظ داشته چنگیزخان آنرا خراب کرد و تحت حکومت خانها

(۱) در صفحه ۲۱۲ .

(۱) در صفحه ۲۱۲ .

رفت . از ۱۵۵۸ پایتخت آنرا ارگنج نامیدند که تا این عصر بهمان نام قدیم باقی است و امروز جزو ایالت ازبکستان و ترکستان است»^۱
 «طولسطوب مورخ ، مینویسد که منشا یهود خزر از خرم است و راجع به اینکه کی بولان شاه خزر را یهودی کرد، میگوید یهودیان خازرم و علاوه مینماید که خود بولان یکی از فرماندهان ارتش خرم بوده و اسحق سنگری پیشوای روحانی یهود بولان را در قرن هشتم یهودی نمود»^۲

طولسطوب مینویسد : «بین خوارزم و ایتیل پایتخت خزر تا عهد اسلام رابطه فامیلی وجود داشته تا آنکه خازرمیها مسلمان شدند و خزریها یهودی . بولان متمایل به مذهب یهود گشت و نوه او عوبدیا یا عبدالله کاملاً یهودی بود . طبق عقیده ابن الاثیر : خزریها از خوارزم تقاضای کمک بر علیه روسها و ایانگ ترک نمودند . المقدسی گفته است : مامون خلیفه بر علیه آنها از گرگان حرکت کرد و ایلات روس یکی پس از دیگری کشور آنها را متصرف میشدند و اعراب هم از پشت سر بحمله پرداخته بودند ، در نتیجه بسیاری از خزریها مجبور به مهاجرت گردیدند . طبق گفته ابن هوقل : بعد از شکست از سووی اطوسلاو خزریها عقب نشینی کرده و در شبه جزیره سیاه کوه مسکن گرفتند و همچنین در مینگشلاق دریای خزر تحت حمایت خازرمیها درآمدند» .

طولسطوب نهضت درآمدن بکیش یهود را در خازرم ، قبل از اسلام میدانند و میگوید بعد از آنهم ادامه داشته است ولی بسختی از طرف فاتحین عرب مورد حمله قرار گرفته و سؤال میکند که آیا همین موضوع موجب نیست که یهودی شدگان خوارزم بطرف خزرها

(۱) در صفحه ۲۱۴ .

(۲) در صفحه ۲۱۶ .

مهاجرت نمایند؟ و این واقعه را در سال ۷۱۱ میلادی میداند .
 ربی یهودا حالوی^۱ ، سال اخیرالذکر را سال ۷۴۰ بیان میکند
 و حمله بولانرا به اردبیل، در سال ۷۳۰ میداند. با این ترتیب یهودی
 شدن خزرها حدود ۱۵ تا ۲۰ سال جلو رفته و تقریباً سال ۷۱۰ میشود
 در عهد عوبدیا سلطان خزنوه بولان، نفوذ یهودیان و روحانیون یهود
 از بغداد و خراسان و یونان، در خزر زیاد شد و پیروان فرقه تلمودی
 بین آنها نیز گردیدند^۲ . و در صفحه ۲۱۵ علاوه میکند «که همچنین
 در شهر خارزم که توسط نارسه پسر شوشندخت (ملکه یهودی یزدگرد
 اول) ایجاد شده بود جامعه یهود مانند اصفهان و همدان وجود داشت» .
 بالاخره از ذکر این نکته نباید خودداری کرد، که منشاء ملت خزر
 هرچه بوده ، کلیه مورخین عالم معتقدند که آنها مردمانی شجاع ولی
 ضمناً خونخوار بودند . در ضمن مطالعات تاریخی مشاهده میشود که
 این ملت پس از قبول مذهب یهود بتدریج طبع خونخواری خود را
 از دست میدهد و این تغییر در اثر آن است ، که هرچقدر به (مورال)
 یا اخلاق و تربیت یهودیت بیشتر آشنا گشته اند ، تمدن اخلاقی آنها
 مضاعف گشته و خوی جنگجویی و خونخواری آن قوم از بین رفته
 است. بعداً ملاحظه خواهیم کرد که از ۶۹۰ بعد در نتیجه اقدامات
 حسدائی پیشوای یهود اسپانیا و اقدامات دیگری که بعمل آمد چگونه
 ملت خزر را متوجه فلسفه مذهبی و اخلاقی یهود نموده و بر عده
 روحانیون و تعلیم و تربیت این قوم و تدریس تلمود اضافه و کوشش
 نموده اند و از آن بعد است که درخوی آنها ، بتدریج تغییرات مهم
 و تدریجی رخ داده است . بالاخره بایستی اضافه کرد که در این تربیت
 اخلاقی خزرها ، یهودیان ایران سهم بزرگی داشته اند ، ساکنین

(۱) ادیب - شاعر و مورخ یهودی اهل اسپانیا.

(۲) صفحه ۲۱۷ نیدحه اسرائیل .

یهودی خراسان از قرون سابق تا با امروز در امر تجارت و مسافرت‌های تجارتنی تخصص فراوان داشتند و یهودیان ایالت دیگر ایران یعنی بین النهرین ، چه در امور بازرگانی و چه در اطلاعات مذهبی و امور روحانی، سرآمد عصر خود بودند و هنوز هم این تقدم باقی است . دسته اخیر هم برای بازرگانی و خصوصا برای جمع آوری اعانه جهت دانشگاه‌های پومبدیتا و سورا به اکناف عالم مسافرت مینمودند و در نتیجه تناس این دو دسته با خزریها ، تغییرات مذهبی و اخلاقی آنانرا فراهم کرده است . آقای اب . ن . پولاک نویسنده کتاب (تاریخ ایجاد کشور یهودی خزر در اروپا) در صفحه ۱۳۰ مینویسد :

«دسته سوم از یهودیان که بکشور خزر وارد شدند از طریق بازرگانی وسیعی بود که از خراسان و خوارزم به ایتیل (پایتخت خزر) انجام میشد . در بین کمتر از دو قرنی که ، از یهودی شدن آنها و متلاشی شدن امپراطوری خلیفه گذشت ، عده کثیری از یهودیان عراق و سایر کشورهای شرق نزدیک ، بآنجا رو آوردند ، و از جمله ایکه ، از نوشته‌های سعدیا هگاون باقی مانده ، بخوبی دیده میشود که مهاجرت یهودیان عراق به کشور خزر ، امری عادی بود . بهر جهت اطلاعات زیر را نیز از نوشته‌های قبور آنان بدست داریم که نوشته است : «شروع آمدن یهودیان بغداد و خراسان و یونان ، موجب تقویت اهالی کشور شد»

در نیمه دوم قرن هشتم میلادی یعنی در دوره خلافت هادی ، هنگام سلطنت شارلمان ، اوضاع و احوال یهودیان در اروپا رو بیهودی گذاشت و این امپراطور عده‌ای از علمای یهود را برای تعلیم یهودیان کشور خودش از ایران که مهد علم یهود بود استخدام کرد تجارت را بوسیله یهودیان در امپراطوری خود تشویق نمود و از یهودیان برای سفارت به ممالک عربی خصوصا نزد هارون الرشید

استفاده میکرد . و در ۷۹۷ ، اسحق نامی را مترجم و مامور ساخت و پس از ملاقات خلیفه با هدایای زیادی مراجعت نمود . در آن عصر عده زیادی از یهودیان در خاك آلمان که جزو خاك شارلمان بود اقامت گزیدند .



منصور خلیفه

در موقعیکه منصور بتخت خلافت نشست ، عبدالله عموی خلیفه عباس که در جنگ با مروان ، آخرین خلیفه اموی فاتح گشته بود از سوریه متوجه کوفه گردید که بمقام خلافت برسد . منصور ابومسلم را مامور جنگ با او کرد ، عبدالله بدون ترحم ۱۷ هزار از سپاهیان خود را که اهل خراسان و ایرانی بودند ، چون اعتماد به آنها نداشت کشت ولی بالاخره در نزدیکی نصیبین شکست خورد و مغلوب ابومسلم گشت و به بصره فرار نمود . خانواده عباس که خلافت خود را مدیون ابومسلم میدانستند نسبت به وی خیانت کردند بدین معنی که منصور پیشنهاد حکومت سوریه را به او کرد تا به خراسان نرود و ابومسلم با لشگریان خود در نظر گرفت راه وطن را در پیش گیرد ناچار منصور از در حيله درآمد و با دادن اطمینان و وعده های قابل ، ابومسلم از عزیمتی که داشت منصرف شده متوجه دربار خلافت گردید .

پس از چندی که پذیرائی شایانی از او بعمل آمد بالاخره يك روزیکه تمام پیروانش در کاخ خلیفه خلع سلاح بودند ، در مقابل خلیفه بقتل رسید .

منصور به شهر دمشق و کوفه اعتماد نداشت لذا برای پایتختی خود محل فعلی بغداد را انتخاب و شهر بغداد را در آنجا بنا نمود . بنای این شهر از سال ۱۴۵ هجری = ۷۶۲ شروع و تا سال ۱۵۰ هجری = ۷۶۷ بطول انجامید .

بعد از قتل ابو مسلم ، در ایالت خراسان در ۷۶۷ بر علیه منصور انقلابی رخ داد ولی منصور آنرا خاموش نمود و نیز توانست مهاجمه امپراطور بیزانس را دفع نماید . در همین ایام درمازندران هم شورشی برپا گردید زیرا مردم آن سامان هنوز پایبند مذهب قدیمی خود بودند . منصور لشگری به آنجا فرستاد و طبرستان و گیلان از این تاریخ بطور قطع بتصرف اعراب در آمد .

در نتیجه این پیش آمد ، دیلمیان که هنوز زردشتی بودند به خاک عرب حمله ور شدند ولی بعد از جنگ سختی شکست خوردند در ۱۴۳ هجری = ۷۶۰ منصور تشکیلات جاسوسی را در کلیه متصرفات خود توسعه داد . در این عصر نفوذ ایرانیان در دربار منصور رو بتوسعه گذاشت . منصور بر هر کس بدگمان بود در صدد قتل او بر می آمد و بدین ترتیب عده ای از خانواده هاشم را بقتل رسانید . در سال ۱۴۸ هجری = ۷۶۵ حضرت جعفر صادق در مدینه از دنیا رفت . پسر بزرگ آن حضرت اسمعیل بود که بایستی جانشین امام گردد ولی در حیات پدر بدنای باقی شتافت .

بعد از فوت امام جعفر ، فرزند دوم او ، حضرت موسی ، ملقب به کاظم جای پدر نشست و آموزشگاه او را اداره کرد در اینجا اختلافی بین پیروان خاندان علی (ع) یا شیعه تولید گردید ، عده از پیروان امام جعفر ، حبیب پسر اسمعیل را جانشین امام دانستند که این فرقه معروف به اسمعیله میباشند و آنهاییکه همان امام موسی کاظم را قبول کردند شیعه میباشند .

مهدی خلیفه بعد از منصور پسرش مهدی بر تخت نشست. جوانمرد و بخشنده بود، آموزشگاهها و مساجد را توسعه داد و یا بنا نمود و مسافر خانه ها و آب انبارها ساخت، از خونریزی و انتقام احتراز داشت. مقنع یا هاشم بن حکیم که به پیغمبر برقع پوش معروف است در عصر مهدی در خراسان ظهور نمود. او میگفت: (خدا برای اینکه در میان بشر خود را ظاهر سازد همیشه بصورت آدمی ظاهر میشود) او آدم، نوح، ابو مسلم و شخص خود را خدا میدانست که بصورت آدمی ظاهر شده اند. عده زیادی پیرو پیدا کرد ولی بالاخره در جنگ بامامورین خلیفه شکست خورده بقتل رسید، پیروان اوسفید پوش بودند.

فرقه دیگری در گرگان پیدا شدند که آنانرا سرخ پوشان مینامیدند و آنها اصول مانی و مزدک را توأماً قبول داشته و مردم رادر تمایلات نفسانی مطلق العنان میساختند این مسلک در تمام خراسان و غرب ایران و عراق انتشار یافت. پیروان این مذهب را زندیق میگفتند. مهدی با آنان بمبارزه پرداخت و همه را نابود ساخت.

در سال ۱۶۲ هجری = ۷۷۹ روم شرقی یا بیزانس به حدود خلیفه حمله نمود، سپاهیان خلیفه آنها را شکست داده و تابو سفور پیش رفته، و بالاخره صلح برقرار گردید. مهدی بزیارت اورشلیم رفت و در سن ۴۳ سالگی درگذشت.

فرزند لایق و محبوب مهدی، هارون که از موسی برادر دیگر خود کوچکتر و در سال ۱۵۶ هجری = ۷۷۳، در جنگ بسفور ابراز لیاقت نموده بود، از این جهت مهدی مایل بود حق خلافت را از برادر بزرگتر سلب و به هارون دهد اما بعد از مرگ پدر، هادی خلیفه گردید ولی پیش از یکسال خلافت وی طول نکشید و پس از مرگ هادی

خلافت به هارون رسید .

در این عصر که چهار دوره از خلفای عباسی گذشته، اوضاع واحوال یهودیان ایران وسایر متصرفات خلفا، آرام بود. آنها بکار وکسب وبازرگانی خود مشغول و در قسمت کردستان وحوالی دماوند واطراف الی کوههای نیشابور بزراعت وگله داری سرگرم بودند . جسعت وثروت آنها در تزايد وابداء این خلفا پیرو مقررات محدودیت های عمر نسبت به یهودیان نبودند .

«یکی از عوامل مؤثر در سرعت پیشرفت تمدن اسلام و ترقی و تعالی علوم و ادبیات در نهضت عباسیان این بود که خلفا در راه ترجمه و نقل علوم از بذل هر چیز گران دریغ نداشتند وبدون توجه بملیت و مذهب و نژاد دانشمندان و مترجمین را احترام میگذاشتند .

موقعیکه منصور در صدد بیعت گرفتن برای پسرش مهدی برآمد، با پزشک یهودی خود، فرات بن شحاتا، در آن خصوص مشورت کرد، فرات آنچه بنظرش میرسید آزادانه برای منصور بیان کرد»^۱ .

فصل بیست و چهارم

هارون الرشید

اکثر مورخین، عصر هارون الرشید را با عصر طلایی دوره حضرت سلیمان پادشاه یهود مقایسه کرده‌اند. مسیحیان به تعریف هارون پرداخته‌اند زیرا در عصر او شارلمان امپراتور غرب توانست توسط نماینده خود که یکنفر یهودی بود قبلاً شرح آن داده شد، موفق به گرفتن امتیاز آزادی زوار مسیحی را برای زیارت قبر حضرت مسیح بگیرد و نویسندگان عرب هم از تعریف خودداری نکرده‌اند زیرا نبایستی فراموش کرد، هنگامی که هارون به مقام خلافت رسید بیش از دو قرن از سال هجرت گذشته بود و در این مدت ثروت کلیه ممالک معروف شرقی و افریقائی به خزانه خلفا سرازیر شده و در این عصر که قیامهای ضد خلافت دیده نمیشد، هارون میتواند با ثروت عظیم خود، جلب توجه نویسندگان و بزرگان کشور پهناور خویش را بنماید و بدین ترتیب چون طبعاً متسلقین دربار سلاطین شرق آرزویشان برآورده میشد غیر از تعریف و تمجید چه اظهاراتی میتوانند بنمایند. تاریخ عرب و اسلام در صفحه ۲۵۶ پس از ذکر محسنات هارون اضافه میکند:

«نقایصی که در اخلاق رشید (هارون الرشید) بنظر میرسد، عبارت است از حس شدید بدگمانی و غیظ و خشمی که گاهی بر وجودش بطوری استیلا پیدا مینمود که وی را بکلی از حال طبیعی خارج میساخت و اینهم نتیجه استبداد و مطلق‌العنانی او بود».

عصر هارون الرشید

۷۸۶ - ۸۰۹

و امین

۸۰۹ - ۸۱۳

و مامون

۸۱۳ - ۸۳۳

هارون طایفه برمکیان را که حق تعلیم و تربیت و خدمت بخانواده عباسی داشتند از بین برد. آنچه جای تأسف نیز می باشد آنست، هارون که معروفیت خاصی در تاریخ دارد و او را یکی از خلفای بزرگ محسوب داشته اند، در مورد رفتارش بایهودیان، برخلاف پادشاهان بزرگ گذشته که نسبت بیهودیان عموماً رویه ای عادلانه و بامحبت داشتند، رفتار کرده است. درحالی که دوره سلطنت هارون و اولادانش را خوشترین دوره زندگانی مردم دوره خلفا محسوب داشته اند، برای یهودیان دوره ناراحتی و آزار بوده است.

در سال ۸۰۷، دو سال قبل از فوتش مقررات محدودیت یهود را بموقع اجرا گذاشت. در آن تاریخ از قرار معلوم نظر هارون محدود کردن مسیحیان بوده است زیرا همواره با دولت بیزانس در حال جنگ بود و فکر سلب آزادی مسیحیان، وی را متوجه محدود نمودن کلیه اقلیتهای غیرمسلمان نموده است زیرا در ابتدا مقرر داشت که مسیحیان وصله ای از پارچه آبی بر لباس خود بدوزند و سپس وصله زرد را برای یهودیان تعیین کرد. در عصر هارون الرشید علم و دانش در کشور خلیفه توسعه یافت و یهودیان هم در پیشرفت علوم در این عصر قدم های مؤثری برداشتند مخصوصاً در آن عصر اداره ای را که منصور برای ترجمه کتب علمی سایر ملل به عربی تاسیس کرده بود، توسعه یافت. بالاخره هارون الرشید در سال ۸۰۹، هنگامیکه برای دفع فتنه ای در سمرقند اعزام آن دیار بود، در سن ۴۳ سالگی فوت و در میان باغی در خراسان او را بخاک سپردند. و پس از چند سال حضرت امام رضا (ع) را در همان جا نزدیک قبر هارون دفن کردند و اطراف آن قبور بعدها آبادی شد و بتدریج شهرستانی بنام مشهد گردید.

هارون تمام مملکت را بین دو فرزندش امین و مامون تقسیم نمود. امین در حیات پدر بولیعه دی تعیین گردید و عبدالله ملقب

به مامون که از مادر ایرانی بود قرار شد بعد از امین به خلافت برگزیده گردد. پس از فوت هارون بین دو برادر نقاری پیدا شد ولی چون مادر مامون ایرانی و در آن وقت در خراسان بود ایرانیان وی را کمک نموده و بالاخره خود را خلیفه شرق نامید و سمرقند را گرفت. اما امین، در بغداد ثروت دولت را، خرج هوسرانی های خود مینمود و با بذل و بخشش، مردم از او طرفداری میکردند و تمایلی به مامون نداشتند زیرا مادرش نه عجم بود و نه عرب.

امین قشونی به ایران بر علیه برادر خود فرستاد، وی توسط سردار ایرانی مامون، که طاهر نام داشت شکست خورد. بالاخره طاهر بتدریج در تمام خط سیرش بطرف بغداد فاتح بود تا اینکه وارد پایتخت خلیفه شد و امین توسط سربازان خراسانی بقتل رسید.

مامون خیال داشت که پایتخت را در خراسان قرار داده و به - بغداد مراجعت ننماید، در نتیجه انقلابی در کوفه بطرفداری از خاندان حضرت علی (ع) برانگیخته شد و طغیان های دیگری در حجاز و سایر متصرفات عربی ظاهر گردید. مامون برای رفع این بحرانها و امید خاتمه دادن به این آشوبها، حضرت امام رضا (ع) رئیس خاندان علی (ع) را ولیعهد و جانشین خود قرار داد و در صورتیکه ۲۲ سال از مامون بزرگتر بود و رنگ سبز شیعه را بجای رنگ سیاه عباسی اختیار نمود.

هرچند جمعیت شیعه از این پیش آمد خوشوقت شدند ولی مردم بغداد و اعراب بر علیه مامون شورش نموده و ابراهیم برادرش را بخلافت پذیرفتند. امام رضا (ع) مامون را متوجه خطر این عمل ساخته و لزوم تغییر سیاست را به او گوشزد کرد و مامون بطرف بغداد حرکت نمود.

مامون یکی از دخترانش را بزنی حضرت رضا و دختر دیگرش

را به پسر آنجناب داد ولی حضرت امام رضا (ع) غفلتا رحلت نمود و این واقعه مربوط بعمل مامون و وصلتهای او را بایستی از روی نقشه سیاسی دانست. بالاخره مامون بغداد را فتح و فتنه ابراهیم برادرش را خاموش و طاهر را نایب السلطنه مشرق نمود و بعد از چندی وسیله مسمومیت او را نیز فراهم ساخت.

در قیامهای ضد امین و هنگام جنگهای مامون با امین یهودیان فلسطین دچار مصائب زیادی گشتند و در مدت چهار سال خلافت امین، اوضاع و احوال یهودیان بین النهرین و بغداد و قسمتهای ایران که جزو قلمرو حکومت او بود بسیار وخیم گردید و مقررات محدودیت عمری به سختی مورد اجرا در آمد.

بعد از آنکه مامون تنها خلیفه امپراطوری عرب شد و توجه این خلیفه معطوف به توسعه علوم و فنون و ادبیات گشت، اوضاع و احوال یهودیان رو به بهبودی رفت. مامون در ایران بزرگ شده بود و زن ایرانی داشت قطعا این تربیت و وصلت ایرانی در رویه او نسبت بیهود بی تأثیر نبوده است.

بغداد در آسیا و قیروان در افریقا و خصوصا مرو در خراسان مراکز علمی جهان روز گشتند. یکی از علمای یهود که به زبان عربی و هندی آشنا بود و در علم ریاضی متخصص، ارقام هندی را در عربی وارد کرد و یکی از ریاضی دانهای هندی را نزد خلیفه برد و با او کتابی را که شامل حساب چهار عمل اصلی بود از هندی به عربی ترجمه نمود. یهودی دیگری از اهل مازندران موسوم به سهیل و ملقب به ربان که در علوم طب و ریاضی تخصص داشت، در حوالی سال ۸۰۰، کتاب المجسط *Almageste* بطليموس را در ستاره شناسی از یونانی به عربی ترجمه کرد. او اولین کسی بود که متوجه انکسار نور گردید. پسرش ابوسهیل علی (۸۳۵-۸۵۳) در پیشرفت علم پزشکی،

دخالت تامی داشت و مشارالیه استاد رازی شهیر و انضربی بود . در این عصر ، یکی از علومیکه پیش از طب و اخترشناسی و ریاضی مورد نظر واقع گردید تفسیر قرآن بود که جنبه فلسفه مذهب را پیدا نموده بود . دسته‌ای معتقد بودند که انتصاب صفات زیاد برای خداوند ، يك نوع مادیت و الزام جسمانیت می‌آورد که در نتیجه در عقیده یگانگی خدا لطمه وارد می‌سازد و عقیده خود را متکی بر منطق و عقل میدانستند این دسته را معتزله^۱ مینامیدند . دسته دیگر ، بعضی اشارات و عبارات قرآن را که برای خدا شکل و ماهیتی قائل است پذیرفته و عقیده مند بودند که خداوند دارای شکل و کلیه حواس انسانی است و آنها را متکلمین^۲ میگفتند . و تفسیر قرآن را امری خطرناک دانسته و خداوند را بصورت انسان مجسم می‌ساختند . این افکار و عقاید در بین یهودیان هم پدیدار گردید ، فرقه (قرائیم) پیرو عقیده متکلمین بودند و دسته دیگر که (راب‌های یهود جزو آنان بودند ، بعقیده اول پیوستند . مامون و معتصم و واثق خلفای عباسی پیرو معتزله بودند^۳ .

یهودای یودقان از اهالی همدان ، پیرو عقیده معتزله بود و خود را پیشوا و مسیح موعود میدانست ، او با هرگونه شکل و مادیت برای خداوند مخالف بود و اظهار میداشت عباراتی که در این زمینه گفته شده آنها بایستی بمعنای مجازی گرفت بعلاوه وی معتقد بود که سرگذشت انسان اجباری نیست و از طرف خداوند قبلا تعیین نگردیده ، یعنی مخالف جبریون بود . و میگفت انسان در اعمال خود آزاد است و عدل الهی هر عمل نیک و بدی را پاداش میدهد .

(۱) معتزله یکی از فرقه‌های اسلامی بوده که از فرقه سنی و خوارج جدا شده عزلت اختیار کردند .

(۲) گرائیتر کتاب سوم صفحه ۳۲۹ .

(۳) تاریخ ایران سایکس جلد دوم صفحه ۱۳ .

یهودا پرهیزکاری و اجتناب از استعمال گوشت و شراب ،
و مراعات نماز و روزه را واجب میدانست . پیروان یهودا را ،
یهود قانی مینامیدند و آنها تصور میکردند که پیشوای آنها حیات
ازلی دارد و بعد از مرگ باز خواهد گشت .

یکی از طرفداران وی موسوم به موشکا ، خواست عقیده
یهودا را با اسلحه تبلیغ و تحمیل کند ، با دسته خود از همدان
خارج شد ولی در اطراف قم با ۱۹ نفر از اطرافیان خویش توقیف
و کشته شدند . یهودا یوتقان در نظر داشت که رویه پرهیزکاری و
زهد را بین یهودیان مجری سازد .

یکی دیگر از پیشوایان مذهبی یهود در عصر امین و مامون ،
بنیامین ابن مشه اهل نهاوند میباشد . وی خواست که فلسفه و افکار
معتزلی را به همکیشان خود بیاموزد و با عبارتی که در تورات برای
خداوند تعیین شکل نموده مخالف بود ، خلقت و وحی و الهام به
پیغمبران را بطور مستقیم بوسیله خدا رد میکرد ، و اظهار میداشت
که چون خداوند روح مطلق است ، نمیتواند هیچ گونه رابطه‌ای با
مادیات داشته باشد و یا آنکه دنیای مادی را خلق و در محیط محدود
کوه سینا نزول کرده و صدای خود را شنونده باشد . برای حل این
مشکل معتقد بود که خداوند مستقیماً عالم ارواح و فرشتگان را
آفریده و دنیای مادی توسط یکی از همان فرشتگان ایجاد گردید و
در واقع خداوند ، غیر مستقیم آفریننده مادیات میباشد . برای
بنیامین نهاوندی فرق و امتیازی قائل شده‌اند و او را یکی از دسته
های قرائیم هم دانسته‌اند ، مع الوصف نهاوندی با قسمتی از دستورات
و تلمود موافق بود ولی با اطاعت کورکورانه نسبت به عقیده
پیشوایان مذهبی یهود ، مخالفت داشت و میگفت هر فردی بایستی
در تجسّسات و تحقیقات دینی آزاد باشد و علاوه میکرد (ولو اشتباه

در استنباط ، گناه محسوب نمیشود) .

در این عصر فرقه عرفانی دیگری هم وجود داشتند که خداوند را بشکل مادی یعنی داشتن دست و پا و دربار و رئیس دربار (متاترون یا خنوخ) در میآوردند و بین اسلام و یهود بر علیه آنها مبارزه مینسودند .

این تصورات و عقاید عجیب مخلوطی از افکار پریشان یهود و مسیحی و بعضی از مسلمانان بود که با پرده اسرار پوشیده شده و بصورت الهامات الهی در آمده بود . و طرفداران زیادی پیدا کرده خود را بنام مومنین میخواندند . آنها مدعی بودند که میتوانند نظر خود را متوجه قصر خدا ساخته و با بیان جملات و ذکر اسامی اسرار آمیز در حال روزه و پرهیزکاری ، معجزاتی از خود ظاهر سازند . طلسمهائی که بر روی آنها اشکال عجیب و غریب نقش و اسامی خدا و فرشتگان را روی آنها مینوشتند از عملیات این دسته است .

بعقیده آنها هر فرد مؤمن و مقدس میتواند این معجزات را انجام دهد اما بشرطیکه وسائل لازمه را بکار برد و ضمناً از اسرار این علم با خبر باشد .

پیشرفت عقیده اخیر بطوری در میان مردم شیوع یافته بود که وقتی در سال ۸۱۴ در عصر مامون خواستند رئیس جدید دانشگاه پومپدیتارا انتخاب نمایند، بجای اینکه مراهرن بن شموئل که یکی از علمای طراز اول و با لیاقت بود انتخاب شود ، يك پیر مردی بنام یوسف برابا ، را که لیاقت او فقط در دعوی عرفانی و داشتن رابطه با الیاس پیغمبر بود ، انتخاب کردند . افکار متضاد و مختلف آنروز موجب نفاق ، مخصوصاً در محیط دانشگاه های یهود ایران

(۱) این فرقه بین یهودیان بنام قبالیست یا پیروان قبلا خوانده میشوند.

گردید . در سال ۸۲۵ ، همان عصر مأمون بین داوید بن یهودا و دانیال نامی که پیرو قرائیم بود بر سر ریاست جامعه یهود اختلاف زیادی پیدا شد . و این اختلاف به دانشگاه نیز سرایت کرد تا بجائیکه آبراهام بن شریرا ، معزول و یوسف برحیا بجای وی منصوب گردید ولی آبراهام در دانشگاه پومپدیتا نفوذ زیادی داشت و کار مرافعه تا بنزد خلیفه رسید . بالاخره داوید بن یهودا بریاست جامعه یهود ، انتخاب و تا اواخر خلافت معتصم (سال ۸۴۰) بمقام خود باقی و آبراهام بن شریرا هم تا سال ۸۲۸ بریاست دانشگاه پومپدیتا برقرار بود و پس از او تا سال ۸۳۳ ، یوسف برحیای بریاست انتخاب گردید . قطعا تمام این اختلافات در اثر وجود نهصت قرائیم بوده است .

* * *

معتصم

عصر مامون درخشنده ترین عصر طلایی خلفا بوده است و در کلیه رشته ها علمی ادبی و عقلانی پیشرفتهائی حاصل گردید و در فلسفه نظری هم قدمهائی برداشته شد .

مامون قبل از مرگ برادرش ، ابو اسحق ملقب به معتصم را به ولیعهدی انتخاب کرد (در صورتیکه حق با عباس پسر او بود) که بعد از وی خلیفه گردد . در عصر معتصم که از سال ۸۳۳ میلادی = ۲۱۸ هجری شروع گردید کماکان مجالس بحث و مناظره آزاد بود مگر راجع بفرقه معتزله ، که هر کس با آن مخالفت مینمود و یا از قبول آن سر باز میزد ، مجازاتش اعدام بود . رویه سیاسی معتصم مانند مامون بود .

در سال ۸۳۳ = ۲۱۸ هجری يك ارتش خارجی که بیشتر آنها ترك بودند و سالهای قبل به عنوان غلام از آسیای مرکزی به مرکز

خلافت آمده بودند، موجب شد که بعدها اساس خلافت متزلزل گردد. مردم بغداد که از خشونت سربازان ترك ناراضی بودند ، موجب گشتند که معتصم پایتخت خود را به سامره ، چند فرسخی شمال غربی بغداد منتقل سازد . کولی ها یا طایفه (جات) از سند سفلی هندوستان در این تاریخ بعد ۱۷ هزار نفر برای اولین بار بین بصره و بغداد دیده شدند . معتصم آنها را مغلوب و روانه سیلیسیا نموده و عده ای را هم به اطراف خاتقین حدود فعلی ایران فرستاد . در سیلیسیاهم مورد حمله یونانیها قرار گرفته به تراس رفتند .

در این عصر بابك در حدود اردبیل قیام نمود. و در این هنگام افشیدن فرمانده قوای خلیفه بر علیه ارباب خود برخاست و بعد از دو سال جنگ و پس از آنکه شش لشگر خلیفه را شکست داد بالاخره دستگیر و روانه بغداد و طولی نکشید که معتصم او را به بهانه آنکه بدین زردشت ایمان آورده بقتل رسانید . معتصم در سال ۸۴۲ پس از بیماری فوت و پسرش واثق بجای او نشست .

در عهد معتصم در بین قرائیم یهود ، اختلافاتی تولید گردید که منجر به ایجاد فرقه های جدیدی ، که نسبت به نظریه عنان ، مبتکر اولیه دور بودند شد .

موسی و اسمعیل که ساکن ده کیلومتری شرق بغداد بودند ، در سنوات ۸۳۳ - ۸۴۲ اصلاحاتی در طریقت قرائیم بعمل آوردند ، مخصوصاً در مراسم روز شنبه ، و اظهار میداشتند که ممنوعیت خوردن پی مربوط به حیوانات مخصوص قربانی است و در ذبح معمولی خوردن آن آزاد است^۱ و اینها فرقه جدیدی بنام اکبری

(۱) خوردن پی برای یهودیان ممنوع است .

ایجاد کردند . در همین عصر در شهر صفران Safran در ایران ، مردی بنام ابو عرام که او را موسی ایرانی مینامیدند ظهور نمود و وی بعدها در تفلیس ساکن گردید . تغییراتی در مقررات (قرائیم) متکلمین یهود وارد ساخت تاریخ اعیاد را تغییر داد ، و تقویم سابق را باطل نمود و مقرر داشت که اول ماه در روز ظاهر شدن هلال نخواهد بود بلکه در انتهای آن است . قیام مردگان را بصورت جسمانی رد کرد . فرقه او بنام ابو عمرانی یا تفلیسی خوانده میشدند و چندین قرن باقی بودند . در همین عصر موسی دیگری از بعلبک قیام و اصلاحات موسی ایرانی را تعقیب و معتقد بود که فقط اعیاد پسح در روزهای هشنبه و روزه بزرگ (کیور) بایستی در روزهای شنبه باشند .

افکار و معتقدات قرائیم ها ، تا به ایالت خراسان رسید در این ایالت جمعیت یهود بسیار زیاد بود و چون جمعیت قرائیم ، مرکز روحانی و پیشوا نداشتند تا بتواند اتحاد پیروان خود را تامین نماید ناچار در انجام مراسم مذهبی اختلافاتی تولید میگردید . بطوریکه قرائیم این ایالت مراسم اعیاد را نسبت به سایر ایالات در تاریخ دیگری انجام میدادند . و راجع به خویشا نیکه ، ازدواج با آنها مجاز است اختلاف نظر داشتند .

در این زمان در عصر شارلمان و فرزند اولوئی دبوئر Lows اوضاع و احوال یهودیان در اروپا و خصوصا در فرانسه رضایت بخش بود و بسیاری از مسیحیان به تحصیل علوم و مذهب یهود پرداخته و عده از آنانیکه به این کیش در میآمدند بیشتر در بین اهل مطالعه و قابل ملاحظه بود . یهودیان ، درساختن کنیسه ها و تبلیغ علنی مذهب خود آزاد بودند ولی طولی نکشید که یکی از کشیشها بنام اگوبارد Agobard بر علیه آنان قیام و این آزادی را از بین

برد خصوصا در عهد لوئی دوم .

ابوجعفر هارون
الوائق
فرزند معتصم در ۸۴۲=۲۲۷ هجری
بجای پدر نشست ، علم و ادب را ترویج نمود
و تجارت و هنر را تشویق کرد . علاقه خاصی
بنویسی داشت و آنرا بسیار توسعه داد و یکصد نوا و آهنگ در
عصر او درست شد ، در زمان او گدا کمتر در کشور دیده میشد و
در توسعه عقیده معتزله کوشش زیاد نمود و عنصر ترك را مقدم
بر عرب و ایرانی داشت . در عصر اوفقها و پیشوایان مذهبی مرتجع
در خلوت بر علیه او مشغول بودند و با مرگ او نه فقط افتخارات و
جلال و دبدبه عباسیان خاتمه یافت بلکه امپراطوری خلفا بطرف
انحطاط گرائیده و روز بروز بطرف آشفتگی روی نمود و ائق در
۷۴۷=۲۳۲ هجری در سامره درگذشت والمتوکل برادر و ائق در
عوض فرزند او بحمايت وصيف ترك بجای برادر نشست .



فصل بیست و پنجم

همانقسم که قرنهای متمادی است تاریخ
ملل و امم مختلفه نشان میدهد، در هر موقع که
ملتی رو به انحطاط رفته یا اوضاع اقتصادی و
سیاسی وی آشفته گردیده است پیشوایان او،
برای تبرئه خود در مقابل ملت، تقصیر را
بگردن عضو ضعیفی گذارده یا عبارت دیگر
انتقام عدم پیشرفت و شکست خود را خواسته‌اند

عصر متوکل
۸۴۷ - ۸۶۱
و منتصر
۸۶۱ - ۸۶۲
و مستعین
۸۶۲ - ۸۶۶

از طبقه بی دفاع بگیرند و در هر کشور و مملکت عضو ضعیف‌تر
و نقدتر از یهودیان که بدون مخارج لشگرکشی و تلفات بتوانند
(ولو بدون منطق و علت باشد) انتقام جوئی نموده یا با مجرم ساختن
او خود را تبرئه نمایند، کجا توان یافت؟ بشریکه هنوز مدارج
ترقی و تمدن حقیقی را که عبارت از اجرای عدل و انصاف و تامین
آزادی بشریت بدون فرق رنگ و نژاد و مذهب باشد، نپیموده یا
اگر دعوی آنرا مینماید برای خودش در مقابل ملل قویتر است و
نسبت به ضعیفتر از خود، انجام آنرا بکلی فراموش میکند، و
یا عبارت دیگر تجاوز نفرت انگیز قویتر را، برای خود، در مقابل
ضعیفتر مجاز و قانونی میداند. همین قسم بوده است رفتار متوکل
نسبت به یهودیان «متوکل خلیفه جور پیشه بود و در دوره او خلافت
عباسیان رو به انحطاط گذارد. اوقاتش را بعیاشی و میگساری مصروف
داشته امور حکومت را مختل گذاشت و با اینحال در عقاید مذهبی

فوق العاده خشك و بى نهايت متعصب بود^۱»

«علمای ظاهری و قشری در این دوره تفوق پیدا نموده و ارتجاع بتمام معنی عرض وجود میکند. اصول و تعالیم معتزله منهدم شده و استادان بزرگشان (بنوبت) از هر طرف مورد تعصب سخت قرار گرفته و با کمال قساوت و بیرحمی باذیت و آزاد آنان پرداختند و همینطور عداوت و کینه این خلیفه جدید نسبت باولاد فاطمه و علی (ع) سخت و شدید بوده است. او حتی مسخره اش را و امیداشت که بلباس «شیر خدا» که از القاب علی (ع) است در آمده این عبارت (الانزع البطين والاصلع خلیفته المسلمین) را بطور استهزا بخواند. مزار و بارگاه حضرت حسین ابن علی (ع) را حکم داد خراب کنند و حتی زمین آنرا شیار کردند. بعلاوه متوکل با یهود و نصاری از روی تعصب دشمن بوده و قوانین و احکام منسوخه و متروک را^۲ بر علیه آنها تجدید و بموقع اجرا گذاشت. آنها مخصوصا مجبور بودند که در چهارچوب درب خانشان صورت شیطانرا نقش کنند و نیز مالیات خاصی بر آنها تحمیل نمود (جزیه) و لباس زردی که علامت ذلت و خواری بود معین کرد پیوشند و از حق استخدام در دوایر دولتی بکلی محروم گردیدند و این مسلم است که فرزندان شان از تحصیل زبان عربی محروم بودند»^۳ متوکل دو سال بعد از شروع خلافت، کنیسه ها و کلیساها را تبدیل به مسجد نمود و نسبت به زردشتیان نیز با همین رویه رفتار کرد. بمسلمانان غدغن کرد که یهودیان را تدریس نمایند. و سوار اسب نگردند فقط سوار الاغ و قاطر میتوانند بشوند هر ملکی را معامله می کردند موظف بودند ده يك

(۱) تاریخ عرب اسلام صفحه ۲۹۱ .

(۲) مقرراتی که عمر اول وضع کرده بود، مراجع میشود به صفحه

(۳) تاریخ ایران، سایکس صفحه ۱۷ - ۱۹ .

ارزش آنرا بخلیفه پردازند. به اقتدار (روش گالوتا) رئیس یهودیان و امتیازات سابق خاتمه داد و دیگر این مقام را برسمیت نیشناخت. مع الوصف یهودیان، دانشگاه پومپدیتارا توسعه دادند تا بعظمت دانشگاه سورا در آمد.

سابقا روسای دانشگاهها بهمراهی اعضا خود موظف بودند سالی يك مرتبه برای ادای احترام بمنزل رئیس جامعه یهود بروند ولی در آنوقت دیگر ممکن نبود در بغداد این مراسم انجام یابد و در پومپدیتا اجرا میشد و ممکن است علت توسعه این دانشگاه، در اثر همین جریان باشد. رئیس این دانشگاه در این زمان شخص فعالی بنام (پلتوئی بن ابائی) و رئیس دانشگاه سورا (تترونائی دوم) بود (۸۵۹ - ۸۶۹) رئیس دانشگاه پومپدیتا همواره به یهودیان متذکر میشد که تجاوز به غیر مذهب همان گناه را دارد که نسبت به يك یهودی.

از این عصر اغلب نوشتجات علمای یهود به زبان عربی تنظیم گردید. در حالیکه مقام ریاست جامعه یهود ایران متزلزل شده بود و دانشگاه پومپدیتا توسعه میافت، درین یهودیان مصر و قیروان يك نهصت علمی جالب توجهی رو بترقی و توسعه بود و یکی از علمای معروف یهود آن زمان، اسحق ابن سلیمان اسرائیلی متولد ۸۴۵ میلادی است که طبیب و فیلسوف و زبان شناس میباشد. ابوجعفر ابن الخزر که از اطباء معروف گردید و مسلمان بود و دوناش ابن تمیم یهودی از شاگردان او میباشند. اسحق در خدمت آخرین سلطان اغلبی در ۹۰۴ میلادی و بعدا بخدمت موسس خانواده فاطمی عبیدالله در ۹۰۹ در آمد. هشت کتاب راجع به طب نوشت که بزبانهای مختلف ترجمه شد.

منتصر

پسر بزرگ متوکل ، بواسطه دشنام دادن و ناسزا گفتن پدر ، سخت از او متنفر بود و سازشی بین افسران ترك برله این ولیعهد بعمل آمد و در نتیجه ، خلیفه را هنگامیکه در خواب و از شراب مست بود کشتند . میگویند پسرش منتصر در این سوء قصد شرکت داشته است .

منتصر بتدریج درصدد اصلاحات اعمال پدرش برآمد مرقد شریف حضرت علی (ع) و فرزندش حضرت حسین (ع) را که پدرش متوکل منهدم کرده بود ساخت . برای یهودیان و مسیحیان رسومی را که پدرش بموقع اجرا گذارده بود همه را ملغی و سلب حقوق و صلاحیتی که از آنها شده بود مرتفع داشت ولی متأسفانه پس از ۶ ماه درگذشت . روسای ترکمانان که در آنوقت در تعیین مقدرات خلافت نفوذ کاملی داشتند ، نوه دیگر معتصم را بالقب مستعین بالیه در ۸۶۲ میلادی بخلافت برگزیدند ولی باو اقتداری ندادند . و در این موقع ایالات امپراطوری غرب بنای خودسری را گذارده و کم کم بصورت ملوک الطوائفی درآمدند و قدرت و عظمت خلفا از بین رفت و از آنجمله قیام حسن ابن زید علوی در ۸۶۴ در مازندران و گرگان است .

طاهریان

طاهر که از عهد مامون در سال ۲۰۵ هجری = ۸۲۰ میلادی در خراسان اقتدار یافته و حکومتی تقریباً مستقل تشکیل داده بود ، بعد از مرگ عبدالله ، پسرش طاهر بجای وی نشست و بعد در سال ۸۶۲ میلادی که طاهر درگذشت محمد پسرش بر تخت نشست سلسله طاهریان

در خراسان از سال ۲۰۵ هجری = ۸۲۰ میلادی تا ۲۵۹ = ۸۷۳ بطول انجامید . عملیات طاهریان و استقلال آنها در خراسان که مرکز خود را نیشابور قرار داده بود، موجب گشت که ملل مشرق زمین ، خصوصاً ملت ایران که علاقه ملی خود را هیچگاه فراموش نکرده و تسلط عرب را که بر ایرانیان ننگی میدانست ، بجنبش درآمده علم استقلال برافراشتند، لذا در گوشه و کنار کشور پهناور ایران مردمانی شجاع و خونگرم قیام کرده کوشش نمودند که احساسات ملی را که بیش از دو قرن در اثر فشار اعراب خفه گردیده بود بیدار و خود را از زیر زنجیر بردگی عربها رهائی دهند .

نظر باینکه از عهد مامون خلیفه اولین قیام استقلال طلبی و یا عبارت دیگر، تجزیه امپراطوری عرب شروع شده آنها از خراسان لذا برای راهنمای قارئین محترم يك تابلوئی را که دکتر عبدالله رازی مولف تاریخ مفصل ایران تنظیم کرده از آن کتاب نفیس از صفحات ۲۸۶ تا ۲۸۹ استخراج نموده تا مقایسه قیامهای ایرانی در عصر خلفای عباسی روشنتر گردد و برای سهولت، بر سنوات هجری سنوات میلادی از طرف نویسنده اضافه گردیده است .

جلد دوم - کتاب چهارم

فهرست امراء و ملوک مهمترین سلسله‌هائیکه در نقاط مختلف ایران از زمان مأمون
الی معتمد حکمرانی کرده اند

خلفای عباسی قبل از مأمون

۱۹۴	امین	۱۷۰	هارون	۱۶۹	هادی	۱۵۸	مهدی	۱۳۶	منصور	۱۳۲	ابوالعباس سال هجری
۸۰۹	مطابق	۷۸۶	مطابق	۷۸۵	مطابق	۷۷۵	مطابق	۷۵۴	مطابق	۷۵۰	مطابق میلادی

خلفای عباسی	سال هجری	سال میلادی	طاهریان در خراسان	علویان طبرستان و گرگان	صفاریان در خراسان و سیستان	سامانیان در خراسان و ماورالنهر
مأمون	۱۹۸	۸۱۳	طاهر ۲۰۵ طلحه ۲۰۷			۳۸۹-۲۶۱
معتمد	۲۰۸	۸۳۳	عبدالله ۲۱۳ طاهر ثانی ۲۳۰			
وائق	۲۲۷	۸۴۲	»			
متوکل	۲۳۲	۸۵۷	»			
منتصر	۲۴۷	۸۶۱	»			
مستعین	۲۴۸	۸۶۲	محمد ۲۴۸	حسن بن زید ۲۵۰		
معز	۲۵۲	۸۶۶	»	»	یعقوب لیث ۳۵۳	
مهدی	۲۵۵	۸۶۹	»	»	»	
معتمد	۲۵۶	۸۷۰	محمد ۲۵۹	محمد ۲۵۹	»	نصراول ۲۶۱
معتمد	۲۷۹	۸۹۲			عمرولیت ۲۶۵	اسمعیل بن احمد
مکتفی	۲۸۹	۹۰۲				

غزنویان ۳۵۱-۵۸۲	آل بویه از ۳۲۲ تا ۴۲۷ هجری			سامانیان ۲۶۱-۳۸۹ هجری درخراسان و ماورالنهر	علویان و آل زیاد	سال میلادی	سال هجری	خلفای عباسی
	در عراق عرب	در ری	در فارس					
			عمادالدوله ۳۲۱	احمد ۲۹۵	حسن اطروش ۳۰۱	۹۰۸	۲۹۵	مقتدر
		رکن الدوله ۳۲۴		نصر دوم ۳۰۱	مرداو بیج ۳۱۶	۹۳۲	۳۲۰	قاهر
					ونمیکر ۳۲۳	۹۳۴	۳۲۲	راضی
	ممنز الدوله ۳۳۴			نوح ۳۳۱		۹۴۰	۳۲۹	مقتی
						۹۴۴	۳۳۳	مستکفی
	بختیار ۳۵۶		عقدالدوله ۳۳۸			۹۴۶	۳۳۴	مطیع
البتکین ۳۵۱				عبدالمالك ۳۴۲				•
اسحق ۳۵۲		مؤیدالدوله ۳۱۶		منصور ۳۵۰				

غزنویان ۳۵۱-۵۸۲	آل بویه از ۳۳۳ تا ۴۴۷ هجری			در عراق عرب	دوری	درفارس	سامانیان ۳۸۹-۲۹۱ هجری در خراسان و ماورالنهر	علویان و آل زیاد	سال میلادی	سال هجری	خفای عباسی
»				»	»	»	»	بستون ۳۵۶			
سبکتکین ۳۶۶	شرف الدوله ۳۷۶	»	»	»	»	ابو کالیجار ۳۷۲	نوح دوم ۳۶۶	قابوس ۳۶۶	۹۷۴	۳۶۳	طائع
»	بها الدوله ۳۷۹	فخر الدوله ۳۷۲	بها الدوله ۳۷۹	»	»	»	»	»	»	»	
اسمعیل ۳۸۷	»	»	»	»	»	»	»	»	»	»	
محمود ۳۸۸	مشرّف الدوله ۴۱۴	مجد الدوله ۳۸۷	سلطان الدوله ۴۱۴	»	»	»	منصور ثانی ۳۸۷	موجهر ۴۵۳	۹۹۱	۳۸۹	قادر
محمد ۴۲۲	»	»	»	»	»	»	عبد الملك دوم ۲۳۰	»			
»	جلال الدوله ۴۱۶	تا ۴۲۰	ابو کالیجار ۴۱۶					انوشیروان ۴۳۰			
مسعود ۴۲۲	ملك الرحيم ۴۴۰ تا ۴۵۷		ملك الرحيم ۴۴۰								

خوارزمشاهیان از ۴۷۰ تا ۶۱۸	سلاجقه ۴۲۹ تا ۵۵۲ تقریباً در دوره امایران	غزنویان از ۵۸۲ تا ۳۵۱	سال میلادی	سال هجری	خلفای عباسی
	طغرل ۴۲۹	محمود ۴۳۲	۱۰۳۱	۴۲۲	القائم
	"	محمود دوم و علی ۴۴۱			
	"	عبدالرشید ۴۴۱			
	"	فرخزاد ۴۴۴			
	البا سنان ۴۵۵	ابراهیم ۴۵۱			
	ملک‌شاه ۴۶۵				
انوشکین ۴۷۰-۱۰۷۸					
"	محمود ۴۸۵	"	۱۰۷۵	۴۶۷	مقتدی
قطب‌الدین محمد ۴۹۱					
	برکیارق ۴۸۷	مسعود سوم ۴۹۲	۱۰۹۴	۴۸۷	مستنصر
	ملک‌شاه دوم ۴۹۸	شیرزاد ۵۰۸			
	غیاث‌الدین محمد ۴۹۸	"			
		ارسلان ۵۰۹			
	محمود سنجر ۵۱۲	بهرامشاه ۵۱۲			
	سنجر				
	"	"	۱۱۱۸	۵۱۲	مسترشد
اتر ۵۲۱	"	"			

انابکان	خلفای عباسی						
	در آذربایجان	درفارس	تیموریان	خوارزمشاهیان	سلجوقیان تقریباً در تمام ایران	غزویان	سال میلادی
						بهرامشاه	۱۱۳۵
۵۳۱	ایلدگز ۳۱	۵۴۳	سلفر ۵۴۴	جها سوز ۵۴۴	سنجر	۵۲۹	۵۲۹
»	»	»	»	»	»	»	۵۳۰
»	»	»	صیف الدین	ایل ارسلان ۵۵۱	۵۵۲ تا	خسرو شاه ۵۴۷	۱۱۳۶
»	»	»	محمد ۵۵۱	»	»	»	۱۱۶۵
»	»	۵۵۷	غیاث الدین ۵۵۸	زنگی ۵۵۷	»	»	۵۵۵
محمد بن ایلدگز	»	»	»	سلطان شاه	»	»	»
۵۶۷	ملک بن زنگی	»	»	محمود ۵۶۸	»	»	۱۱۷۰
						مستنجد	۵۶۶
						مستنجد	»
						مستنجد	»
						مستنجد	»

انابکان			تیموریان	خو از مشاهیان	سلجوقیان تقریباً در تمام ایران	غزنویان	سال میلادی	سال هجری	خلفای عباسی
	در آذربایجان	در فارس							
۵۸۱	قزل ارسلان	طغرل بن سلغر	،	تکش ۵۶۸	،	،	۱۱۸۰	۵۷۵	ناصر
۵۸۸	ابوبکر محمد	سعد ۵۹۱	شهاب الدین ۵۹۹ محمود ۶۰۲	علاء الدین محمد ۵۹۶	،	،	،	۶۲۲	ظاهر
۶۰۷	قتلح اینانج	،	سام ۶۰۷	جلال الدین ۶۱۷ تا ۶۲۸	،	،	۱۲۰۵	۶۲۲	
،	،	،	،	،	،	،	،	۶۲۳	مستنصر
،	،	ابوبکر ۶۲۳	،	،	،	،	،	۶۴۰-۶۵۶	مستنصر

فصل بیست و هشتم

عصر معتز بالله	مستعین که از قدرت قراولان ترک
۸۶۶ - ۸۶۹	ناراضی و بتنگ آمده بود از سامره به بغداد فرار
و مهدی	نمود تا کمک سربازان عرب و ایرانی را جلب
۸۶۹ - ۸۷۰	نماید. ترکان بدون آنکه در صدد جلب او برای
و معتمد	مراجعت برآیند، پس دیگر مستنصر را بخلاف
۸۷۰ - ۸۹۲	برگزیده و لقب المعتز بالله یافت .
و معتضد	المعتز بالله بمحاصره بغداد شتافتند و
۸۹۲ - ۹۰۲	مستعین، بالاخره حاضر باستعفا از خلافت
و مکتفی	گردید بشرطیکه به او امان داده به مدینه برود
۹۰۲ - ۹۰۸	ولی مامورین خلیفه جدید، (برادرش) او را در
و مقتدر	بین راه کشتند .
۹۰۸ - ۹۳۲	
	در بین ترکها نیز اختلاف پدیدار شد
	وصیف و بغا از سرکردگان آنها کشته شدند و با بیگال مقام وزارت
	را اشغال و از خلیفه نیابت سلطنت مصر را گرفته و احمد بن طولون را
	از طرف خود بدانجا فرستاد و شخص اخیر در آنجا ، خود را مستقل یافت.
	المعتز در حدود ۳ سال نتوانست بیشتر درمسند خلافت باقی
	بماند زیرا ترکها بعزت عقب افتادن حقوق خود ویرا حبس و مقتول
	ساختند. و در دوره همین خلیفه در سال ۸۶۷ میلادی سلسه صفاریان
	باقیام یعقوب لیث ، خراسان و سیستان را مستقل داشتند بعد از این
	خلیفه ، ترکها یکی از پسرهای واثق را که ملقب به المهدی بالله بود
	بجای خلیفه سابق نشاندد .
	وی خواست اصلاحاتی بنماید و با ترکها داخل مبارزه شد

ولی دستگیر وزندانی گردیده و درگذشت. سپس پسر ارشد متوکل تحت عنوان معتمد علی الله را بخلافت اعلام نمودند. او مردی نالایق و ضعیف الاراده بود ولی برادرش ابواحمد موسوم به موفق که مردی بالیاقت و جنگی بود کار حکومت را اداره میکرد و تاهنگام مرگش دستگاه برادر را میچرخاند در این عصر پایتخت به بغداد برگشت .

امام شیعیان ، حضرت حسن عسکری بسال ۲۶۰ هجری = میلادی در عصر معتمد رحلت نمود امامت به پسرش محمد ملقب به - المهدی آخرین امام شیعه رسید. خلفای عصر متوکل و جانشینان او امام علی النقی و امام حسن عسکری را زندانی نمودند. محمد ملقب به مهدی آخرین امام یا امام قائم است. در سال ۸۷۵ میلادی سامانیان در خراسان و ماوراء النهر قیام کردند .

قیام صفاریان - یعقوب لیث

بطوریکه قبلا گفته شد. در ۸۶۴ مازندران از خلافت تجزیه شد. باین معنی که یکنفر از علویان^۱ حسن ابن زیاد، اهالی آن ایالات را مسلمان نموده و خود را پادشاه اعلام کرد. در ۸۶۷ م. یعقوب پسر لیث که رو بگر و در جوانی سرباز بود سجستان را از دست طاهریان خارج و بتدریج تمام ایران را تصرف در آورد و پس از مرگ در ۸۷۹، برادرش عمر بن لیث که جانشین وی بود با خلیفه معتمد پیمان صلح بسته و خلیفه استقلال کشور ایران را برسمیت شناخت .

پس از فوت معتمد خلیفه، خلافت به برادرزاده اش فرزند موفق با عنوان: معتضد بالله رسید. وی مردی جسور و امید میرفت که بتواند به اوضاع آشفته امپراطوری عرب خاتمه دهد. در جنگ بارو میان

فاتح گردید، مصر را بدون جنگ بخلافت مرجوع داشت. درقانون ارث اصلاحاتی نمود و مقرر گردید که وارث اناث هم ارث ببرند. طلوع فاطمیان و خروج قرمطیان که دنیای عرب را بظلم و خون کشاندند در این عصر بوده است. و ظهور سامانیان در ایران نیز در این زمان است. بعد از معتضد خلیفه، پسرش المکتفی بالله بر تخت نشست. زندانهای زیرزمینی پدرش را خراب کرده و زمینهای را که به غصب از مردم گرفته بود مسترد داشت و قلوب اهالی کشور را بطرف خود جلب نمود. ولی این خلیفه بعد از ۵ سال سلطنت مرد و برادرش جعفر ملقب به المقتدر و بالله که جوانی ۱۳ ساله بود، خلیفه شد، ۲۵ سال سلطنت کرد و تاچندی وزیری لایق داشت در عصر او سلطان فاطمی عبدالله المهدی تمام افریقای شمالی را بتصرف درآورد و زیاده بالله اغلب، آخرین سلطان اغلبی افریقا را، از آن حدود بیرون کرد. سفیر یزانس در عصر او به بغداد آمد مادرش در اداره امور کشور دخالت داشت در سال ۳۲۰ هجری = ۹۳۲ میلادی در جنگ بایکی از اشراف یاغی کشورش بقتل رسید. در سال ۹۲۸ عصر این خلیفه (سعدیا) گاون بزرگترین نماینده علم و ادب و فلسفه یهود بریاست دانشگاه سورا انتخاب گردید که بعد اشرح آن خواهیم پرداخت و وجود این شخص بزرگ عامل موثری برای توسعه ادب و نویسندگان در عصر مطیع بالله خلیفه یعنی ۱۸ سال بعد گردید خصوصا آنکه نوشته های (سعدیا) به زبان عربی بود.

موضوع جالبی که در این عصر یعنی در سال ۳۰۰ هجری = ۹۱۳ میلادی رخ داده، آنست که عده ای از روسها از طریق خاکن خزر به ایران حمله نموده دیلم و گیلان و طبرستان را غارت کرده و شهرابکسون رامسخر ساخته و از بندر بادکوبه هم به آذربایجان و تار دیلم را قتل و غارت نمودند. بالاخره ابن ابی التاج از طرف خلیفه مامور دفع روسها

گردید و آنها را شکست داد و متجاوزین به یکی از جزایر بادکوبه مراجعت نموده سکنی گرفتند. علی ابن الهشیم والی شیروان چند کشتی تجهیز نمود، بدفع آنها فرستاد روسها آن کشتیها را شکسته و لشگریان آنرا متفرق ساختند. و چون از خاک خزر عبور کرده بودند مقداری از غنائم راه پادشاه خزر هدیه نمودند. قسمتی بزرگ از قشون پادشاه خزر مسلمان بودند و از سلطان خواستند که بقصاص برادران مسلمان خود رفته باروسها جنگ نمایند و پانزده هزار نفر از قشون مسلمان پادشاه خزر روانه شدند. بعد از ۳ روز جنگ، ۲۵ هزار از ۳۰ هزار لشگریان روسی کشته شدند و بقیه اسلحه خود را گذارده بطرف بلغار فرار کردند (استخراج از کتاب گنج دانش صفحه ۸۷) مندرجات بالا را برای اشخاصیکه در زندگانی خزرها مطالعات بیشتری میخواهند بنمایند مهم میدانند که چگونه آنان با مسلمانان همکاری داشته و در ارتش آنها مسلمان زیادی وجود داشتند.

گنج دانش از قول مسعودی (۸۹۰-۹۴۷) در صفحه ۵ شرحی راجع به شهر آمل میدهد بدین ترتیب :

«در زمان مسعودی گویا اهالی آمل و توابع مرکب از مسلمان و یهودی و عیسوی و گبر بوده و پادشاه و رجال دولت و خواص، یهودی بودند و مذهب یهود در مملکت خزر متداول بود (آمل را خزر هم میخوانند) و از اهالی روس هم در آمل مسکن دارند». و این قضیه بایستی در زمان خلیفه مقتدر باشد.

اقامت طایفه خزر در ایالت شمالی ایران این فکر را ایجاد مینماید که در اثر وجود روابط مذهبی یهودیان خزر با اهالی اصفهان و حتی بغداد مسافرتها زیادی نموده عده ای از آنها در میان یهودیان این شهرها اقامت گزیده باشند زیرا بخوبی دیده میشود که قیافه و رنگ قلیلی از مردمان این دو شهر به نژاد اروپائی شباهت دارد و با اکثریت

یهودیان محل اختلاف کامل دارند. حتی در مازندران و آمل نیز کمی این اختلاف دیده شده است. تاریخ احتمالی مهاجرت و اقامت عده قلیلی از خزرها به اصفهان و بغداد و غیره، بایستی توسط متخصصین مربوط به تاریخ خزر روشن گردد زیرا ممکن است این اتفاق در همان قرن نهم و یازدهم میلادی رخ داده باشد. یا آنکه بعد در موقع شکست از مغولها در سال ۱۲۳۸ میلادی یا هنگام مهاجرت دسته جمعی آنان از شمال قفقاز، که اکثریت آنها بطرف غرب رفتند، عده کمی هم به ایران مهاجرت کرده باشند. یا موقعیکه از طاعون سیاه در سالها ۱۳۴۷ - ۱۳۴۸ میلادی، به ازبکستان و حدود خزر سرایت کرده بود، عده ای از فراریان آن نواحی به ایران آمده باشند، همین قسم بایستی مهاجرت و اختلال یهودیان ایران را بین قوم خزر امکان پذیر دانست. این نقل و انتقالات مهاجرتی یهودیان امکان پذیر بوده است، مخصوصا آنکه سابقا در زمان شاپورد دوم ۷ هزار نفر از یهودیان ارمنستان به اصفهان منتقل شدند و بعدا هم در عصر شاه عباس اول مشاهده خواهیم کرد که این پادشاه عده کثیری از یهودیان گرجستان را به فرح آباد مازندران مهاجرت داده است.

*

از سال ۸۶۲ که قدرت خلافت متزلزل گشته بود، لازم است ملاحظه نسائیم که اوضاع و احوال یهودیان از چه قرار بوده است :

در عصر المهدی ۸۶۹ میلادی، در مدت یکسال سلطنت این خلیفه، اوضاع و احوال یهودیان فوق العاده رو به بهبودی گذارد و ترقی و پیشرفت آنان از سر گرفته شد و حتی ایشانرا بر ادارات دولتی گماشت و این تغییرات را بایستی مدیون عبدالله ابن سیان دانست.^۱

(۱) از یادداشت های آقای کهن صدق .

در سال ۸۸۵ یکی از متکلمین یهود (قرائیم) در شهر طبریه راجع به حره فهای صدادار کتابی نوشت. در اورشلیم هم این فرقه پیشرفتهائی ننوده وعدهای هم از خارج بدان شهر مهاجرت ننوده و نام عزاداران صیون را بر خود گذارده بودند. آنها در شهرهای بین النهرین و مسطین و مصر و سوریه مخصوصا در اسکندریه الی کریمه مرام خود را نوسه داده و چند نفر از آنها بانطقها و مکاتبات توانسته بودند رویه خویش را بین ربانها^۲ تبلیغ نمایند .

یکی از آنها موسوم به الدادانی که خود را از سبط دان میدانست میباشد و مدعی بود که در بین النهرین، مصر، افریقا، و اسپانی مسافرت ننوده است و معروفیت خاصی در آن عصر یافت. وی از سادگی مردم استفاده مینمود و حکایاتی خارج از حقیقت سر هم میداد روسای گاونها و پیشوایان دانشگاهها مشروحات او را باور میکردند و مدعی بود که دستوراتی از دوره حضرت موسی بزبان عبری در دست دارد و در این دستورات آثار متکلمین وجود داشت و مخالف باتلمود بود. در عصر معتضد بالله، قدرت ریاست جامعه یهود، باز هم ضعیف تر گردید و دانشگاه پومپدیتا بر قدرت و توسعه خود میفزود در این زمان ریاست آن با حی ابن داود بود و از ۸۹۰ تا ۸۹۷ عیدالله ابن سلیمان وزیر معتضد خلیفه، با او بسیار مساعدت ننمود، در نتیجه اوضاع و احوال یهودیان بهتر گردید و حی مورد توجه خلیفه واقع شد، و در اثر آن، دانشگاه پومپدیتا از سورا جلوا افتاد مخصوصا بعد از حی که مرکهن صدیق دوم ابن یوسف در ۹۱۷ بریاست پومپدیتا رسید، ترتیبی داد که اعانات ارسالی از خارج برخلاف سابق، نصف آن بدانشگاه او برسد کهن صدق شخص جدی و فعالی بود .

در عصر کهن صدق اختلافی با ریاست جامعه یهود اوکبا، بر سر

قضیه اعانات ارسالی یهودیان خراسان ایجاد گردید. و کار این مرافعه تادربار المقتدر خلیفه رسید و وزیر با اقتدار وی، ابن فرات در این موضوع مداخله کرد. در نتیجه او کبا که مردی فاضل و در زبان عربی ادیب بود از مقام خود منفصل و در سال ۹۱۷ به شهر کرمشین که کرمانشاه باشد، تبعید گردید.

اتفاقا خلیفه که جوان عشرت طلبی بود برای استراحت بکرمانشاه رفت و موجب شد که او کبا مکرر با او برخورد نماید و در این ملاقاتها احترامات لازمه را بجا آورده اشعار در وصف خلیفه سرود. روزی و توانائی منشی خلیفه از قدرت بیان و متناسب بودن بیانات او کبا تمجید و واسطه وی گردید در نتیجه خلیفه مقرر داشت که بمقام اولی خود بر گردد و پس از یکسال تبعید، در سال ۹۱۸ مراجعت نمود. ولی کهن صدق توانست بار دیگر با تقدیم هدایا و تشبثات، وسیله تبعید ثانوی او را فراهم سازد و برای اینکه بتواند خلیفه را ملاقات نماید تبعید او را به قیروان افریقا (در سال ۹۱۹) فراهم ساختند و در آنجا طبیب معروف موسوم به اسحق اسرائیلی با احترامات فوق العاده ای بعنوان يك پیشوای جامعه از او پذیرائی نمود. این اختلاف و مخارجات برای طرد او کبا نشان میدهد که اعانات ارسالی یهودیان خراسان تا چه اندازه مهم و کثرت جمعیت آنها تا چه مقدار زیاد بوده است.

کهن صدق پس از این عمل خواست حتی مقام ریاست جامعه را از بین برده ملغی سازد ولی یهودیان بارویه او مخالفت کردند زیرا این مقام را نماینده حضرت داود میدانستند. مقام ریاست جامعه یهود که در اثر تمایلات کهن صدق بیش از یکسال خالی و معلق بود در اثر اصرار مردم به داود بن زکای یکی از اقوام او کبا که از اهل قصر شیرین بود (در سال ۹۲۱) واگذار گردید. کهن صدق مقام او را برسمیت نمیشناخت ولی جدیت و فعالیت داود موجب گشت که کهن صدق را

از مقام خود برکنار و دیگری را بجای او منصوب نماید. این اختلافات قریب به دو سال ادامه داشت و یهودیانرا بسیار آزرده خاطر ساخته بود در نتیجه یکنفر توربنام نیسی نهروانی تصمیم به خاتمه این اختلاف گرفت. شبی به منزل کهن صدق آمده و با اعضای خود در اطراف اطاقهای اوراه رفت تا سر د رابه جایگاه کهن صدق رسانید و با بیانات مهیج خویش نوانست کهن صدق را حاضر نماید که با داود ابن زکای آشتی کند. در نتیجه کهن صدق به مقام ریاست دانشگاه پومپدیتا مراجعت نمود. در همین موقع کهن صدق دچار حزن دیگری گردید که عبارت از وجود عاملی بسیار بزرگ که از کشورهای دور آمده و ریاست دانشگاه سورار یافته و توانسته بود با فلسفه مذهبی جدیدی درخشندگی جالبی به دانشگاه سورامانند سابق بدهد، گردید.



فصل بیست و هفتم

قاهر بالله خلیفه که پسر دیگر معتضد

بود در سال ۹۳۲ بر تخت خلافت نشست وی

فاسد الاخلاق و ظالم بود نتیجه آن شد که او را

خلع و چشمانش را کور کردند. (در زمان همین

خلیفه بود که در سال ۹۳۳ میلادی = ۳۲۱

هجری آل بویه یادیلمیان بسرکردگی علی -

عمادالدوله در فارس قیام نمود) . بزرگان ترك

متنفذ در بغداد، در این موقع پسر خلیفه مقتدر

بالله را ملقب به الراضی بالله نموده و در سال

۹۳۴ بخلافت برگزیدند . در این زمان دیگر

نفوذی برای خلیفه باقیمانده. زمانداران اموی

در اندلس (اسپانیا) که تا این وقت از گذاردن

عنوان خلیفه بر خود احتیاط میکردند از این

پس این احتیاط را کنار گذاشته و عباس عبدالرحمن سوم نشان و لقب

خلافت را برای خود اختیار کرد .

در این موقع که سال ۹۳۶ میلادی = ۳۲۴ هجری بود، حسن

رکن الدوله برادر عمادالدوله که از همان خاندان آل بویه بود در ری

قیام نمود این طایفه ایرانی ساکن دیلم ، مدعی بودند که از نسل بهرام

گور میباشند و شیعه مذهب بودند و در واقع برای اولین مرتبه سلاطین

شیعه در ایران استقرار یافتند .

پس از سرگ الراضی بالله در سال ۳۲۹ هجری = ۹۴۰ میلادی

پسر دیگر مقتدر بالله با لقب : المتقی بالله بخلافت رسید و همواره

عصر قاهر

۹۳۲ - ۹۳۴

و راضی

۹۳۴ - ۹۴۰

و متقی

۹۴۰ - ۹۴۴

و مستفی

۹۴۴ - ۹۴۶

و مطیع

۹۴۶ - ۹۷۴

و طائع

۹۷۴ - ۹۹۱

از دست ترکان اطرافیان دربار، خلافت تحت فشار بود بالاخره وی را در سال ۹۴۴ میلادی خلع و از دوچشم نابینا کردند. در عصر این خلیفه (بنه حیمان) رئیس موقتی جامعه یهود و فرزند یهودا رئیس یهودیان بغداد، هردو کشته شدند پس از نابینا شدن المتقی، برادر و را با عنوان: المستکفی بالله، در سال ۹۴۴ میلادی = ۳۳۳ هجری، به خلافت برگزیدند. یکسال بعد از این واقعه احمد ملقب به معزالدوله خلیفه بن النهرین حمله نموده آنرا تحت فشار گذارد، خلیفه که موقعیت خود را در خطر دید و ملاحظه کرد که قطعاً بتصرف احمد دیلمی درخواهد آمد، از در مصالحه با وی درآمد و به ۳ نفر از برادران دیلمیان لقبهائی داد و باین ترتیب عملاً از آن به بعد معزالدوله سلطان، و خلیفه جنبه یک پیشوای روحانی را داشت^۱. معزالدوله مردی جور پیشه بود^۲ تا قبل از آل بویه با آنکه اکثر ایرانیان قلباً مایل بمذهب تشیع بودند ولی بمتابعت سلاطین سنی مذهب، اسما پیرو تسنن بودند ولی در دوران پادشاهی آل بویه که شیعه بودند، ایرانیان مذهب خود را آشکار کردند و از پیروی ظاهری بخلافت اسلامی سرباز زدند^۳.

بالاخره چون المستکفی واقع گردید که بر علیه معزالدوله توطئه ای نموده است، ویرا از خلافت خلع و در سال ۹۴۶ میلادی کورش نمودند. [در عصر این خلیفه در سال ۹۴۲ میلادی (سعدیا هگاون فوت کرد] بعد از خلیفه المستکفی پسر دیگر المقتدر ملقب به المطیع بالله به خلافت انتخاب گردید. در این عصر وضع دانشگاه یهودی سوراً بحرانی شد. در عهد دیلمیان عنصر ترك از دربار خلیفه نابود گردید و قریب یکصد سال این سلسله از سلاطین ایران بعظمت خود باقی

- (۱) معزالدوله اول کسی است که روز دهم محرم را بیاد شهدای کربلا از سال ۳۴۱ هجری = ۹۵۲ میلادی برقرار داشت.
- (۲) تاریخ عرب و اسلام صفحه ۳۰۴.
- (۳) پس از غلبه سلجوقیان مذهب شیعه پشت پرده رفت تا ظهور صفویه.

بودند و در واقع در این مدت خلفا بازیچه‌ای بدست خاندان آل بویه بودند. المطیع خلیفه بعد از ۷ سال مفلوج شد و طبق اراده سلطان دیلمی از خلافت خلع گردید و پسرش با عنوان الطالع بجای وی منصوب شد. در سال ۹۶۸ میلادی در عصر المطیع دوره گاونیم یهود خاتمه یافت و دانشگاه پومپدیتا نیز از رونق افتاد و البتکین سرسلسله غزنویان قدرت یافت.

در این زمان ۱۸ سال از ریاست سعدیا رئیس دانشگاه سورا میگذشت و در بین ملت بین‌النهرین در اثر تشویق پیشوایان آل بویه، مردان بزرگی بظهور رسیده بودند مانند: مسعودی مورخ، ابونصر فارابی فیلسوف، متنبی شاعر، ابوالفرج صاحب‌الآغانی، ابوالقاسم التنوچی، الدینوری عالم‌بمعانی و بیان و جمعی دیگر از فلاسفه و علمای ریاضی و نجوم و شعرا و فقها، همه معاصر المطیع خلیفه و سعدیاهگان عالم بزرگ یهود بودند.

بطوریکه قبلا ملاحظه شد:

در سال ۸۲۰ میلادی = ۲۰۵ هجری طاهریان در خراسان قیام کرده بودند.

» ۸۶۴ » = ۲۵۰ » علویان، حسن بن زید درمازندران

و گریان به استقلال رسیدند.

» ۸۶۷ » = ۲۵۲ » صفاریان به پیشوائی یعقوب لیث

به خراسان و سیستان تسلط یافتند.

» ۸۷۵ » = ۲۶۱ » نصراله سامانی در خراسان و ماوراء-

النهر قیام کرد.

» ۹۳۲ » = ۳۲۴ » عمادالدوله دیلمی یا آل بویه در فارس

زمان امور را بدست گرفتند.

در سال ۹۳۶ میلادی = ۳۲۴ هجری رکن الدوله دیلمی یا آل بویه در ری قدرت یافت .

« ۹۴۵ » « ۳۳۴ = » معزالدوله دیلمی یا آل بویه بین
النهرین را بتصرف درآورد .

« ۳۵۱ = » البتکین سر سلسه غزنویان و بعدا
سبکتکین در ۹۷۴ = ۳۶۶ تسلط
یافتند .

موقعیت یهودیان ایران، در حالیکه در این ایام دارای جمعیت
کثیری بودند^۱، از چه قرار بوده است؟ هیچ گونه سند تاریخی که حاکی
از ناراحتی آنان در این ادوار باشد وجود ندارد ولی نباید تصور
نمود که از تعدیات و تجاوزات مالی ایمن بودند زیرا در زمانی که از
هر گوشه و کنار کشور شخصی قیام میکند طبعا برای گرد آوردن
لشکر و ازدیاد قدرت خود احتیاج به ثروت و پول دارد و در حالیکه
نسبت به اکثریت ملت ایران تجاوزاتی بشود ممکن نیست که اقلیت
مذهبی مورد استثنا قرار گیرد. جرجی زیدان در جلد پنجم صفحه
۱۴۶ ترجمه کتاب تاریخ تمدن اسلام مینویسد:

«امیر سیف الدین تنگز شوشتری جواهرات و زر و زیورهای
ذیل را پس از مرگ خود باقی گذارد :

۱ - زمرد و یاقوت ۱۹ رطل

۲ - جواهرات سواره و پیاده و نگینهای الماس شش صندوق

۳ - مروارید درشت گرد بوزن يك درهم تا يك مثقال ۱۲۵۰ دانه

۴ - طلا ۲۴۰۰۰۰ مثقال

۵ - نقره ده ملیون درهم

(۱) بعدا بشرح احصائیه یهودیان ایران خواهیم پرداخت .

۶- زیورآلات طلا (گوشواره - دستبند - گردنبند و غیره)

چهار قنطار مصری

۷- ظروف نقره شش قنطار مصری

۸- پول نقد ۱۲۰۰۰۰۰۰ دینار

بعد علاوه مینماید :

اگر ترکه يك امير مسلمان اين مقدار باشد البته ترکه خلفا و سلاطین اسلام خیلی خیلی بیش از اینها بوده است» و باز هم جمله زیر را در همان صفحه اضافه مینماید:

«موقعیکه ایرانیان بفکر استقلال میافتادند ثروت زیادتری میاندوختند، مثلاً پس از مرگ یعقوب لیث صفاری پنجاه ملیون درهم و چهار ملیون دینار پول نقد در خزانه وی موجود بود.» .

خلاصه آنکه مردم ایران مسلمان شده و موحد بودند و یهودیان را نیز موحد و اهل کتاب میدانستند. رفتار پیشوایان روحانی اسلام در ایران و در مرکز خلافت به استثنای چند موارد، با آنها بدنبود مخصوصاً در ایران که خود بارگران حکومت عرب را دیده و به معایب تجاوزات آشنائی داشتند ممکن نبود که به اقلیتها تجاوزی بشود و هنوز قبح ظلم و ستم فراموش نشده ، زیرا این خود امری است طبیعی (که درد سوته دل دل سوته داند) و هیچ همدردی موجب زحمت همدرد نمی-گردد. بنابراین کار بازرگانی آنها در کمال توسعه و یهودیان کردستان و گلیعاد و دماوند و نیشابور بامور زراعتی خود مشغول و در کمال رفاه بودند. موقعیکه در مدت ۱۲۵ سال از سال ۸۲۰ تا ۹۴۵ قیامهای مختلفی برای بدست آوردن استقلال کشور ایران برپا گردید، قطعاً ناراحتیهائی برای اهالی کشور بطور موقت حاصل گردیده که طبق معمول یهودیان نیز در ناراحتیهای وارده بر مملکت سهیم بودند. امانیتوان گفت که ناراحتیهای استثنائی برای آنها تولید شده باشد.

موقعیکه دیلمیان به قدرت رسیدند، هیچ گونه ناراحتی برای یهودیان تولید نگردید، بلکه یهودیان که سابقه دوستی و اردات و پیمان با پیشوای شیعیان حضرت امیرالمومنین (ع) داشتند و هنوز خاطرات گذشته برای طرفین فراموش نشده بود لذا یهودیان ایران از این پیش آمد که دیلمیان شیعه به سلطنت ایران رسیده اند خوشوقت گردیدند. خصوصا آنکه مخالفت شیعیان نسبت به عمر در آن زمان بقدری شدید شده بود که ابدا تصور نمی رفت که پیرو مقررات محدودیت های ضد یهودی عمر گردند و در آن عصر هم مامورین خارجی و یاسیاستهای بخصوصی مانند عصر صفویه در ایران رسوخ نداشت که بتوانند آب را گل آلود کرده به آتش فتنه دامن زنند .

در حالیکه در زیر پرده ضخیم قرون وسطی یا عصر جهالت در اروپا، آخرین پرتو علم و دانش رو به خاموشی مینهاد و در زمانیکه در امپراطوری خلافت علوم رو به انحطاط ، و قدرت خلفا رو بزوال بود و هنگامیکه کلیسا و پیروان آن، تجسّسات علمی و فلسفی را عملیاتی شیطنت آمیز تصور مینمودند، روسای یهود و کنیسه ها، ملت را تشویق به مطالعه و تحصیل میکردند. بیش از سه قرن بود که استادان یهود پیشرو علم و تمدن گردیده و در این عصر که این نهضت با شدت در حال پیشرفت قویتری بود، بایستی این جنبش را مدیون دوفقر از علمای بزرگ یهود دانست که یکی در ایران و آن دیگری در غرب زندگانی مینمودند . با ظاهر شدن این دو مرد بزرگ، دوره جدیدی در تاریخ یهود آن زمان که عصر علم و دانش بود آغاز گردید. این دوشخصیت علم و ادب، یکی سعدیا و دیگری حسدای از اهالی اسپانیامیباشد.

تاثیر افکار سعدیا، این مرد دانشمند در بین یهودیان جهان بقدری زیاد بود که انحلال مقام ریاست جامعه یهود را که بعدا توسط خلیفه بعمل آمد به بوته فراموشی سپرد .

هنگامیکه در سال ۷۰ میلادی کشور اسرائیل خراب و مراسم قربانی در خانه خدا موقوف شد، یک حیات تازه‌ای به مذهب یهود دمیده گردیده بود و زمانی که مقام ریاست جامعه یهود و دانشگاه در خطر انحلال افتاد، یک فعالیت جدیدی باردگر آغاز گردید. سعدیا ابن یوسف اصلاً از اهل فیوم مصر علیا بود که به بین‌النهرین مهاجرت کرد قبل از هر موضوع به مطالعات پیشوایان روحانی جنبه علمی داد و ی‌موسس فلسفه مذهبی قرن وسطی می‌باشد. دامنه تحصیلات و اطلاعات سعدیا وسیع بود. غیر از تلمود معلومات مختلفی از متکلمین (قرائیم) و مسلمانان و غیره بطور عمیقی آموخته و راجع به مذهب و اخلاق افکاری بلند داشت. سعدیا آخرین عالم برجسته شرق و ایران آن عصر است و حسدای اولین یهودی است که تمدن یهود را در اروپا شناسانده است. بعد از سعدیا مرکز علم و دانش از حدود ایران نقل مکان میکند. سعدیا میدانست که در جستجوی چه چیز می‌باشد. شخصی درست و مستقیم بود. در سن ۲۵ سالگی کتابی برد نظریه عنان (قرائیم) نوشت و کتاب تورات را به زبان عربی ترجمه نمود تا مسلمانان به مذهب حضرت موسی آشنائی پیدا نمایند، در ضمن ترجمه، توضیحات کافی را در تفسیر نکات لازمه تورات میداد، تا طبقه پائین یا کم‌سواد ملت، آشنائی بهتری حاصل نماید و مسلم گردد که با سنن قدیمه و مندرجات تلمود مغایرتی ندارد و بدین ترتیب توسعه متکلمین یهود (قرائیم) متوقف گردیده و از عقاید عرفانی (قبالا) جلوگیری نمود.

بعدها دستوری بزبان عربی و کتابی فرهنگی بنام (ایگارون) بزبان عبری نوشت. در آن زمان تحصیلات و مطالعات طلبه‌های روحانی، محدود به تلمود شده بود و سعدیا راه را برای تحصیل و تحقیق تورات باز نمود. سابقاً هر چقدر فرقه تلمودی مورد حمله

(قرائیم) واقع میشدند، مرد میدان مبارزه‌ای وجود نداشت و سعدیا اولین شخصی بود که به جواب و مبارزه پرداخت.

• باحثات کتبی سعدیا با شلمو ابن یروحام، موجب ازدیاد تحصیل تورات و معروفیت سعدیا گردید. در آن موقع وضعیت دانشگاه سورا، ضایت بخش نبود، شخصی که استعداد کافی نداشت بنام یوم طوب آن موسسه را اداره میکرد و موقعیکه بعد از دو سال در سنه ۹۲۸ فوت نمود، کهن صدق رئیس دانشگاه پومپدیتا، به پیشوای جامعه یهود مصاحت داد که موسسه سورا را تعطیل نمایند و استادان آنرا به پومپدیتا روانه کند و یک (گاوان) افتخاری که در پومپدیتا کرسی داشته باشد، برای دانشگاه سورا تعیین شود. بمحضیکه این فکر صورت عمل بخود گرفت و شخص ناتان بن یهودائی به این مقام افتخاری رسید، فوت کرد و این اتفاق را یک واقعه آسمانی تلقی نموده و ریاست جامعه تصمیم گرفت که برای دانشگاه سورا، مسقلا رئیس انتخاب نماید و بالاخره در بهار ۹۲۸ سعدیا به این مقام انتخاب گردید.

برای اولین مرتبه بعد از ۷ قرن که یهودیان ایران سمت استادی را بر خارج داشتند، محتاج به یک نفر خارجی گردیده بودند. وجود سعدیا در محیط سورا در خشنودگی موقتی به این مرکز علمی داد و سعدیا با جدیت تمام مشغول کار گردید و اصلاحاتی در امور دانشگاه سورا نموده و کارکنان آنرا از اشخاص لایق تعیین کرد ولی بزودی پی برد که مدیران جامعه یهود برای پیشرفت کار او تسهیلاتی فراهم نمیسازند زیرا جامعه نفوذ خود را در برابر از دست داده بود و افراد ملت تعهدات مالی را مانند سابق انجام نمیدادند.

کهن صدق رئیس موسسه پومپدیتا با دیده حسادت پیشرفت سورا را مینگریست و شخصی بنام اهرون معروف به کلب ابن سرو جادو اهل بغداد، که دارای معلومات و ثروت و نفوذ بود بر علیه سعدیا برخاست.

از طرف دیگر چون رئیس جامعه درباره يك مرافعه ارثی قضاوت بیجائی کرده واعضاء وتصديق دونفر روسای دانشگاه را مطالبه میکرد، کهن صدق موافقت ولی سعدیا مخالف بود، در نتیجه داود ابن زکای، با سعدیا اختلاف پیدا کرد و سعدیا هم با عده ای از طرفداران خود (یوشیا حسن)، برادر داود را بمقام ریاست جامعه اعلام داشت .

بنابراین دودسته بر علیه یکدیگر تشکیل گردید و مرافعه بدربار خلیفه المقتدر بالله رسید در عصر این خلیفه اختلاف حل نگردید تا عهد خلیفه القاهر بالله که احتیاج به پول داشت و دسته طرفداران داود توانستند با دادن مبلغی حکم عزل سعدیا را صادر و یوشیا حسن را به ایالت خراسان تبعید نمودند. (۹۳۳) و در آنجا فوت کرد .

در نتیجه سعدیا مجبور به گوشه گیری در بغداد شد و در مدت چهار سال از ۹۳۳ تا ۹۳۷ توانست مهمترین اثر خود را تالیف نماید ، وی کتبی راجع به تلمود و رسالاتی منظوم و غیر منظوم برشته تحریر در آورد، و کلیه ادعیه نمازها را کتابی بنام (سیدور) مرتب کرد.

قواعد تقویم یهود را منتشر ساخت. تالیفات معروف وی عبارتند از (سفریسیرا) کتاب آفرینش و رساله (معتقدات و اندیشه ها) و هر دو را بزبان عربی نوشت. در کتاب اخیر دلایل خیوی بلخی را بر علیه

(۱) سعدیا نوشته است که : «یهودیان خراسان از علمای روحانی بابل (ایالت غربی ایران که در آن زمان سمت پیشوائی یهودیان جهان را دارا بود) تبعیت نمیکردند و برای خود قوانین مخصوص مقرر میداشتند و اعیاد را هم خودشان با ترکیبات تقویم های شمسی و قمری معین کرده بودند . » .
قطعا تصمیم یهودیان خراسان در اثر تبعید و وجود یوشیا حسن در خراسان بوده و چون یهودیان خراسان از ضعف و اختلاف مرکز روحانی خود در بین النهرین با اطلاع شدند در وضع مقررات خود را آزاد دانستند .

تورات رد کرد هیچ عالمی از یهود باندازه سعدیا، تا آن عصر در فلسفه مذهب پیشرفت حاصل ننموده بود .

در حالیکه سعدیا مشغول نوشتن کتب خود بود القاهر بالله فوت نموده والراخنی بالله به خلافت رسید. وزیر این خلیفه علی ابن عیسی ازدانش سعدیا با خبر بود و برای اوا احترامات زیادی قائل میگردد، گاون که صدق هم در سال ۹۳۶ فوت کرده و شخص صلح دوستی بنام (سمح ابن کفنائی) بجای وی منصوب شده بود و داود رئیس جامعه در واقع غیر از اهرن ابن سرو جادو طرفداری نداشت. در این موقع بزرگان ملت، برای اصلاح بین سعدیا و داود کوشش نموده و به نتیجه رسیدند و موسسه سورا معروفیت خود را بازیافت. بعد از فوت داود در ۹۴۰، سعدیا مزاحشتهای آن مرحوم را فراموش کرد و کوشش بسیاری نمود، تا فرزند داود بنام یهودا بجای پدرش منصوب گردید. ولی پس از هفت ماه فوت کرد و سعدیا پسردوازده ساله او را در خانه خود پذیرفت تا بزرگ شده روزی جای گیر پدر گردد و موقتا یکی از اقوام او را موسوم به بنه حیمان بمقام ریاست جامعه منصوب داشت اما طولی نکشید که در اثر اقدامات جاهلانه عده ای از مردم بغداد کشته شد . موقعیکه فرزند یهودا بسن بلوغ رسید بمقام ریاست جامعه یهود منصوب گردید، عده از طبقات روحانی نماهای سنی و توده ملت بمنظور آنکه براس جامعه یهود، پیشوائی نباشد، در صدد قتل وی برآمدند. خلیفه کوشش فراوانی برای جلوگیری اجرای این منظور نمود ولی موفق نگردید و فرزند یهودا را کشتند . بمنظور آنکه شخص دیگری مورد تهدید و قتل واقع نگردد از آن تاریخ مقام ریاست جامعه یهود را خالی گذاردند و بدین ترتیب پس از ۷ قرن این مقام منحل گردید. یهودیان غیر از روسای دانشگاههای پومپدیتا و سورا پیشوائی نداشتند که آنها هم روبه انحطاط میرفتند .

فوت سعدیا در سال ۹۴۲، انحطاط غیر قابل علاج موسسه سورا را پیش آورد. با اینکه دوسا فرزند سعدیا شخص عالمی بود ولی رقیب وی موسوم به یوسف ابن ساتیا ریاست انتخاب گردید. در نتیجه معروفیت پومپدیتا که در آنوقت ریاست آن بر ابن سروجادو بود زیادتر گشت. ابن سروجادو مدت ۱۸ سال از ۹۴۳ تا ۹۶۰ بمقام گاون پومپدیتا باقی بود و دانشگاه سورا در اثر عدم کفایت بودجه، در سال ۹۴۸ وضعش بحرانی گردید و رئیس آن یوسف ابن ساتیا ببصره مهاجرت نمود. وقتی یهودیان سورا ملاحظه کردند، موسسه ای را که بیش از ۷ قرن قبل (راب) ایجاد کرده بود در حال از بین رفتن است، بمنظور جمع-آوری اعانه چهار نفر از علمای این موسسه را بخارج فرستادند و آن چند نفر در نزدیک سواحل ایتالیا باسارت ملوانان مور موسوم به- ابن رهامی درآمدند و یکی از آنها را بمصر، دیگری را در افریقا، سومی را در کردو و چهارمی را در نابون فروختند. و بدین ترتیب در حالیکه موسسات علمی آسیا و ایران رو به انحطاط میرفت، اسپانیا مرکز علم و تمدن یهود میگردد.

بعد از فوت سروجادو در ۹۶۰ در دانشگاه پومپدیتا هم رقابت آغاز شد. و همین موجب انحطاط آن موسسه گردید. نحمیا فرزند کهن صدق باتشبات، بمقام ریاست این موسسه رسیده بود ولی کلیه استادان بر علیه او بودند و مدت ۸ سال تا ۹۶۸ که حنینا ریاست اسمی بر پومپدیتا داشت، شریرا ابن حنینا بعدی فرزند وی را (فوت او در ۱۰۳۷ است) به این سمت میشناختند و بالاخره سال ۹۶۸ را بایستی خاتمه دوره اگاونیم دانست.

در همان مواقعی که در پومپدیتا بر سر مقام ریاست اختلاف بود، چهار نفر علمای نامبرده بالا که بغلامی فروخته شده بودند و توسط یهودیان چهار کشور نامبرده بالا باز خریده شده بودند، در آن کشورها

دانشکده‌های روحانی و تلمودی ایجاد کردند و بدین ترتیب اگر در مدت بیش از ۷ قرن یهودیان جهان، ایران را مرکز مراجعات امور مذهبی خود میدانستند از این پس احتیاجی نداشتند.

شمر یا ابن الحنان در مصر، هوشیل در قیروان (شهریکه در نزدیکی تونس و پایتخت خلفای فاطمی بود)، ناتان ابن اسحق کوهن در نوربون و بالاخره موشه ابن حنوخ در کردو، مدارس مذهبی و علمی برای یهودیان آن نواحی ایجاد نمودند. بین چهار نفریکه در دریا با سارت درآمدند تنها موشه متاهل بود. وی زن بسیار زیبایی داشت و آن زن برای آنکه بدست رهامی فرمانده ناوگان دریائی عبدالرحمن سوم نیفتد خود را بآب انداخته غرق گردید.

موشه، در کردو در مجلس تعلیم بزرگترین و معروفترین پیشوای شهر موسوم به شوفط ناتان حاضر و حضار، وی را بدبختی بیش نمی - شناختند امامشہ نتوانست در یک بحث علمی مداخله نماید و حضار دانستند که مرد فقیر یکی از علمای یهود است. وی اطلاعات خود را در مباحثات فهماند و همانروز ناتان داوطلبانه مقام قضائی و پیشوائی خود را به موشه که شخص خارجی بود واگذار نمود. وقتی رهامی دانست که اسیر خود از علمای بزرگ است و مفت آنرا از دست داده خواست که مبلغ بزرگی از جامعه یهود دریافت دارد و در اثر مداخله حسدای که در دربار خلیفه عبدالرحمن سوم اندلس بسیار متنفذ بود، موضوع منتفی گردید، و علت درك خلیفه آن بود که دانست با تاسیس يك مرکز علمی در اسپانیا، چه لطمه‌ای به خلافت بغداد میزند، در بین این چهار مراکز علمی جدید تنها اندلس اسلامی که مزیت سیاسی و علمی بر سایرین داشت و توانست آنجا را مرکز علمی یهودیان نماید.

در همین عصر هوشیل وارد قیروان شده و مدرسه تلمودی را توسعه میداد، گرچه ابوسهیل دونا ش ایرانی که معروف به ابن تمیم

(۹۰۰ تا ۹۶۰) میلادی طبابت سومین خلیفه فاطمی را داشت. وطیب دونفر خلفای اولی هم اسحق اسرائیلی بود، زمینه توسعه علم و معرفت، در این ناحیه نیز با موجودیت علمای یهود فراهم گردید. ولی خوی جنگجویانه خلفای فاطمی مانع پیشرفت منظور بود و در اروپای مسیحی هم عصر تیره و وحشی قرن وسطی وجود داشت. بنابراین تنها مرکزی که ممکن بود تمدن یهودیان ایران بدانجا منتقل گردد، اندلس اسلامی بود زیرا خلفای آن، فاقد تعصبات خشک بوده و برای علمای هر مذهبی قائل به احترام و تشویق بودند و آنها را یک نظم زیبارا از یک فتح بزرگ بیشتر دوست داشتند و این رویه از خلافت تابع حکام جزء هم سرایت کرده بود.

بالاخره مشه ابن حنوخ ایرانی، به همراهی منعم ابن سادوق دوناش ابن لبرات شاعر که وی نیز از اهل ایران و بغداد بود و ملقب به ادونیم نیز می باشد، بکمک یکی دیگر از عقلا و متفکرین بزرگ یهود، موسوم به یوسف حسدای ابن اسحق ابن شریوط که موقعیت اجتماعی بزرگی داشت (۹۱۵-۹۷۰) توانستند پایه های فرهنگ و تمدن یهود را در اسپانیا استوار نمایند. این دسته از پیش قدمان فرهنگ و تمدن یهود در اسپانیا، قطعاً در اثر وجود مشه ابن حنوخ روابط فرهنگی خود را با ایران محفوظ داشته بودند زیرا در تاریخ باقیمانده از آن عصر، مینویسد:

«برای حسدای خوشوقتی بزرگی بود موقعی که روزی توسط یکی فرستادگان خراسان اطلاع حاصل نمود که یک سلطان یهودی در کشور خزر وجود دارد و این مسرت زیادتر گردید هنگامیکه بوسیله سفیر دولت بیزانس دانست که این پادشاه نامش یوسف و ملت خزر مردمی شجاع و میتوانند از خود دفاع نمایند.»^۱

حسدای توانست باب مکاتبه را با خزرها مفتوح سازد ولی

طولی نکشید که در سال ۹۶۵ شاهزاده روسی Swiatlslaw از شهر کیو بر علیه خزرها وارد جنگ شد و قلعه سرکل را فتح نمود و در سال ۹۶۹ ایتیل پایتخت آنها و شهر مهم سمندرا بتصرف درآورد و در همین موقع عده‌ای از خزرها به یکی از جزایر بحر خزر وعده به شهر دربند و تاکریسه پناه بردند که بعداً آن نواحی کشور خزر و پایتخت آن کرتیچ گردید و از آن تاریخ بیهوده کشور و دولت آنها دست نشانده شد. یوسف آخرین سلطان مقتدر آنها بود «بعداً در تاریخ ۹۸۶ از طرف پادشاه خزرها یکنفر موسوم به آبراهام بن سیمی باصفهان آمد که تورات خریداری کند زیرا در آن عصر ایران مرکز نوشتن تورات بود ولی به او نفروختند، این اطلاع از نوشته‌های قرائیم است که در کنیسه داغستانی یافت شده»^۱.

بعد از فوت مشه‌ابن حنوخ ایرانی پیشوای علمی اندلس، پسرش موسوم به حنوخ مقام پدر را احراز نمود. حسدای در سال ۹۷۰ فوت کرد.



فصل بیست و هشتم

پس از کشته شدن یزدگرد در سال ۶۵۲
 وشکست سپاهیان ایران ، ساکنین این کشور
 باستانی ، بطوری مورد هجوم واقع گردیده
 وقسمی ضربه این شکست روحیه آنانرا متزلزل
 ساخته بود که دیگر تا سال ۷۴۳ کمتر از یک قرن
 اقدامات مهمی برای تامین استقلال خود
 ننمودند. ولی نباید فراموش کرد که ضربه
 فاتحین عرب چنان بود که اکثر ملل دنیا تا با امروز
 دیگر نتوانستند قد علم بنمایند و اگر ملت
 ایران بعد از نود سال، با وجود قبول اسلام شروع به قیامهای مختلف
 برای تامین استقلال خود نمود ، دلیل واضحی از علاقه ملی و تقدم
 تمدن وی میباشد .

قبلا در صفحه تاریخ قیامهای مختلفه را که برای استقلال
 کشور ایران بعمل آمد از نظر گذرانیدیم و بعدا هم قیامهای زیر صورت
 گرفت :

در سال ۱۰۳۸ طغرل سلجوقی تقریبا در تمام ایران

« ۱۰۷۸ انوشکین خوارزمشاهی

« ۱۱۳۷ ایلداگزاتابک آذربایجان

« ۱۱۴۹ سلغر اتابک فارس

« ۱۱۵۰ جهانسوز ازطایفه غوریان

گرچه عدهای از پیشوایان این قیامها خارجی بودند ولی اگر ملت
 ایران متحد این قیامها نبود، پیشوایان فوق الذکر موفقیتی حاصل
 نسیکردند . روح ملت ایران وافکار و تمدن او با روحیه عرب و تسلط

وی سازشی نداشت. درست است که ملت ایران پیرو مذهب اسلام شد و مذهب اسلام را بطور يك امر الهی قبول نمود ولی مطیع و فرمانبردار ملت عرب نگردید یا بعبارت دیگر ایرانی حاضر نشد که کشورش مستعمره عرب گردد. وقتی طائع به خلافت رسید ۱۷ سال از قیام البتکین غزنوی فرمانده نیروی خراسان و ۱۶ سال از قیام اسحق غزنوی میگذشت، در همین عصر یعنی موقع جلوس طائع، سوریه و حجاز بدست خلیفه فاطمی المعزالدین بالله فتح گردید. طائع بدست بهاءوله دیلمی که مقیم بغداد بود خلع شد و برادرش ابولعباس احمد بالقب: القادر بالله بجای وی منصوب گشت. در عصر او تصرفات خلفای فاطمی و مذهب اعتزالی توسعه یافت. این خلیفه چون قدرت دنیوی خود را محدود دید خویشان را بعنوان يك پیشوای مذهبی معرفی نمود و لعنت نامه هائی بر علیه خلفای فاطمی صادر کرد و فرقه معتزله را محکوم بزندقه نمود و این رویه تولید منازعات خونین حزبی در اسلام کرد.

در زمان این خلیفه (۹۹۸ - در اثر تفتین، شیراگان رئیس دانشگاه پومپدینا محبوس و دارائی اش ضبط گردید ولی بعد آزاد شده و پس از ۳ سال درگذشت و (حی) پسرش بجای پدر نشست. بعد از فوت قادر پسرش بالقب القائم بامر الله بخلافت رسید و مانند خلفای قبلی تحت قیمومیت پادشاهان بویه بود.

در عصر این خلیفه در سال ۹۹۶، الحاکم بامر الله فاطمی خلیفه مصر گردید و دعوی قدرت الهی نمود و میخواست که رعایای او وی را پرستش نمایند و هر مسلمان یا مسیحی یا یهودی که بوی ایمان نداشت مورد تنبیه واقع میگردد.

الحاکم فاطمی مقرر داشت که یهودیان عکس يك گوساله را

برگردن خود نصب نمایند و قوانین محدودیت عمر را مجری داشت (۱۰۰۸ میلادی) بعدا کنیسه‌ها و کلیساها را خراب کرد.^۱ طرفداران فرقه اسمعیلیه در آن زمان تافلسطین و سوریه و بین‌النهرین و ایران پیشرفت کرده بودند و در همه جا یهودیان مورد تجاوز آنان قرار گرفتند و بالاخره در سال ۱۰۲۰ مسلمانان الحاکم خلیفه را کشتند.

«پزشکان درباری خلفای فاطمی مصر غالبا یهودی و مسیحی و سامری بودند و از تمام مزایای بزرگان قوم بهره‌مند میشدند»^۲. در عصر القائم بالله خلیفه عباسی، دانش و ادب ترویج میگردید در ۱۰۷۴ میلادی = ۴۶۶ هجری خلیفه در مقابل ارسلان الباسیری یکی از افسران ترک که پرچم خودسری برافراشته بود از طغرل سلطان سلجوقی کمک خواست و طغرل خود را به بغداد رساند و بساسیری به موصل فرار نمود و طغرل به ایران مراجعت کرد تا فتنه‌ای را بخواباند و در نتیجه بساسیری به بغداد بازگشته و خلیفه را معزول و منتصرالله فاطمی را بجای وی پیشوای روحانی اسلام قرار داد و اما طغرل باردگر به بغداد آمده بساسیری را شکست داده بقتل رسانید و قائم‌بار

(۱) پدر الحاکم عزیز بود که در واقع آخرین خلیفه قابل توجه فاطمیان محسوب میگردد و در اکتبر ۹۹۶ میلادی فوت کرد و پسرش بجای او منصوب شد. تاریخ عرب و اسلام در صفحه ۵۶۸ مینویسد: «چیزی نگذشت که حاکم کم کم خوی جنون گرفت. غالبا فرامین عجیب و احکام متناقض صادر مینمود و برای کوچکترین تقصیر، مرتکب رامیکشت. اغلب اوقات حالت جنون او بصورت آدم کشی جلوه میکرد و چه بسا اشخاص بزرگ را که بیگناه بقتل رسانید. حاکم در واقع مؤسس مذهبی جدید بود. پیروانش ویرا مظهر خدا میدانستند».

(۲) تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان ترجمه آقای علی جواهرکلام صفحه ۲۵۲.

دگر بخلافت رسید و خلیفه هم طغرل را سلطان غرب و شرق لقب داد. قائم در سال ۱۰۷۵ میلادی ۴۶۷ هجری فوت نمود و نوه او بالقب: مقتدی بالله برمسند خلافت نشست. مقتدی ۱۳ ساله بود که خلیفه شد و او را شریفترین عضو خاندان عباسی خوانده‌اند. این خلیفه در سال ۱۰۹۴ میلادی = ۴۸۷ فوت نمود. بعد از مقتدی ده خلیفه دیگر که در واقع خلیفه نبوده‌اند پیشوای روحانی شدند و چون در حقیقت دیگر حکومتی بر ایران نداشتند، لذا الزومی ندارد که بشرح حال و نام آنها بپردازیم. ریم مخصوصا آنکه در جداول صفحه ۶۷۴ نام آنها ذکر است. ناصر خسرو، جهانگرد نامی ایران که در سال ۱۰۵۲ میلادی به اصفهان آمده عده یهودیان این شهر را پانزده هزار مینویسد و البته غیر از شهر اصفهان در چند نواحی اطراف شهر و در هر قسمت یهودیان بسیاری سکنی داشته‌اند.

دانشگاه سورا در سال ۱۰۳۴ میلادی و دانشگاه پومپدیتا در سال ۱۰۳۸ در عصر مقتدی خلیفه بکلی تعطیل گردیدند، زیرا حزقیا نوه داوید زکای رئیس سابق جامعه یهود که بایستی بجای وی بنشیند، توسط جلال عبدالله، وزیر خلیفه حبس و بعد در سال ۱۰۴۰ کشته شد و پسرانش آخرین بازماندگان حضرت داود که حق ریاست داشتند به اسپانیا فرار نمودند و بنام ابن داودی معروف شدند و بدین ترتیب وظیفه درخشان ایالت غربی ایران در تنویر افکار یهودیان عالم خاتمه یافت و اندلس وارث آن گردید.

غزنویان

بطوریکه قبلا از نظر گذشت البتکین غلام ترک فرمانده نیروی خراسان در سال ۹۶۳ میلادی، عهد خلیفه المطیع بالله مصادف با

(۱) از کتاب کرزن - البته عده غیر از یهودیان اطراف اصفهان است مخصوصا یهودیان النجان.

دوره عبدالملك سامانی قیام نمود ولی موسس واقعی غزنویان سبکتکین غلام دیگرترك است که در سال ۹۹۴ میلادی عهد قادر بالله خلیفه ، خراسانرا از دست نوح پادشاه سامانی خارج ساخت اما بزرگترین شخصیت غزنویان محمود سبکتکین است که در سال ۹۹۰ میلادی بمقام سلطنت رسید .

محمود دوازده مرتبه به هند لشگر کشید و علاقه فوق العاده ای برای اسلام داشت و معروف به بت شکن گردید . سیستان و کرمانرا از ید تصرف نوه عمرلیث خارج ساخت و در سال ۱۰۰۷ میلادی ۳۹۸ هجری ، باایلك خان ، آنکسی که سلسله سامانیان را از بین برد در خراسان جنگ نموده وی را مغلوب ساخت و سمرقند و بخارا را نیز بتصرف درآورد و بالاخره بر علیه دیلمیان نبرد نموده اصفهان را بتصرف در آورد .

در ۱۰۳۰ میلادی = ۴۲۱ هجری عهد خلیفه قائم در عصر غزنویان ، ابوعلی سینا ، و حکیم فردوسی در سال ۹۳۵ میلادی متولد شد و در این عصر ، دقیقی ، فرخی ، عنصری ، عسجدی ، و منوچهری از شعرای ایران بودند .

سلجوقیان

سلجوقیان شعبه ای از ترکان غز میباشند که بتدریج کلیه سلسله های كوچك و ضعیف را از بین برده و از تركستان تا دریای مدیترانه حکومت خود را وسعت دادند . موسس آنها شخص بنام تفاق بوده که با ایل خود از تركستان گذشته قبول اسلام نموده . پسرش سلجوق و فرزند او اسرائیل بود که میتواندست تا دویست هزار مرد جنگی آماده کارزار سازد . محمود غزنوی او را محبوس ساخت

ولی در عهد مسعود چهل سال بعد در تاریخ ۱۰۳۷ میلادی = ۴۲۹ هجری ، طغرل سلجوقی برادرزاده اسرائیل فرزند میکائیل ، بعد از شکست دادن پسر مسعود غزنوی در خراسان ، تشکیل سلطنت داده و این واقعه در عصر القائم بامراله بود . بطوریکه قبلا گفته شد طغرل نزد خلیفه بغداد رفت و تاج دوقلو که علامت سلطنت حجاز و ایران بود بر سر او گذارد .

طغرل گرجستان را فتح و به آسیای صغیر حمله برد . طغرل در سال ۱۰۶۳ = ۴۵۵ هجری فوت نمود و برادر زاده اش بنام الب ارسلان بجای وی منصوب شد . این سلطان ، دیو جانس امپراطور روم شرقی قسطنطنیه را شکست داد و ارمنستان را فتح نمود و در سال ۱۰۷۳ میلادی = ۴۶۶ هجری در اثر زخمی که بدست یک نفر مکحوم به مرگ بروی وارد شد فوت کرد. الب ارسلان پادشاهی عادل و با انصاف و عاقل و وزیرش خواجه حسن ، معروف به نظام الملك بود . بجای وی پسرش معروف به :

ملك شاه ملقب به جلال الدوله بر تخت سلطنت نشست . ملكشاه خواجه نظام الدین را بمقام نخست وزیری باقی گذاشت . این وزیر از شخصیت های بزرگ تاریخی ایران است که اصلاحات عظیمی در این کشور انجام داده است . فنون و ادب و تجارت و فرهنگ را ترقی داد ، بیمارستانها و مدارس و مساجد و عمارات با شکوهی بنا نمود و زراعت را توسعه داد . حکیم عمر خیام در عصر وی میزیست و یکی از دوستان همدرسی مدرسه او بود .

خواجه برای عمر خیام مستمری قرارداد ، تقویم را اصلاح نمود که به تقویم جلالی معروف است و اصفهان را پایتخت کرد . در اواخر زمان ملكشاه نهضت معروف به ملاحده یا اسمعیلیه به ریاست حسن صباح یکی دیگر از هم درسیهای نظام السلك در گردونه

غیرقابل دسترس مازندران برپا گردید و با خلفای فاطمی مصر روابط برقرار نمود و عده کثیری از مخالفین را (توسط طرفداران خود موسوم به قدائیان) بقتل میرسانید. در سال ۱۰۹۰ میلادی = ۴۸۳ هجری قلعه غیرقابل تسخیر الموت را بتصرف درآورد و در سال ۱۰۹۱ م، نظام الملك بدست یکی از فدائیان حسن صباح کشته شد و ملکشاه در ۱۰۹۲ فوت نمود و با مرگ او به جلال خاندان سلجوقی خاتمه داده شد.

باحتمال قوی مسلك اسمعيليه خلفای فاطمی مصر، که تا به ایران رسیده بود، در سرنوشت یهودیان ایران بی اثر نبود زیرا حسن صباح که با خلیفه فاطمی رابطه داشت با اطلاع بود که خلیفه الحاکم فاطمی در مصر قبل از ۱۰۲۰ میلادی فوت کرد. چه عملیاتی را بر علیه یهودیان انجام داده است و پس از ۷۰ سال افکار ضد یهودی در اذهان طرفداران او باقی بود. نتیجه آنکه پس از قریب چهار قرن آرامش اینک یهودیان ایران مانند زمان مزدك که طریقه مذهبی جدیدی آورده بود، باردگر ناراحتی ها و افکار ناموافق و تنفر و انزجار از یهود از این عصر شروع و یا تجدید گردیده است. اگر با عملیات الحاکم اسمعیلی در مصر مدارکی روشن از رویه این خلیفه بر علیه یهودیان وجود دارد نسبت به رفتار شیعیان در ایران در مدت ۴ قرن گذشته اطلاعات یا مدارکی وجود ندارد و چون از این زمان بعد در روش ایرانیان نسبت به یهودیان بتدریج تغییراتی رخ داده است، بنابراین این تغییر در روش را، که غفلتاً مصادف با نهضت حسن صباح میباشد، میتوان حمل بر عقیده و رفتار و طبقه اسمعیلیه (آن زمان) دانست. و البته برای پیروان حاکم خلیفه فاطمی که وی را مظهر خدا میدانستند، یهودیان که موافق با این فکر نبودند مردمانی نفرت انگیز محسوب میشدند. ناراحتی یهودیانرا در عصر

حسن صباح ، سیاح معروف یهودی بنیامین میتودیلا (که بزودی بشرح آن خواهیم پرداخت) از این زمان حکایت میکند . بعد از مرگ ملکشاه ، پسرکوچک وی محمود از طرف خلیفه بسلطنت انتخاب گردیده ملقب به :

ناصرالدینا والدین شد اما برادرش برکیارق ملقب به :
رکن الدین جای وی را گرفت و طولی نکشید که پسر دیگر
ملکشاه موسوم به :

محمد سربر آورد و جنگ داخلی بین خانواده سلجوقی شروع گردید و نقشه حسن صباح که طالب هرج و مرج داخلی ایران بود عملی شد و بزرگترین پیشوایان اسلام عصر خود را از بین بردند . پس از فوت محمد ، محمود پسرش به عم مقتدر خود موسوم به :
سنجر فرزند ملکشاه که در سال ۱۰۹۵ میلادی بسلطنت خراسان رسید حمله برد ولی در ساوه شکست خورد . سنجر نسبت به محمود با مهربانی رفتار کرد و حکومت عراق و دخترش را به وی داد . در این مدتیکه بین خانواده سلجوقی جنگ خانوادگی وجود داشت ، امپراطوری سلجوقی متلاشی گردید ، آسیای صغیر و سوریه و کرمان از آن جدا شدند . (ابوعلی سینا ۹۸۰ - ۱۰۳۷ میلادی) در این عصر زندگانی مینمود .

اما اوضاع و احوال یهودیان در مدت ۱۲۰ سال : از ۹۷۴ تا ۱۰۹۴ میلادی:

بطوریکه قبلا گفته شد ، دونفر استادان یهودی ایرانی ، مشه بن خنوخ و دوناش ابن لبرات ، با مساعدت یوسف حسدای پایه و اساس علمی یهودیان اسپانیارافراهم ساختند و در نتیجه احتیاجات علمی یهودیان خارج بدانشگاه های پومپدیتا و سوراخاتمه یافت و با این ترتیب در دانشگاه مذکور محکوم به انحلال گردیدند . دونفر از علمای وابسته

بدانشگاههای پومپدیتا و سورا در مدت نیم قرن کوشش فراوانی برای نجات این دو موسسه نمودند ولی نتیجه حاصل نشد. دوتفر مذکور یکی شیرا و دومی فرزند وی حی است.

شیرا از خانواده شریفی بود که بستگی بخاندان سلطنتی حضرت داود و سلاطین یهودا داشت، وی در سال ۹۳۰ متولد و در سال ۱۰۰۰ میلادی وفات کرد. چون بزبان عربی آشنا بود میتوانست با یهودیان کشورهای عرب مکاتبه نماید. یکی از جهات معروفیت او نامه ایست که در جواب تقاضای یعقوب بن نسیم ابن شاهین رئیس جامعه یهود قیروان، و شاگرد هوشیل که از اهل بین النهرین و در دریا بدست ملوانان عرب فروخته شده بود میباشد. یعقوب تقاضا نموده بود که تاریخ تالیف میشنا و سبورائیم و گاونیم را روشن نماید. شیرا در سال ۹۸۷، عهد خلیفه طائع و سبکتکین، نکاتی چند از تاریخ یهود را روشن ساخت. فقر علمی و فقدان علما در این عصر زیاد شده بود تا بجائیکه غیر از تعیین فرزند به جانشینی خود، شیرا کسی را نیافت. در آن عصر مقام گاون دیگر اقتداری نداشت، تا بجائیکه مخالفین وی در اثر تفتین در عهد خلیفه القادر باله، وی و فرزندش حی را به حبس انداختند (۹۹۷) و دارائی اش را دولت ضبط کرد اما در اثر اقدامات دوستانش آزاد و بمقام خود برگشت (۹۹۸) و چند سال بعد فوت نمود.

حی در سن ۳۰ سالگی بجای پدر نشست و با تمام استعدادی که داشت و تلاشی که نمود، انحطاط و انحلال دانشگاه پومپدیتا قطعی گشت. حی عالم بزرگی بود که علمای اسلام بغداد، اغلب با او در تماس بودند. با افکار موهوم پرست جامعه، راجع به طلسم و جن و غیره مبارزه کرده و آنرا کفر میدانست، حی را پدر اسرائیل لقب دادند وی کوشش نمود که با ریاست شموئیل بن هوفنی،

دانشگاه سورا را احیا نماید . شموئیل هوفنی آخرین گاون سورا است که در سال ۱۰۳۴ فوت نمود و در ۱۰۳۸ با فوت حی بکلی دانشگاه پومپدیتا تعطیل گردید .

در قیروان توسعه علوم بسرعت پیش میرفت و در اندلس نتیجه زحمات استادان ایرانی رضایت بخش بود و این نتایج در اثر تشویقی بود که از علمای یهود بعمل میآمد. عبدالرحمن وشاهزادگان مسیحی، از وجود مشاورین و وزرای یهود استفاده میکردند . روابط بین مسلمین و یهودیان بسیار صمیمانه بود و یهودیان در ادبیات عرب تخصص فراوانی یافته بودند . طبقه اشراف یهود مانند :

ابن عزرا، الفشارها، النقوه‌ها، ابن فلیجاج‌ها، ابن گیات، بن - ونیسی‌ها، ابن میگاشا وبالاخره ابولافیاها مردمان شریف و نیک قلبی بودند که مقام و موقعیت برجسته آنها (برعکس قرن اخیر در ایران) آنها را متوجه دوری از جامعه و واگذاری سرگذشت تیره بختان بخود نس نکرد ، بلکه عقل و افکار و مقام و ثروت خود را در راه بهبود وضع جامعه و همکیشان خویش مصرف کرده و موجب تشویق علما و پیشوایان روحانی را فراهم میساختند و بدین ترتیب جامعه آنها ، مردمانی بزرگ بجهان یهودیت دادند که قرون متوالی است موجب فخر و مباهات این ملت را در بین ملل متمدن عالم فراهم ساخته‌اند . مانند :

اسحق ابن ژیکاتیل شاعر ، یهودا ابن داود (بین اعراب معروف ابوزکریا) در علم دستور، حنوخ فرزند مشه حنوخ ایرانی (۹۴۰- ۱۰۱۴) رئیس جامعه اندلس و بعد ابن ایتور که میشا را - عبری ترجمه نمود و موجب آشنائی اعراب به قوانین یهود گردید و (۹۸۵) شموئیل یوسف ناگید که عنوان شاهزادگی داشت و ابن گایرول فیلسوف و شاعر مورالیست و متفکر معروف که اعراب وی

را ابو ایوب سلیمان ابن یحیی نامیده‌اند (۱۰۲۱ - ۱۰۷۰) و یونا مرینوس که اعراب وی را بنام ابولولید مروان ابن جناح خطاب میکردند (۹۹۵ - ۱۰۵۰)^۱ متخصص زبان عبری و طبیب ساکن شهر کرد و که اقامت‌گاه خود را به ساراکوس منتقل نمود و کتب زیادی راجع به طب و دستور زبان عبری و تورات نوشت، بعضیها او را عرب تصور کرده‌اند ولی ابن جناح تا آخر حیات یهودی بوده است و وی تفسیراتی از تورات نمود و افکارش عاری از تعصب و موهومات بود. شموئیل ابن ناگرلا، مردی سخی، دوستدار علم و معرفت، تلمودیسست، شاعر و متخصص در دستور زبان عبری و آشنا به زبانهای عرب - کلدانی - لاتن - کاستیلان و بربر که در سال ۱۰۲۵ منشی دربار و بعد ۱۰۲۷ وزیر و مشاور، حابوس دومین سلطان گرناد شد و مدت ۳۰ سال بمقام خود باقی بود و بعد از حابوس در سلطنت پسرش بادیس نخست‌وزیر مقتدر وی گردید و ارتقای وی در اثر نیکوکاری و عدالت پروری او بود و بقدری مورد توجه سلطان واقع گردید که در سال ۱۰۳۸ در اثر رد تقاضای ظهیر ابن عباسی راجع به انفصال ناگرلا، جنگی واقع شد که ظهیر دچار شکست گردید. ناگرلا نسبت به ملت خود و کشور خویش نیکی‌های فراوانی نمود. بقیه یهودیان معروف آن زمان بقرار زیر بودند:

- بهیا ابن یوسف ابن پاگودا، فیلسوف

- یوسف ناگرلا (معروف به ابو حسین در نزد اعراب) فرزند شموئیل ناگرلا - بجای پدر وزیر بادیس گردید. و همچنین رئیس جامعه یهود شد. تحصیلات عالی در عبری و زبان عربی داشت وی حامی شعرا و نویسندگان بود و با وجود ثروت زیاد بسادگی زندگی میکرد و از بین فقرای شریف، زن اختیار نمود. از فرزندان حزقیا

که پدرشان را خیمه در بغداد کشته و فرار کرده به گرناد آمده بودند پذیرائی کرد .

خدمات صمیمانه ناگراها موجب جلب اعتماد سایر سلاطین و امرای عرب و مسیحی در اسپانیا گشته و اغلب وزرای خود را از بین یهودیان انتخاب مینمودند . موقعیکه بتدریج نفوذ اعراب اسپانیا کم شده و مسیحیان جای آنرا میگرفتند ، در ابتدا یهودیان بمقام خود باقی بودند . در این عصر شش نفر استاد بزرگ تلمود در این کشور تدریس مینمودند مانند :

— اسحق بن البالیا

— اسحق بن گیات

— اسحق بن راوبن

— اسحق بن سکنائی

— اسحق بن الفازی

— شلمو اسحاق معروف به راشی که تفسیر تورات وی تا به امروز بسیار بسیار معروف است .

در حالیکه در این تاریخ ، یهودیان اسپانیا در منتهای آسایش و آزادی و ثروت میزیستند و در ایران و مصر ، در اثر پیدایش اسمعیلیان نهضت جدیدی ، بر علیه یهود ایران آغاز و در مصر عملی شده بود و خلافت بنی عباس در بغداد تبدیل به امامت موهومی گردیده و خلفا تحت نفوذ سلاطین ترك نژاد در آمده بودند ، از یکطرف در اروپای غربی و از طرف دیگر در ایران حوادثی در شرف تکوین بود که در زندگانی یهودیان از زیر کوه های اورال و ترکستان و حدود هند و ایران الی بین النهرین و آذربایجان و آسیای صغیر و فلسطین و سوریه و کلیه اروپا و تا آخرین نقطه اسپانیا و حدود اقیانوس اطلس تاثیر فراوانی داشت .

الفونس ششم پادشاه کاستیل (کاستی) (۱۰۶۵ - ۱۱۰۹) اولین حمله بخاک مورها را شروع و تولد را پایتخت خود قرار داد و کوشش نمود که بین اعراب اختلاف بیندازد. وی مردی دیپلمات بود که بظاهر فرقی بین رعایای خود نمیگذاشت حتی آثار باقی مانده عدم تساوی سابق را ملغی ساخت.

در عهد او اسپانیا صحنه مبارزات و کشمکشها گردید و مقدمه آزارهای تاریخی یهود فراهم میگشت، اوربن دوم پاپ در ماه مارس ۱۰۹۵ مجلسی در پلاسانتیا و مجلسی دیگر در نوامبر همان سال در کلمون تشکیل و جنگ مسیحی را بر علیه مسلمانان که آنها را کفار میخواند، و قبر مسیح را در تصرف داشتند اعلام داشت و به از خود گذشتگان در این راه وعده بهشت میبخشید و بدین ترتیب بشریت و ملت یهود را بخاک و خون میکشاند، خاک یهودیه که در سال ۷۰ م. بدست رومیهای بت پرست و بعدا بتصرف مسیحیان و سپس بدست عمرو خلفای اموی و خلفای عباسی و بالاخره فاطمی در آمده بود، بر سرمیراث اسرائیل و اولادان حضرت داود و سلیمان، بیگانگان به جنگ و خونریزی میپرداختند. و در این زد و خوردیکه عالم یهود آن روز، ابداء دخالت و علاقه ای، حتی نسبت به وطن اجدادی و اماکن مقدس خویش نشان نمیداد، مع الوصف مسیحیان در سر راه خود برای جنگ با اسلام، اولین شکار و طعمه را، یهود ضعیف قرار میدادند. در ایران و آسیای صغیر سلسله سلجوقی دچار اختلاف داخلی شده بود. سلطان سنجر هنگامی بر تخت سلطنت می نشست که غزهای وحشی میخواستند ایران را طعمه خود قرار دهند و مقدمه حمله بزرگ مغول فراهم میگردد، یهودیت ایران که با وجود تبلیغ اسمعیلیان بر علیه وی در منتهای کثرت جمعیت و ثروت بود، آینده ای بحران آمیز و خطرناکی در پیش داشت.

این اوضاع و احوال در جلد سوم تشریح خواهد گردید و ۳ کتاب پنجم و ششم و هفتم از جلد سوم مهمترین قسمت واقعی تاریخ یهود ایران را تشکیل میدهد.

پایان کتاب چهارم از جلد سوم

این کتاب در اردیبهشت ماه ۱۳۳۹ بوسیله ماشین «انترتایپ» در چاپ تابان
پایان رسید

